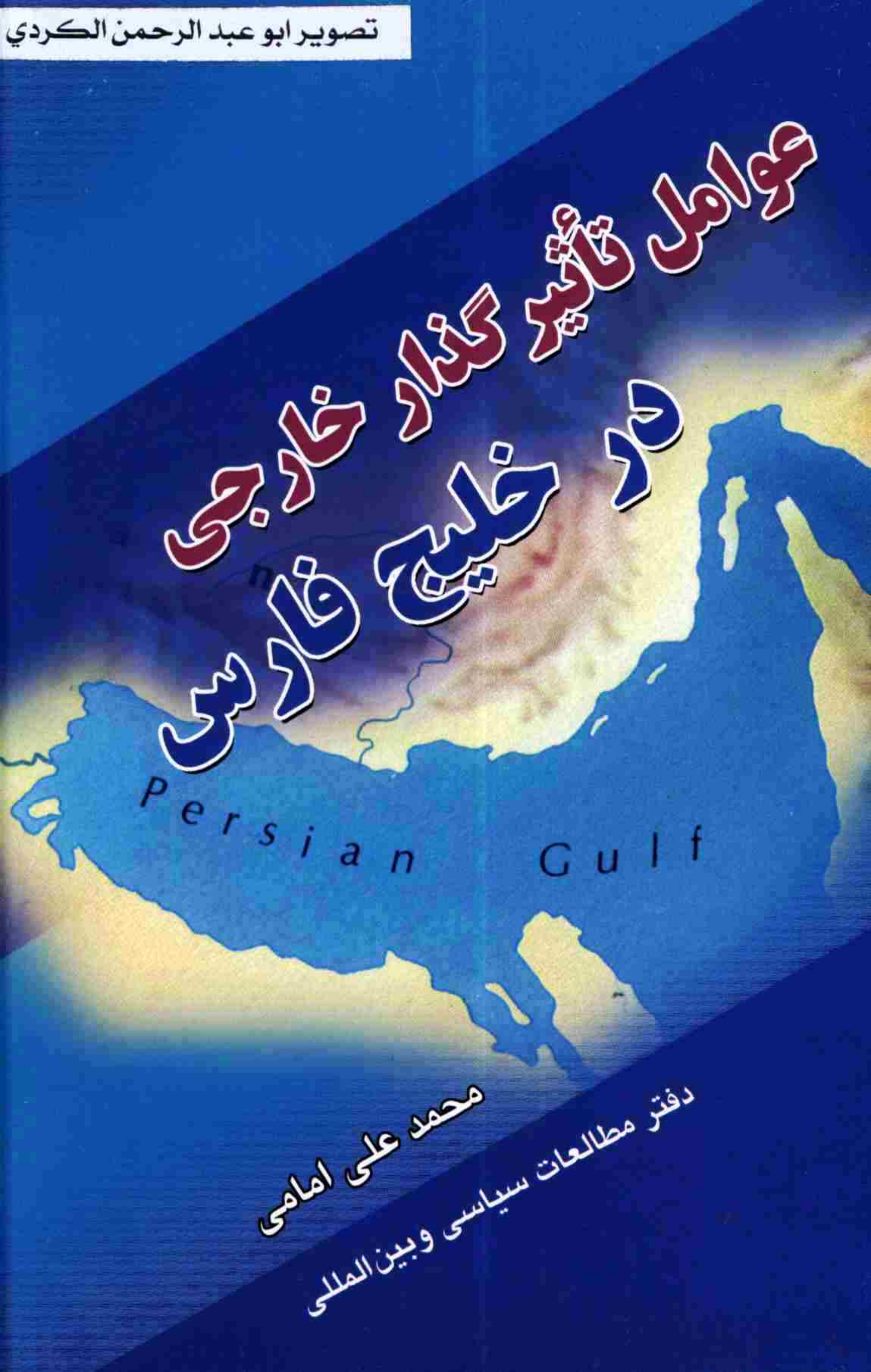
تصوير ابو عبد الرحمن الكردي

عوامل تأثیر گذار خارجی در خلیج فارس



محمد علی امامی

دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

عوامل تأثیرگذار خارجی در خلیج فارس

محمدعلی امامی

دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

تهران ـ زمستان ۱۳۸۵

فهرستنویسی پیش از انتشار

امامی، محمدعلی، ۱۳۲۸ -
عوامل تأثیرگذار خارجی در خلیج‌فارس / تألیف محمدعلی امامی [برای] دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. - تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۲.
۲۹۶ ص.
ISBN 978-964-361-194-1: بها: ۳۰۰۰۰ ریال
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار)
کتابنامه: ص. ۲۹۶-۲۷۳. همچنین به صورت زیرنویس.
۱. خلیج فارس، منطقه - تاریخ. ۲. خلیج‌فارس، منطقه - دخالت خارجی. ۳. خلیج‌فارس، منطقه - روابط خارجی. ۴. خلیج‌فارس، منطقه - موقعیت بین‌المللی. ۵. خلیج‌فارس، منطقه - جنبه‌های استراتژیکی. الف. ایران. وزارت امور خارجه. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ب. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. ج. عنوان.
۹۵۵/۷۳۵ DSR ۲۱۳۷ / ۸ع ۷۴ الف
کتابخانه ملی ایران
۸۲-۱۵۱۲۸ م

عوامل تأثیرگذار خارجی در خلیج فارس
تألیف: محمدعلی امامی
چاپ اول: ۱۳۸۲، چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۳، چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۵
تعداد: ۵۰۰ جلد
طرح روی جلد: فاطمه حاجی‌محمدخان
حروفچینی، صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چـاپ و انتشـارات وزارت امـور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۷-۲۲۴۵۸۶۰۴، دورنگار: ۲۲۴۵۸۶۰۳
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰

فهرست مطالب

مقدمه

خلیج فارس یک منطقه جغرافیایی است که از زمانهای گذشته این عنوان را گرفته و در سالهای اخیر به مثابه مهمترین بخش جهان در مرکز توجه همگان قرار گرفته است. منطقه خلیج‌فارس مهمترین قطب تأمین نفت دنیا در نیمه دوم قرن بیستم بوده و پیش‌بینی می‌شود که در نیمه اول قرن بیست و یکم با کاهش و یا پایان‌پذیری ذخایر نفتی سایر نقاط جهان ازجمله آلاسکا و دریای شمال بر موقعیت و جایگاه راهبردی و زمین اقتصادی (ژئواکونومیک) این منطقه افزوده شود.

می‌توان گفت عوامل اساسی که از دیرباز توجه و آز کشورهای قدرتمند و استعمارگر جهان را به خلیج فارس جلب کرده است، موقعیت سوق‌الجیشی و اقتصادی آن بوده که موجب شد تا کشورهای اروپایی در جستجوی کسب منافع مادی کلان و نفوذ در سرزمین‌های شرق به این منطقه سرازیر شوند. به این ترتیب نظر استعمارگران اروپایی به خلیج فارس که نزدیکترین پایگاه عمده و راه دسترسی به هند بود جلب گردید.

قبل از شروع دوران استعمار اروپایی، خلیج فارس به یک حلقه ارتباطی میان آسیا، اروپا و آفریقا بدل گردید که حمل ابریشم، ادویه و سایر کالاهای مورد نیاز اروپاییان از این طریق به حوزه مدیترانه صورت می‌گرفت. با کشف دماغه امید نیک و رونق گرفتن راههای جنوب آفریقا پرتغالی‌ها و سپس هلندیها به منظور کنترل راههای تجاری وارد صحنه شده و برای ایجاد پایگاههایی در خلیج فارس، شبه قاره هند و ماوراء آن در شرق دور تلاش وسیعی بعمل آوردند. این اقدامات مقدمه ورود گسترده بیگانگان به خلیج فارس بود که تا به امروز ادامه یافته و سبب گردید که امنیت این منطقه دستخوش مخاطره جدی گردد و نزاع و کشمکش در این بخش از جهان جریان یابد.

حضور نیروی قدرتمند و تازه‌نفس استعمار انگلستان در جهان باعث گردید که

خلیج‌فارس بصورت میدانی جهت رقابت میان بریتانیا و سایر استعمارگران اروپایی درآید. درنتیجه این تحول که در عصر صفوی به وقوع پیوست لندن توانست با شکست پرتغالی‌ها به حضور یکصدساله ایشان در خلیج فارس خاتمه دهد و راه را برای تثبیت موقعیت خود در این بخش حیاتی هموار نماید.

عامل دیگری که از قرن نوزدهم در صحنه خلیج فارس بروز کرد آن بود که تنها تجارت و منافع مادی انگیزه حضور استعمار انگلیس در منطقه نبود بلکه ملاحظات سیاسی و راهبردی و بلندمدت بریتانیا در شرق و بویژه مصالح استعماری بریتانیا در هند اهمیت فراوان یافته و بر سایر عوامل اولویت یافت. توجه انگلستان این بار به کشورهای مجاور هندوستان، تنها از لحاظ بازرگانی یا از نظر استقرار و تنها تسلط بر خطوط کشتیرانی این نواحی نبود، بلکه تغییرات سیاسی که در اروپا با انقلاب کبیر فرانسه و رسیدن ناپلئون به قدرت پیدا شده بود، موجب تحولات و انعکاس‌های قابل توجهی در خاورمیانه شد و نواحی شرق میانه و نزدیک ازجمله ایران و کرانه‌های خلیج فارس در این زمان اهمیت ویژه‌ای یافتند.

سیاستمداران انگلیسی به منظور حفظ هندوستان و همچنین در رویارویی با خطر حمله نیروهای مهاجم از طریق خشکی (اروپا ـ آسیا)، نقشه جدیدی طرح و درصدد برآمدند تمام نواحی و نقاط مجاور این راه را در حلقه اتحاد علیه قوای مهاجم درآورند. از این رو کرانه‌های عربستان و امارت‌های عرب حوزه خلیج فارس مورد توجه سیاست‌های لندن قرار گرفتند.

کشف نفت در ایران در اوایل قرن بیستم و آگاهی کشورهای صنعتی از وجود ذخایر بزرگ این ماده حیاتی باعث گردید که استعمار کهنه کار و جهانخواران نوپا با روش‌های گوناگون بکوشند تا بر ذخایر نفتی این منطقه تسلط پیدا کنند. به این طریق خلیج فارس از ابتدای قرن بیستم شاهد دور جدیدی از رقابت میان کشورهای قدرتمند دنیا گردید که می‌خواستند از این خوان یغما سهم بیشتری را عاید خود سازند.

جنگ جهانی اول که منجر به فروپاشی امپراتوری‌های روسیه، آلمان و عثمانی گردید، درمجموع برای مدتی خیال انگلستان را از رقبای جدی خود در خلیج فارس که درصدد ایجاد و

گسترش سلطه نظامی، سیاسی و اقتصادی در این منطقه بودند، راحت نمود. با اینحال ایالات متحده آمریکا که نقش مهمی در کمک به انگلستان در جنگ جهانی اول ایفا نمود، بتدریج توانست جای پایی در منطقه خلیج فارس و امتیازهای نفتی آن بدست آورد که بعدها آنرا گسترش داد.

در نیمه دوم قرن بیستم بریتانیا بدنبال چند قرن ایفای نقش تاریخی در خلیج‌فارس ناچار گردید که جهت ادامه جریان نفت که در آن نیازهای امنیتی احساس می‌شد، سهمی مهم برای ایالات متحده در منطقه قائل گردد. واشنگتن و لندن از این زمان خود را در برابر تهدیدهای مشترکی مانند مبارزه‌طلبی‌های شوروی و جریان‌های افراطی ملی‌گرا و چپ‌گرای عرب متحد نموده سعی در حفظ منافع خود در خلیج فارس نمودند.

تشدید جنگ سرد و تقسیم جهان به دو اردوگاه عمده سیاسی ـ نظامی رقیب دیدگاههای گوناگونی را در مورد امنیت جهانی و منطقه‌ای پدید آورد که در این میان خلیج‌فارس نقش ویژه‌ای را بخود اختصاص داد. در خلال یک سلسله تحولات جهانی از نیمه دههٔ ۱۹۷۰ میلادی با پی‌بردن ملت‌ها به اهمیت مسأله نفت، موضوع امنیت خلیج‌فارس نیز مورد توجه قرار گرفت و طرحهایی ازجمله اعلام نظریه (دکترین) دوستونی از جانب آمریکا مطرح گردید. از اواخر دههٔ مذکور خلیج فارس به عنوان نقطه درگیری و برخورد میان قدرتهای جهانی و محل بروز مسائل حاد منطقه‌ای مطرح گردید. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران باعث گردید که معادلات امنیتی در منطقه ازجمله طرح ایجاد ژاندارم محلی توسط نیکسون رئیس جمهور ایالات متحده با شکست مواجه شد و آمریکا با دکترین کارتر بطور مستقیم خود را متعهد به حفظ امنیت در خلیج‌فارس نماید.

حوادث جانبی که در آنزمان در اطراف خلیج فارس در جریان بود ازجمله اشغال مسجدالحرام در مکه در سال ۱۹۷۹ و اشغال افغانستان (در اواخر همان سال) توسط نیروهای شوروی و بقدرت رسیدن صدام حسین در عراق، نمایانگر برهم خوردن وضع موجود در سطح منطقه بود. وقوع جنگ میان ایران و عراق در سال ۱۹۸۰ که با تهاجم بغداد شعله‌های آن روشن

گردید، حلقه دیگری از این حوادث بود و سبب گردید که امنیت در خلیج فارس بطور جدی مورد مخاطره قرار گیرد چرا که بیگانگان این جنگ را بهانه افزایش حضور خود در منطقه قلمداد نمودند. این جنگ که پس از مدتی به جنگ خلیج فارس مشهور شد در مراحل پایانی خود می‌رفت که پای ابرقدرتها را بطور جدی به صحنه بکشد.

در اوایل سال ۱۹۸۱ شورای همکاری خلیج فارس مرکب از شش کشور عربستان سعودی، کویت، امارات عربی متحده، بحرین، قطر و عمان تشکیل شد که سعی در پرکردن خلاء موجود در جنوب خلیج فارس و برخورد با مسأله امنیت در خلیج فارس داشت. شورای همکاری که در بدو امر یکپارچگی اقتصادی را هدف عمده خود عنوان کرده بود در یک استحاله کلی به یک شورای سیاسی نظامی محافظه کار مبدل گردید که سعی داشت ایجاد امنیت برای خاندان‌های حاکم این کشورها را تحت لوای حفظ امنیت منطقه جامهٔ عمل پوشد. به این شکل یک نظام امنیت دسته‌جمعی پدید آمد که مناطق جنوب خلیج فارس را دربرمی‌گرفت وگرچه رقابت‌هایی درون آن وجود داشت می‌توانست در همگامی با غرب و بویژه آمریکا و با استفاده از درگیری دو قدرت بزرگ منطقه به پاره‌ای از اهداف امنیتی کوتاه‌مدت خود نایل گردد.

هنگامیکه در سال ۱۹۸۲ عراق جنگ نفت‌کشها را بخاطر از کار انداختن و فلج‌سازی صادرات نفتی ایران شروع کرد، ناامنی راههای عبور نفت در خلیج فارس مطرح گردید. محاسبات بغداد و حامیانش بر این اساس استوار بود که حمله به نفتکشهای ایرانی و یا آندسته از نفتکشهای خارجی که در مراکز صدور نفت ایران به فعالیت اشتغال داشتند، محدود به منافع جمهوری اسلامی ایران می‌باشد و این ایران است که به کشتیرانی آزاد در خلیج فارس متکی می‌باشد و نه عراق چراکه این کشور از طریق خطوط لوله نفت سایر کشورها (ترکیه، عربستان ...) به صدور نفت خود به بازارهای بین‌المللی ادامه می‌داد. عراق بطور مشخص در سال ۱۹۸۴ بعد از آنکه بخش اعظم صادرات نفتی خود را به لوله‌های عربستان منتقل نمود جنگ نفتکشها را شدت بخشید.

طرح موضوع «امنیت خلیج فارس برای همه یا هیچکس» که در آن ایام توسط جمهوری

اسلامی ایران عنوان گردید، پاسخی به این سیاست عراق و حامیان عرب این کشور در منطقه بود. این وضعیت در سال ۱۹۸۵ زمانی به اوج خود رسید که عراق حمله به جزیره خارک و سایر تأسیسات صدور نفت ایران را با هدف توقف کامل صادرات نفت ایران در پیش گرفت. در آنزمان موضوع بسته شدن تنگه هرمز مطرح و عنوان گردید چنانچه ایران نتواند به صدور نفت خود ادامه دهد سایر کشورهای منطقه نیز نخواهند توانست به اینکار مبادرت ورزند. این دور جدیدی از تشدید جنگ بود که ناامنی را در خلیج فارس گسترش می‌داد بحدی که کشورهای شورای همکاری خلیج فارس قادر به مقابله با ابعاد آن نبودند. وضعیت جدید در خلیج فارس سبب گردید که در سپتامبر ۱۹۸۶ مقامات کویت جهت حمایت از نفتکشهای خود به آمریکا و شوروی متوسل شوند. ایالات متحده در این زمینه با یک ابتکار عمل سریع (در مقابل اقدامات شوروی) توانست ۱۱ نفتکش کویتی را تحت پرچم آمریکا درآورد، با این تمهیدات دولت واشنگتن اذعان نمود که تغییر پرچم می‌تواند مقابله مستقیم آمریکا و ایران را سبب شود. تحولات جنگ، بطورکامل اهمیت خلیج فارس را به عنوان شاهرگ بازرگانی آشکار ساخت. حملات هوایی عراق وگشت‌زنی نیروی دریایی آمریکا در آبهای خلیج فارس مایه مشکلات فراوانی برای جمهوری اسلامی ایران شد. صادرات نفت ایران دچار گسستگی شد و میزان صادرات نفت ایران در نیمه نخست سال ۱۹۸۸ تنها به ۱/۶ میلیون بشکه در روز رسید، و این مقدار کمتر از سهمیه تعیین‌شده از سوی اوپک بود.

جمهوری اسلامی ایران با توجه به مداخله ایالات متحده در خلیج فارس عکس‌العمل متقابلی از خود نشان داد و اعلام نمود که نیروهای ایرانی پایگاهها و بنادری راکه توسط کشورهای عربی در دسترس آمریکا قرار داده شده است را مورد حمله قرار می‌دهد. گفته می‌شد که ایران موشک‌های چینی ضدکشتی موسوم به کرم ابریشم در مناطق ساحلی خود در خلیج‌فارس مستقر نموده است. در همین زمان مواردی از برخورد کشتی‌ها در خلیج فارس به مین گزارش گردید.

جاری شدن سیل جنگ‌افزارهای پیشرفته به عراق در نیمه دوم دوران جنگ سبب شد

این کشور از برتری خاصی نسبت به تجهیزات نظامی ایران برخوردار گردد. عراق از سوی قدرتهای جهانی حمایت شده و جنگ‌افزارهای درخواستی خود را بویژه از شوروی، فرانسه، چین و برزیل دریافت می‌داشت که این امر در مجموع سبب شد بغداد ماشین نظامی کارآمدی در سطح منطقه بوجود آورد. ایران در همین زمان، با برتری فزاینده نیروی دریایی و هوایی آمریکا در خلیج فارس روبرو شد، که این موضوع سیاست ایران را در منطقه با دشواری مواجه می‌کرد: علاوه بر مداخله آمریکا و شوروی در خلیج فارس، کشتی‌های جنگی و مین‌روب‌های متحدان ایالات متحده در اروپا در منطقه حضور یافتند که این امر نشانه تبدیل یک بحران منطقه‌ای به بحرانی جهانی بود.

حمله آمریکا به کشتی‌ها، سکوهای نفتی و هواپیمای غیرنظامی ایران در خلیج فارس تفسیر عملی از دکترین کارتر بود که توسط ریگان رییس جمهور بعدی ایالات متحده اجرا می‌گردید. این پیام‌های بازدارنده از سوی قدرتهای برون منطقه‌ای، مایه شتاب‌بخشی به پایان جنگ گردید، که از آنجمله واقعه ژوئیه ۱۹۸۸ که منجر به مرگ ۲۹۰ مسافر در اثر انفجار هواپیمای ایرانی شد. احساسات ضد آمریکایی را در ایران عمیق‌تر ساخت.

تجربه بعدی نشان داد که اینگونه جانبداری از رژیم متجاوز عراق در جنگ علیه ایران نه تنها کمکی به خاتمه واقعی جنگ در منطقه نمی‌کند بلکه آتش ناامنی را همچنان روشن نگه داشته و شعله‌های آن دامن دیگر کشورها را خواهد گرفت. مقامات ایرانی، به دنبال آتش‌بس در ماه اوت ۱۹۸۸ به‌گونه فزاینده‌ای در مورد تهدید عراق در منطقه هشدار دادند. در کنفرانس بین‌المللی خلیج فارس در تهران در نوامبر ۱۹۸۹ هم رییس جمهور و هم وزیر خارجه وقت جمهوری اسلامی ایران سخنان خویش را به پیوستن کشورهای ساحلی خلیج فارس به اتحاد با ایران برای تأمین امنیت منطقه اختصاص دادند. این چارچوب امنیت منطقه‌ای که می‌توانست جاه‌طلبی‌های عراق را در خلیج فارس به‌گونه‌ای مهار نماید، از سوی رهبران کشورهای عرب خلیج‌فارس نادیده انگاشته شد. همچنین پیشنهادهای مطرح شده از سوی وزارت خارجه ایران در مورد برپایی نظام امنیتی ریشه‌دار در منطقه از سوی فرمانروایان عرب که درک درستی از چگونگی دگرگونی‌های زمین راهبردی (ژئواستراتژیکی) ناشی از آتش‌بس ۱۹۸۸ نداشتند،

مردود شناخته شد و ایشان همچنان جمهوری اسلامی را منبع دشمنی پایدار نسبت به حکومتهای خود می‌دانستند.

در هر صورت پایان جنگ ایران و عراق، امنیت را به خلیج فارس باز نگرداند و قدرت نظامی بشدت تقویت شده عراق که از ۸ سال جنگ با ایران طرفی نبسته بود، با استفاده از خلاء قدرت بوجود آمده در منطقه به سمت یکی از اهداف توسعه‌طلبانه خویش به حرکت درآمد و کویت را اشغال کرد. دو سال پس از آتش‌بس در جنگ ایران و عراق، یعنی در تابستان ۱۹۹۰ و پس از آنکه بغداد برتری نظامی خود را پس از آتش‌بس استوار ساخت، هیچ‌گونه پیام هشداردهنده و بازدارنده‌ای برای مهار و محدودسازی تجاوز عراق داده نشد.

شورای همکاری خلیج فارس و متحدان غربی آن بطور کامل در واکنش به تهدیدهای نظامی صدام حسین برای وادارسازی شریکان خود در اوپک به منظور بالابردن بهای نفت و اخاذی در کاهش بدهی‌هایش به کویت، کوتاه آمدند. آزادگذاشتن دست صدام حسین در منطقه و رهایی وی از هرگونه پیامدی نسبت به اقدامها و تهدیدهایش، مایه تشویق بغداد به اقدام مهم بعدی، یعنی تجاوز و تصرف کامل کویت شد.

اشغال کویت حیرت، فلج و سرگردانی را در میان اعضای شورای همکاری خلیج‌فارس پدید آورد و نقض و بی‌کفایتی این پیمان به اصطلاح امنیت دسته جمعی را به ثبوت رساند. همچنین ثمرات نامیمون سیاست‌های آمریکا در منطقه خلیج فارس جهت برقراری امنیت را به منصه ظهور رساند. ایران با توجه به پیامدهای ویرانگر هشت سال جنگ با عراق در نگرانی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نسبت به پیامدهای برتری عراق سهیم بود. به‌رغم شکاف ژرف سیاسی ایران با کشورهای شورا بویژه عربستان سعودی و کویت، هیچ‌گونه احساس شادی در به‌وقوع پیوستن پیش‌بینی ایران درباره تهدید عراق نسبت به استقلال کشورهای خلیج فارس وجود نداشت. در همان زمان جمهوری اسلامی ایران عدم رضایت و نگرانی خود را از تمرکز نیروی نظامی آمریکا در خاک عربستان سعودی و حضور ناوگانهای بزرگ خارجی در خلیج‌فارس ابراز می‌داشت. خطر حضور نیروهای بیگانه در درازمدت در خلیج‌فارس، آشکارا با سیاست ایران در منطقه که مخالف تداوم این حضور بود در تضاد کامل قرار داشت. این امر

می‌توانست به بهانه ایجاد نظم جدید در منطقه، به دور نوینی از استعمار و سلطه (امپریالیسم) در خلیج‌فارس بیانجامد.

بدنبال شکست دیدگاههای امنیتی قبلی آمریکا در مورد خلیج فارس در سال ۱۹۹۰ بوش رییس‌جمهور و جیمز بیکر وزیر خارجه ایالات متحده طرح دیگری در سیاست خارجی آمریکا موسوم به سپر صحرا را اعلام داشتند. قصد سیاستگذاران آمریکایی در طرح جدید در مقایسه با نظرات و سیاستهای نیکسون و کارتر پیشرفته‌تر و مخاطره‌آمیزتر بود. میثاق بوش و بیکر شامل متحدان اروپای غربی، شمال آفریقا و خاورمیانه بود که برای نخستین بار از جنگ جهانی دوم در قالب نیروهای چندملیتی (هوایی - زمینی - دریایی) در جنگ آزادسازی کویت و به عبارتی دیگر در جنگ نفت حضور یافتند. تحولات بی‌سابقه بین‌المللی طی سال ۱۹۹۱، مانند اجرای موفقیت‌آمیز حمله نظامی به عراق به رهبری آمریکا و همچنین فروپاشی غیرمنتظره اتحاد جماهیر شوروی به ۱۵ کشور مستقل؛ ایالات متحده را به ارزیابی مجدد سیاست‌های خارجی خود بویژه در منطقه خلیج فارس و ناحیه مجاور آن یعنی آسیای جنوب غربی وادار کرد. درخصوص خلیج فارس، نظر غالب تحلیلگران سیاست خارجی آمریکا، حفظ و یا حتی افزایش حضور ایالات متحده در این منطقه بود. آنان معتقد بودند که با وجود از میان رفتن خطری که در گذشته از سوی شوروی متوجه امنیت آمریکا می‌شد، خلیج فارس برای ایالات متحده کماکان دارای اهمیت حیاتی است. به همین علت ایشان اصرار داشتند که آمریکا آمادگی خود را برای دفاع از منافع آن کشور در منطقه، در قبال هرگونه تهدیدی حفظ نماید.

آنچنان که معمول است بعد از هر جنگ با ابعاد گسترده و جهانی، کشورهای پیروز درصدد تنظیم اصول و قواعدی برمی‌آیند که با آن وسایل ریشه و زمینه‌های وقوع تهاجم بعدی را از بین ببرند و نظم جدیدی را جهت صلح و آرامش با در نظر گرفتن منافع خود پایه‌ریزی نمایند. بحث در مورد ایجاد یک نظم نوین در جهان و منطقه همزمان با تهاجم عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰ مطرح گردید. در جریان بحران خلیج‌فارس و پس از آن بر سر مسأله نیاز به یک چارچوب امنیتی برای این منطقه اظهارات و اشارات متعددی بعمل آمد که اغلب مبهم و نامعلوم

و بسته به منافع مادی و مصالح زودگذر صورت می‌گرفت. از همان ابتدا بدیهی بود که این نظرات و یا اقدامات عجولانه که در هنگامه بحران توأم با سر و صدا و تبلیغات براه انداخته می‌شد، مسیر صحیح را برای طرح یک چارچوب منطقی که بتواند پاسخگوی مسائل و خلاء موجود امنیتی در منطقه باشد، منحرف می‌سازد.

روشن بود که در آزادشدن کویت، منافع غرب نسبت به دسترسی به نفت منطقه، نقش بسیار مهمتری داشت تا رهایی کویتی‌ها از چنگال اشغالگران عراقی. آمریکا به‌عنوان مهمترین بازیگر خارجی به منظور دنبال کردن منافع ملی خود در خلیج فارس در نبرد بزرگی وارد شده بود و سهم طبیعی خود را در زندگی سیاسی و اقتصادی این منطقه را می‌طلبید. دخالت یکجانبه آمریکا در جنگ نفت هرچند با تقاضای کشورهای شورای همکاری و بویژه کویت و عربستان سعودی انجام گرفته بود، توانسته بود در دیگر کشورهای جهان و بویژه میان اعراب و اروپاییان طرفدارانی پیدا کند، که اینها نیز به نوبه خود در طول پس از پایان ماجرا خواستار سهم مناسبی از منافع این منطقه نفت‌خیز بودند.

در نگرشی بر وضعیت امنیتی منطقه مشخص گردید که کشورهای عرب کوچک خلیج‌فارس بدون کمک غرب و بخصوص آمریکا قادر به دفاع از خود نیستند و با توجه به نقش ایالات متحده در آزادسازی کویت، این کشورها بیشتر در چارچوب نظرات واشنگتن وارد طرحهای امنیتی در منطقه می‌شدند. حضور نیروهای مصر و سوریه در جبهه متحدین که با توافق و تشویق آمریکا در مراحل بحران صورت گرفت، فکر طرح ایجاد ساختار امنیتی با شرکت این دو کشور پرجمعیت و قدرتمند عرب در پدیدآوردن موازنه و امنیت در منطقه بوجود آمد و بصورت فرمول ۲+۶ در دمشق شکل گرفت. ولی به مرور زمان روشن گردید که طرح امنیتی مذکور به معنای یک چارچوب قطعی نمی‌باشد. با فروکش کردن بحران در منطقه، اعلامیه دمشق در عمل از مضمون اساسی خود خارج شد. اعراب خلیج فارس به دلایل گوناگون ازجمله مسأله سوء ظن به حضور نیروهای عرب (اعم از مصری یا سوری) در داخل خاک خود ترجیح دادند که اعلامیه بیشتر در چارچوب اقتصادی خود عمل کند و از منافع سیاسی و تبلیغاتی آن

بهره‌برداری نمایند.

از دیدگاه ایالات متحده موارد کلیدی نیازهای جاری برای امنیت خلیج‌فارس شامل توانایی نظامی قابل ملاحظه و آمادگی برای حمایت متحدین عربش در منطقه، محدود کردن قدرت نظامی ایران و محدودکردن توانایی عراق برای تسلیح مجدد و اهداف دیگری ازجمله عدم گسترش سلاح‌های کشتار دسته‌جمعی و اسلحه غیرمتعارف بود. در ادامه همین نظرات، نکات اساسی سیاست امنیتی که توسط دولت‌های عرب کرانه جنوبی خلیج فارس پایه‌ریزی شده بود آشکار می‌گشت. این سیاست برپایه پشتیبانی کشورهای شورای همکاری از سیاست‌های ایالات متحده (با توجه به نقش عربستان سعودی) و در چارچوب پیمانهای دوجانبه و یا چندجانبه این شورا با آمریکا می‌باشد. سیاست امنیتی در خلیج فارس برپایه حضور نیروها و پایگاههای دائمی ایالات متحده جهت حمایت و یا به بهانه حمایت از این کشورها در مقابل تهدیدهای داخلی و خارجی است.

بنابراین مسئولیت اصلی تأمین امنیت خلیج فارس برعهده آمریکا قرار گرفت و بقیه کشورهای جهان نقش‌های فرعی و حتی نمایشی برعهده گرفتند. در عملیات طوفان صحرا که موجب بیرون راندن نیروهای عراقی از کویت شد بیشتر طرح‌ریزی‌های عملیاتی زیر نظر ستاد فرماندهی مرکزی (سنتکوم) ارتش آمریکا به اجرا درآمد. سنتکوم نیروی نظامی واحدی است که برای حفظ امنیت منافع آمریکا در آسیای جنوب غربی و بویژه خلیج فارس پدید آمده است. نیروی مزبور در اواسط دهه ۱۹۸۰ درنتیجه ارزیابی مجدد نیازهای امنیتی آمریکا در منطقه تشکیل شده بود. نیروی سنتکوم در طول دهه ۱۹۸۰ افزایش کمی و کیفی فراوانی یافت بطوریکه در اواخر این دهه نفرات آن به حدود ۳۰۰ هزار نفر از همه نیروهای چهارگانه آمریکا رسید که فرماندهی آنرا ژنرال نورمن شوارتسکف افسر ارشد ارتش آمریکا که بعدها جنگ کویت را هدایت نمود، برعهده داشت. از این نظر می‌توان گفت که جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج‌فارس در نتیجه روند درازمدت تدارک نظامی آمریکا برای مداخله در خلیج فارس به اجرا درآمد، که این روند بویژه در دوره ریاست جمهوری ریگان برپایه نیاز آمریکا به تأمین امنیت برای ذخایر نفت

شکل گرفت.

نتیجه اینکه بحران خلیج فارس که با اشتباه فاحش سیاسی ـ نظامی عراق شکل گرفت، یک فرصت طلایی در اختیار آمریکا نهاد تا در عمل یک نظم نو جهانی را با کمک قانونی سازمان ملل متحد پی‌ریزی کند. بحران منطقه خلیج فارس که در اوایل دهه ۱۹۹۰ ابعاد جهانی یافت، یک پیروزی برای آمریکا و جبران شکست‌های قبلی این کشور در خاورمیانه در دهه ۱۹۸۰ محسوب می‌شد. ایالات متحده با استفاده از آزادسازی کویت توانست متحدان خود در اروپا و ژاپن راکه با پایان جنگ سرد استقلال بیشتری یافته بودند تحت کنترل درآورد و رقبای خود در شوروی و چین را محدود نماید.

این نقطه عطف سیاسی ـ نظامی در خلیج فارس آثار منفی و زیانباری را برای کشورهای این منطقه بهمراه داشت که از آنجمله می‌توان به محدودیت‌ها و تحریم‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی و کاهش استقلال عمل دولت‌های خلیج فارس اشاره نمود، بطوریکه در این دوران منطقه بنحوی وارث یک سیستم استعماری گردید.

می‌توان گفت که احتمال بی‌ثباتی و عدم امنیت در خلیج فارس در اثر دو عامل دیگر نیز افزایش یافت: نظامیگری منطقه‌ای و برداشت نوین غرب و بویژه آمریکا از موضوع چگونگی تهدید و ابعاد آن. در آستانه جنگ نفت تلاش‌های بسیاری ازسوی آمریکا، روسیه، بریتانیا و فرانسه به عمل آمد تا فروش جنگ‌افزارهای خود را به این منطقه افزایش دهند. هدف آن بود که به موضوع خرید و فروش تسلیحات دامن زده و کشورهای خلیج فارس را به تکاپو واداشته و احساس نیاز به تسلیحات را در آنها پدید آورند. نمونه‌های این تلاش‌ها، در براه انداختن و بزرگ کردن اختلافات ارضی و مرزی میان کشورهای خلیج فارس و نیز نحوه خریدهای تسلیحاتی قابل مشاهده بود. بطور نمونه، این اعتقاد فراگیر در میان تحلیلگران نظامی در اروپا و آمریکا بوجود آمد که کشورهای کرانه غربی و جنوبی خلیج فارس باید به دنبال خرید زیردریایی‌های ساخت روسیه از جانب ایران، به توانایی‌های ضد زیردریایی خود بیفزاید. این موضوع به نوبه خود موجب ایجاد فرصت‌های جدید برای فروش جنگ‌افزار از جانب غرب به اعراب منطقه گردید.

در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت در سالهای اخیر هیچ منطقه‌ای در جهان بیش از منطقه خلیج‌فارس، با جنگها، درگیریها، تضادها و پیچیدگی‌های فراوان مواجه نبوده است. خلیج‌فارس علاوه بر مسائل درونی با عوامل تأثیرگذار خارجی مهمی روبرو بوده است که بر سرنوشت کشورهای این منطقه آثار قاطعی را از خود بجاگذاشته است. شاید از زمان جنگ جهانی اول و زوال امپراتوری عثمانی که انگلستان بصورت قدرت فائقه در خاورمیانه و خلیج‌فارس ظهور کرد و توانست مقدّرات کشورهای این مناطق را تعیین نماید، چنین مداخله گسترده خارجی در این بخش از جهان سابقه نداشته است. در هر صورت هدف اصلی مداخله قدرتهای خارجی، تأمین منافع راهبردی و اقتصادی ایشان در خلیج فارس می‌باشد. در مناقشه منطقه‌ای، قوّه محرکه نیروهای درگیر می‌تواند قابل مقایسه با نیروهای رویارو در جنگ جهانی اول و دوم منتهی در ابعاد کوچکتر باشد. ارتقای آمریکا به صورت کشوری که می‌تواند نیروی نظامی خود را در سطحی جهانی به‌کارگیرد. این شانس را به ایالات متحده داد تا نسبت به سایر رقبا پیشی بگیرد.

به‌هرحال در آغاز برای آمریکا که از لحاظ منابع زیرزمینی غنی است، موضوع واردات مواد خام بویژه نفت در مقیاسی بزرگ، پدیده‌ای بود که از دهه ۱۹۷۰ نمودار شد. در سالهای بعد دیگر قدرتهای صنعتی نیز به این واقعیت پی بردند که همانا نفت برای هر کشوری در جهان به صورت کالای مهم و با اهمیت راهبردی درآمده است. در طول سه دهه اخیر برای آمریکا و کشورهای صنعتی جهان، نفت از دیدگاه جغرافیایی بر خلیج فارس تمرکز یافته است. از نظر ایالات متحده کشورهای حوزه خلیج فارس که شماری از آنها مستعد آشوب بوده و از لحاظ سیاسی بی‌ثبات هستند، می‌بایست شامل این نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا می‌شدند.

در هر صورت با بررسی تحولات دهه ۱۹۹۰ در خلیج فارس می‌توان گفت که قضایا آنچنان که در ابتداموافق میل آمریکا بود به پیش نرفت. مفهوم نظم نوین جهانی از نظر بعضی از سیاستمداران تفاوت چندانی با فاشیسم جدید به رهبری ایالات متحده نداشت و می‌توانست قابل مقایسه باشد. این نظم جدید جهانی می‌توانست بیانگر نوعی نظام تک‌قطبی به رهبری

آمریکا باشد. این قطب مسلط در واشنگتن می‌توانست کاستی‌های ایالات متحده را در برابر اوجگیری اقتصادی آلمان و ژاپن و اروپا بپوشاند و درنتیجه با سلطه آمریکا بر نفت خلیج‌فارس از افول قدرت ایالات متحده در مقابل رقبای جدید از آلمان و فرانسه تا چین و ژاپن جلوگیری نماید.

اگر هدفهای راهبردی آمریکا بطور اساسی نمایانگر موضع نظم جهانی در قبال منطقه خلیج‌فارس است برمبنای جلوگیری از شورش بر ضد جهت‌گیریهای این نظام، کنترل ذخایر، جریان عبور و نرخ نفت، جلوگیری از ساخت، انباشت و مالکیت سلاحهای کشتار جمعی و دیگر مقولات سیاسی ـ نظامی و اقتصادی باب طبع ایالات متحده عمل می‌کند. بهمین جهت در سطح منطقه کشورهایی نظیر ایران و عراق که سیاست آنها بر عدم پذیرش راهبردهای آمریکا ازجمله سلطه‌جویی و استثمار منابع نفتی منطقه و تحمیل دیدگاههای سیاسی و اقتصادی و اعمال نظر در بازار سلاحهای کشورهای منطقه می‌باشد، بصورت مطرود، یاغی و سرخ معرفی شده و مشمول سیاست مهار دوگانه آمریکا گشتند و در نهایت در محور «شرارت» حکومت جدید آن کشور جای گرفتند. در فراسوی این سیاست‌های آمریکا، واقعیت‌های دیگری در منطقه وجود داشتند. بطور مثال نحوه پایان گرفتن جنگ کویت در سال ۱۹۹۱ به عنوان یکی دیگر از مصادیق ناتوانی ذاتی آمریکا در تبدیل کردن پیروزی نظامی به پیروزی سیاسی نشان داد. ایالات متحده ناچار شد به یک دشمن شکست خورده (عراق) اجازه دهد از پیامدهای شکست خود بگریزد. سیاستگذاران آمریکایی به این نتیجه رسیدند که با آزادسازی کویت به اهداف خود که بظاهر بسیار محدود و ضابطه‌مند بود رسیده‌اند و در ضمن به حدودی که سازمان ملل تعیین کرده بود دست یافته‌اند همین موضوع باعث گردید که رژیم بعثی عراق به بقای خود ادامه دهد و در مواردی ازجمله مسأله نظارت تسلیحاتی و تحریمهای اقتصادی آمریکا را دچار چالش کند. پیامدهای وضعیت بی‌ثبات و نابسامان در خلیج فارس در طول دهه ۱۹۹۰ ادامه یافت که از تضادهای منطقه‌ای و اختلافات پنهانی میان قدرتهای بزرگ جهانی و رقابت ایشان بر سر منافع نفتی در خلیج فارس نشأت می‌گرفت که همچنان ادامه دارد.

بخش اول

قدرتهای تأثیرگذار در خلیج فارس

فصل اول
انگلیس و خلیج فارس

۱ـ توسعه قدرت استعماری بریتانیا در منطقه

انگلستان از نخستین کشورهایی بود که در خلیج فارس سلطه طولانی پیدا کرد و طرح‌های امنیتی مشخصی را دنبال کرد. تسلط انگلیس بر آبها و سواحل خلیج فارس بیش از یکصدو پنجاه سال بطول انجامید. در ابتدا علت اصلی توجه بریتانیا به خلیج فارس حفظ و نگاهداری هندوستان بود. سیاست خارجی انگلیس یک سیاست تجارت محور است و هدف اصلی و اساسی آن همواره تأمین منافع ملی انگلستان بوده و می‌باشد. بنابه گفته مالکوم ریفکند، وزیر خارجه سابق انگلیس، این کشور برخوردار از یک سنّت دیرینه تجارت باز می‌باشد، سنتی که در طول زمان قویتر هم شده است.[1] انگلیس بخاطر منابع زرخیز شبه قاره هند و تجارت پررونق آن، نه تنها این شبه قاره را تحت نفوذ و سلطه خویش می‌خواست بلکه مناطق مجاور آنرا تا حد امکان مصون از اقدامات رقبا و دشمنان احتمالی می‌نمود. خلیج‌فارس که منطقه مجاور اقیانوس هند می‌باشد در راهبرد امپراتوری بریتانیا نقش خاص خود را داشت. بطور مثال، مارکز ولزلی[2] فرمانروای کل هند در سال ۱۷۹۹ هیئتی را به دربار فتحعلی شاه قاجار اعزام نمود تا فرانسویان را از ایران اخراج نماید. این امر محدود به مداخله در سیاست‌های ایران نبود بلکه در

---

۱. سعید خالوزاده، ***نقش انگلیس در معادلات قدرت در اروپا***، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۷) ص ۱۳۱.

2. Marques Wellesley

سال ۱۸۰۳ انگلستان کوشش فرانسه را در ایجاد نمایندگی در مسقط با شکست مواجه ساخت.[۱] می‌توان گفت انگلستان تا نیمه دوم قرن نوزدهم روش نظارت بر اوضاع خلیج فارس و حفظ توازن میان قدرتهای محلی ازجمله ایران و عثمانی و نیز سرکوب دزدی دریایی و تجارت برده را اعمال می‌کرد، ولی از این تاریخ به بعد گام‌های جدی‌تری بمنظور سلطه بر آن برداشت. بررسی اوضاع سیاسی منطقه نشان می‌دهد که چگونه انگلیس بتدریج جای پای خود را در خلیج فارس محکم نمود و امنیت آنرا در جهت مصالح خویش تثبیت نمود، بطوریکه از آغاز قرن بیستم بندرت دیده می‌شد که حکام محلی بدون نظر بریتانیا قدمی بردارند و یا هنگام اتخاذ تصمیم‌های مهم بدون نظر و تأیید نمایندگان سیاسی انگلستان دست به اقدامی بزنند.

در قرن نوزدهم گرچه انگلیس سلطه خود بر قاره‌ی آمریکا را تا حد زیادی از دست داد، اما همچنان قدرت روزافزونی داشت و بخش‌هایی از آسیا و به ویژه مناطق جنوبی خلیج‌فارس را به تدریج تحت استیلای خود درآورد. بین سالهای ۱۸۶۷ تا ۱۹۱۴ در بریتانیا به‌گونه‌یی مشخص، یک روح جدید امپریالیستی رشد پیدا کرد و نزدیک به پایان سده‌ی نوزدهم موجی قوی از افکار و عقاید جاه‌طلبانه‌ی امپریالیستی در آن جا به حرکت درآمد.[۲]

کسب امتیازهای بازرگانی و حوزه‌های نفوذ در مناطق توسعه نیافته‌ی خلیج‌فارس نشان دهنده‌ی این سیاست استیلاجویانه بود و جنگ‌هایی که در این منطقه به کمک قدرت برتر دریایی بریتانیا روی داد، (در خارک، بوشهر و رأس‌الخیمه) جنبه‌ی نظامی این پدیده را نمایان می‌ساخت.

لرد کرزن در سمت نایب‌السلطنه‌ی هندوستان، گزارش خود را در سال ۱۸۹۹ برای دولت انگلستان فرستاد. وی در مورد اوضاع غرب هند چنین اظهار نظر کرد:

این امر برای حکومت هندوستان غیرممکن است که به هر دولت اروپایی و به‌خصوص به روسیه اجازه دهد که از نواحی جنوبی ایران تجاوز کرده و به خلیج فارس برسد یا تسهیلات بحری

1. Arnold Wilson, ***The Persian Gulf,*** London: Oxford University Press, 1928, p. 265.

۲. بهرام مستقیمی، ***دگرگونی نظام بین‌المللی، تسلط جهانی اروپا و ارزشهای اروپایی (۱۹۱۴-۱۸۱۵ میلادی)***، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳)، ص ۱۳۵.

در خلیج فارس به دست آورد. حتی در صورتی که نتواند نواحی جنوبی ایران را متصرف شود، خوب است دولت‌های انگلیس و روس مجادلات خود را در جای دیگر حل کنند و این عرصه‌ی آرام و بی سر و صدای تجارت راکه صلح و سکوت به زحمت و خون‌دل در آن برقرار شده است، به میدان کارزار مبدل نسازند.[۱]

در ادامه‌ی این سیاست لرد لانزدون وزیر خارجه وقت بریتانیا در تاریخ ۵ مه ۱۹۰۳ در مجلس اعیان انگلیس به صراحت گفت:

ایجاد هر مرکز دریایی و یا بندر مستحکمی را در خلیج فارس توسط یک دولت دیگر، تهدید بزرگ و مستقیمی علیه منافع خود می‌دانیم و با تمام وسایلی که در اختیار داریم با آن مبارزه خواهیم کرد.[۲]

در تفسیر این نطق، روزنامه‌ی تایمز چاپ لندن نوشت که این نظر به منزله‌ی اصل مونروئه در شرق مسلمان می‌باشد و ما نمی‌توانیم هرگز از آن منحرف شویم.[۳]

بنابراین در اوایل قرن بیستم روشن بود که انگلیس در آن زمان خلیج فارس را یک منطقه انگلیسی می‌داند و هیچ میل نداشت راجع به منطقه‌یی که سرزمین و دریای آن را در حوزه‌ی نفوذ خویش می‌دانست، در پیمان و یا قراردادی مطلبی گنجانیده شود و یا در هیچ کنفرانسی در مورد این منطقه مذاکره‌یی به عمل آید. به همین جهت هنگامی که موضوع کشیدن خط آهن مدیترانه به خلیج فارس توسط فرانسویان از طریق سوریه و در مسیرهای اسکندرون - حلب و کناره‌ی رود فرات مطرح شد، دولت انگلیس با آن به مخالفت پرداخت. هم‌چنین زمانی که موضوع راه‌آهن برلین - بغداد از طریق استانبول توسط آلمان در اوایل قرن بیستم مطرح گردید و قرار شد امتداد آن به بصره و کویت برسد، لرد کرزن به نمایندگی از جانب دولت انگلستان سخت به مقابله پرداخت. او در این باره نوشت:

---

۱. *گزیده اسناد خلیج فارس* (جلد دوم)، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹)، ص ص ۷۱۵-۳۶۷.

2. Wilson, Op.cit., p. IX.

۳. محسن عزیزی، مختصری از سیاست دولت‌های اروپایی در خلیج فارس با توجه به اسناد دیپلماسی، *مجموعه مقالات خلیج فارس* (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹) ص ۳۸۹.

در پشت این خط مقاصدی پنهان است که منجر به این خواهد شد که دولت عثمانی به صورت یک دولت تحت‌الحمایه آلمان درآید و دولت آلمان سعی دارد روابطی با خلیج فارس پیدا کند؛ زیرا یک کنسولگری در بوشهر ایجاد کرده و حال آنکه اتباع آلمان در آن صفحات از شش نفر تجاوز نمی‌کنند.[۱]

پس از پیشرفت قدرت آلمان در اروپا، ویلهلم قیصر آلمان به هنگام افتتاح ترعه‌ی کیل در شمال آن کشور اظهار داشت که سرحدات ما در آن طرف آبها قرار دارد که این امر برای انگلستان خطرناک شناخته شد. انگلستان فرصت را از دست نداد و به فکر پیدا کردن متحدین برآمد تا قبل از آنکه نیروی دریایی آلمان زیاد قوی شود یا نقشه خط آهن بغداد و به‌ویژه خلیج فارس گسترش پیدا کند، در مقابل برلین بایستد. روسیه و فرانسه که در نگرانی‌های انگلیس از آلمان سهیم بودند، در سال ۱۹۰۷ پیمان مشترکی را در سن پطرزبورگ راجع به مسایل شرق امضا نمودند. در این پیمان دولت بریتانیا حاضر نشد راجع به خلیج فارس امتیازی به متحدین خود اعطا نماید. سر ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس در نامه ضمیمه‌ی قرارداد، راجع به خلیج‌فارس اعلام می‌دارد که طی مذاکرات و مقاولاتی که منجر به قرارداد گردید، دولت روسیه تزاری بطور رسمی و صریح منافع مخصوص بریتانیا را در خلیج فارس تأیید می‌کند و حکومت بریتانیا از این اظهارات اتخاذ سند نموده و مقتضی می‌داند که به طور عموم، رسمیت منافع انگلیس را در خلیج فارس که پس از یک قرن کار و زحمت به دست آمده مسلم و محرز اعلام کند.[۲]

جنگ جهانی اول که با فروپاشی امپراتوری روسیه‌ی تزاری و شکست آلمان و عثمانی همراه بود، راه را برای سلطه‌ی بدون مدعی و کامل انگلستان در خلیج فارس فراهم نمود. اقتدار انگلیس پس از جنگ جهانی اول در سرتاسر خلیج فارس تا پایه‌یی رسوخ پیدا کرده بود که بنابر اسناد وزارت امور خارجه ایران در آنزمان، تمام طوایف ساکن جزایر (خلیج فارس) مأمور انگلیس

---

۱. احمد فرامرزی، *راه‌آهن اروپا و خلیج فارس*، (تهران: داورپناه، ۱۳۴۶)، ص ۵۴.
۲. محسن عزیزی، همان کتاب، ص ۴۱۴.

را حاکم و مستشار خویش می‌شمردند.[۱]

معاون وزیر خارجه انگلستان در تاریخ ۱۴ مه ۱۹۲۴ در مجلس اعیان این کشور بر غیرقابل دسترس بودن و غیرقابل تعرض بودن مواضع بریتانیا در خلیج فارس توسط هر حکومت دیگر تأکید نمود و قدرت انگلستان را غیرقابل مقایسه با حکومتهای دیگر معرفی نمود.[۲]

در فاصله‌ی دو جنگ جهانی، نفوذ بریتانیا در خلیج فارس به حدی بود که نمایندگان انگلیس در منطقه، نظیر چارلز بلگریو و برترام توماس به ترتیب در بحرین و عمان با عنوان مدیر امور اداری و مشاور، پس از مدتی بر کلیه‌ی امور این نواحی مستولی شدند.

در انگلستان (در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۶۰) یک بحث جدی بین جناح‌های حاکم (کارگر و محافظه‌کار) در مورد تعهدات نظامی بریتانیا در قاره‌ی آسیا و ازجمله خلیج فارس درگرفت. این دگرگونی تنها مربوط به تمایل لندن به تغییر نقش جهانی امپراتوری بریتانیا نبود، بلکه دلایل سیاسی و اقتصادی بسیاری در پشت این تصمیم نهفته بود. انگلیس با مشکلات اقتصادی مهمی روبه رو بود و ارزش لیره‌ی استرلینگ به شدت روبه کاهش می‌گذاشت. از نظر سیاسی، لندن با مشکلات مهمی در آسیا و آفریقا مواجه بود که از این میان خلیج فارس همچنان به صورت یک کانون بحرانی خودنمایی می‌کرد. وضعیت بین‌المللی به‌گونه‌یی بود که حتی تعدادی از اعضای حزب محافظه‌کار انگلیس ناچار به پذیرش واقعیت‌های جدید شدند. به‌طور مثال در سال ۱۹۶۶، انوک پاول در کنفرانس حزب محافظه‌کار گفت:

چون پایگاه‌های ما واقع در شرق سوئز محدود شده‌اند، «نفع و شرف» ایجاب می‌کند که ما برای تعهداتمان در آن حوزه حدود قاطعی قایل شویم.[۳]

کتاب سفید وزارت دفاع بریتانیا در سال ۱۹۶۶ حاوی کامل‌ترین بیان از سیاست‌های جدید دولت انگلیس و راهبرد این کشور در خلیج فارس بود. مهم‌ترین رهنمودهای نوین عبارت بود از این که بریتانیا هیچ عملیات جنگی عمده‌یی را جز با همکاری هم‌پیمانان برعهده نخواهد

۱. *گزیده اسناد خلیج فارس (جلد اول)*، (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۸)، ص ۱۷۷، به نقل از (سرکنسولگری ایران در بمبئی به وزارت امور خارجه به تاریخ ۶ شهریور ۱۳۰۹)

2. Wilson, Op.cit., p. 257.

3. The Times (London), 15 Oct 1966.

گرفت. دیگر آن که بریتانیا این قید را نخواهد پذیرفت که به کشور دیگری کمک نظامی برساند مگر این که آن کشور آماده باشد تسهیلاتی را که انگلستان برای دادن چنان کمکی به آنها احتیاج دارد، برایش فراهم کند.

ویلسون نخست وزیر بریتانیا در ۱۶ ژانویه‌ی ۱۹۶۸ در مجلس عوام اعلام کرد که تمام واحدهای نظامی انگلیس، تا پایان سال ۱۹۷۱ از خلیج فارس خارج خواهند شد. با این حال به دنبال روی کار آمدن حکومت محافظه کار ادوارد هیث این مطلب فاش شد که نیروهای انگلستان در بعضی از نقاط خلیج فارس نظیر بحرین و عمان باقی خواهند ماند و بریتانیا هم‌چنان در این منطقه یک نیروی گشتی دریایی مرکب از پنج رزم‌ناو و ناوشکن به اضافه‌ی تعدادی گشتی نگاه خواهد داشت.[۱]

با وجود کاهش حضور نظامی انگلستان در منطقه، شرکت‌های نفتی انگلیس جای خود را به عنوان پردرآمدترین شرکت‌ها در بریتانیا یعنی در مقام اول حفظ کردند. برای مثال کمپانی‌های شل و بی پی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ یک‌سوم درآمدهای ناشی از سرمایه‌گذاری خارجی انگلستان را به این کشور سرازیر کردند. این در زمانی بود که بیشتر نیازهای نفت خام انگلیس از خلیج فارس تأمین می‌گردید. در سال خروج رسمی انگلستان از خلیج فارس (۱۹۷۱)، این کشور بخش بزرگی از واردات شیخ‌نشین‌ها ازجمله عمان به میزان (۴۰ درصد)، قطر (۳۸ درصد)، ابوظبی (۳۵ درصد) و کویت (۱۱/۵ درصد) را تأمین می‌کرد.[۲]

کشورهای تولیدکننده‌ی نفت در خلیج فارس تشویق می‌شدند تا سرمایه‌های نقدی حاصل از فروش نفت را به بانک‌های انگلیس بسپارند. سرمایه‌گذاران بخش خصوصی خلیج‌فارس نیز تشویق می‌شدند تا درآمدها و نقدینگی خود را به بانک‌های لندن واریز نمایند.

۱. عباس امیری، ***خلیج فارس و اقیانوس هند در سیاست بین الملل،*** (تهران: مؤسسه پژوهش‌های سیاسی و اقتصادی بین‌المللی، ۱۳۵۵)، ص ۲۴۵.

۲. سیری ویرا دبلیو آی، تجارت خلیج فارس از دیدگاه تاریخی، ترجمه امیر مرتضوی، **مجموعه مقالات دومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس،** (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲)، ص ۱۸۵.

۲ـ انگلستان و خلیج فارس در دوران جنگ سرد

با شروع دههٔ ۱۹۸۰ و تشدید دوری جدید از جنگ سرد، انگلستان از همان ابتدا دریافت که دیگر خطرات امنیتی بطور صرف از ناحیه شوروی و بلوک شرق در اروپا ناشی نمی‌شود، بلکه منازعات و کشمکش‌های جهان سوم نیز ممکن است بر موقعیت این کشور تأثیرگذار باشد. بنابراین دو انگیزه امنیتی و جلب منافع اقتصادی در منطقه، سبب شد که انگلستان نقش فعالی در سیاست‌های داخلی خلیج فارس ایفا کند. برخورداری بریتانیا از پیشینه پیوسته و عمیق تاریخی در خلیج فارس، لندن را در ایفای مؤثر نقش خود در منطقه کمک می‌کرد. انگلستان در مسأله‌ی مهم موضع‌گیری اروپا نسبت به مسأله‌ی امنیت ماورای منطقه خود و موضوع تأمین امنیت در خارج از چارچوب پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، بیشترین حمایت را از سیاست رهبری آمریکا به عمل می‌آورد.

درحالی که در سال ۱۹۷۹ در کتاب سفید وزارت دفاع بریتانیا هیچ‌گونه اشاره‌یی به فعالیت‌های ناتو در خارج از قلمرو مربوط به آن نشده بود، در سال ۱۹۸۰ حکومت تاچر (نخست وزیر وقت انگلیس) تعهد خود را به شرکت در یک پاسخ دسته‌جمعی غرب به تجاوز شوروی اعلام داشت. بیانیه‌ی دولت انگلیس دایر بر اقدام نظامی دسته‌جمعی تنها به منافع انگلیس در افغانستان مربوط نمی‌شد، بلکه به مصالح آن کشور در جنوب غربی آسیا و خلیج‌فارس ارتباط پیدا می‌کرد.[1]

این تغییر در سیاست اعلام شده‌ی بریتانیا بر تغییرات ایجاد شده در برنامه‌ریزی‌های نظامی انگلیس در دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی خط بطلان کشید. به دنبال رویدادهای سال ۱۹۸۰، دولت بریتانیا گام‌های وسیعی برای بازسازی قابلیت‌های نظامی انگلیس جهت مداخله در مناطق مختلف جهان به ویژه خلیج فارس را برداشته و واحدهای ویژه‌ی هوابرد و چترباز به‌همین منظور تشکیل شد و یک فرماندهی مرکزی جهت عملیات اضطراری به وجود آمد. به‌رغم آن

1. Charles Kupchan, ***The Persian Gulf and the West***, Boston: Department of Politics Princeton University,1987, p. 198.

کوشش‌ها، قابلیت‌های نظامی بریتانیا برای سهیم شدن در یک ائتلاف به منظور عملیات جنگی در خلیج فارس بسیار محدود بود.[۱]

سیاست‌های افراطی نخست وزیر انگلستان در مورد مداخله نظامی در سایر نقاط جهان که از چارچوب برنامه‌های دفاعی ناتو خارج بود، اعتراض اعضای اروپایی این پیمان را برانگیخت و باعث گردید که به نکوهش این سیاست لندن بپردازند. بطور نمونه نشریه دفاع ملی که سخنگوی غیررسمی نهاد نظامی فرانسه محسوب می‌شود در این باره نوشت:

خانم تاچر جهان عرب را منزوی کرد و شبح‌های شناخته شده‌ی استعماری و امپریالیسم را در جهان تحریک نمود.[۲] انتقادهای شدید کشورهای اروپایی از نظرات لندن در مورد گسترش وظایف ناتو، تلاش انگلیس برای تشکیل نوعی اتحادیه‌ی جدید دفاعی را خنثی نمود. در این زمینه، بریتانیا به ویژه نسبت به انتقاد اروپایی‌ها از موضع آن کشور در مورد امنیت خلیج‌فارس حسّاس بود. بریتانیا به عنوان یک کشور آنگلوساکسون که دارای پیوندهای نزدیکی با آمریکا بود قادر نبود که استقلال رأی اروپاییان را چندان تحت تأثیر خود قرار دهد. با اینحال در پایان سال ۱۹۸۰ و به دنبال فشارهای آمریکا مواضع قدرتهای اروپایی شروع به تغییر کرد.

در آغاز دههٔ ۱۹۸۰، تغییرات مهمی در نوع صادرات انگلستان به منطقه خلیج فارس پدید آمد که به‌طور عمده ناشی از تأثیر جنگ ایران و عراق بود. لندن بهمراه دیگر قدرتهای بزرگ جهان در فروش ابزارهای نظامی به این منطقه وارد مسابقه‌یی آشکار و پنهان شد. انگلستان در دهه ۱۹۸۰ در سطح گسترده‌ای وارد معامله متقابل فروش اسلحه در برابر نفت در خلیج فارس گردید. انگلیس در این زمینه اعتبارهای هنگفتی را در اختیار بغداد قرار داد.[۳]

در همین سالها فروش اسلحه آمریکایی به عربستان سعودی با فشار کنگره ایالات متحده (به دلیل خطرناک بودن برای امنیت اسرائیل) متوقف گردید. نتیجه این امر چرخش

1. Ibid., p. 199.
2. Menaces sur les Puits du Golfe (Persique), Défense Nationale, Juillet 1981, p. 42.
۳. فیلیپ رابینز، «کشورهای جامعه اروپا و خلیج فارس»، ترجمه جمشید زنگنه، **مجموعه مقالات دومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس**، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲)، ص ۲۳۳.

نسبی عربستان به سمت انگلیس بود که درنتیجه قرارداد کلان تسلیحاتی موسوم به «الیمامه» بین لندن و ریاض امضا شد. با اینحال می‌توان گفت که به‌طورکلی در دههٔ ۱۹۸۰ نقش انگلستان در خلیج فارس تابعی از سیاست‌های آمریکا بود.

در طول همین دهه گرچه در مورد منافع و صنایع نفتی انگلیس در دریای شمال تبلیغ زیادی می‌شد، با این وجود انگلستان از کشورهای خلیج فارس خریدهای عمده نفتی می‌نمود، بطوریکه موضوع خرید نفت در قرارداد الیمامه نیز گنجانیده شد.

در زمینه نظامی، انگلستان توان خود را در خلیج فارس به نمایش گذارد. انگلستان یک ناوگان گشت دریایی موسوم به «ارمیلا» را به جنوب خلیج فارس فرستاد؛ و این اقدام را درست در زمان اوجگیری جنگ ایران و عراق انجام داد تا پیوندهای تاریخی و بازرگانی خود را در منطقه نشان دهد.

۳ـ بریتانیا: جنگ کویت و پیامدهای آن

در اقدام‌های سیاسی و اقتصادی برای متقاعد کردن عراق جهت خروج از کویت، رویه بریتانیا بشدت طرفدار آمریکا بود. در این زمینه لندن روشی غیرقابل انعطاف را در پیش گرفت و طرفدار برخورد خشن با بغداد بود. هرچند جنبه‌ی تعجب‌آور در «روش انگلیسی» در ژوییه‌ی ۱۹۹۰ نسبت به عراق آن بود که لندن نتوانست در مقابله با احتمال تهدید آشکار کویت مانند هشدار سال ۱۹۶۱ عمل نماید، با این حال تاچر نخست وزیر بریتانیا با اشغال کویت معتقد شد که نباید به متجاوز پاداش یا امتیازی داده شود. وی در این مورد گفت:

اکنون عدم استفاده از نیروی نظامی که به مجوز بیشتری از شورای امنیت نیاز ندارد، به معنای محروم کردن خودمان از حقوقی است که قوانین بین‌المللی .... بیان داشته و به‌معنای امتیاز به صدام است و می‌تواند مخاطراتی عظیم را متوجه نیروهای ما کند.[1]

۱. دن کوهن، «سیاست بریتانیا در جنگ»، ترجمه محمدحسین آریا، در ***دیدگاههای بین‌المللی درباره‌ی جنگ خلیج فارس***، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵)، ص ۲۳۷.

بنابراین بریتانیا از همان ابتدای مناقشه در کنار آمریکا ایستاد. بریتانیا با پیوند و مشارکت کامل و تمام عیار نیروهای هوایی، زمینی و دریایی خود با قوای ایالات متحده توانست به نمایش قدرت دست بزند و موضع بین‌المللی خود را اعتبار بخشد، هرچند که هزینه عملیات این کشور موسوم به «گرانبای» حدود سه میلیارد پوند بالغ گردید و بخش اعظم آن را سه کشور کویت، عربستان و امارات پرداختند.

به این ترتیب روابط انگلیس با آمریکا که سالیان دراز انگلیسی‌ها با افتخار از آن به عنوان «روابط ویژه» یاد می‌کردند و از آن به خصوص در روابط خود با دیگر کشورها استفاده می‌کردند، شکل جدیدی بخود گرفت. لندن با استفاده از این فرصت در کنار ایالات متحده به‌عنوان پیروز جنگ قرار گرفت و توانست از مزایای جانبی این همکاری در انعقاد قراردادهای نظامی و امنیتی با کشورهای عرب حوزه خلیج فارس بهره‌مند شود همچنین در توافق‌های نفتی و بازسازی منطقه‌ای سهم مهمی را عاید خویش سازد.

بریتانیا در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی خود را در موقعیتی می‌دید تا به عنوان کانون برقراری تماس میان بازیگران اصلی بحران، ایفای نقش کند. این بازیگران عبارت بودند از ایالات متحده، سازمان ملل، کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس و دولت‌های اروپای غربی. لندن به علت پیوندهای تاریخی دلیلی در دست داشت تا به بحران کویت چون باقیمانده‌ای از مسئولیت‌های بریتانیا بنگرد. بطور مثال در اول سپتامبر ۱۹۹۰ ملک حسین پادشاه اردن به خانه شماره ۱۰ داونینگ استریت لندن رفت و با تاچر نخست وزیر انگلیس ملاقات کرد. تاچر از وی پرسید چرا از صدام حمایت می‌کنید درحالیکه او شریر است. ملک حسین گفت من هیچکس را تأیید نمی‌کنم ولی کوشش دارم صلح را در منطقه نجات بدهم. او افزود مارگارت من می‌خواهم با تو به صراحت سخن بگویم عصر دیپلماسی قایق توپدار [1] مربوط به قرن نوزدهم است. تاچر با تندی به او نگریست و گفت خوب گوش کن، تو طرف بازنده قرار گرفته‌ای می‌خواهم

1. Gun - boat Diplomacy

حقیقت را بفهمی قبل از آن که فرصت از دست برود.[1]

انگلستان کشوری بود که با وجودی که از نقض آشکار قوانین بین‌المللی و حقوق بشر به دست رژیم عراق آگاهی کامل داشت اعتبارات بازرگانی کلانی را در اختیار بغداد گذاشته بود. اقدام دوم اوت ۱۹۹۰ عراق در اشغال کویت، خطای سیاست بسیاری از کشورها ازجمله بریتانیا را عیان کرد. دو عامل دیدگاه بریتانیا را درباره ماهیت رفتار تجاوزکارانه عراق تقویت کرد. یکی احساس انزجار از نقض بی‌رحمانه و ناگهانی وعده صدام حسین در عدم استفاده از زور در مدت مذاکرات باکویت. عامل دیگر به ناسپاسی عمیق صدام در حمله به کویت مربوط می‌شد که به خاطر منافع خود، رژیم او را از شکست در مقابل انگلیس نجات داده بودند، نتیجه این ناسپاسی امری واضح بود. از جانب دیگر ریشه‌های عمیق دوستی و همکاری آل‌صباح با انگلستان در منطقه خلیج فارس در طول تاریخ و بویژه در سال‌های کشف نفت در این شیخ‌نشین وجود داشت که قابل صرفنظر کردن از جانب بریتانیا نبود. بهمین جهت به گفته تاچر:

تجاوز عراق تمام اصول مورد نظر سازمان ملل را زیر پاگذاشته است. اگر بگذاریم در هدف خود موفق شود هیچ کشور کوچکی بار دیگر احساس ایمنی نخواهد کرد. قانون جنگل بر قواعد عرفی مسلط خواهد شد. نخست وزیر انگلستان با یادآوری ناکامی‌های گذشته در مقابله با الحاق خاک کشورهای کوچک در دهه ۱۹۳۰ که کنایه‌ای به کوتاه آمدن چمبرلن نخست‌وزیر وقت انگلستان در برابر هیتلر در مونیخ بر سر چک‌ـاسلواکی بود، تأکید می‌کرد که عبرت آموخته نشان داده است نباید در متوقف کردن متجاوز درنگ کرد.

اساس تحلیل مقامات انگلیس آن بود که جامعه جهانی نمی‌توانست به عراق امتیاز بدهد و نیز عقب‌نشینی جزیی و یا «پیوند مصنوعی و حل همزمان مسایل» آنطورکه صدام و بعضی از کشورها نظیر فرانسه مدعی آن بودند، را نمی‌پذیرفت. لندن چیزی جز قبول مطلق اجرای راه‌حل شورای امنیت در عقب‌نشینی کامل و فوری عراق از کویت را نمی‌پذیرفت. در این

---

۱. محمدحسنین هیکل، *حرب الخلیج (الفارسی) اوهام القوة والنصر*، (القاهره: الناشر مرکز الاهرام، ۱۹۹۲)، ص ۴۵۸.

زمینه مارگارت تاچر که در ۶ اوت با جرج بوش در واشنگتن ملاقات کرد از عقابهای جنگ محسوب می‌شد.[۱] با توجه به امتناع صریح عراق از اجرای مصوبات قطعنامه‌های متوالی سازمان ملل، از نظر انگلستان معلوم شد انعطاف جامعه بین‌المللی در واقع پاداشی است که به اقدام نامشروع بغداد داده می‌شود بویژه آنکه ادامه بازداشت صدها تبعه بریتانیا تأییدی بر نقض رسوم و اخلاق و مقررات حقوقی بود. رفتار رژیم عراق، خط‌مشی سیاسی حکومت تاچر را تقویت کرد؛ و نیز سبب شد تا مقامات لندن از دیدار ادوارد هیث (نخست وزیر پیشین بریتانیا از حزب محافظه‌کار) و تونی بن (عضو حزب کارگر در پارلمان) از بغداد خشمگین شوند. گرچه این دیدارها تا حدی به انگیزه رهایی گروگانهای انگلیسی صورت گرفت اما لندن احتمال می‌داد دیگران به ویژه کشورهای عرب خلیج فارس این گونه ملاقاتها را به معنی تفاهم بریتانیا با عراق تفسیر کنند و در نهایت این موضوع به نفع بغداد تمام شود.

بی‌اعتنایی و تحقیر عراق نسبت به قطعنامه‌های سازمان ملل و آشکار نشدن تأثیر قاطع تحریمها بر توان نظامی عراق در ماههای آخر سال ۱۹۹۰ سبب شد تا مسأله زمان مناسب برای کاربرد نیروهای ائتلاف بین‌المللی مطرح شود. از دیدگاه حکومت بریتانیا تصمیم‌های بین‌المللی حکم می‌کرد تا استفاده از نیروهای نظامی به تأخیر نیفتد.

با توجه به ناتوانی دولت کویت و جامعه عرب در جلوگیری از ادامه اشغال کویت توسط عراق، اعضای دائمی شورای امنیت مطابق منشور سازمان ملل سرانجام به فکر حمایت از استقلال و تمامیت ارضی این شیخ‌نشین افتادند. دولت انگلیس در میان اعضای دیگر شورای امنیت به دلیل شرایط داخلی مطلوب می‌توانست مشی فعال و صریحی در جنگ پیشه کند.[۲]

انگلستان به دلیل احساس مسئولیت باقیمانده از دوران قیمومیت بر عراق و کویت و سایر دولت‌های عرب حوزه خلیج فارس و نیز احساس متقابل این ممالک و سایر کشورهای خاورمیانه، خود را بیشتر از سایر قدرتهای جهان ذینفع می‌دانست. بظاهر پادشاهی بریتانیا

1. James A. Baker, ***The Politics of Diplomacy***, (New York: G.P. Putnam's Sons, 1995), p. 278.

۲. دن کوهن، ***همان کتاب***، ص ۲۳۲.

نگرانی چندانی از افکار عمومی مسلمانان داخل کشور خود و سایر نقاط جهان در صورت حمله به عراق نداشت. همچنین از تلافی‌جویی و انتقام دولت بغداد و ملی‌گرایان سرسخت عرب طرفدار عراق بیمی بخود راه نمی‌داد. خلاصه آنکه لندن به این نتیجه رسید که لازم است از کلیه راههای موجود با سرعت ممکن استفاده کند تا عراق این نکته را بطور کامل درک کند که ماندن در کویت ممکن نیست بلکه به قطع یقین می‌باید آنجا را ترک کند.[1]

از اوت ۱۹۹۰ تا زمان آتش‌بس در اواخر فوریه ۱۹۹۱ افکار عمومی بریتانیا به طرز وسیعی از سیاست دولت انگلیس در خلیج فارس حمایت کرد. در توضیح انگیزه این حمایت نیرومند عمومی می‌توان به ریشه‌های عمیق تاریخی و سوابق امپراتوری بریتانیا در این منطقه اشاره نمود. افکار عمومی در بریتانیا به علایق و پیوندهای قدیمی خود توجه داشت و دلیلی در دست داشت تا به بحران کویت چون باقیمانده‌ای از مسئولیت‌های انگلستان بنگرد.

دیپلماسی بریتانیا در سازمان ملل با اقدامات دوجانبه‌اش در کشورهای خلیج فارس هماهنگی داشت. این اقدامات در چارچوب منافع بریتانیا صورت می‌گرفت و این تضمین را برای تقویت تلاشهای دیگر این کشور در حل تعارض‌های منطقه‌ای فراهم می‌کرد؛ و همه اینها منوط به اخراج عراق از کویت بود. بریتانیا از اوایل اوت ۱۹۹۰، بدون فوت وقت کشورهای خلیج فارس را مطمئن ساخت که به دفاع آنها متعهد است. دیدار تام کینگ وزیر دفاع بریتانیا در اواخر اوت از منطقه و اعزام هواپیماهای جنگی از علائم مهم این تعهد بود. عربستان سعودی بدون حمایت آمریکا و بریتانیا نمی‌توانست در برابر فشارهای تهدیدآمیز بغداد مقاومت کند.

لندن تلاش کرد تا دولت‌های خلیج فارس را متقاعد کند که عراق در کویت نمی‌ماند. بریتانیا این موضوع را با مسدود کردن فوری تمام داراییهای کویت در بریتانیا و تقویت ناوگان کشتی آرمیلا در خلیج فارس (که بازرسان آن به کشتی‌های مظنون به نقض تحریم سازمان ملل داخل می‌شدند و آنها را بازرسی می‌کردند) و تشویق همسایگان عراق برای اجرای تحریم‌های سازمان ملل نشان داد.

1. Guardian, 12 Oct, 1990.

همچنین بریتانیا مجدّانه کوشید تا کشورهای خلیج فارس و سایر ممالک خاورمیانه را به مشارکت در ائتلاف بین‌المللی علیه عراق تشویق کند و برانگیزد. در همان حال کشورهای ثروتمند را تشویق کرد تا با کمک‌های مالی بخشی از هزینه عملیات نظامی را بپردازند. گفته می‌شود حکومت بریتانیا در طول جنگ مبلغ ۶ میلیارد دلار گردآوری کرد درحالیکه مخارج آن از ۳ میلیارد دلار بیشتر نبود.[۱]

بریتانیا در ناتو، جامعه اروپا و اتحادیه اروپای غربی از همسایگانش خواست تا در ائتلاف بین‌المللی به کاملترین وجه مشارکت کنند. اما لندن در عین حال هم اصرار می‌ورزید که ابتکارهای جمعی اروپاییان نباید با خط‌مشی‌های انگلیسی ـ آمریکایی در حفظ حداکثر فشار بر عراق مغایر باشد یا آن را سست کند.

سهم بریتانیا در عملیات نیروهای چندملیتی برطبق بالاترین معیارها قابل توجه بود. بجز کشور میزبان یعنی عربستان سعودی، تعداد واحدهای نیروی زمینی، دریایی و هوایی بریتانیا بزرگترین رقم را در ائتلاف چندملیتی تشکیل می‌داد. مجموع پرسنل ۴۵۰۰۰ نفری بریتانیا و درگیر در عملیات گرانبای «گسترده‌ترین استقرار نیروهای بریتانیا خارج از ناتو و بعد از جنگ جهانی دوم بود».

نیروهای بریتانیا گذشته از مجموعه نفرات و نوع سلاحهای مستقر شده، ویژگیهای دیگری هم داشتند که ارزش آنان را در عملیات نظامی به رهبری آمریکا فوق‌العاده افزایش می‌داد. نیروهای بریتانیا در کنار واحدهای آمریکایی در آلمان از تجربه درازمدت برخوردار بودند. وجود این واقعیت که ارتشیان بریتانیا در روشهای ناتو دارای مهارت و دانش و در سیستم ارتباط و زبان مشترک با همگنان آمریکایی خود تبحر داشتند آنان را در مقایسه با نیروهای چندملیتی غیر ناتو بسیار مطلوب می‌ساخت.

تعدادی از پرسنل نظامی انگلستان، بویژه آنان که در «خدمات هوایی مخصوص» در عمان و در ناوگان گشتی آرمیلا خدمت کرده بودند، دانش خاصی در مورد شرایط خلیج‌فارس

---

۱. محمد حسنین هیکل، ***همان کتاب***، ص ۱۵۷.

داشتند و به وضعیت زندگی و آب و هوای منطقه خوگرفته بودند. افراد دیگری هم نظیر خلبانان جگوار نیروی هوایی سلطنتی مستقر در تمریت (عمان) به دلیل آمادگی قبلی، با فرودگاههای صحرایی خلیج فارس آشنا بودند.

مارشال سر پاتریک هاین فرمانده نیروهای مشترک بریتانیایی همراه با ژنرال سر پیتر دلابایلایر در تهیه طرح‌های متحدین برای بمباران هوایی مشارکت کامل کردند. ژنرال دلابایلایر که نقش رابط کلیدی نیروهای بریتانیا و ایالات متحده در خلیج فارس را برعهده داشت، نظرات بریتانیا را در تهیه این طرحها اعمال می‌کرد. این ژنرال مجاز بود نیروهای بریتانیایی را تحت کنترل فرماندهان آمریکایی برای عملیات مخصوص قرار دهد. در عملیات نظامی در جنگ خلیج فارس انگلستان بشدت وابسته به تدارکات و حمایت آمریکاییان بود و حتی سهم محدودی راکه از این نظر بریتانیا برعهده گرفت سبب شد که ارتش بریتانیا در آلمان بکلی برهنه (بی‌ساز و برگ) شود.[1]

به این ترتیب ارتش انگلیس هیچگونه نقش مستقلی نمی‌توانست در جنگ خلیج‌فارس ایفا نماید. ژنرال دلابایلایر و معاونش سرتیپ هوایی ویلیام راتن در عملیات جنگی نقشی نداشتند، تنها جنبه تأثیرگذاری ایشان نوعی حق وتو بود که به آن اجازه می‌داد تا آمریکاییان را از کاربرد نیروهای بریتانیایی در نقش خاص باز دارند. ژنرال شوارتسکف فرمانده نیروهای آمریکایی و نیروهای ائتلاف با درک این مطلب که بریتانیا در عملیات چندملیتی وظیفه خاصی را برعهده دارد، افسران انگلیسی را در تهیه بعضی از طرحهای نظامی آمریکا سهیم کرد. درنتیجه این امتیاز حدود صد افسر انگلیسی از نیروهای سه‌گانه که ملبس به یونیفورم آمریکایی شده بودند در بعضی از پست‌های فرماندهی آمریکا جاگرفتند. این تدابیر باعث شد تا نیروهای بریتانیایی در جنگ خلیج فارس تا حد امکان کمتر دچار تلفات فوق‌العاده سنگین و بی‌تناسب در عملیات شوند. نیروهای انگلیسی برای آمادگی جهت جنگ در صحرا ناچار به انجام

1. Michael Howard, "1945-1995: Reflections on half aCentury of British Security Policy", International Affairs, Vol. 11, No. 4, (October 1995), p. 712.

تمرین‌های دشوار و فشرده‌ای شدند و نیز ناگزیر شدند صدها تغییر در هواپیماها و تانکهای خود به عمل آورند.

در جنگ هوایی بالنسبه طولانی، هواپیماهای تورنادوی بریتانیا بیش از ۱۵۰۰ پرواز تهاجمی علیه فرودگاهها، مراکز رادار، مخازن مهمات، کارخانه‌های برق و اهداف دیگر در عراق انجام دادند. هواپیماهای جگوار این کشور بر ضد اهدافی چون آتشبارهای زمین به هوا، انبارهای تدارکاتی و شناورهای عراقی ۶۰۰ پرواز صورت دادند. نیروی هوایی بریتانیا سعی داشت تا مهارت‌های خاص این نیرو را به شرکای آمریکایی و به رؤسای سیاسی و نظامی خود در بریتانیا نشان دهد. نیروهای زمینی انگلیس نیز تلاش زیادی در جنگ از خود نشان دادند و تا زمان آتش‌بس (۲۸ فوریه) حدود ۳۰۰ کیلومتر پیشروی کردند و خود را به کویت و جاده بصره رساندند. متحدین در این مرحله که بریتانیا نقش مهمی در آن بازی می‌کرد، اجرای دستورالعملی را مدنظر قرار دادند که مناسب دورانی بود که صدام حسین در آن همچنین در رأس قدرت باقی می‌ماند.[۱]

در پایان گرچه تاچر به هدف اصلی خود که سرنگونی صدام بود نرسید (وی قبلاً جای خود را به جان میجر داده بود) با اینحال شرکت مؤثر لندن در جنگ کویت آشکارا جنبه‌های مهم سیاست خارجی بریتانیا را بویژه در خلیج فارس تقویت کرد. یکی از علل تلاشهای پیگیر بریتانیا در جنگ خلیج فارس می‌توانست تقویت اشتهار بین‌المللی انگلستان و جلب نظر حاکمان عرب و رژیمهای موروثی در منطقه باشد. در مورد روابط انگلیس و آمریکا باید گفت بحران خلیج فارس لندن را قادر ساخت تا به واشنگتن نشان دهد که بریتانیا و نه آلمان پشتیبان اصلی اروپایی ایالات متحده بر سر مسایل نظامی است و به این ترتیب روابط نزدیک دو کشور مانند دوران ریگان ارتقا پیدا کرد. در روابط جدید بریتانیا با خلیج‌فارس، انگلستان بار دیگر بر مسأله امنیت منطقه تأکید می‌کرد. برخلاف اوایل دهه ۱۹۷۰ که لندن به نوعی عقب‌نشینی سیاسی و نظامی از خلیج فارس را اعلام نمود در اوایل دهه ۱۹۹۰ مسایل حاد امنیتی و کسب

۱. دن کوهن، ***همان کتاب***، ص ۲۵۰.

منافع اقتصادی در منطقه، سبب شد که انگلستان بطور مجدد نقش فعالی را در سیاست‌های کشورهای عرب خلیج فارس ایفا کند.

انگلستان به دلیل مساعی خود در جنگ کویت که قابل مقایسه با نبرد طولانی مدت این کشور در ظفار جهت نجات سلطنت‌نشین عمان در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نبود، توانست به سودهای کلانی در خلیج فارس دست یابد. بریتانیا به لحاظ داشتن سلاح‌های اتمی و توان دریایی و هوایی قابل توجه در مناطق مختلف جهان بویژه در خلیج فارس، از جایگاه مهمی برخوردار است. در بازار پرسود تجارت اسلحه، انگلیس و صنایع تسلیحات آن، بخصوص در کشورهای عرب حوزه خلیج فارس موقعیت مهمی کسب کردند. صادرات نظامی انگلیس در سال ۱۹۹۳ حدود ۲۰ درصد از کل تجارت جهانی اسلحه را تشکیل می‌داد که بخش اعظم آن جذب کشورهای عرب منطقه گردید. در سال ۱۹۹۴ که بار دیگر بحران کویت با تمرکز نیروهای عراقی در مرز این شیخ‌نشین اوج گرفت، صادرات تسلیحاتی انگلیس با ۲۵ درصد افزایش به ۱/۵ میلیارد دلار رسید. بنابر گزارش سال ۱۹۹۶ سیپری که در ژوییه ۱۹۹۷ منتشر گردید صادرات تسلیحاتی انگلستان در سال ۱۹۹۶ حدود ۱/۷ میلیارد بود که بعد از آمریکا، روسیه و فرانسه در رده چهارم جهانی قرار گرفت.[۱]

انگلستان در بازار اسلحه در دهه ۱۹۹۰ با چالش‌هایی مواجه بود که دنباله این رقابت به منطقه داغ و پرمشتری خلیج فارس نیز تسری یافت. بریتانیا با رقابت شدید رقبای اصلی خود یعنی آمریکا، آلمان و فرانسه مواجه گردید و ورود بازیگران قدیم و جدید در این میدان رقابت (مانند روسیه و ژاپن) و درنتیجه کوچک شدن بازار اسلحه منطقه، بر برنامه‌ریزی لندن برای افزایش سهم خود در تجارت پرسود اسلحه در خلیج فارس افزود. یکی از این راهها تجدیدنظر در بودجه دفاعی انگلیس بود که در سال ۱۹۹۵ حدود ۲۲ میلیارد پوند بود.[۲]

یکی از تدابیر انگلستان برای دریافت سفارش‌های تسلیحاتی از کشورهای عرب منطقه، اعزام نیروهای حرفه‌ای ارتش بریتانیا جهت خدمت در ارتش‌های عربی حوزه خلیج‌فارس

1. June Afrique N° 1906, 22 Juillet 1997. 2. The Guardian, 4 May 1995.

می‌باشد. کشورهای عضو شورای همکاری به دلایل مختلف ازجمله کمبود جمعیت و مسایل فنی قادر به جذب میلیاردها دلار سلاح‌های پیچیده غربی در درون ارتش‌های خود نیستند. بهمین دلیل از سالهای گذشته نیروهای نظامی عمان، امارات، قطر و بحرین را افسران انگلیسی آموزش داده‌اند. حتی در بسیاری از موارد افسران و مستشاران نظامی انگلیسی کادرهای اصلی در فرماندهی این کشور را تشکیل می‌داده‌اند. اکثر افسران بومی، به‌علت وابستگی‌های قبیله‌ای یا پیوند با خاندان‌های حاکم و سایر ارتباطات خانوادگی و نیز تحصیل در دانشکده‌های نظامی انگلیس، توانسته‌اند در موقعیت‌های فرماندهی قرار گیرند.

بنابراین یکی از جنبه‌های سیاست نظامی انگلیس مربوط به تعلیم و آموزش نیروهای نظامی کشورهای دیگر است. بطور کلی انگلستان تجربه زیادی در این زمینه داشته و از تجربیات بیشتری نسبت به دیگر کشورهای رقیب برخوردار است. در سالهای بحرانی دهه ۱۹۹۰ که سایه یک عراق متجاوز و سلطه‌طلب بر سر کشورهای عرب حوزه خلیج فارس سنگینی می‌کرد، نقش انگلیس در منطقه و کمک‌های آموزش نظامی (همراه با فروش‌های تسلیحاتی) این کشور به ارتش‌های شیخ‌نشین‌های منطقه، به عنوان بخشی از صادرات نامریی بریتانیا مورد تأکید قرار داشت: در این مورد رییس ستاد ارتش انگلیس در اجلاس سالیانه حزب محافظه‌کار به نکاتی همچون فعالیت‌های آموزش نظامی انگلستان در سرتاسر جهان، تعداد زیاد دانشجویان خارجی در انگلیس و تقاضای فزاینده از سوی کشورهای مختلف جهان در ارتباط با آموزش نظامی انگلیس اشاره کرد و آنرا گاهی اوقات بیش از عرضه اعلام نمود.[۱] انگلستان که بطور سنتی تیم‌های آموزش نظامی زیادی را در کشورهای عرب حوزه خلیج فارس حفظ کرده بود در دهه ۱۹۹۰ بر تعداد تیم‌های مذکور به مراتب افزود. همچنین تعداد زیادی دانشجوی نظامی عرب تحصیلات نظامی را در آکادمی‌ها و دانشکده‌های نظامی انگلیس به پایان رسانده یا در آن کشور دوره دیدند. نیروهای مسلح انگلیس در مانورهای نظامی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس شرکت فعال داشتند. این درحالی است که بریتانیا گروههای زیادی از مستشاران آموزش نظامی

۱. سعید خالوزاده، *همان کتاب*، ص ۲۰۷.

خود را به کشورهای عرب منطقه برای طولانی مدت گسیل داشت. اغلب فرزندان سلاطین و شیوخ عرب حوزه خلیج فارس در مدرسه نظامی معروف انگلیس موسوم به سند هرست[۱] آموزش نظامی دیده و یا می‌بینند و از آن میان می‌توان به پادشاه فعلی بحرین و سلطان قابوس پادشاه عمان اشاره کرد، که از فارغ‌التحصیلان این مدرسه بوده‌اند. گفته شده هزینه یکسال آموزش نظامی در مدرسه نظامی سند هرست حدود ۳۰/۰۰۰ پوند است که البته بستگی به توانایی دولت‌های معرفی‌کننده و از طرفی تمایل وزارت خارجه (انگلستان) به کشورهای مورد نظر دارد.[۲]

انگلستان در دهه ۱۹۹۰ با توجه به ادامه حکومت محافظه‌کاران و تأثیر ویژگی خاص تاچریسم، در تمام این مدت براساس سیاست سنتی و سلطه‌طلبی خود روابط و مناسبات خویش را با کشورهای خلیج فارس تبیین و تفسیر می‌کردند. مقامات بریتانیایی در این زمان گاهی زمان را با قرن ۱۹ اشتباه گرفته و از موضع نایب‌السلطنه هند و ژست کارگزاران امپراتوری کبیر در منطقه سخن می‌گفتند. بطور مثال روابط انگلیس با جمهوری اسلامی ایران در طول این دهه شاهد فراز و نشیب‌های فراوانی بود بطوریکه آنرا همواره پیچیده، پر رمز و راز و باابهام توصیف کرده‌اند.[۳]

علاوه بر مسایل ویژه‌ای که در روابط دوجانبه میان تهران و لندن وجود داشت که اغلب موجب قطع یا کاهش روابط دیپلماتیک می‌گردید (نظیر مسأله سلمان رشدی)، انگلستان از موضع بالا در مورد مناسبات جمهوری اسلامی ایران با کشورهای عرب حوزه خلیج‌فارس اظهار نظر می‌کرد و توصیه‌های لازم را بزعم خود بعمل آورده و دستوراتی را صادر می‌نمود. بطور مثال دیوید گوربوث سفیر انگلیس در عربستان درخصوص امنیت خلیج‌فارس و (به اصطلاح مسأله جزایر ایرانی گفته بود:

ایران همواره اظهار می‌دارد که منشاء تهدیدی برای کشورهای خلیج (فارس) نبوده و

1. Sandhurst
2. Daily Telegraph 29 March 1995.
۳. غلامرضا علی‌بابایی، «مناسبات سیاسی ایران و انگلیس (ازسال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۹)»، مجله‌ی سیاست خارجی، سال سیزدهم، ویژه اروپا (۱)، تابستان ۱۳۷۸، ص ۱۴۳.

خواهان برقراری روابط بهتر با آنها است ولی عملکرد آن کشور خلاف این اظهارات است که به‌طور نمونه می‌توان به وقایع اخیر در جزیره‌ی ابوموسی که نشانگر تلاش ایران در ایفای نقش رهبری در منطقه‌ی خلیج (فارس) بود اشاره کرد ... [1]

در اکتبر ۱۹۹۴ داگلاس هرد وزیر امور خارجه انگلیس در مصاحبه‌ای با روزنامه «الشرق الاوسط» چاپ عربستان درخصوص جزایر سه‌گانه اظهار داشت:

بدون شک اقدام‌های ایران در این جزایر یکی از علل بروز نگرانی در کشورهای عضو شورای همکاری به شمار می‌آید. من نیز خود را در این نگرانی با آنها شریک می‌دانم و معتقدم که ایران باید تصمیم امارات مبنی بر ارجاع امر به دادگاه لاهه را بپذیرد. این تصمیمی منطقی و عادلانه است و ما این موضوع را با سعود الفیصل به عنوان سخنگوی شورای همکاری و راشد النعیمی وزیر خارجه‌ی امارات در نیویورک مورد تبادل نظر قرار دادیم و معتقدیم که طرح این مسأله در دادگاه مزبور از جنبه لازم برخوردار می‌باشد. به این ترتیب مقامات انگلیسی وعرب در خاک کشور ثالثی (آمریکا کشوری که با جمهوری اسلامی ایران در حال مخاصمه به سر می‌برد) با یکدیگر در مورد تمامیت ارضی ایران و نحوه تملک بخشی از سرزمین این کشوربه مشورت پرداخته و بهترین وسیله حصول به این هدف را نیز تعیین کرده بودند.

در سال ۱۹۹۵ مایکل پورتیلو وزیر دفاع انگلیس در جریان بازدید از امارات بتاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۹۵ در سخنان تحریک‌آمیزی اظهار داشت:

انگلستان در صورت هر حمله‌ی خارجی به کشورهای خلیج فارس از آنان دفاع می‌کند همچنین از مواضع امارات متحده عربی در خصوص بازپس‌گیری جزایر حمایت می‌کند.

این اظهارات خصمانه به اضافه سخنانی از این قبیل به کرات در طول دهه ۱۹۹۰ از جانب مقامات انگلیسی علیه جمهوری اسلامی ایران بعمل آمد. با سپری شدن هجده سال از حکومت محافظه کاران و سرانجام پیروزی حزب کارگر در ماه مه ۱۹۹۷ و بر سرکار آمدن تونی‌بلر به عنوان نخست وزیر بریتانیا، در بیانیه‌های منتشره از سوی دولت کارگری، رهبران جدید همان مواضع

---

۱. همان مقاله، ص ۱۵۹.

قبلی را تکرار کردند و خود را ادامه دهنده‌ی راه آنان معرفی کردند.

در دهه ۱۹۹۰ تا آنجاکه مربوط به مناسبات میان ایران و کشورهای عرب حوزه خلیج‌فارس می‌شد، انگلیس سعی در بزرگنمایی مسأله بحرین، جزایر سه‌گانه و امنیت خلیج‌فارس داشت و در این راه بحرین و امارات را تشویق به اتخاذ مواضعی خصمانه در برابر ایران می‌کرد. در ابعاد جهانی بویژه از دیدگاه اروپایی، انگلستان عدم موافقت ضمنی خود را با اعمال تحریم‌های آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران ابراز می‌کرد. بطور نمونه لرد اوئن وزیر اسبق امور خارجه بریتانیا در سال ۱۹۹۸ عنوان کرد که سیاست تحریم در برابر ایران مفید نبوده و ضمن انتقاد از اعمال قوانین فرامرزی آمریکا آنرا غیرقابل قبول خواند.

قبل از آن واکنش‌های مشابهی از طرف مقامات بریتانیایی بعمل آمد که بیانگر آن بود که با این ایده نظر موافقی ندارند. نظم جدید جهانی نمی‌بایست به معنای نظم با چهره آمریکایی یا صلح آمریکایی باشد و یا اینکه آمریکا پلیس جهان گردد. این ایده از نظر یک نویسنده انگلیسی که قرن بیست و یکم یک قرن آمریکایی باشد بسیار تاریک می‌نمود.[1]

داگلاس هرد وزیر خارجه انگلستان در آوریل ۱۹۹۱ اعلام کرد که هرگز «اصطلاح نظم جهان تازه» را به کار نبرده است و افزود نمی‌خواستم آشکارا بیش از آنچه فکر می‌کنم انجام دادنی است وعده‌ای بدهم.

با اینحال انگلستان در سال ۱۹۹۸ به همکاری مجدد با آمریکا پرداخت و این دو کشور باتفاق یکدیگر عراق را به دلیل تخلف از مصوبات سازمان ملل مورد حمله هوایی قرار دادند. بنظر می‌رسید که لندن مایل است فرصت روابط ویژه با واشنگتن را هرگز از دست ندهد چراکه در رویدادهای بعدی در مورد عراق و سایر کشورهای خلیج فارس از سیاست‌های راهبردی آمریکا دنباله‌روی کرده است.

---

1. Christopher Coker, "Britain and the New World Order", International Affairs, Vol 68, No. 3, (July 1992), p. 413.

فصل دوم
ایالات متحده و خلیج فارس در عصر دوقطبی

۱ـ رقابت آمریکا و شوروی در منطقه

پایان جنگ جهانی دوم، افول قدرت نظامی و اقتصادی و سیاسی انگلستان را به دنبال داشت. تغییرات وسیع در معادلات بین‌المللی بوجود آمد، ظهور دو ابرقدرت جدید (آمریکا و شوروی) و استقلال بسیاری از کشورهای تحت استعمار امپراتوری بریتانیا ازجمله این دگرگونیها بودند. پس از جنگ جهانی دوم نفت خلیج فارس به مرور زمان برای ایالات متحده، اروپا و ژاپن که جهان صنعتی را تشکیل می‌دادند جنبه حیاتی پیدا کرد. توجه جدی و وابستگی شدید آمریکا به خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس نیز از همین زمان آغاز شد. سیاست‌های بلوک غرب در خلیج فارس طی پنج دهه‌ی اخیر همواره منعکس کننده منافع راهبردی، اقتصادی و سیاسی آن بلوک، خاصه ایالات متحده، در این منطقه استراتژیک بوده است.[1]

خلیج فارس از بازتاب این تحولات بزرگ به دور نماند و شیخ‌نشین‌های تحت‌الحمایه انگلیس در ساحل جنوبی خلیج فارس بعد از جنگ جهانی دوم به تدریج و به موازات کاهش نفوذ و سلطه آن کشور در این منطقه، خود را برای کسب استقلال آماده کردند.

ازجمله تحولات این دوران افزایش قدرت سیاسی و نظامی شوروی و تهدید مسکو نسبت به حاکمیت و تمامیت ارضی همسایگان جنوبی آن کشور بود. پیشرفت اتحاد جماهیر

---

1. Jeffery Schloesser, ***U.S. Policy in the Persian Gulf***, Dept of State Bulletin, Vol. 89, (Oct 1987), p. 37.

شوروی از لحاظ قدرت نظامی و مسأله صدور انقلاب مارکسیستی در اقصی نقاط جهان بویژه خاورمیانه و خلیج فارس که مقارن افول قدرت امپراتوری بریتانیا و عزیمت تدریجی انگلیس از این منطقه، به وقوع پیوست، موضوع مداخله آمریکا جهت جایگزین شدن و پرکردن خلاء حضور انگلستان را طبیعی جلوه می‌داد. باگذشت سی سال پس از خروج بریتانیا از خلیج فارس درسال ۱۹۷۱، این منطقه شاهد یک سری تکانهای سیاسی و اقتصادی بود. با اینحال بجز ایران که در آن انقلاب اسلامی به وقوع پیوست، سایر کشورهای این منطقه حکومت را با همان خاندانها و ساختارهای قبلی ادامه دادند و اشکال سنتی و مرزها دچار تغییر نگردید و با این چارچوب‌ها بود که آمریکا به‌گسترش نفوذ خود در منطقه خلیج فارس پرداخت.

۲ـ شکل‌گیری سیاست امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس

گفته می‌شود، تلاش‌های آمریکا برای برقراری یک نظام امنیتی مناسب در خلیج‌فارس به جنگ جهانی دوم و سال ۱۹۴۴ برمی‌گردد که در آن هنگام ایالات متحده کمک قابل توجهی به تأسیس پایگاه هوایی ظهران در عربستان سعودی نمود و منظورش توسعه نفوذ منطقه‌ای خود و ایجاد تسهیلاتی در عملیات متفقین در زمان جنگ بود. یکسال بعد رییس جمهور وقت آمریکا فرانکلین روزولت تعهد محرمانه‌ای به ابن‌سعود داد مبنی بر اینکه در صورت حمله خارجی، ایالات متحده از عربستان سعودی دفاع خواهد کرد.[1]

بظاهر آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، درنتیجه روشهای سیاسی ـ نظامی استالین متقاعد شده بود که او در صورتیکه با مقاومت کشورهای منطقه که به یاری نیروی بازدارنده راهبردی آمریکا مورد پشتیبانی قرار می‌گیرند روبرو نشود، از نقشه خود برای گسترش نفوذ شوروی بطرف خلیج فارس و کنترل قسمتی از خاورمیانه دست برنخواهد داشت. وسایلی که ایالات متحده برای اجرای سیاست مقابله برگزید عبارت بودند از بیانیه سیاسی (دکترین)

1. Aaron D. Miller, ***Search for Security: Saudi Arabian Oil and American Foreign Policy, 1939-1949,*** (Chapell Hill: The University of North Carolina Press, 1980), pp. 127-8.

ترومن، یعنی دادن کمک نظامی به ترکیه و ایران، ساختن پایگاههای راهبردی هوایی در منطقه و نقاط اطراف آن، اعزام یک ناوگان نیرومند به دریای مدیترانه و ایجاد سازمانهای دفاعی منطقه‌ای با شرکت کشورهای منطقه که مایل یا وادار به عضویت کردند.[۱]

در واقع بیانیه سیاسی ترومن یک نظریه جهانشمول، همه جانبه و فراگیر بود که هسته مرکزی آنرا سد نفوذ آمریکا در برابر کمونیسم و ایجاد کمربند امنیتی در مقابل نفوذ شوروی در مناطق حساس جهان ازجمله خلیج فارس تشکیل می‌داد. گرچه سیاست بازدارنده آمریکا در برابر شوروی بخصوص با مرگ استالین تا حدودی موفق بود با این وجود امید اولیه ایالات متحده به ایجاد یک سازمان دفاعی وسیع شامل تعداد زیادی از حکومت‌های عربی و غیرعربی منطقه نقش بر آب شد.

دالس وزیر خارجه آمریکا به کمک آنتونی ایدن، عدنان مندرس و نوری سعید که سیاستگذاران کلیدی در انگلستان ترکیه و عراق محسوب می‌شدند پیمان بغداد را بنیان نهاد.

قبل از این زمان، حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس گسترش یافته بود و مقر اصلی آن در جوار پایگاه دریایی انگلیس در بحرین شکل رسمی بخود گرفت.

پس از ناکامی قدرتهای استعماری در مسأله سوئز، پیمان بغداد (که آمریکا بطور رسمی به آن ملحق نشده بود) بوسیله بیانیه سیاسی (دکترین) آیزنهاور تکمیل شد. براساس این دکترین آمریکا آمادگی خود را برای کمک به کشورهای خاورمیانه در مقابله علیه کشورهای وابسته به کمونیسم بین‌المللی اعلام کرد. پیمان بغداد و بیانیه سیاسی آیزنهاور به‌عنوان طرح‌های امنیتی منطقه‌ای موافق طبع اعرابی که خود را مواجه با اسرایيل (و نه شوروی) می‌دیدند، نبود و بهمین جهت با شکست مواجه شد.

بدین ترتیب یک ساختار امنیتی غربی نتوانست در خاورمیانه عربی شکل بگیرد و با خروج عراق از پیمان بغداد، سازمان پیمان مرکزی (سنتو) بجای آن شکل گرفت، که هیچ نیروی محرکی به عنوان یک نهاد سیاسی بوجود نیاورد و هیچ قدرت نظامی خاص خود نداشت.[۲]

---

۱. عباس امیری، ***همان کتاب***، ص ۶۸.

۲. عباس امیری، ***همان کتاب***، ص ۶۹.

بنابراین بی‌دلیل نبود که ایالات متحده به ویژه در مورد نقشی که از آن به عنوان حافظ منافع غرب در منطقه پس از کناره گیری بریتانیا، انتظار می‌رفت، نگران بود. در ۱۶ ژانویه ۱۹۶۸ هارولد ویلسون نخست وزیر بریتانیا در مجلس عوام تمایل دولت انگلیس را در مورد تخلیه سربازان این کشور از شرق دور و خلیج فارس تا پایان سال ۱۹۷۱ اعلام کرد. اعلامیه ژانویه ۱۹۶۸ بریتانیا در اوج مشاوره ایالات متحده بریتانیا درخصوص کاهش موقعیت بریتانیا در شرق سوئز که اغلب با فشار آمریکا بر انگلیسی‌ها مبنی بر حفظ تعهدات دفاعی خود در آنجا بود صادر گردید. در آمریکا مفهوم ضمنی واگذاری این مسئولیت‌های دفاعی در شرق سوئز به این معنی تعبیر گردید که دورانی که حضور بریتانیا صلح و امنیت را برای خلیج‌فارس بوجود آورده بود، به پایان رسیده است. آمریکا سرانجام این نقش محافظ خلیج‌فارس به سردی پذیرفت درحالیکه برای نقشی که بریتانیا برای سه قرن و نیم تجربه کرده بود، خود را بظاهر مطمئن نشان می‌داد.[۱]

به رغم این اطمینان، نگرانی عمده آمریکا در مورد تصمیم انگلیس بطور عمده ناشی از ترس آن از اقدامات قدرتهای بزرگ کمونیست (شوروی و چین) در پر کردن خلاء قدرت ایجاد شده بود. ایالات متحده به مثابه تنها قدرت مهم جایگزین جهت بدوش گرفتن بار دفاع از منافع غرب در خاورمیانه و خلیج فارس، بیش از گذشته احساس تنهایی و نگرانی می‌کرد. تصمیم بریتانیا درخصوص این کناره گیری از خلیج فارس هنگامی اتخاذ شد که آمریکا بطور گسترده‌ای درگیر جنگ ویتنام بود. هرگونه اقدام آمریکا در جهت بعهده گرفتن مسئولیت‌های مستقیم دفاعی با بی‌میلی بخصوص از ناحیه کنگره و افکار عمومی ایالات متحده مواجه می‌شد چراکه یک بار اضافی محسوب می‌شد.

اقداماتی در مورد به تعویق انداختن اجرای تصمیم بریتانیا بطور مداوم در دوران حکومت جانسون انجام شد و یک چنین درخواستی توسط آمریکا از دولت‌های کارگر و محافظه‌کار (ویلسون و هیث) بعمل آمد. علاوه بر اقدامات انجام شده مبنی بر تحت فشار قرار

1. J. E. Peterson, "The Historical Pattern of (Persian) Gulf Security" in ***Security in The Persian Gulf***, Edited by Lawrence G. Potter and Gary G. Sick, (New York: Palgrave, 2002), p. 24.

دادن بریتانیایی‌ها درخصوص به تعویق انداختن اجرای تصمیم خود، دولت آمریکا از طریق روش‌های دیگری واکنش نشان داد. نخست در همان روزی که اعلامیه انگلستان صادر گردید، یکی از سخنگویان رسمی وزارت امور خارجه ایالات متحده تأکید کرد که آن کشور هیچگونه طرحی برای پر کردن خلاء حاصله از عقب‌نشینی نیروهای بریتانیایی ندارد. انگیزه دوم از سوی ایالات متحده این بود که به اتحاد شوروی این اطمینان داده شود که آمریکا قصدی برای جایگزینی بریتانیا ندارد تا بنابراین از دادن هرگونه بهانه‌ای به شوروی در توسعه نفوذ خود در منطقه اجتناب شود. در آنزمان در مورد خروج بریتانیا از خلیج فارس سئوالات زیادی در غرب مطرح بود. آیا پر کردن خلاء انگلیس با توجه به سوابق (بویژه دیپلماسی) آن کشور توسط آمریکا عملی خواهد بود؟ آیا اختلافات بیشمار ارضی و مذهبی در منطقه مورد بهره‌برداری قدرتهای خارجی قرار نخواهد گرفت؟ آیا با اینکار آمریکا می‌تواند به ثبات در منطقه کمک کند و درگیری میان ایالات متحده و شوروی در خلیج فارس بوجود نخواهد آمد؟[1]

صرفنظر از اقدامات آمریکا و یا پاسخگویی به این سئوال‌ها، بنظر می‌رسید انگلستان در تصمیم خود قاطعانه عمل می‌کرد.

با وجود این تلاش‌های ظاهری، سازندگان سیاست خارجی آمریکا در خفا اقدام به ارزیابی وضعیت منطقه بعد از خروج بریتانیا کردند، تداوم نگرانی ایالات متحده در مورد عقب‌نشینی بریتانیا عامل مهمی در این ارزیابی بود. شواهد (گزارشهای تهیه شده توسط آژانس اطلاعات مرکزی «سیا» و تحلیلگران نظامی آمریکا) نشان می‌داد که ناوگان شوروی در مدیترانه تقویت شده و مسکو قصد خود را مبنی بر تبدیل شدن به یک عامل مهم در اقیانوس هند ابراز کرده بود و حتی کشتی‌های روسی گشت‌های خود را در اقیانوس هند و خلیج‌فارس آغاز کرده بودند. درحالیکه ایالات متحده بطور قاطع جایگزین بریتانیا می‌گردید و به‌عنوان یک قدرت مهم نظامی و سیاسی در خلیج فارس درمی‌آمد، در همان زمان اتحاد شوروی به عنوان رقیب

1. Charles A. Kupchan, Op. cit., p. 30.

اصلی ارزیابی نشد.[1]

در هر صورت اعلامیه بریتانیا بصورت یک نقطه عطف در سیاست‌های آمریکا در خلیج‌فارس مطرح و بحث‌هایی را در ایالات متحده در میان افکار عمومی و مقامات رسمی درخصوص آینده سیاست خارجی آمریکا در خلیج فارس برانگیخت. عده‌ای از سیاستمداران و صاحبنظران سیاسی معتقد بودند که ایالات متحده پیش از اعلامیه بریتانیا دارای سیاستی در خلیج‌فارس بوده و اینکه در واقع سیاست آمریکا بعد از سال ۱۹۷۱ ادامه طبیعی سیاست قبلی آنست که می‌بایست با تغییراتی خود را با وضع جدید وفق دهد. دیگران ازجمله عده‌ای از کارشناسان آمریکایی در امور منطقه بر آن باور بودند که ایالات متحده قبل از سال ۱۹۶۸ فاقد هرگونه سیاستی در خلیج فارس بوده و لازمست سیاست جدیدی را طراحی نماید. دسته اول به روابط سیاسی و مناسبات بازرگانی و اخذ امتیازات نفتی در منطقه توسط آمریکا استناد می‌نمودند، درحالیکه دسته دوم فقدان سیاستی روشن، منسجم و راهبردی توسط ایالات متحده در خلیج فارس را مورد انتقاد قرار می‌دادند.

با ارزیابی ماهیت این دو استدلال، این موضوع مشخص می‌گردد که هر دو نکاتی از حقیقت را دربر داشتند. ایالات متحده از طریق حضور ناوگان دریایی (در پایان جنگ جهانی دوم) و مداخله‌اش در ایران (وقایع آذربایجان و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، در مسایل امنیتی خلیج‌فارس دخالت داشت، معهذا آشکار بود که بار اصلی حفظ امنیت خلیج فارس به دوش بریتانیا بود و ایالات متحده نقش ثانوی را برعهده داشت. در واقع بریتانیا باکوشش‌های خود در این منطقه نوعی قرنطینه سیاسی و حتی امنیتی ایجاد کرده بود.[2]

با توجه به این واقعیت که کشورهای منطقه خلیج فارس بویژه قدرتهای مهم آن (ایران و عربستان) بطور آشکار با اعلام این مطلب که عقب‌نشینی بریتانیا از منطقه باعث ایجاد خلاء نخواهد شد (به نحوی که مستلزم پر کردن آن توسط قدرتهای خارجی باشد)، موقعیت جدید و

1. Gary G. Sick and Lawrence G. Potter, ***The Persian Gulf at The Millennium***, (New York: St. Martin's Press, 1997), p. 2.

2. J. E. Peterson. Op. cit., p. 24.

پیچیده‌ای در صحنه سیاسی خلیج فارس پدید آورد. این وضعیت نوین و در عین حال دشوار که جایگزین کردن نقش دفاعی بریتانیا در منطقه در آن متصور بود، از نظر ایالات متحده (با توجه به بی‌تجربگی و سوابق سیاسی ضعیف) برآوردی دقیق و سنجیده را ایجاب می‌کرد.

در هر صورت قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا هرچند که در جنگ ویتنام گرفتار بود از موقعیت روبه زوال انگلیس بمراتب بیشتر بود. بریتانیا درک کرده بود که دیگر عصر ویکتوریا به پایان رسیده و اوضاع سیاسی و اقتصادی آن ایجاب می‌کند که تعهدات خود را در آسیا و حتی آفریقا کاهش دهد. از نظر نظامی انگلستان قادر نبود وارد مسابقه تسلیحاتی با آمریکا و شوروی شود از آن گذشته زمان ساخت موشکهای پیشرفته بالستیک و عصر فضا رسیده بود که بریتانیا در این زمینه‌ها توان رقابت با این دو قدرت را نداشت.[1]

مک میلان و ویلسون نخست وزیران انگلیس از زمان شکست سوئز و بویژه در دهه ۱۹۶۰ شروع به انجام مشورت با آمریکا نمودند تا شرایط را برای رسیدن به وضعیت مطلوب (جلوگیری از هرج و مرج) در نقاط مختلف جهان بویژه خاورمیانه و خلیج فارس آماده سازند. ایالات متحده نیز با توجه به تحولات جدید جهانی سیاست مناسب خود را در این مناطق شکل داد.

۳ـ واشنگتن ناظر امنیتی خلیج فارس

آمریکا بالاخره پذیرفت که برای تأمین امنیت خلیج فارس و پر کردن خلاء ناشی از خروج بریتانیا (هرچند انگلیس هنوز پایگاههایی در منطقه داشت) خود را متعهد کند. این اقدام آمریکا بهرحال مستلزم بسیج نیروها در خلیج فارس نبود. از لحاظ نظامی درگیری عمده جهانی همچنان در نقطه دیگری از دنیا یعنی ویتنام جریان داشت.

با تصمیم جدید آمریکا در مورد حفظ امنیت خلیج فارس، می‌توان گفت که موازنه دریایی میان اتحاد شوروی و ایالات متحده در اساس تغییر چندانی نکرد. نیروی دریایی کوچک آمریکا در منطقه (نیروی خاورمیانه) متشکل از دو ناوشکن و یک کشتی که در بحرین مستقر

1. Paul G. Balfour, *The End of Empire in the Middle East*, (Cambridge, 1991), p. 171.

بودند در خلیج فارس باقی ماندند. نقشه پنتاگون این بود که همان نیرو را بدون گسترش دادن مؤثرتر سازد. در این زمان نیروهای دریایی آمریکا و شوروی در اقیانوس هند حضور داشتند و هیچ کدام نمی‌توانست در آنجا و یا خلیج فارس ادعای تفوق دریایی داشته باشد.[۱]

در این میان رشد و توسعه نیروی دریایی ایران به این نظریه استحکام بخشید که دولتهای ساحلی خلیج فارس هرگونه خلایی را پر خواهند کرد و از امنیت خویش پاسداری خواهند نمود. بنظر می‌رسید که نوعی توافق میان قدرتهای بزرگ جهانی در مورد تأمین ثبات و امنیت خلیج فارس صورت گرفته بود و کشورهای صاحب نفوذ منطقه‌ای می‌توانستند نقشی در آن داشته باشند. نیکسون رییس جمهور آمریکا در سال ۱۹۶۹ بیانیه سیاسی خود را که به «دکترین گوام» معروف شد و در آن قدرتهای کلیدی منطقه‌ای را مسئول حفظ امنیت منطقه خودشان معرفی نمود، صادر نمود. بهمین جهت نیکسون و وزیر خارجه ایالات متحده در سال ۱۹۷۲ از تهران دیدار نمودند و یک سری توافق در مورد سلاحهای مورد نیاز با شاه بعمل آوردند.[۲]

روشن بود که پیش شرط برقراری یک چنین نظام امنیتی در خلیج فارس به رسمیت شناختن منافع قدرتهای رقیب بود. یکی از سیاستمداران عصر پهلوی در این باره چنین نوشت:

همه چیز را روشن کردم که بی‌تردید سبب شد که روسها بنشینند و خوب گوش بدهند. تأکید کردم که مسایل مربوط به خلیج فارس را فقط دولت‌های خلیج فارس حل و فصل کنند، بدون هیچگونه دخالت خارجی، شوروی‌ها تذکر دادند که من باید به پایگاههای آمریکایی در خلیج‌فارس هم اعتراض کنم. من هم در عوض گفتم پس آنها (روسها) هم باید از ام‌القصر (عراق) بیرون بروند.[۳]

بدین ترتیب هسته مرکزی نظام امنیتی مورد حمایت آمریکا موسوم به «سیاست

---

۱. عباس امیری، **همان کتاب**، ص ۷۸.

2. Howard Teicher And Gayle Radley Teichher, ***Twin Pillars to Desert Strom***, (New York: William Marrow And Company, INC, 1993), p. 23.

۳. اسدالله علم، **گفتگوهای من با شاه**، (تهران: انتشارات طرح نو، بهار ۱۳۷۱)، ص ۳۸۶.

دوستونی» مشتمل بر تکیه ایالات متحده بر ایران و عربستان سعودی به عنوان عوامل اصلی ثبات منطقه‌ای بوجود آمد. سیاست دوستونی به عنوان تفسیر دکترین نیکسون در خلیج‌فارس به نسخه امنیتی نیکسون در خلیج فارس بظاهر مشروعیت می‌داد. به این جهت کشورهای ذینفوذ منطقه جهت قبول مسئولیت حفظ ثبات و امنیت مورد دعوت و اعتماد ایالات متحده قرار گرفتند. همزمان با سفر ویلیام راجرز وزیر خارجه آمریکا به تهران شاه به وزیر دربار خود اظهار داشت:

آمریکاییها قبول مسئولیت بیشتر ما را در خلیج فارس تصویب می‌کنند ولی چیزی درباره جزییات امر و اینکه چه کسی هزینه این کار را می‌پردازد نمی‌گویند. به عقیده من آمریکا باید عربها را وادار بسازد که به هزینه‌های نظامی ما که به سود امنیت مشترک است کمک کنند.[۱]

در هر صورت سیستم آمریکایی در حال ظهور نیاز به ابزاری جهت تقویت اعتبار و حیثیت آن چه از نظر کشورهای منطقه و یا دولت‌های خارجی داشت. جهت آماده‌سازی مقدمات این دگرگونی در منطقه لازم بود که کشورهای خلیج فارس به اختلافات خود خاتمه دهند. بنابراین ایران ناچار شد از حاکمیت خود بر بحرین صرفنظر کند و در مقابل بر جزایر سه‌گانه خود که توسط انگلستان اشغال شده بود سلطه پیداکند. امارات به استقلال دست یافت و به تحدید حدود مرزی خود با عربستان سعودی پرداخت. بطورکلی سالهای دهه ۱۹۷۰ منطقه شاهد نوعی حل و فصل مسایل معوقه مرزی و ارضی بود. بطورمثال ابوظبی طی توافق‌هایی که هرگز علنی نشد، دعاوی سعودی در خورالعدید را به رسمیت شناخت و عربستان‌سعودی نیز از دعاوی مشکوک خود نسبت به العین صرفنظر کرد.[۲]

همچنین ضرورت اقدام آمریکا در مورد تأمین اسلحه مورد نیاز متحدین خود در منطقه در طرح نیکسون مورد تصدیق قرار گرفته بود. در منطقه خلیج فارس با توجه به درآمدهای ناشی

---

۱. *همان کتاب*، ص ۹۳.
2. R. N. Schofield, "Borders and Territoriality in the Persian Gulf and Arabian Peninsula during the Twentieth Century" in Schofield (ed) ***The Territorial Foundation of the Persian Gulf States***, (London: UCL Press, 1993) Chapter 1.

از نفت که روبه افزایش بود، خریدهای تسلیحاتی یکی از ملزومات اصلی در اجرای سیاست دوستونی بود. این سیاست به برنامه‌های آمریکا در زمینه صدور اسلحه به منطقه خلیج فارس در خلال دهه ۱۹۷۰ شکل خاصی بخشید.

مهمترین ویژگی سیاست تسلیحاتی آمریکا، همانگونه که توسط ژوزف سیسکو، دستیار وزیر خارجه آمریکا در امور آسیا و خاور نزدیک مطرح گردید به این شرح بود:

مساعدت و مدرنیزه کردن نیروهای مسلح ایران و عربستان سعودی به منظور قادر نمودن آنها، جهت تأمین امنیت خود بطور مؤثر و ترویج امنیتی در منطقه بطورکلی می‌باشد بنابه‌گفته کیسینجر وزیر خارجه وقت آمریکا وی بناگاه به طرح استراتژیکی ارتباط میان نفت و قدرت نظامی پی می‌برد و اینکه مسایل نظامی منطقه و تجهیزات جدید به درآمدهای نفتی بیشتری نیاز خواهد داشت.[۱]

با این نقشه آمریکا شروع به صدور سیل اسلحه به کشورهای ایران، عربستان، کویت و امارات (با توجه به این واقعیت که این کشورها بخاطر ثروت‌های جدید نفتیشان در پرداخت پول برای اسلحه مشکلی نداشتند) نمود و به درخواست‌های حکام منطقه در این زمینه روی خوش نشان می‌داد. هرچند آمار قابل اطمینانی در مورد نحوه و میزان کلیه خریدهای تسلیحاتی کشورهای خلیج فارس در دست نیست ولی بطور خلاصه می‌توان گفت منافعی که از این راه برای آمریکا در ایجاد موازنه پرداخت‌ها حاصل شد تا اندازه زیادی مخارج سنگین آمریکا در جنگ پرهزینه ویتنام را جبران نمود و پس از آن نیز بصورت یک منبع مهم درآمد برای دولت ایالات متحده درآمد.

شاخص دیگر این سیاست توسط دستیار وزیر دفاع آمریکا در امور خاور نزدیک، آفریقا و جنوب آسیا، در یکی از جلسات کنگره ایالات متحده (در ۱۷ ژوییه ۱۹۷۳) به شرح زیر مطرح گردید:

این سیاست به منظور برآوردن نیازهای نظامی ایران، عربستان سعودی و کویت

۱. ژان ـ ژاک، سروان ـ شرایبر، ***تکاپوی جهانی***، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، (تهران: نشر نو، ۱۳۶۱)، ص ۱۰۱.

به‌منظور قادر ساختن آنها در جهت اجرای اهداف دوگانه دفاع در مقابل تهدیدهای خارجی و همکاری همه‌جانبه برای تأمین ثبات و صلح در منطقه خلیج فارس تنظیم گردیده بود. برنامه نظامی ایالات متحده در منطقه به دلایل گوناگون بطور یکسان قابل اجرا نبود. ایران به عنوان قدرت اصلی ایجاد کننده ثبات و حافظ امنیت در منطقه منظور شده بود و برنامه فروش‌های نظامی ایالات متحده به آن از نظر کمیت و کیفیت بیشتر و گسترده بود و تجهیزات ارسالی به این کشور برتر و پیچیده‌تر از سلاح‌هایی بود که به سایر کشورهای خلیج‌فارس ارسال می‌شد. بنابراین، بی‌جهت نبود که اصطلاح «ژاندارم خلیج فارس» به ایران زمان شاه اطلاق گردید.

در همان اوقات سیاست کمک نظامی آمریکا به عربستان سعودی، با ملاحظاتی متفاوت با آنچه در مورد ایران صورت می‌گرفت، هدایت می‌شد. این کمکها شامل برآوردن نیازهای نظامی عربستان سعودی در زمینه‌های امنیت داخلی و دفاع خارجی (با توجه به از میان بردن نگرانی نظامی عربستان در مورد ارسال گسترده سلاح به شاه) بویژه تقویت بنیه نظامی ریاض به منظور ایفای نقش رهبری در حفظ ثبات سیاسی در شبه جزیره عربستان می‌گردید. آمریکا طبق این شیوه تا سال ۱۹۷۳ عمل نمود ولی در ژوئن آن سال مجلس سنای آمریکا با ارسال هواپیمای فانتوم به عربستان مخالفت ورزید و در ضمن کمک‌های نظامی به کویت را هم متوقف نمود.

هرچند این سلاحها نفوذ سعودی را در سرکوب انقلاب‌ها و شورش‌های منطقه تحکیم می‌کرد ولی آمریکا وحشت از آن داشت که مبادا روزی سلاحهای مزبور علیه اسراییل بکار رود. مقارن این ایام عربستان سعودی افزایش فرآورده‌های نفتی را برای شرکت «آرامکو» قطع کرد و این عمل اعتراضی به امتناع آمریکا از ارسال جت و کمک آن کشور به اسراییل بود. به رغم این اعتراض چندی بعد عمر سقاف وزیر امور خارجه کشور سعودی در کاخ سفید با نیکسون ملاقات کرد و قاتل مردم ویتنام را «مرد صلح» نامید.[۱]

هنگامیکه سیاست دوستونی نیکسون در خلیج فارس مراحل اجرایی خود را می‌گذراند،

۱. فرد هالیدی، **عربستان بی‌سلاطین**، ترجمه بهرام افراسیابی، (تهران: چاپ سپهر، پاییز ۱۳۶۰)، ص ۵۷.

شوروی نیز بیکار ننشسته و موافقتنامه دوستی و همکاری مسکو و بغداد در سال ۱۹۷۲ منعقد گردید. فروش‌های تسلیحاتی شوروی به عراق سیر صعودی خود را طی می‌کرد و بغداد به عنوان تنها مصرف کننده عمده سلاح‌های روسی در خلیج فارس درآمد. طی یک سخنران پادگورنی (از مقامات بلندپایه شوروی) به منافع ویژه شوروی در شرق عربی اشاره نمود و بر حمایت از جنبش‌های ملی و آزادیبخش و رژیمهایی پیشرو عربی در منطقه و مقابله با توطئه‌های امپریالیسم و صهیونیسم تأکید کرد.[1]

به رغم سرکوبی جنبش چپ‌گرای ظفار توسط ایران و متحدان غربی سلطان عمان، حل اختلافات میان ایران و عراق و انعقاد عهدنامه سال ۱۹۷۵، همکاری دسته‌جمعی امنیتی با وجود تلاش بعضی از کشورهای منطقه بوجود نیامد. تضادها و اختلاف‌های منطقه‌ای همچون آتش زیر خاکستر وجود داشت و رقابت‌های دو ابرقدرت در خلیج فارس جریان داشت.

آمریکا در سال ۱۹۷۸ (با توجه به ناآرامی‌های ناشی از انقلاب اسلامی در ایران) احساس می‌کرد که قادر به نگهداری میراث امنیتی بریتانیا در خلیج فارس نمی‌باشد. تحولات جدید در افغانستان و روی کار آمدن چپ‌گرایان در کابل، خلیج‌فارس را با خطرهای جدید مواجه نمود. عراق بار دیگر به سیاست‌های افراطی روی آورده بود و عربستان با نگرانی خواستار نقش امنیتی بزرگتری در منطقه شده بود. با سقوط شاه، سیاست دوستونی کاربرد عملی خود را از دست داد و آمریکا می‌بایست طرح جدیدی را برای امنیت خلیج فارس ارائه می‌داد.

۴ـ آمریکا ژاندارم خلیج فارس

سقوط شاه در سال ۱۹۷۹ و استقرار حکومت جمهوری اسلامی ایران، تصویر امنیتی خلیج‌فارس را یکسره دگرگون نمود و آمریکا را مجبور نمود تا ارزیابی مجددی از برنامه‌های خویش در منطقه بعمل آورد. رژیم شاه به عنوان یکی از پایه‌های دوگانه استراتژی آمریکا در

1. R. K. Ramazani, ***The Persian Gulf and The Strait of Hormuz***, (The Netherland: Sijthoff and Noordhoff, 1979), p. 51.

خاورمیانه و یکی از ستونهای اصلی دکترین نیکسون، دارای آنچنان اهمیتی بود که حتی روابط آمریکا به کشورهای دیگر مانند پاکستان، ترکیه و شیخ‌نشین‌های خلیج‌فارس را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود.[۱]

در سطح بین‌المللی، خروج دولت ایران از پیمان امنیتی سنتو و بدنبال آن پیوستن به جنبش عدم تعهد و از جنبه داخلی اقداماتی نظیر لغو پاره‌ای از قراردادهای تسلیحاتی هنگفت (بویژه با آمریکا)، کاهش هزینه‌های نظامی، اخراج مستشاران نظامی آمریکا از ایران، طرحهای سیاسی امنیتی ایالات متحده در منطقه را با دشواری مواجه نمود. ایران که در گذشته یک مانع راهبردی در برابر هجوم احتمال شوروی و نفوذ کمونیست‌ها در این بخش از جهان محسوب می‌شد، اکنون از دید آمریکا، خطری برای ثبات کشورهای منطقه به حساب می‌آمد. با تهاجم شوروی به افغانستان از دیدگاه غرب توازن استراتژیک بطور محسوس و آشکاری به نفع شوروی تغییر یافته بود و اشغال کابل می‌توانست آثار و عواقب درازمدتی در منطقه داشته باشد. با اینحال به نظر می‌رسید اشغالگران افغانستان نگران مواجهه یاعکس‌العمل خشونت‌بار کارتر نبودند و می‌دانستند که او پا جای پای ترومن و دالس و کندی و حتی نیکسون نمی‌گذارد. با اینحال حاکم کاخ سفید نگرانی خود را از تهاجم شوروی و اینکه افغانستان سکویی است برای دست‌اندازی احتمالی به بزرگترین حوزه منابع نفت جهان اعلام کرد.[۲]

آمریکا که به منافع اقتصادی خود به این منطقه وابسته شده بود از به خطر افتادن موقعیت خود در این بخش حیاتی از جهان (خلیج فارس) در نگرانی بسر می‌برد. هارولد براون وزیر دفاع آمریکا در سال ۱۹۷۹ از اینکه رفاه اقتصادی آمریکا و متحدانش در معرض خطر واقع شده ابراز ناراحتی می‌کرد. وی متذکر می‌شد که اگر کشورهای صنعتی و پیشرفته جهان از دسترسی به منابع انرژی خلیج فارس محروم شوند نتیجه‌اش ورشکستگی و به درد سر افتادن

۱. بیژن اسدی، ***علایق و استراتژی آمریکا در خلیج فارس***، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۶)، ص ۱۲.

۲. آندره فونتن، ***بعد از آنها چه آب و چه سراب، از کابل تا سارایوو ۱۹۷۹-۱۹۹۵***، ترجمه فرزاد همدانی، (تهران: نشر فاخته، ۱۳۷۶، ص ۳۶.

متحدان و اقتصاد جهانی خواهد بود. بعدها نظیر این اظهارات بطور مکرر از جانب سایر مقامات آمریکایی بعمل آمد و منتشر شد.

وقایع اشغال مسجدالحرام که ناتوانی دولت عربستان را در مقابل گروههای اسلامی نشان داد، قتل رییس جمهور مصر (انور سادات) توسط اسلامگرایان مصری که ضربه قاطعی بر کمپ دیوید بود باضافه شکست کنفرانس فاس و دودستگی اعراب در حل و فصل قضایای خاورمیانه، در مجموع باعث شد که ایالات متحده در مورد تکیه خود بر متحدان منطقه‌ای‌اش تجدید نظر بعمل آورد. کلیه این تحولات (خلیج‌فارس، افغانستان، یمن جنوبی، شاخ آفریقا، ...) ضرورت ایجاد گزینه نظامی بازدارنده برای حمایت از مصالح آمریکا در خلیج فارس و شبه‌جزیره عربستان از جانب ایالات متحده را مطرح ساخت.[۱]

بنابراین راهبرد امنیتی آمریکا در مقابل وضعیت جدید در خلیج فارس و مناطق مجاور آن بر تقویت حضور نظامی و کسب پایگاههایی در اقیانوس هند (جزیره دیه‌گوگارسیا)، تشکیل نیروی واکنش سریع و تأسیس یک چارچوب امنیتی جدید در خلیج فارس و خاورمیانه با تکیه بر پاکستان، ترکیه، مصر و اسراییل متمرکز شده بود. در اجرای این طرح‌های گسترده، کارتر رییس جمهور آمریکا در بخشی از سخنانش تحت عنوان «پیام اتحاد» در ژانویه ۱۹۸۰ هشداری داد که به «دکترین کارتر» معروف شد. وی چنین اظهار داشت:

«بگذارید موضع خود را روشن کنم، هرگونه تلاشی بوسیله هر قدرت خارجی به منظور تحت کنترل درآوردن منطقه خلیج فارس به منزلهٔ حمله به منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا محسوب شده و چنین حمله‌ای با استفاده از وسایل لازم، ازجمله نیروی نظامی دفع خواهد شد.»

بنظر کارتر اشغال افغانستان توسط شوروی باعث می‌شد که مرحله جدیدی از پیشرفت صدساله روسیه به طرف آبهای گرم بوجود آید که این امر نظر وی را در مورد هدف نهایی روسها تغییر می‌داد.[۲] این بیانیه انفعالی کارتر نقطه شروع مهمی برای اداکردن اهداف سیاسی و حتی مهمتر

۱. عبدالله فهدالنفیسی، *مجلس التعاون الخلیجی الاطار السیاسی والاستراتیجی*، (لندن: النشر طه، ۱۹۸۲)، ص ۵۳.

2. Jurek Martin, A Blow to Détente, Financial Times, 2 January 1980.

از آن راهبرد نظامی آمریکا در ارتباط با ثبات آمریکایی خلیج فارس بود. آمریکا جهت نمایش قدرت و اطمینان دادن به دوستانش در منطقه دست به اقدامات فوری زد. تمرین‌های نظامی نیروی واکنش سریع، توافق با مصر، سومالی، کنیا و عمان در مورد مانورهای مشترک و دستیابی به پایگاهها و تسهیلات نظامی در این کشورها، کمک به تقویت بنیه نظامی عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی جنوب خلیج فارس، ازجمله پاسخ‌های سریع سیاستمداران ایالات متحده به تحولات منطقه‌ای بود. اظهارات و واکنش عملی ایالات متحده، نتیجه سریعی برای عقب‌نشینی شوروی از افغانستان بدنبال نداشت. نتیجه عملی دکترین کارتر تشکیل نیروی واکنش سریع بود اما این نیرو برخلاف نام آن سرعت و تحرّک فوری را نداشت و اعزام آن بودجه زیادی را طلب می‌کرد که باکسر بودجه سالیانه آمریکا چندان سازگاری نداشت.[۱]

در همان زمان تحلیلگران آمریکایی استدلال می‌کردند که شوروی نیروهای عظیم زمینی، هوایی و دریایی در محدوده خاورمیانه در اختیار دارد و همانطورکه در حمله به افغانستان نشان داد، در صورت لزوم از آنها استفاده خواهد کرد. عواقب سختی که بیشتر انتظار می‌رفت متوجه خلیج فارس و منابع حیاتی نفت آن بود. برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر اظهار می‌داشت که «کمان بحران» (هلال بحران) که از شمال آفریقا، شاخ آفریقا تا خاورمیانه کشیده شد از افغانستان نشأت گرفته است. این ابداع راهبردی که متأثر از نظرات علمای جغرافیای سیاسی مکیندر واسپایکمن بود، حاکی از این مطلب بود که واشنگتن نمی‌تواند بیش از این وقت تلف کند و به انتظار شرایط تحولات خلیج فارس بایستد.[۲]

ایده «بحران امنیتی» دارای دامنه و آثار مهمی بوده و ارتباط مستقیم باکشورهایی پیدا می‌کرد که آمریکا نمی‌توانست سرنوشت آنها را نادیده بگیرد. برای آمریکا سرنگونی شاه بزرگترین ضربه به سیاست بازدارندگی نظامی آن علیه شوروی به شمار آمده و نیز چالشی بود علیه منافع حیاتی آن کشور در این منطقه نفتی. نه تنها آمریکا شاهد آن بود که متحد اصلی‌اش

---

۱. رستم بیگلری، «دکترین کارتر درباره امنیت خلیج فارس»، ***مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس***، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲)، ص ۵۲.

2. J. E. Peterson. Op. cit., p. 24.

در خلیج فارس از قدرت برکنار شده، بلکه ارزیابی بیش از اندازه‌ای نسبت به خطر شوروی در منطقه، بویژه با توجه به اقدام نظامی مسکو در افغانستان، به عمل آورد. اهمیت مسأله تا به آنجا بود که تجدیدنظر در ارزیابی سیاست ایالات متحده در خلیج فارس و عدول از تصویب معاهده سالت ۲ را بهمراه داشت.

بطورکلی از این دیدگاه، یک دگرگونی نسبی در سیاست‌های انتقامجویی «بازدارندگی» از سوی آمریکا و تمایل پیشین آن کشور به اتخاذ سیاست خارجی یکجانبه پدیدار شده بود. در سرشت سیاست خارجی آمریکا این ویژگی نهفته است که سیستم سرمایه‌داری و آزادی‌طلبی در برابر تجاوزهای نظام‌هایی که خواهان براندازی آن هستند، از خود دفاع کند. بیشتر بحث‌های سیاست خارجی آمریکا به گرد این مسأله دور می‌زد که تا چه اندازه می‌بایستی با متحدان و یا بی‌متحدان خود، شوروی و متحدان و دوستانش را محصور سازد. طرفداران افراطی‌تر سیاست بازدارندگی، آرمان عقب راندن قدرت و نفوذ شوروی را به این ترتیب رهبری کردند و پیوندهای متقابل کشمکش‌های منطقه‌ای و کشورهای دشمن در سراسر جهان را به عنوان حقیقت اساسی سیاست جهانی ایالات متحده به شمار می‌آورند. این سیاست برپایه موضوع‌هایی نظیر اتخاذ استراتژی دفاعی بر پایه بازدارندگی از راه برتری در جنگ‌افزارهای هسته‌ای پیشرفته، تحکیم و بازسازی اتحاد ناتو همراه با فشار ایدئولوژی حقوق بشر که در دولت کارتر پدید آمد، دنبال شد. گفته شده که سیاست خارجی دوره ریگان و به دنبال آن دولت بوش، از روال دستگاه کارتر پدید آمد و جین کرک پاتریک که بعدها از مشاوران کلیدی سازماندهی دستگاه ریگان درآمد، از نظریه‌پردازان آن بود.[1]

آشکار بود که چتر اتمی آمریکا در مسأله اشغال افغانستان چندان کارساز نبود. وزیر دفاع آمریکا (هارولد براون) در فوریه ۱۹۷۸ اعلام کرد که ایالات متحده بیش از این قادر نیست تا از اقدامات خصمانه با استفاده از تهدید مقابله به مثل اتمی، جلوگیری نماید. بنابراین آمریکا به

۱. ادوارد ام. لاوال، «امنیت دسته‌جمعی و روندهای مهم در رابطه با کشورهای خلیج فارس»، ترجمه جمشید زنگنه، ***مجموعه مقالات دومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس***، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲)، ص ۹۶.

عنوان یک قدرت جهانی، اعتراف می‌کرد که نقش خود را به مثابه یک قائم مقام منطقه‌ای تقلیل داده است.[1]

بیانیه سیاسی کارتر خلیج فارس را به عنوان نقطه قدرت و زورآزمایی خود با حریف معرفی می‌کرد و درصدد احیای سیاست محصورسازی ترومن با عبارات جدید برآمد. درواقع در دوره ریاست جمهوری کارتر، طرحهای آمریکا در امور دفاعی یا سیاست خارجی، چیز چندان تازه‌ای در برنداشت. با آن که حریف اصلی و مخاطب بطور تلویحی در دکترین کارتر مشخص بود معهذا نظریه فوق در مفهوم خاصی از اینکه چگونه باید به این هدفها رسید، ساکت بود.[2]

ایالات متحده بدون حضور یک نیروی منطقه‌ای نظامی با حجم گسترده و قابلیت‌های رزمی واقعی قادر نبود با نیروهای شوروی در یک منطقه مجاور این کشور (خلیج‌فارس) به رویارویی بپردازد. این موضوعی بود که حتی مقامات آمریکایی به آن اعتراف می‌کردند. با آنکه مهمترین نقطه عملیاتی نیروی واکنش سریع منطقه خلیج فارس بود و عمده‌ترین هدف آن را تأمین جریان مطمئن نفت به سوی غرب و مقابله شدید با هرگونه تهدید احتمالی علیه آن تشکیل می‌داد با اینحال به گفته زبیگنیو برژینسکی حداقل سه هفته به طول می‌انجامید که آمریکا بتواند دو لشکر به خلیج فارس اعزام کند و این کشور تنها توانایی اعزام یک گردان را ظرف ۴۸ ساعت به منطقه داشت بنابراین کارشناسان نظامی به هنگام تشکیل نیروی واکنش سریع چنین برنامه‌ریزی کردند که تا سال ۱۹۸۳ ایالات متحده بتواند، در صورت ضرورت، ظرف زمان بسیار کوتاهی ۲۵۰۰۰ سرباز را در خلیج فارس مستقر کند.[3]

با توجه به حوزه عمل راهبرد جدید امنیتی آمریکا در اوایل دهه ۱۹۸۰ که منطقه وسیعی شامل خلیج فارس، شبه جزیره عربستان، دریای عمان، دریای سرخ، شمال غربی اقیانوس هند و شاخ آفریقا را دربرمی‌گرفت، نیروهای واکنش سریع بطور صرف می‌توانستند جنبه نمادین (سمبلیک) داشته باشند. حضور نیروهای واکنش سریع که به عنوان نشانه‌ای از

1. Charles A. Kupchhan. Op. cit., p. 98. 2. Ibid., p. 98.
3. "Reflections of (Persian) Gulf Cooperation", American Arab Affairs, Fall 1986, p. 28.

تمایلات و آمادگی آمریکا برای مداخله سریع در مناطق بحرانی و نجات دوستان و وابستگان خود بشمار می‌رفت در بدو امر با مشکلات سیاسی مواجه گردید. صرفنظر از چند رژیم وابسته مانند مصر، بیشتر کشورهای منطقه بویژه شیخ‌نشین‌های خلیج فارس از همکاری نظامی با آمریکا اکراه داشتند. در واقع نیروهای واکنش سریع به مثابه یک «نیروی مداخله‌گر» طرح‌هایی برای احتمال‌های گوناگون در منطقه داشتند از همکاری نظامی و اطلاعاتی تا دخالت در بحرانها و سرکوب شورشها و قیام‌ها در منطقه. آمریکا یک «حق ادعایی» در این بخش از جهان برای خود متصور کرده بود که براساس آن مفهوم خاص، ایالات متحده امنیت در خلیج فارس را (به شکل اصلی) با منافع خودش تعریف می‌نمود و ضرورتی نداشت که به مصلحت منطقه باشد.[۱]

در آنزمان این موضوع که آمریکا برای کمک به امنیت خلیج فارس، حفظ جریان عادی نفت، جلوگیری از تجاوز خارجی (شوروی) و کمک به رژیمهای طرفدار غرب برای مقابله با تجاوز (منطقه‌ای) به این بخش از جهان آمده، بظاهر برای کشورهای محافظه کار عرب که خود را از هر دو طرف در خطر احساس می‌کردند اطمینان‌بخش بود. واشنگتن به کشورهای خلیج فارس چنین القا کرده بود که تنها آمریکا است که قدرت مقابله با هر عمل تجاوزکارانه‌ای را دارد. با وجود این شیخ‌نشین‌های خلیج فارس از اینکه نظامیان آمریکایی در کشورشان حضور داشته باشند نگران بودند. همچنین حمایت نیرومند و مداوم آمریکا از اسراییل هم به تصویر آمریکا و هم به مشروعیت سیاسی آن عده از رهبران سیاسی عرب که ارتباط نزدیک با ایالات متحده دارند، خدشه وارد ساخته است.[۲]

بنابراین حتی زمانی که آمریکا می‌خواست عملیات تمرینی نظامی انجام دهد با موانع سیاسی مواجه می‌شد. گرچه طرح کارتر، ایالات متحده را به تنهایی مسئول تأمین امنیت خلیج‌فارس معرفی کرده بود ولی نیاز به یافتن متحدان اصلی همچون گذشته احساس می‌شد. با

---

۱. عبدالله فهد النفیسی، ***همان کتاب***، ص ۶۷.

۲. جیمز ا. بیل، «امنیت منطقه‌ای و ثبات داخلی در خلیج فارس»، ترجمه باقر نصیری، ***مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس***، (تهران: مرکز مطالعات خلیج فارس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تیرماه ۱۳۷۳)، ص ۶۰.

این حال شیوخ منطقه کمتر حاضر به پذیرش خطرات ناشی از حضور گسترده آمریکاییان بودند زیرا آنان با توجه به شورش‌ها و قیام‌های محلی (شورش مکه و کودتای نافرجام بحرین) نگران حفظ امنیت داخلی خود بودند. بر این اساس شیوخ خلیج فارس تا حد امکان از اعطای پایگاه نظامی به آمریکا طفره می‌رفتند و نه تنها اجازه استقرار نیروهای آمریکایی را در این کشور نمی‌دادند بلکه حتی در مورد مانورهای نظامی با احتیاط عمل می‌کردند.[1]

در یک ارزیابی کلی، دکترین کارتر و نیروی واکنش سریع باعث برانگیخته شدن اعتراض‌هایی از طرف کشورهای خلیج فارس بویژه جمهوری اسلامی ایران و نیز انتقادهایی در دیگر کشورهای جهان گردید. بعضی از کشورهای منطقه مانند کویت و امارات به نیت و اهداف این نیرو بنحو قابل ملاحظه‌ای مشکوک بودند و آنرا بهانه‌ای برای تقویت مواضع آمریکا در منطقه و باعث ناامنی در خلیج فارس می‌دانستند. در این زمان با وجود ادامه همکاری سنتی واشنگتن و ریاض، اظهارات سران سعودی با اقدامات آنان متفاوت و بیان‌کننده نوعی محافظه کاری بود. این رویه عربستان و سایر کشورهای منطقه در مورد روابط امنیتی با ایالات متحده نشأت گرفته از نتایج بالقوه داخلی بود که حضور نظامی خارجی را به سبک دوران استعمار نمی‌پذیرفتند.[2]

بنابراین درحالیکه مناسبات نظامی میان عربستان و آمریکا تداوم داشت ملک خالد پادشاه عربستان در کنفرانس سران اسلامی در طایف (ژانویه ۱۹۸۱) همه کشورهای اسلامی را تشویق می‌نمود که از اتحاد نظامی با ابرقدرتها خودداری کنند. سعودیها بنابه دلایل گفته شده از وجود مقر فرماندهی نیروهای واکنش سریع در نزدیکی خود ناراحت بودند، یک مقام سعودی در این باره به بحرینی‌ها گفت: «ما می‌خواهیم آمریکا در جایی باشد که ما آنرا فقط ببینیم نه اینکه در ساحل (عربستان) باشد.[3]

منتقدین داخلی در ایالات متحده در حملات خود با توجه به تجارب تلخ در ویتنام بی‌محابا بودند و اعتقاد داشتند که آمریکا فاقد یک نیروی کافی نظامی برای مقابله با هجوم

1. Time, 25 Oct 1982.

2. F. Gregory Gause, ***Oil Monarchies***, (New York: Council on Foreign Relations Press, 1994), p. 141.

3. Time, 25 Oct 1982.

شوروی است. آنان عملی بودن دکترین کارتر و کارآیی نیروی واکنش سریع را زیر سئوال برده، اصرار داشتند که این نیرو نمی‌تواند بسرعت بکار گرفته شود و نیروی معتبری نیست. حتی از نقطه‌نظر سازندگان سیاست خارجی آمریکا، در آنزمان ایالات متحده فاقد قدرت نظامی جهت دفاع از خلیج فارس بطور یکجانبه بود.

۵ـ بحران در خلیج فارس و طرح امنیتی ریگان

بسیاری از آمریکاییان حمله سال ۱۹۸۰ صدام حسین به ایران را براساس معیارهای توازن قدرت ارزیابی کردند. شیخ‌نشین‌های خلیج فارس حریف ایران نبودند، تنها عراق می‌توانست به نبرد بپردازد و با ایران بر سر رهبری خلیج فارس رقابت کند. احتمال نمی‌رفت که عراق بتواند ایران را فتح کند اما می‌توانست حکومت تهران را تضعیف نماید و موجب دلمشغولی آن شود؛ و حتی در صورت توفیق می‌توانست در مقایسه با ایران به تهدید کوچکتری بدل شود. قادسیه صدام با هدف کسوف رقیب سنتی‌اش یعنی ایران و تضمین رهبری عراق در دنیای شرق عربی طراحی شد.[۱]

ایران در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به صورت عامل اصلی تعیین کننده سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس درآمد. قبل از آن جنگ ایران و عراق تهدید مهمی برای منافع آمریکا دربرنداشت. برعکس، دشمنان را تضعیف و برای بسط انتخاب‌های یک جانبه آمریکا وقت کافی فراهم کرد. بنابه قول یک نویسنده فرانسوی جنگ ایران و عراق، آنها را فلج می‌کرد و کاری به کار عمو سام نداشت.[۲]

بنابه اعتراف یک مقام آمریکایی (ویلیام جی اولسون) در سال ۱۹۸۲ وقتی که بنظر می‌رسید عراق در پرتگاه سقوط قرار دارد آمریکا لازم دید که گام‌هایی را در جهت سر پا نگاه

1. Allen Tailor, "***The Arab Blance of Power***", Syracuse: Syracuse University Publications, 1982, pp. 73-96.

۲. آندره فونتن، ***همان کتاب***، ص ۱۷۵.

داشتن عراق بردارد.[۱]

در سالهای ۸۳-۱۹۸۲ هنگامی که بنظر می‌رسید عراق در پرتگاه سقوط قرار دارد آمریکا اقداماتی را به عمل آورد که این تلاش در نزد همگان به عنوان گرایش به سوی عراق تلقی شد. صدام به دنبال سفر مقامات آمریکایی به بغداد به فهرست «میانه‌روها» انتقال یافت که از جبهه شرقی دنیای عرب دفاع می‌کند. بنابراین از سابقه بسیار بد عراق در زمینه حقوق بشر و استفاده از سلاح‌های شیمیایی و سیاست تجاوزکارانه در جنگ نفتکشها در خلیج‌فارس اغماض کردند و آنها را در چارچوب مفهوم دفاعی توجیه کردند. به علاوه، ذخایر نفت عراق و گفتگوها درباره فروش‌های تسلیحاتی و خصوصی سازی اقتصاد توانست اشتهای غرب را برانگیزد و چون فرصت‌های سیاسی و اقتصادی هنگفتی را در آن مشاهده می‌کردند، و بدینوسیله وام‌های کلانی در اختیار بغداد قرار گرفت.

از دید مقام‌های آمریکایی این امر نشانه علاقه آمریکا به پیروزی عراق نبود، بلکه تنها به منظور نجات عراق و به موازات آن جلوگیری از پیروزی ایران صورت می‌گرفت.[۲]

از نظر شوروی نیز ادامه سیاست نادیده گرفتن و بی‌اعتنایی به عراق خطر بزرگی دربرداشت. فروپاشی حکومت بعث عراق در نهایت ممکن بود منجر به سقوط یک حکومت بعثی دیگر که در سوریه حکمروایی می‌کرد شده و پیروزی اسلام‌گرایان را در منطقه محرز می‌ساخت. یک مفسر سیاسی غربی در این باره نوشت:

قرارگرفتن سوریه و عراق در دو اردوی مخالف تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که هر دو کشور با نظام‌های سیاسی یکسان اداره می‌شوند و ستونهای نفوذ شوروی پیرامون خلیج‌فارس هستند.[۳]

جنگ میان ایران و عراق طی این سالها در جبهه‌های زمینی حالت فرسایشی بخود

---

۱. نشریه خبرگزاری جمهوری اسلامی، ***جنگ تحمیلی و کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا***، (ترجمه گروه تحقیق خبرگزاری جمهوری اسلامی، دوشنبه دوم دیماه ۱۳۶۴)، ص ۲۵.

۲. ***همان نشریه***، ص ۲۱.

۳. هلن کارر دانکوس، ***نه صلح نه جنگ***، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، (تهران: نشر نو، ۱۳۶۷)، ص ۲۶۰.

گرفت. حملات مداوم نیروهای زمینی ایران به نوبه خود باعث گردید که عراق برای رهایی از این وضعیت جنگ را در ابعاد جدیدی گسترش دهد. بغداد که بشدت از نظر تسلیحاتی تقویت شده بود مبادرت به استفاده از قدرت هوایی خود علیه شهرهای ایران، شبکه‌های صدور نفت بویژه جزیره خارک و تأسیسات صنعتی و همچنین نفتکشها و کشتی‌های در حال تردد به بنادر ایران کرد.

از همان ابتدای جنگ، ایران باعث گردید که عراق نتواند از پایانه‌های نفتی‌اش در خلیج‌فارس استفاده کند. این امر علاوه بر تأثیر مستقیم اقتصادی دارای آثار روانی مهمی برای بغداد بود. عراق پس از آنکه صادرات نفتی خود را به لوله‌های نفتی عربستان، کویت و ترکیه منتقل کرد درصدد برآمد که جنگ را در خلیج فارس گسترش دهد. تصرف فاو بدست نیروهای ایرانی و به خطر افتادن بندر بصره باعث نگرانی امیرنشین‌های خلیج‌فارس شد و آمریکا را وادار کرد تا اطلاعاتی راکه از طریق ماهواره‌های جاسوسی بدست می‌آورد به طور محرمانه در اختیار بغداد قرار دهد.[۱]

در بهار ۱۹۸۷، امیر کویت که مایل نبود کشتی‌هایش در خلیج فارس با خطر مواجه شوند از قدرتهای خارجی درخواست کرد کشتی‌های کویت را با پرچم‌های خود حرکت دهند تا از حملات مصون بمانند. شوروی قبل از همه به این درخواست پاسخ داد و زمانیکه ریگان به کنگره پیشنهاد کرد که روی یازده نفتکش کویتی پرچم آمریکا برافراشته شوند تأییدی بر این سخن واینبرگر وزیر دفاع ایالات متحده بود که می‌گفت، در صورت عدم حضور آمریکا، خلیج‌فارس به یک «دریاچه شوروی» تبدیل خواهد شد.[۲]

این امر که آمریکا در حقیقت به مضامین جنگ سرد متوسل می‌شد از جانب دیگر راه را برای طرح‌های جدید در مورد بحران در خلیج فارس باز می‌نمود.

گرچه دکترین کارتر از نظر اهداف راهبردی (استراتژیک) و سیاسی در ارتباط با یکدیگر

---

۱. آندره فونتن، *همان کتاب*، ص ۳۸۶.

2. Newsweek, 20 July 1987.

بودند با این وجود هدف فوری آن ایجاد یک نیروی قابل توجه نظامی در خلیج‌فارس بود. این امر در پشت تصمیم‌گیری دولت ریگان قرار گرفته بود. موضوعی که کارتر از زمان اعلام بیانیه سیاسی خود نتوانسته بود به آن جامهٔ عمل پوشد. قابلیت نظامی ایالات متحده در جنوب غربی آسیا یک مسأله بود و اجرای آن مسأله دیگر. در همان زمان طراحان سیاسی نظامی آمریکا، طرح‌های راهبردی (استراتژیک) برای بازدارندگی یا مقاومت در برابر هجوم شوروی به ایران ریخته بودند. این موضوع مطرح شد که آیا آمریکا می‌بایست چتر اتمی خود را به خلیج فارس بگستراند؟[1] علاوه بر چتر هسته‌ای برای بازدارندگی مسکو، امکانات هوایی برای جابه‌جایی سلاح‌های متعارف و نیروی رزمی بررسی و بحث بر سر چگونگی جنگ ایالات متحده و شوروی در ایران را برانگیخت.[2]

در فاصله تکمیل نیروهای سنتی آمریکا در خلیج فارس و نواحی مجاور آن، توجه به بکارگیری نیروی اتمی به رغم خطرات آن مورد توجه تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. در طرحهای عملیاتی آمریکا خط دفاعی برای مقابله با نیروهای شوروی کوههای غربی ایران در نظر گرفته شده بود که به استراتژی زاگرس معروف گردید. طبق این طرح نیروهای آمریکا در کوههای زاگرس می‌بایست جلوی پیشروی نیروهای شوروی را به داخل خوزستان و سایر نواحی نفت‌خیز خلیج فارس بگیرند. در صورت عدم موفقیت نیروهای آمریکا، قبل از آنکه ایران تحت کنترل شوروی قرار گیرد می‌بایست مذاکراتی میان دو ابرقدرت برای حل مسایل و تسویه امور صورت پذیرد.[3]

با روی کار آمدن ریگان، به افزایش سطح درگیری با شوروی توجه خاصی مبذول گردید. مقاومت در مقابل رقیب به افق و صحنه خاصی محدود نمی‌شد و می‌بایست در سطح جهان گسترش یابد. در راهبرد جدید دولت ریگان حمله به ارتفاعات شمال ایران جهت مقابله با

1. Charles A. Kupchan, Op. cit., p. 102.
2. Jeffry Record, ***The Rapid Development Force and U.S. Military Intervention in the Persian Gulf***, Cambridge: Massachusetts, Insititute of Foreign Policy Analysis, 1981.
3. Charles A. Kupchan, Op. cit., p. 106.

نیروهای شوروی در نظر گرفته شده بود. علاوه بر جنبه‌های نظامی رییس جمهور جدید معتقد به مقابله از موضع ایدئولوژیک با شوروی که بعدها آنرا «امپراتوری شر» لقب داد، بود و به این وسیله قصد داشت به توسعه‌طلبی مسکو در آسیای غربی خاتمه دهد. از هنگام زمامداری ریگان در ژانویه ۱۹۸۱، توجه آمریکا به خلیج فارس افزایش یافت. به رغم تمایل رونالد ریگان در بریدن کامل از سیاست‌های حکومت قبلی، وی قادر نبود که تغییرات عمده‌ای در سیاست امنیتی ایالات متحده در جنوب غربی آسیا و خلیج فارس پدید آورد. بنابراین تلاش ریگان معطوف به ثمر رساندن جنبه‌های راهبردی سیاست کارتر در خلیج فارس گردید و در این زمینه کوشید تا کاملتر و مستقل‌تر عمل نماید. با این زمینه بود که پرزیدنت رونالد ریگان بر آن شد که در چارچوب افکار خود مبنی بر «تعادل استراتژیک» به دکترین کارتر قوت بخشد.[۱]

ریگان به عکس‌العمل کشورهای خلیج فارس نسبت به نیروی واکنش سریع واقف بود و حداقل می‌دانست که چه کمبودهایی در طرح بلندمدت امنیتی پیشنهادی وجود دارد. دولت ریگان استراتژی کارتر را در مورد امنیت خلیج فارس در چارچوب وسیعتری دنبال کرد. یکی از منابع مخالفت با دکترین کارتر، از ناحیه سعودیها بود. ایالات متحده کوشش‌های هماهنگی بمنظور از میان بردن چنین مخالفتی بعمل آورد. رییس جمهور آمریکا و دستیارانش انگیزه‌های لازم را برای متقاعد نمودن عربستان سعودی جهت همراهی با طرح‌های ایالات متحده بعمل آوردند که از آن میان معامله آواکس‌ها و فروش‌های کلان تسلیحاتی بود که مبلغ آن معامله به ۸/۵ میلیارد دلار می‌رسید. طبق معمول ریگان می‌بایست به اعتراض‌های قابل پیش‌بینی اسراییل پاسخ گوید. این وظیفه قبلاً برعهده الکساندر هیگ وزیر خارجه جدید (فرمانده سابق نیروهای ناتو) محول شد که بهر ترتیب مناخیم بگین نخست وزیر را متقاعد کرد.[۲] ریگان همچنین دو مفهوم جدید به امور راهبردی آمریکا وارد ساخت که عبارت بودند از «چشم‌انداز

---

۱. امین صیقل، «مفهوم امنیت در خلیج فارس از نظر ایالات متحده»، ترجمه امیر سعیدالهی، **مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس**، (تهران: مرکز خلیج فارس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تیرماه ۱۳۷۳)، ص ۱۳۹.

2. Alexander Haig, *l'Amérique N'set Pas Une île*, (Paris: Plon, 1985), p. 180.

جهانی» و «اجماع استراتژیکی». اصطلاح اول مصارف عمومی داشت که خارج از این بحث است. اصطلاح دوم در ملاقاتهای ژنرال هیگ، با سران کشورهای خلیج فارس مورد گفتگو قرار گرفت.

مطابق این اصطلاح موقعیت خاورمیانه باضافه خلیج فارس به عنوان یک بخش از ماهیت سیاسی ـ استراتژیک مورد بررسی قرار می‌گرفت که اطراف آن یعنی ترکیه، پاکستان و شاخ آفریقا به مثابه عناصر متشکله امنیتی قابل توجه بوده و می‌بایست موازنه قدرت در این بخش از جهان برقرار گردد. به این ترتیب روابط آمریکا با کشورهای خلیج فارس بخش مهمی از راهبرد جهانی ایالات متحده را تشکیل می‌داد. در تدابیر آمریکا مربوط به ارتباط امنیت خلیج فارس با امنیت جهانی، ریگان تلاش داشت که ارتباط مستقیمی میان عدم ثبات منطقه‌ای و مقابله با تهدید شوروی را القا و تحمیل نماید. وی معتقد بود که در صورت عدم حضور آمریکا در خلیج فارس «مسکو در این گلوگاه نفت جهان مستقر خواهد شد».[1]

در این زمینه آمریکا جهت بوجود آوردن یک اجماع استراتژیکی در منطقه و افزایش همکاریهای نظامی و سیاسی میان کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس تلاش زیادی بعمل آورد. گذشت زمان و تغییرات در اوضاع منطقه سبب گردید که آمریکا با دست بازتری به اجرای برنامه‌های درون منطقه‌ای خود بپردازد. با زمین‌گیر شدن نیروهای شوروی در افغانستان و پیشروی نظامی ایران در مقابل قوای عراق بتدریج توجه آمریکا از خطر فوری روسها منحرف شد. هرچند سقوط عراق حتمی بنظر نمی‌رسید با اینحال نگرانی در این باره در پایتخت‌های کشورهای عرب بویژه در خلیج فارس بچشم می‌خورد. بغداد برای ادامه جنگ ناچار گردید که دست کمک بطرف مصر و کشورهای عرب ثروتمند خلیج فارس دراز کند و این امر زمینه را برای برقراری مناسبات رسمی میان عراق و مصر و آمریکا و نیز بازگشت قاهره به جهان عرب فراهم نمود. بقول یک نویسنده مصری تا آنجا که به مصریان و اعراب خلیج‌فارس مربوط می‌شد، بروز بن‌بست در جنگ ایران و عراق، با شکست فاجعه‌آمیز عراق که منجر به سرنگونی جمهوری

۱. آندره فونتن، *همان کتاب*، ص ۳۸۶.

دنیاگرا و برپایی یک دولت مسلط شیعه در بغداد می‌شد تفاوت زیادی داشت.[۱]

بخشی از طرح منطقه امنیتی آمریکا در خلیج فارس با عنوان شورای همکاری خلیج‌فارس شکل گرفت ولی ایالات متحده همچنان با تقویت نیروهای واکنش سریع خود عهده‌دار تأمین امنیت در منطقه بود. بر این اساس نیروهای واکنش سریع بنابه توصیه و ابتکارهای دولت ریگان از ۲۲۰/۰۰۰ به ۴۶۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت. پنتاگون طرح‌های تقویت نیروهای زمینی، دریایی و هوایی را ارائه داد و طبق آمار در سال ۱۹۸۵ تعداد این نیروها به ۳۰۰/۰۰۰ نفر رسید.[۲]

این افزایش حجم نیروهای آماده نبرد آمریکا روشن می‌کرد که طراحان نظامی آمریکا با توجه به تجارب تلخ جنگ ویتنام درصدد بودند که در صورت درگیری مجدد در جنگی با ابعاد وسیع شبیه ویتنام اشتباهات گذشته را تکرار نکرده و پیروزی را به سرعت کسب کنند. بنابراین استفاده از نیروی کافی و کامل به شکل دسته‌جمعی و یکجا (نه تدریجی) از همان آغاز نبرد توصیه گردید. یعنی هجوم سراسری و متمرکز با استفاده کامل و هماهنگ از نیروهای دریایی، زمینی و هوایی برای درهم شکستن حیطه‌های مرکزی قدرت دفاعی حریف.[۳]

بنابراین نوع راهبرد جنگی که آمریکا قصد داشت در خلیج فارس بکار ببرد دارای تفاوت عمده‌ای با جنگ ویتنام بود. در ویتنام آمریکا پس از یک برههٔ زمانی حالت دفاعی همراه با افزایش تدریجی تعهد نظامی و عدم ابتکار تقریبی در پیش گرفت. طولانی بودن مداخله نظامی همان چیزی بود که آمریکا مصرانه درصدد جلوگیری از وقوع آن بود. بی‌دلیل نبود که اسم نیروهای واکنش سریع که بعدها به فرماندهی مرکزی (سنتکوم) تغییر نام داد برای نیروهای مداخله‌گر ایالات متحده در منطقه انتخاب گردید. همانند «فرماندهی اقیانوس آرام» که مسئول

---

۱. احمد هاشم، «امنیت ملی مصر و ایران و خلیج فارس»، ترجمه باقر نصیری، ***مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس*** (تهران: مرکز مطالعات خلیج فارس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تیرماه ۱۳۷۳)، ص ۲۷۹.

2. Charles A. Kupchan, Op. cit., p. 143.

۳. محی‌الدین مصباحی، «تحلیل و بررسی نظامی نیروهای واکنش سریع و مداخله آمریکا در خلیج فارس»، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۶)، ص ۱۱۱.

حفظ منافع امنیتی آمریکا در اقیانوس آرام است و نیز فرماندهی جنوب که آمریکای لاتین را زیر نظر دارد، سنتکوم هم دارای منطقه مسئولیتی ویژه است. مسئولیت این نیرو پشتیبانی از منافع آمریکا در شمال شرقی آفریقا و جنوب غربی آسیا، شامل ۱۹ کشور از کنیا گرفته تا خاورمیانه و خلیج فارس و پاکستان است. بدینوسیله نیروهای آمریکا در طی یک جنگ کلاسیک با «استراتژی پیروزی برق‌آسا» با از بین بردن ستون فقرات قدرت نظامی حریف قصد برنده شدن در خلیج فارس را داشتند.

ایالات متحده در نیل به مقصود مشکلات فراوانی داشت که از آن جمله در زمینه نظامی فاصله دور، مسأله دفاع از تأسیسات بشدت آسیب‌پذیر نفتی و خطرات تکیه بر نیروهایی که بطور عمده متعلق به مناطقی غیر از خلیج فارس (شرایط جغرافیایی و عناصر غیربومی) بودند را شامل می‌گردید. مشکلات سیاسی بر سر راه مداخله آمریکا در خلیج‌فارس بطورکلی به عدم وجود متحدین سیاسی مطمئن در منطقه خلیج فارس که بویژه در شرایط حساس یک دخالت نظامی همه‌جانبه وجودشان ضروری می‌نمود، باز می‌گشت که به طوری جدی می‌توانست به طرح‌های امنیتی آمریکا در منطقه آسیب رساند.

شکنندگی و آسیب‌پذیری سیاسی متحدین آمریکا در منطقه، به دلیل ضعف نظامی آنها و بویژه عدم قابلیت نیروهای محلی چشمگیر بود. گرچه عربستان سعودی و سایر شیخ‌نشین‌های خلیج فارس از زمان رونق بازار نفت اقدام به خریدهای هنگفتی در زمینه سلاح‌های مدرن آمریکایی و اروپایی کرده بودند، اما مشکل جذب عملیاتی این سلاح‌های جدید در درون یک ارتش محلی به سبک شیخ‌نشین‌ها همچنان وجود داشت. بطور مثال هزینه‌های دفاعی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس تنها در سال ۱۹۸۳، ۲۸/۵ میلیارد دلار بود که سهم عربستان سعودی ۷۷ درصد آن یا ۲۲ میلیارد دلار ارزیابی شد. بستگی متقابل امنیتی ذکر شده باگذشت زمان و با پذیرش سیاست‌هایی که ملت‌های منطقه را از استراتژی تکیه بر تفاهم منطقه‌ای دور می‌کرد، افزایش یافت.[۱] مسأله دیگر برای آمریکا در خلیج‌فارس که دارای ماهیت

۱. فاروق حسنات، «اختلافات ارضی، عامل بی‌ثباتی ترتیبات امنیتی خلیج فارس»، ترجمه باقر نصیری،

دوگانه نظامی و سیاسی بود، نحوه و چگونگی دستیابی به تأسیسات یا پایگاهها در منطقه محسوب می‌شد. در صورتی که آمریکا در نزدیکی خلیج‌فارس در جایی که امنیت آنرا تضمین نموده بود، حضور نداشت، در این صورت ایالات متحده می‌بایست از موضع ضعف شدید نظامی عمل نماید.[۱]

در زمان زمامداری ریگان به رغم ادامه جنگ ایران و عراق و خطرات ناشی از آن در خلیج فارس ایالات متحده حضور چندان وسیعی در کشورهای این منطقه نداشت. عربستان‌سعودی و کویت همچنان از واگذاری پایگاههای نظامی به واشنگتن برحذر بودند. بنابه اعتراف مقام‌های آمریکایی در زمان اوج جنگ نفتکشها در خلیج فارس، هنگامی که کویت از ایالات متحده درخواست اسکورت کشتی‌هایش را نمود، این احتیاط همچنان وجود داشت. در گزارش آمریکاییان در این باره چنین آمده بود:

در گفتگوهای ما با مقامات خلیج فارس همگی آنان نسبت به سیاست آمریکا با حالتی دوجانبه ابراز توجه می‌کردند. بسیاری از کشورهای خلیج فارس به عنوان مثال بطور خصوصی تصمیم آمریکا مبنی بر تغییر پرچم نفتکش‌های کویتی را مورد انتقاد قرار می‌دادند. ایشان به‌رغم حمایت از حضور ناوگان آمریکا در خلیج فارس به عنوان یک نیروی بازدارنده، نحوه تحریک‌آمیز بکارگیری نیروهای آمریکا را مورد انتقاد قرار می‌دادند. آنان نگران گرفتاری ناشی از مداخله ابرقدرتها در خلیج فارس و غیرقابل پیش‌بینی بودن پاسخ متقابل ایران بودند. برخی از آنان نیز از کویت بخاطر کوتاهی در مشورت با همسایگان قبل از دعوت از آمریکا و شوروی برای حمایت از ناوگانش انتقاد می‌کردند.[۲]

نظر به این عوامل ایالات متحده در زمان حکومت ریگان می‌بایست احتیاط بیشتری و

مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس، (تهران: مرکز مطالعات خلیج فارس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تیرماه ۱۳۷۳)، ص ۷۶.

۱. ویلیام کوانت، روبرت فرانزر، تری دومونریال.... ***کدام امنیت برای خلیج فارس***، ترجمه کامیاب منافی، (تهران: اداره ترجمه وزارت امور خارجه، پاییز ۱۳۶۴)، ص ۲۳۱.

2. "War in the Persian Gulf, The U. S. Take Sides", A Staff Report to the Committee on Foreign Relations United States Senate, (Washington: U.S. Government Printing Office, 1987), p.29.

ارزیابی مبتنی بر واقعیات در محیط خاص و شرایط منطقه‌ای خلیج‌فارس بعمل آورد. کمک نظامی آمریکا با ویژگی آشکار آن بخصوص هنگامی که در خلیج فارس ناامنی چندانی بچشم نمی‌خورد بیشتر باعث دردسر و گرفتاری شیوخ منطقه بود. حمله موشکی عراق به ناو آمریکایی استارک (۱۷ مه ۱۹۸۷) این تردید را بوجود آورد که نیروهای آمریکا در خلیج فارس چگونه باید بکار برده شوند تا در خدمت اهداف آمریکا قرار گیرند. این واقعه که باعث کشته‌شدن ۳۷ ملوان آمریکایی شد، چنان اثری بر افکار عمومی آمریکا گذاشت که دولت نتوانست به سئوالاتی که درباره دلیل حضور کشتی در منطقه و نیز دلیل عدم اقدامش به دفاع از خود مطرح شده بود، پاسخ دهد.[۱]

ماجرای استارک مقامات کنگره آمریکا را به این فکر انداخت که ایالات متحده در اداره کردن نقش نظامی جدیدش در خلیج فارس بسیار ناتوان است.[۲]

مقامات دولت آمریکا در این سالها سه توضیح را برای سیاست مداخله‌جویانه خود در خلیج فارس ارائه می‌دادند که عبارت بود از تأمین آزاد جریان نفت، جلوگیری از تجاوز شوروی و دفاع از آزادی دریانوردی، در تمام این موارد توضیحات ارائه شده جای ابهام و تردید داشت. در مورد نخست جریان عمده صدور نفت خلیج فارس به نقاط دیگر (ترکیه، دریای سرخ، دریای عمان) منتقل می‌شد. دوم اینکه امکانات برای اجرای اهداف شوروی در منطقه روبه ضعف می‌گذاشت و مسکو در صدد بود که خود را از افغانستان نجات دهد. مطلب سوم آن بود که تهدید نسبت به دریانوردی از جانب ایران یک پاسخ تلافی‌جویانه بود و در صورتی که حملات عراق به خلیج فارس خاتمه می‌یافت حاضر به توقف حمله به کشتی‌ها در منطقه بود.

با این حال برنامه ریگان ادامه یافت که نتیجه آن بروز ناامنی بیشتر در منطقه بود بطوریکه فرانسه نیز ناو هواپیمابر کلمانسو را وارد منطقه کرد و تعداد کشتی‌های جنگی آمریکا به حدود سی فروند رسید و ما حصل آن افزایش حوادث ناگوار (نظیر حمله به هواپیمای مسافربری ایران توسط ناو وینسنز) و تلافی‌های مکرر گردید.

---

۱. آندره فونتن، *همان کتاب*، ص ۳۸۷.

2. War in the Persian Gulf, The U.S. Take Sides, Op. cit., p. IX.

فصل سوم
ایالات متحده و دوره کشمکش‌ها در خلیج فارس

۱ـ بوش (پدر) و جنگ کویت

جرج بوش معاون ریگان که پس از وی به ریاست جمهوری آمریکا رسید با وجود تجارب مناسب در زمینه سیاست خارجی، در دو سال اول کار خود فاقد دید کافی در جهت دادن به سیاست خارجی ایالات متحده در خلیج فارس بود. واشنگتن با پایان جنگ نام عراق را از فهرست کشورهای تروریستی خط زد و همچنان رژیم بغداد را تشویق کرد؛ عراق از صورت یک رژیم جنایتکار مطرود وگانگستر به شکل یک قدرت منطقه‌ای تغییر حالت داده بود که نیاز به خشنودی فوری داشت.[۱]

بحث‌های واشنگتن بر سر خاورمیانه و خلیج فارس و سیاست عراق منتج به اتخاذ سیاست پیچیده و تا اندازه‌ای متناقض نسبت به بغداد شد. دولت آمریکا در سال ۱۹۹۰ چند هیأت به بغداد فرستاد تا صدام را مطمئن کند نه ایالات متحده و نه اسراییل قصد حمله به عراق را ندارند. آمریکا در همان زمان کوشید از حرارت ادعاهای صدام حسین بر وجود توطئه اقتصادی علیه عراق بکاهد. مقامات آمریکایی به دولت عراق اطلاع دادند ایالات متحده در اختلاف کویت و بغداد مداخله نمی‌کند و موضعگیری خاصی ندارد و بطور صرف به حل مسالمت‌آمیز آن پایبند است. به رغم این موضعگیری بعدها فاش شد که آمریکا خود در این تحولات و ایجاد تحریک و تشنج در منطقه نقش مؤثری داشت. طی یک نامه سری فهد الحمد الفهد رییس دستگاه امنیتی

---

۱. شهرام چوبین، «سیاستهای منطقه‌ای و جنگ»، ***دیدگاههای بین‌المللی درباره جنگ خلیج فارس***، ص ۸.

کویت به شیخ سالم الصباح السالم الصباح وزیر کشور این شیخ‌نشین آمده بود که در طول سفر این مقام امنیتی به ایالات متحده با طرف آمریکایی در مورد استفاده از وضع بحرانی اقتصاد عراق جهت وارد آوردن فشار بر آن کشور در مورد مشخص نمودن مرزهای مشترک (عراق و کویت) توافق شده بود. در این نامه تصریح گردیده بود که در جریان مذاکرات آمریکاییان راههای وارد آوردن فشار به عراقیها ارائه شده بود.[۱]

همزمان نیز مطبوعات و کنگره آمریکا بر دستیابی عراق به فن‌آوری نظامی پیشرفته و سلاحهای نامتعارف انگشت نهادند. با این حال، دولت ایالات متحده به‌طورکلی برای بازداشتن عراق در برابر سیاست خودسرانه این کشور برای مقابله با ایران کار چندانی انجام نداد.

دولت آمریکا در اواخر ژوییه با اجرای مانور نظامی در امارات متحده عربی تاحدی سعی کرد علامتی به عراق بدهد و به این کشور نشان دهد در بازدارندگی عراق جدی است، که این پیام برای بغداد چندان روشن نبود. پنتاگون اعلام کرد در این مانورها به ثبات در شمال خلیج‌فارس نظر دارد.[۲]

متحدان منطقه‌ای واشنگتن گفتند مانورها امری معمول است و به تقاضاهای عراق از کویت مربوط نمی‌شود. عراقیها بعدها به نوبهٔ خود گفتند در ملاقات میان صدام و سفیر آمریکا در بغداد (خانمی بنام گلاپسی) هنگام صحبت در مورد اختلافات مرزی میان عراق و کویت نماینده آمریکا این امر را موضوعی مربوط به دو کشور معرفی نموده بود که در آن آمریکا مداخله نخواهد کرد. به ظاهر صدام و بعثی‌های عراق این موضوع را چراغ سبز آمریکا جهت مداخله در کویت تصور کرده بودند. گلاپسی سفیری بود که در سال ۱۹۸۸ هنگامیکه عراقیها مانع سفرش به کردستان شدند به خشم آمد و تهدید کرد اگر عراقیها تسلیم نشوند و با سفرش موافقت نکنند کارکنان سفارت عراق در واشنگتن اجازه نخواهند داشت آزادانه در ایالات متحده سفر کنند و

---

۱. بیتر سالینجر، ایریک لوران، *حرب الخلیج (الفارسی)*، *«الملف السرّی»* (عمان ـ الاردن: دارالشروق للنشر و التوزیع، شباط ۱۹۹۱)، ص ۱۶۶.

2. New York Times, 25 July 1990

سرانجام بزور تهدید و توسل به توپ و تشر موفق به اینکار شد.[۱] شواهد نشان می‌داد که آمریکا از تحرکات نظامی عراق در مرز کویت آگاهی کامل داشت. در ۳۰ ژوییه ۱۹۹۰ سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) گزارش داد که عراق صدها هزار نفر سرباز از واحدهای زبده گارد ریاست جمهوری به اضافه ۳۰۰ تانک و ۳۰۰ عراده توپ سنگین در مرز کویت مستقر ساخته است. واشنگتن این موضوع را به سکوت برگزار کرد. در ۳۱ ژوییه جان کلی معاون وزیر خارجه آمریکا در امور خاورمیانه به ساختمان کنگره وارد شد و در برابر سئوال‌های کمیته فرعی امور خاورمیانه مجلس نمایندگان ایالات متحده در مورد بحران کویت اظهار داشت که از مسأله آگاهی ندارد و تنها از طریق جراید و به صورت غیرمستقیم از واقعه آگاه شده است. او متذکر شد که بر موضع دولت (آمریکا) در این خصوص واقف است. ما (ایالات متحده) از استقلال و امنیت دولت‌های دوست در منطقه حمایت می‌کنیم ولی بین ما و دولت‌های خلیج فارس هیچگونه قرارداد دفاعی وجود ندارد و ما خواستار حل مسالمت‌آمیز کلیه منازعات می‌باشیم.[۲]

بعد از اشغال کویت طرفداران سیاست عراق در آمریکا ناپدید شدند و به قطب مخالف تغییر موضع داده و خواهان سرنگونی رژیم صدام حسین شدند. با گذشت پنج روز از اشغال کویت، بوش در سخنرانی خود برای راهبرد ایالات متحده چهار اصل را مشخص نمود که عبارت بودند از عقب‌نشینی کامل و بی‌قید و شرط عراق از کویت، اعاده حکومت مشروع کویت، پایبندی به امنیت و ثبات در خلیج فارس و حفاظت شهروندان آمریکا در منطقه. این اصول بعدها از جانب رییس‌جمهور آمریکا به عنوان اهداف ایالات متحده تعریف شد. بوش در توجیه اقدامات خود چند بیانیه صادر کرد و در آنها اشاره نمود که منافع ایالات متحده به مخاطره افتاده است.

جیمز بیکر وزیر خارجه آمریکا در ماه سپتامبر اظهار کرد که در عصر جدید ایالات متحده ناگزیر است تجاوز را متوقف سازد. انفعال از نظر وی به معنی دعوت از انفجار خشونت بود و از دیدگاه راهبردی می‌بایست نشان داده می‌شد که استفاده از زور در منطقه فرّار و بی‌ثبات

۱. جاناتان رندل، ***با این رسوایی چه بخشایشی؟ تحلیل مسایل سیاسی کردستان***، ترجمه ابراهیم یونسی (تهران: نشر پانیذ، چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۲۸۸.

۲. پیتر سالینجر، ***همان کتاب***، ص ۶۰.

خاورمیانه (و هر جای دیگر) برای اجرای مقاصد خاص شیوه موفقیت‌آمیزی نخواهد بود. واقعیت آن بود که هنگامی که روز ۲ اوت ۱۹۹۰ ماهواره‌های جاسوسی آمریکا تصاویر پیشروی لشکرهای عراق به سمت کویت را به ایالات متحده مخابره می‌کردند، جیمز بیکر همراه شواردنادزه (وزیر خارجه شوروی) از ماهیگیری در دریاچه بایکال برگشته بودند. بیکر همانجا از شواردنادزه خواست به صدام توصیه کند که کار احمقانه‌ای انجام ندهد. در روز ۳ اوت هر دوی آنها با یک حرکت غیرمعمول، بقیه اعضای بین‌المللی را دعوت کردند تا هرگونه ارسال اسلحه به مقصد عراق را متوقف کنند.[1]

هرچند وزیر خارجه همراه با ریچارد چنی وزیر دفاع آمریکا بر اهمیت اقتصادی خلیج‌فارس به عنوان آشکارترین منافع به مخاطره افتاده ایالات متحده انگشت نهادند، با این حال اهمیت مسأله راهبردی قابل کتمان نبود. منافع استراتژیک آمریکا در بی‌اعتبار کردن راهبرد صدام برای کاربرد سیاست قدرت، ایجاب می‌کرد که واشنگتن گامی فراتر از بازدارندگی بردارد و نیز باید بدون دادن امتیازات ضمنی به صدام بر سر مسایل امنیت خلیج فارس و یا مسایل خاورمیانه، عراق را به تخلیه کویت مجبور کند. در اوایل اوت سیاستمداران در واشنگتن تردید داشتند که استفاده از دیپلماسی زور در کنار تشدید تحریم‌های اقتصادی بتواند عراق را به تخلیه کویت مجبور کند. در ۵ اوت ۱۹۹۰ بوش وزیر دفاع خود را به عربستان فرستاد تا ملک فهد را قانع کند ایالات متحده آماده گسیل نیرو در دفاع از قلمرو پادشاهی است و دولت بوش احساس می‌کند به نفع عربستان است تا این پیشنهاد را بپذیرد. چنی از تهدید احتمالی عراق تصویر هشداردهنده‌ای ترسیم کرده و برای فهد توضیح داده که آمریکا انجام این مأموریت را نخواهد پذیرفت مگر آنکه نیروی کافی به منطقه بیاورد تا بتواند ضمن حفاظت از عربستان، تلفات آمریکا را به حداقل برساند. در ۶ اوت دیک چنی با هیجان نتایج مذاکرات خود را به بوش اطلاع داد و گفت: پس از آمادگی فهد برای ورود نیروهای آمریکایی به عربستان کاخ را ترک کرده است. چنی

1. Alain Gresh et Dominique Vidal, *Golfe (Persique), Clés Pour une guerre annoncée*, (Paris: Le Monde - édition, 1991), pp. 270-271.

در واقع متذکر می‌شد که ما قبولی او (فهد) را بدست آوردیم.[۱]

طراحان پنتاگون گذشته از ملاحظات خاص خود از اواسط دهه ۱۹۷۰ به بعد به تأسیس پایگاههای زمینی، دریایی و تأسیسات هوایی در داخل و اطراف خلیج فارس علاقمند بودند و باور داشتند سیاست جنگی در منطقه به اهداف درازمدت آنان جامه عمل می‌پوشاند. صدام بهانه لازم را به ایشان داده بود و جنگ مستلزم تحقیر سیاسی و شکست نظامی عراق بود. این کار به حضور نظامی دائم ایالات متحده در خلیج فارس می‌انجامید.

در واشنگتن این انتظار وجود نداشت تحریم‌های اقتصادی در کوتاه مدت بتواند بغداد را به عقب‌نشینی مجبور کند. وجود این واقعیت که تحریم‌ها تا اواخر سپتامبر مؤثر نیفتاده بود عامل ناکافی تلقی نمی‌شد. برعکس توفیق آمریکا در منزوی کردن عراق و به دست آوردن حمایت مالی و نظامی برای استراتژیش جالب توجه بود.[۲]

بنابه پیش‌بینی‌های کارشناسان آمریکایی تحریمها در اواخر سال ۱۹۹۱ زیان عمده‌ای برجای گذاشت و موجب کمبود شدید قطعات یدکی می‌شد و از ظرفیت صنعتی عراق می‌کاست. با این حال در چنین زمانی هم عراق هنوز توانایی نسبی خود را حفظ کرده و می‌توانست مدتی پایداری کند. در ضمن بغداد برای درهم شکستن توافق بین‌المللی علیه عراق فشار وارد می‌کرد.

بوش در مقابل ابتکار صدام در مورد حل هم‌زمان بحران خلیج فارس و مسأله فلسطین، طرح ۷ ماده‌ای ملک حسین برای حل مسالمت‌آمیز بحران و راه‌حل ۴ مرحله‌ای میتران رییس‌جمهور فرانسه، در اول اکتبر در نطق خود در مجمع عمومی سازمان ملل بار دیگر بر عقب‌نشینی بی‌قید و شرط عراق از کویت تأکید کرد و حل مسایل منطقه را در گرو این امر دانست.[۳]

بوش یک ماه بعد باز هم ۱۵۰/۰۰۰ نفر دیگر از نیروهای زمینی، دریایی و هوایی را به خلیج‌فارس گسیل داشت تا زمینه انتخاب و راه حل نظامی با نیروی هجومی کافی را فراهم آورد.

1. Collin L. Powell with Joseph E. Persico, *My American Journey*, (New York: Random House, 1995), p. 467.

2. Ibid., p. 463.

3. New York Times 2 Oct 1990.

در همین زمان دیدگاههای رایج در درون دولت آمریکا متأثر از عواملی مانند نتایج اقتصادی ناشی از اشغال کویت، طرح مسأله پیوند مسایل منطقه با یکدیگر توسط صدام و مقبولیت یافتن تدریجی آن در منطقه و جهان و بقای صدام حسین در قدرت و تهدیدهای او در مورد گسترش بحران، شده بود. بوش که در اواخر سپتامبر با امیر کویت ملاقات کرده بود نگرانی خود را از گزارش‌های شیخ کویت در مورد رویه خشن اشغالگران (ازجمله شکنجه و غارت) ابراز داشت. تأخیر در آزادسازی کویت و تردید در نجات حکومت خاندان صباح می‌توانست سابقه و آثار بدی در عربستان و سایر کشورهای خلیج فارس باقی بگذارد. با افزایش قیمت‌های نفت در اوایل اکتبر ۱۹۹۰، قیمت آن از ۱۹ دلار به ۴۰ دلار برای هر بشکه رسید.[۱] رییس جمهور آمریکا ناگزیر بود به اثرات آن در اقتصاد بین‌المللی هم بیندیشد. تداوم غیبت نفت عراق و کویت در بازارهای جهان و احتمال روبه افزایش اینکه مخازن و تأسیسات تولید نفت سعودی ممکن است توسط نیروهای عراقی مورد حمله و آسیب واقع شود از دلایل این سیر صعودی نفت بود. بظاهر نیروهای بازار، مرزهای وسیعی را تعیین کردند که در درون آنها قیمت‌های نفت در این دوران در نوسان بود.

برای سیاستمداران و صاحبان منافع اصلی و نگران نفت و رژیمهای سنتی در خلیج‌فارس لازم بود تا توسل به قوّه نظامی در منطقه به نمایش درآید. بدنبال حادثه درگیری در مسجدالاقصی در ۸ اکتبر ۱۹۹۰ درحالیکه صدام حسین درصدد بهره‌برداری از این واقعه بود و به شدت بر این فکر اصرار می‌ورزید که واشنگتن در منطقه رفتار دوگانه دارد، بوش نیز برای مشروعیت سیاست خود در خلیج فارس به سازمان ملل اتکا می‌کرد و نمی‌خواست به این سازمان اجازه دهد تا نقش مهمی را در مسأله اعراب و اسراییل بازی کند. پذیرفتن تحرکات سیاسی برای تشکیل یک مجمع چندجانبه برای خاورمیانه در زمان اشغال کویت ممکن بود در منطقه به عنوان شاهدی برای شکست راهبرد سازش مصر تلقی شود و طرح صدام حسین در کاربرد زور را تقویت کند.

بنابه گزارشات، به مرور که تقویت نظامی ادامه یافت بوش، وزیر دفاع و مشاور امنیت ملی

1. Pretroleum Economist, Vol. 58, No. 2, (February 1990), pp. 5-6.

رییس جمهور آمریکا (برنت اسکوکرافت) اطمینان یافتند که متحدین می‌توانند عراق را از کویت برانند، و با تلفات کم برای آمریکا، خواهند توانست ظرفیت‌های تهاجمی بغداد را به شدت تضعیف کنند. دولت بوش مصمم بود تا نگذارد بحران خلیج فارس به ویتنام دیگری بدل شود.[۱]

ریچارد چنی در توجیه راه حل تهاجمی بویژه بر قاطع بودن نتیجه آن تأکید می‌ورزید. او در مورد تأثیر تحریمها ابراز بدبینی کرد اما در تأیید نظرش از نتایج محفوظ ماندن قدرت عراق در درازمدت ابراز نگرانی می‌کرد. مقامات رسمی آمریکا صدام حسین را دیکتاتوری خطرپذیر و فرصت‌طلب می‌شناختند که از ضعف دیگران سود می‌جوید. در وصف او می‌گفتند اگر ببیند خطری متوجه بقای او است ناگهان تغییر رویه می‌دهد. مقامات ارتشی آمریکا نافذ بودن قدرت نظامی در مورد عراق را توصیه می‌کردند.

بنابراین بیانیه ۸ نوامبر بوش در فراهم کردن زمینه انتخاب راه‌حل تهاجم نظامی، واکنش‌های فوری جامعه بین‌المللی و کنگره ایالات متحده را برانگیخت. آمریکا ابتکار قطعنامه سازمان ملل که در آن ضرب‌الاجل برای خروج عراق پیش‌بینی شده و در آن تهدید از بکارگیری «تمام وسایل لازم مورد استفاده»، گشته بود، بدست گرفت و شوروی را در این مورد با خود همراه ساخت.[۲]

در اواخر نوامبر ۱۹۹۰ مباحثاتی در کنگره آمریکا در مورد رویه جنگ‌طلبانه بوش و اینکه تحریمها در حال تأثیرکردن بود بعمل آمد. حکومت آمریکا نگران بود مبادا بحث‌های کنگره، صدام را متقاعد کند که واشنگتن قدرت ایستادگی سیاسی و قابلیت در استفاده مؤثر از نیروی نظامی را ندارد. این امر بوش را وادار نمود که به مذاکرات سیاسی روآورد.

این مذاکرات گرچه در آمریکا می‌توانست حمایت داخلی از سیاست بوش را برانگیزد از جانب بغداد نشان ترس واشنگتن از جنگ تلقی می‌شد. سرانجام گفتگوهای بیکر و طارق عزیز وزیر خارجه عراق در ۷ ژانویه ۱۹۹۱ صورت گرفت که هیچ نتیجه‌ای بهمراه نیاورد. در ۱۲ ژانویه

1. Washington Post, 1 December 1990.
2. New York Times, 30 November 1990.

سنای ایالات متحده با اکثریت ناچیزی به رییس جمهور اجازه داد علیه عراق وارد جنگ شود.[۱] بعد از آن که کنگره آمریکا به بوش اختیار کاربرد نیروی نظامی را تفویض کرد، حافظ اسد رییس جمهور سوریه طی پیامی رادیویی به صدام حسین با اشاره به اینکه اشغال کویت توسط عراق عمل نادرستی بوده است افزود: چنانچه نیروهای عراقی از کویت خارج شوند و عراق مورد حمله نظامی قرار گیرد سوریه با کلیه امکانات در برابر دشمن ایستادگی و در کنار کشور عراق خواهد بود.[۲] روز بعد صدام ضمن رد درخواست حافظ اسد برای خروج از کویت اعلام کرد کویت استان نوزدهم عراق است و از آن عقب‌نشینی نخواهد کرد. عراق قدرت دارد آمریکا و غرب را در یک جنگ سرنوشت‌ساز و افتخارآمیز در خاک عراق کویت شکست دهد.

بدین ترتیب پاسخ سرد صدام آخرین امیدها را به یأس مبدل کرد. در ۲۴ ساعت اول پس از پایان ضرب‌الاجل هیچ حرکتی که حاکی از شروع عملیات نظامی علیه عراق باشد صورت نگرفت که به ظاهر هدف آن غافلگیری صدام بود. در بامداد روز ۱۷ ژانویه عملیات هوایی علیه عراق آغاز شد و به مدت چهل‌وسه روز (۲۷ فوریه) ادامه یافت و به نوشته تحلیلگر مجله اکونومیست چاپ لندن، «فشرده‌ترین، مؤثرترین و مخرب‌ترین نبرد هوایی در تاریخ بود» هواپیماهای جنگنده و بمب‌افکن آمریکا و سایر متحدین، با روزانه دو تا سه هزار مأموریت، شهرها، تأسیسات نظامی و صنعتی، جاده‌ها و پل‌ها و سایر مراکز ارتباطی عراق را در هم کوبیدند و آن کشور را فلج و به ویرانه‌ای تبدیل نمودند.[۳] آمریکاییان با موشک‌های مختلف خود نقاط گوناگون عراق را هدف قرار دادند که دقت عمل این موشکها با عکسهایی که از محل اصابت آنها گرفته می‌شد، مشخص می‌گردید. تنها واکنش عراقیها در مقابل حملات هوایی و موشکی متحدین که به قول مفسر مجله آمریکایی نیوزویک بارانی از آتش و آهن بر روی عراق می‌ریختند پرتاب تعدادی موشک (الحسین و العباس) به طرف شهرهای عربستان و اسراییل بود. پس از

1. Washington Post, 13 January 1991.

۲. محمدعلی امامی، *بررسی روابط سیاسی سوریه و عراق در دهه ۱۹۸۰*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴)، ص ۱۹۹.

۳. ادوارد لوت رک، «جنگ هوایی» در *دیدگاههای بین‌المللی درباره جنگ خلیج‌فارس*، ص ۳۴۰.

چند هفته بمباران شدید هوایی و موشکی، عراق دست به ابتکار در جبهه زمینی زد و شهر خفجی عربستان را طی حمله‌ای به اشغال خود درآورد. نیروهای متحدین در یک ضد حمله سریع شهر مرزی فوق را پس گرفتند. این حمله زمینی عراق ضعف آن کشور را در نبرد زمینی بیشتر نمایان ساخت و باعث شد بوش فرمان آغاز تهاجم زمینی را علیه عراق به سرعت صادر نماید. رییس جمهور آمریکا چند ساعت به صدام حسین مهلت داد تا به طور رسمی دستور عقب‌نشینی فوری نیروهای خود را از کویت صادر کند وگرنه عواقب وخیم یک جنگ همه‌جانبه را بپذیرد. صدام که این اولتیماتوم را توهین‌آمیز تلقی کرده بود به این اخطار توجه نکرد و بوش رییس جمهور آمریکا روز ۲۳ فوریه فرمان آغاز تهاجم زمینی علیه عراق را صادر نمود. گفته می‌شود این مسأله نیز حقیقت دارد که پریماکف نماینده گورباچف رییس جمهور شوروی در ۱۸ فوریه ۱۹۹۱، با قبولاندن نقشه صلح پیشنهادی گورباچف به صدام، که بوش آن را کافی ندانسته بود، جلوی ضایعات بیشتری را گرفت.[1]

در هر صورت تهاجم زمینی شبانه در شش جبهه به داخل خاک کویت و پشت خطوط دفاعی عراقیها در داخل خاک عراق آغاز شد. برخلاف پیش‌بینی عراقیها عمده قوای متحدین در حمله به خاک عراق در غرب مرز کویت به کار گرفته شدند. نیروهای آمریکا جهت غافلگیری نیروهای عراقی در شرق جبهه کویت و از ناحیه دریا درگیری‌های مختصری ایجاد نمودند. در پایان سومین روز جنگ بیشتر خاک کویت و بخش بزرگی از جنوب عراق به تصرف نیروهای آمریکا و متحدین درآمد و عراق با تلفات و اسرای زیاد مجبور به عقب‌نشینی زیر آتش بمب‌ها و موشکهای هواپیمای آمریکایی گردید، بطوریکه توان ادامه نبرد را از دست داد. شورای فرماندهی انقلاب عراق در ۱۵ فوریه ۱۹۹۱ با انتشار بیانیه‌ای شرایط عراق را برای صلح اعلام کرد. این شورا آمادگی عراق برای موافقت با قطعنامه ۶۶۰ سازمان ملل با شرایطی ازجمله، موافقت شورای امنیت با لغو تمام قطعنامه‌های سازمان ملل در ارتباط با بحران کویت ازجمله لغو تحریم نفتی، عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی و متحدین از خلیج‌فارس، عقب‌نشینی اسراییل از

---

۱. آندره فونتن، **همان کتاب**، ص ۳۴۲.

اراضی فلسطین و دیگر سرزمین‌های اشغالی اعراب (جولان، لبنان) و تعیین مجازات برای تل آویو در صورت عدم اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل، موافقت بر سر آینده کویت مطابق اراده نیروهای ملی و مسلمان و نه خاندان صباح، پرداخت هزینه‌های بازسازی عراق و اعلام خلیج فارس به عنوان منطقه عاری از پایگاههای خارجی[1] را اعلام نمود.

دولت بوش این پیشنهادها را به عنوان مبنای آتش بس جدی نگرفت، بوش در ۱۶ فوریه آشکارا از مردم عراق خواست سرنوشت خود را خود به دست گیرند و صدام حسین را سرنگون کنند.[2]

از طرف دیگر رهبران شوروی بیانیه شورای فرماندهی عراق را نشانه تمایل این کشور برای عقب‌نشینی وگشودن مباحث دیپلماسی گونه‌ای دانستند که پریماکف در اوایل اکتبر صدام حسین را ترغیب به یافتن آن کرده بود. گورباچف شرایط عراق را رد کرد اما با طارق عزیز در مسکو ملاقات نمود و بطور متقابل طرحی ارائه داد که مواد آن بطور عمده مربوط به آتش‌بس و عقب‌نشینی عراق از کویت و مبادله اسرا بود. مسکو در ۲۱ فوریه اعلام کرد عراق تمایل مثبتی نسبت به طرح شوروی نشان داده است وگورباچف در ۲۲ فوریه ۹۰ دقیقه تلفنی با بوش درباره عراق گفتگو کرد. درحالیکه گورباچف ۲۱ روز برای عقب نشینی عراق مهلت درنظر گرفته بود، بوش در ۲۳ فوریه اظهار کرد صدام حسین ۲۴ ساعت مهلت دارد تا تصمیم عراق را برای عقب‌نشینی فوری و بی‌قیدوشرط از کویت اعلام نماید.[3]

صدام بالاخره ناگزیر شد تصمیم خود را برای ترک کویت بطور علنی اعلام دارد و واحدهای معینی از قوای عراقی را در مسیرهای تعیین شده با حمل پرچم سفید جابه‌جا کند. تصمیم آمریکا در ۲۷ فوریه در اعلام آتش‌بس مجادله‌هایی را برانگیخت. گرچه گفته می‌شد در جنگ زمینی ۱۰۰ ساعته بین ۲۳ تا ۲۷ فوریه ۱۹۹۱ ارتش عراق از ریشه کنده شد.[4] با اینحال

۱. ریچارد کی. هرمن، «سیاست ایالات متحده در جنگ خلیج فارس»، در ***دیدگاههای بین‌المللی درباره جنگ خلیج فارس***، ص ۱۸۴.

2. Washington Post, 16 February 1991.

3. Washington Post, 23 February 1991.

4. Washington Post, 28 Mars 1991.

واشنگتن در مجامع بین‌المللی زیر فشار قرار گرفت. از آن گذشته تمایل متحدین به ادامه جنگ قطعی نبود. در چنین موقعی طراحان نظامی هنوز هم به تلفات جنگ زمینی می‌اندیشیدند.

بیشتر اهداف اعلام شده بوش در اوت ۱۹۹۰ هنگام آتش بس عملی شده بود. کویت آزاد شد و از قدرت عراق در اجرای عملیات تهاجمی آتی به طرز فاحشی کاسته شد. صدمه‌ای که به توان جنگی بالقوه عراق وارد گردید به همان شدتی نبود که در ابتدا تصور می‌شد؛ با این حال این صدمات بسیار شدید بود. به علاوه، بهای ادامه بیشتر جنگ به امید سرنگونی صدام نامعلوم بود. تلفات آمریکا در جنگ زمینی کمتر از انتظار بود و باعث ایجاد انگیزه برای پیشروی به سوی بغداد شد. ژنرال نورمن شوارتسکف گزارش داد که ترجیح می‌دهد حمله یک روز بیشتر ادامه یابد تا یگانهای زمینی بیشتری از عراق منهدم شود، اما مقامات نظامی آمریکا علاقه چندانی به درگیری در جنگ داخلی عراق نشان ندادند.[1]

در هر صورت بر قیمومیت ائتلافی سازمان ملل و یکپارچگی آنان حدودی تعیین شده بود. اگر واشنگتن انهدام رژیم صدام را ازجمله اهداف اصلی و روشن جنگ قرار می‌داد احتمال داشت همراهی شوروی و اعراب به نقطه گسستگی برسد. متحدان عرب واشنگتن به همان شدتی که خواستار سرنگونی صدام بودند، در تجزیه عراق بی‌میلی نشان می‌دادند. همچنین تمایل نداشتند تا روند دمکراسی شتابانی را تأیید کنند که می‌توانست از قیام‌های جوامع شیعی و سنی و کردی سر برآورد.[2]

جنگ خلیج فارس، فرصتی کم‌نظیر در اختیار ایالات متحده در منطقه گذاشت. عملیات طوفان صحرا، راه‌حل «صلح از طریق قدرت» را از دست اعراب گرفت و ایشان را مجبور به معامله با اسراییل برمبنای شرایط مورد قبول تل آویو نمود. پیروزی قاطع نظامی توانسته بود توازن قدرت منطقه‌ای را به کلی تغییر دهد.

هنگامی که کمی بعد از پایان جنگ خلیج فارس، جیمز بیکر به قصد یک سفر دوره‌ای در

1. Army Times, 11 Mars 1991.

۲. ریچارد کی هرمن، ***همان کتاب***، ص ۱۸۷.

پایتخت‌های خاورمیانه و خلیج فارس (که ماه‌های بعد نیز هفت بار به آنها سرزد) به پرواز درآمد، این کار بصورت یک اقدام نمادین از سوی وزیر خارجه یک قدرت بزرگ جهانی و تأثیرگذار در منطقه بود. طبیعت مأموریت او نیز مشخص می‌کرد که پایان جنگ سرد و شکست صدام همراه با پاک کردن پانزده سال رسوایی و ناکامی، در منطقه به ایالات متحده چنان برتری داده که هیچکس نمی‌توانست منکر آن شود.[۱]

ایالات متحده با توجه به همکاری مسکو در قضایای عراق، نظر خود را بطور نسبی نسبت به شوروی تعدیل کرد. واشنگتن دیگر شوروی را که از آن پس به امید حفظ و یا بازسازی وجههٔ ابرقدرتی خود، فقط در فکر پیوستن به نوآوری‌های آمریکا بود، از دریچه انتقاد و محکومیت نمی‌نگریست. با این حال، به مصداق گفته «فقط کسی مجاب می‌شود که خود بخواهد» کمی بعد مجله تایم نوشت:

«با اینکه گورباچف از لحاظ تکنیکی در سرپرستی مذاکرات صلح با رییس جمهور آمریکا شریک بود، در هر صورت موفقیت گورباچف فقط می‌تواند بازتاب موفقیت بوش باشد».[۲]

جنگ خلیج فارس واکنش‌های قابل انتظار در داخل آمریکا را برانگیخت، و از آنجمله محرکی بود که به لحاظ سنتی توانست طیف وسیعی را در پشتیبانی مالی برای حفظ قدرت نظامی آمریکا در دنیا و بویژه خلیج فارس فراهم کند.

۲ـ نظم نوین جهانی در خلیج فارس

جرج بوش در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰ طی سخنانی در برابر کنگره آمریکا به هدف‌های چهارگانه سیاست خارجی ایالات متحده در قبال بحران خلیج فارس به شرح زیر اشاره نمود:

ما امروز در یک لحظهٔ فوق‌العاده حسّاس قرار داریم. بحران خلیج فارس که در نوع خود سنگین است، فرصت نادری را برای حرکت به سوی یک دوره تاریخی همکاری پیش روی

۱. آندره فونتن، **همان کتاب**، ص ۶۴۴.
2. "The Host With the Most, Fellow Traveller", Time, 11 Novembre 1991.

گذاشته است. از میان این دوران پر دردسر، پنجمین هدف ما نظم نو جهانی -می‌تواند ظاهر گردد. عنصری جدید فارغ از تهدید ترور، قویتر در تعقیب عدالت و در شرایط امن‌تر در جستجوی صلح، عصری که در آن ملت‌های جهان، غرب و شرق، شمال و جنوب بتوانند در شکوفایی و وحدت زندگی کنند.[۱]

در ضمن جرج بوش در تاریخ ۱۶ ژانویه ۱۹۹۱ با اعلام جنگ علیه عراق ویژگیهای دیگری از نظم نو جهانی را شرح داد.

جهانی که در آن قانون در روابط ملتها حاکم است و یک سازمان معتبر نقش حفاظت از صلح و امنیت را بر اساس وعده‌ها و آرمانها بنیانگذاران خود ایفا کند.[۲]

بوش به دنبال پیروزی‌اش بر صدام حسین، نخواست که از موضعی قدرتمند جهانیان را مورد خطاب قرار دهد. او روز ۱۶ مارس ۱۹۹۱، در برابر کنگره اعلام کرد:

طی این قرن، امید به یک صلح بادوام از سایه وحشت جنگ خارج شده است پیش از این دوباره به نظر رسید که این امید رویایی دوردست و دست نیافتنی است. حال ما می‌توانیم به وجود آمدن دنیایی جدید را در مقابل چشمانمان ببینیم.[۳]

این سخنرانی در حقیقت ادامه صحبت‌های او در اوایل جنگ خلیج فارس محسوب می‌شد که در آن تأکید کرده بود: جنگ عادلانه علیه عراق باید منجر به برقراری یک نظم نوین جهانی بشود، جهانی که در آن حکمفرمایی قانون، نه قانون جنگل، بر رفتار ملل حاکم باشد.[۴]

بوش در همین سال دهها بار این موضوع را تکرار کرد، اما پس از آن مسأله به دست فراموشی سپرده شد و دیگر از آن کمتر صحبت به میان آمد. بنا به گفته یک نشریه آمریکایی، بوش انتظار نداشت که صحبت‌هایش در خارج با چنین دلهره و در عین حال ریشخندی روبرو شود.[5] ژنرال اسکوکرافت، مشاور امنیتی بوش که گفته می‌شد این فرمول را مطرح کرده، بر این

۱. «جنگ خلیج فارس، آزمون نظم نوین»، روزنامه کیهان، (۱۳۷۰/۸/۱۶).
۲. هنری کیسینجر، «رویاهای کاذب نظام نوین جهانی» ترجمه مجتبی امیری، روزنامه اطلاعات، (۱۳۷۰/۸/۱۳).

3. Le Monde, 18 Mars 1991.
4. Time, 28 Janvier 1991.
5. David Gergen, "Bye-Bye to the New World Order", US News and World Report, 8 July 1991.

اعتقاد بود که رییس‌جمهور ایالات متحده به دنبال این نبود که مسیر مشخصی را تعیین کند، بلکه قصدش تعیین «تصوری از فرصت‌های جدید» بوده است. بظاهر بلندپروازی بوش بیشتر در این جهت بود که برخوردهای تفرقه افکن نظم قدیم راکاهش دهد.[۱]

اگر جرج بوش در ژانویه ۱۹۹۱ «مسئولیت انحصاری پیشبرد آزادی» را بر عهده گرفت، چون ایالات متحده ساختار روحی و امکانات لازم را در اختیار داشت، ولی بخوبی واقف بود که این امکانات محدود هستند. یک کسر بودجه ۳۴۸ میلیارد دلاری که حاصل سیاست تسلیحات بیش از حد ریگان بود او را مجبور می‌کرد به دنبال بانکدارها بدود.[۲]

در واقع آمریکا، بدون آلمان، ژاپن و پادشاهی‌های نفتی در خلیج فارس، قادر نبود سرمایه لازم را برای جنگ با عراق مهیا کند. تایمز مالی در آنزمان نتیجه‌گرفت:

نظم نوین جهانی، برای بعضی‌ها (که هویت آنها را مشخص نکرد) فقط پوششی است برای تامین مالی سیاست خارجی ایالات متحده توسط دیگر کشورها.[۳]

در مورد تعریف و مفهوم نو جهانی، برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر و از طراحان اصلی سیاست خارجی آمریکا، عقیده داشت:

نظم نو جهانی تاکنون شعار بوده، مطمئن نیستم که خود رییس‌جمهوری [جرج بوش] هم‌معنای آن را بداند که چیست؟ من نمی‌دانم که معنای واقعی آن چیست، در حال حاضر در جهان تنها یک ابرقدرت وجود دارد که آن هم ایالات متحده است.[۴]

در واقع ایالات متحده آمریکا و شریک و متحدش انگلستان مایل بوده (و هستند) که مسایل جهانی با اعمال زور و یا تهدید به استفاده از زور حل و فصل شود، و این از ویژگیهایی نظم نو جهانی است.[۵]

---

۱. آندره فونتن، همان کتاب، ص ۶۷۰.
۲. آندره فونتن، همان کتاب، ص ۶۷۰.
3. Peter Riddell and Lionel Barber "Outward, onward and Upward", Financial Times, 29 September 1997.
۴. روزنامه اطلاعات، (۱۳۷۰/۴/۱۱).
۵. نوام چامسکی، «تلقی آمریکا از نظام نوین جهانی»، ترجمه مجتبی امیری، روزنامه اطلاعات، (۱۳۷۰/۸/۳۰)، ص ۱۲.

بوش در زمانی که از نظم نوین جهانی سخن می‌گفت، در ظاهر هیچ اثری از یک نقشه منسجم یا یک طرح بزرگ که با طرحهای روزولت، ترومن، کندی و یا نیکسون قابل مقایسه باشد، وجود نداشت. سندی که پیش از همه به این مسأله پرداخت، گزارش محرمانه پنتاگون بود که ماه مارس ۱۹۹۲، در نیویورک تایمز منتشر شد و در آن زمان سروصدای زیادی ایجاد کرد. این پرونده تأیید می‌کرد که ایالات متحده در هر کجا که امکان یک اقدام دست جمعی وجود ندارد، باید این امکان را داشته باشد که به تنهایی وارد عمل شود؛ او در آن زمان نیز باید رقبای بالقوه خود را متقاعد کند که هر کدامشان برای حمایت از منافع مشروع خویش احتیاجی به یک نقش بزرگتر یا موضع‌گیری تهاجمی‌تری ندارند. چنین ماموریتی ایجاب می‌کند که آمریکایی‌ها منافع کشورهای صنعتی شدهٔ پیشرفته را منظور نظر داشته باشند تا آنها را از مخالفت با برتری خود یا سعی در سرنگونی نظام سیاسی و اقتصادی برقرار شده، منصرف کنند. «ضرورت سعی در جلوگیری از ایجاد توافق امنیتی اروپایی، که ناتو را تضعیف خواهد کرد»[1] از همین جا ناشی می‌شود.

انتشار سند مزبور، در پایتخت‌های بزرگ جهان میان دمکرات‌های آمریکایی، باعث واکنش‌های شدیدی شد. بنابراین بوش ناچار گردید که از بلند پروازی‌های جدید خودداری کند، بر این اساس بوش منطقه خلیج فارس را پایه اصلی برای نظم نوین جهان خود درآورد. جنگ خلیج فارس (بنظر بوش) این دنیای جدید (نظم نو جهانی) را برای نخستین بار در بوته آزمایش نهاد و آمریکاییان از این بوته آزمایش سربلند بیرون آمده بودند. بوش توانسته بود از قدرتهای بزرگ جهان در سازمان ملل به عنوان ابزار و وسیله‌ای برای اهدافش استفاده کند. چنانکه ریچارد نیکسون اعتقاد داشت؛ در جنگ خلیج‌فارس، وی (جرج بوش) به جای آنکه توسط سازمان ملل به بازی گرفته شود، آن را بازی داده است.[2]

بنظر می‌رسید ضعف و ناتوانی نسبی اروپا در کنترل بحران خلیج فارس، فرصتی برای

1. Patrick Tyler, "Pentagon's New World Order: US to Reign Supreme", International Herald Tribune, 9 mars 1992.

۲. ریچارد نیکسون، «فرصت را از دست ندهید»، ترجمه محمود حدّادی، روزنامه اطلاعات، (۱۳۷۰/۱۱/۳).

آمریکا پدید آورد، تا بر منطقه نفت خیز خلیج فارس مسلط شود و رقبای صنعتی خود را در اروپا و ژاپن که بیشتر نفت مصرفی خود را از این بخش از جهان وارد می‌کنند، تحت تأثیر سیاست‌هایش قرار دهد. حتی از نظر نیکسون، اگر چه بوش عبارت نظم نو جهانی را در سخنانش به کار برده بود، اما اعتقادی به این «ایده‌آلسیم ناپخته» نداشت. در آنزمان آمریکا حتی اگر سازمان ملل توسل به کلیه وسایل برای آزادی کویت را مجاز نکرده بود، حاضر به صرفنظر کردن از منافع حیاتی خود در خلیج فارس نبود. ایالات متحده حتی بدون متحدین و دعای خیر سازمان ملل برای بدست آوردن چاههای نفت کویت حاضر بود که به زور متوسل شود.

از دید جمهوریخواهان آمریکایی نظیر نیکسون و بوش منطقه خلیج فارس به علت منافع اقتصادی، راهبردی و حتی شخصی اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده بود. حفظ و دسترسی به نفت خلیج فارس برای آمریکا یک ارزش حیاتی داشت و بروز هرگونه خدشه در جریان خروج نفت از این منطقه، برای صنعت آمریکا فلج کننده و برای صنعت متحدین آمریکا (اروپا و ژاپن) کشنده محسوب می‌شد. بنابراین چنین استدلال می‌شد تا وقتی وابستگی غرب به نفت خلیج‌فارس شدید است آمریکا باید قابلیت خود را برای دفاع از دوستانش در منطقه حفظ کند.

با این حال نیکسون معتقد بود که آمریکا نباید همچون تلفن اضطراری بین‌المللی رفتار کند بلکه در مواردی باید وارد عمل شود که منافع امنیتی حیاتی‌اش در معرض تهدید قرار می‌گیرد. آمریکا یگانه کشوری است که می‌تواند رهبری جهانی را بدست گیرد مجموعه قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی در مقایسه با دیگر کشورها به‌گونه ایست که قادر به دفاع از آزادی و گسترش آن و مقابله با هر متجاوز شروری می‌باشد.[۱]

این دیدگاه از زمان جنگ کویت که آمریکا آن را رهبری و اداره کرد، شکل گرفت. بر این اساس آمریکا به بهانه دفاع از آزادی، عدالت و دمکراسی، یک نقش انحصاری برای خود در جهان قائل است و در جهت اجرای خواسته‌ها و هدفهایش هیچ رقیبی برای خود نمی‌شناسد.[۲]

---

۱. مجتبی امیری، «ریچارد نیکسون و رویای رهبری آمریکا در جهان»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ۸۰-۷۹، سال هشتم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳، ص ۳۱.

۲. بیژن اسدی، *خلیج فارس و مسایل آن*، (تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها

اما جدا از دیدگاهها و نظرهای یادشده در سطح بین‌المللی تحولات جدیدی به وقوع می‌پیوست که ایده نظم نوین جهانی آمریکا را تحت‌الشعاع خود قرار می‌داد. فروپاشی دیوار برلین که بدون عکس‌العمل جدی مسکو صورت گرفت، احیای اقتصاد و بازسازی شرق آسیا، اتحاد مجدد آلمان و پدیدار شدن ساختار اروپای واحد از این موارد بودند. از آن گذشته ایالات متحده از نظم نوین جهانی خود که در پاناما، هائیتی و سومالی با شکست هایی مواجه شده بود، ناچار به عقب نشینی شد. در داخل خود آمریکا، ادامه بحران، به همراه نتایج آن یعنی بیکاری و نابسامانی اجتماعی و افزایش میزان جنایات و مسأله مواد مخدر و رکود اقتصادی و کسربودجه دولت، در مجموع مسایل حادی را بوجود آورده بود. اکثر آمریکایی‌ها می‌خواستند رییس‌جمهورشان مالیات‌ها را کاهش دهد تا دلارهای باارزش آنها کمتر در خارج تلف شود، و بالاتر از همه این که واژه‌های مناسب برای امیدوارکردن آمریکاییان پیدا کند ولی بوش عادت داشت، بازیگران صحنه سیاست خارجی را مخاطب قرار دهد و نه تماشاگران داخلی. یک متخصص سرشناس نظرسنجی در آمریکا تصدیق کرد که ملت آمریکا از فرط خشم به سمت بیشرمی می‌کشیده شده است و بعد به یک نومیدی همه جانبه خردکننده.[۱]

در واقع بدنبال جنگ سرد وضعیت ویژه‌ای در جهان حاکم شد که بعضی از آن به بالکانی شدن سیاست خارجی تعبیر کردند.[۲]

از دیدگاه راهبردی در دوران جنگ سرد، مقابله شرق و غرب محوری به وجود می‌آورد که تجزیه و تحلیل خاص خود را در اطرافش ایجاب می‌کرد. در اردوگاه شرق و غرب، تجارب بلندمدت باعث شناخت رقیب و مقابله با آن بود، ولی در دنیای پس از جنگ سرد و ویژگیهایی خاص آن، این امر عملی نبود. بطور مثال در مورد وقایع افغانستان، یمن، چچن، رواندا، الجزایر، کره شمالی و عراق، مسأله آن بود که به سختی می‌شد یک سیاست منسجم را در مورد آنها دنبال نمود بطوریکه تمام اجزای یک پرونده در آن به حساب آیند، بنابراین بالکانی شدن سیاست

«سمت»، چاپ اول تابستان ۱۳۸۱)، ص ۵۷۶.

1. Peter Goldman, "America's Sprit", Newsweek, 31 october 1994.

۲. آندره فونتن، همان کتاب ص، ۶۷۳.

خارجی پدیده دیگری است که برای ایالات متحده خوشایند نیست.

این موارد در مورد منطقه خلیج فارس طی مقاله‌ای توسط مارتین ایندیک مدیر اجرایی مؤسسه سیاست خاورمیانه در واشنگتن تشریح شد. وی اذعان کرد آمریکا آنطور که باید از شرایط دلخواه نابرابری که در منطقه وجود دارد، حداکثر استفاده را نبرده است. در دهه ۱۹۸۰ از نقطه نظر منافع آمریکا، از ثبات به نسبه بهتری برخوردار بود و در تمام آن دهه منطقه را درگیر مسأله جنگ ایران و عراق نمود. بعد از حمله به کویت ایالات متحده توانست بر خلیج فارس مسلط گردد، جنوب عراق را اشغال نموده و ماشین جنگی صدام را نابود سازد.

ایندیک این سؤال را مطرح می‌سازد که چرا این تسلط پایدار نماند؟ عوامل زیادی برای این شکست وجود داشت: ترس از باتلاق خاورمیانه، تمایل بازگشت سربازان آمریکایی به موطنشان، فقدان یک استدلال امپریالیستی برای صلح آمریکایی[1]، اما مهمترین دلیل منافع ملی بود. دولت بوش درصدد اعاده توازن قدرت بود، نه درصدد بازسازی آن، به این ترتیب جنگ خلیج فارس در بعضی از جنبه‌های مهم خود در سال ۱۹۹۰ آغاز و در سال ۱۹۹۱ تمام نشد.[2] بنابراین دولت بوش بدنبال پیروزی در عملیات طوفان صحرا به سرعت و به‌گونه‌ای بهره‌برداری کرد که بتواند نوعی نظام امنیتی در خلیج فارس برقرار کند که از نظر سیاسی و نظامی کم شدت و از نظر اقتصادی باصرفه باشد. هدف از این سیاست جبران ضعف‌های نظامی قبلی آمریکا در منطقه بود، به قسمی که با اوضاع پس از جنگ سرد و هدفهای ایالات متحده به‌گونه‌ای هماهنگ باشد. سیاست‌گذاران آمریکایی انتظار داشتند که با تکمیل این نظام، ایالات متحده به یک ساخت منطقه‌ای بلندمدت و مناسب برای نفوذ بر تحولات این بخش از جهان و سیاست‌های نفتی آن دست یابد. برداشت واشنگتن از مشخصاتی که نظام بین‌المللی در جهان تک قطبی بعد از جنگ سرد داشت در این نظام منطقه‌ای مورد نظر آمریکا نقش مهمی ایفا می‌کرد.

دیدگاه آمریکا به عنوان فاتح اصلی جنگ نفت در مورد امنیت منطقه خلیج فارس

---

1. Pax-Americana.

۲. الکس دنچف و دن کوهن، «پیشگفتار: معیارهای اخلاقی»، در ***دیدگاههای بین‌المللی درباره جنگ خلیج فارس*** ص، چهارده.

به گونه‌ای است که این کشور خود را طراح اصلی سیاست‌ها در این بخش از جهان می‌داند. به زعم بعضی از صاحبنظران آمریکایی (بویژه برژینسکی) سقوط اتحاد شوروی، نه تنها گسترش دامنه نفوذ آمریکا در خلاء ژئوپولتیکی موجود در اوراسیا را بویژه از طریق تلاش برای کمک به انسجام کشورهای غیرروسی ممکن ساخته است، بلکه تبعات ژئوپولتیکی ناشی از این امر در حواشی جنوب غربی اوراسیا نیز بسیار عمده است و در واقع اکنون خاورمیانه و خلیج فارس هم آشکارا به صورت منطقه سلطهٔ انحصاری آمریکا درآمده است.[۱]

در این سیستم آمریکایی، اساس بر آن است که یک کشور قدرتمند مسؤلیت امنیت تعدادی از کشورهای کوچک و داوطلب را در محدودهٔ یک منطقه حیاتی که در عین حال با تحولات غیرقابل پیش‌بینی روبرواست بر عهده می‌گیرد. در مقابل، کشورهای متحد نباید از هیچ نوع حمایت سیاسی، مالی به آن قدرت دریغ ورزند تا کشور مذکور (آمریکا) بتواند در صورت بروز هر نوع تهدیدی به عنوان ضامن خارجی امنیت آنها با دست بسیار باز عمل کند. در سیستم مذکور به طور کلی تاسیس یک مرکز فرماندهی منطقه‌ای فراگیر و شبکه دفاعی مشترک بین قدرت اصلی و متحدان منطقه‌ای باضافه قراردادهای امنیتی دو جانبه میان هر کشور منطقه و قدرت اصلی منظور شده است.[۲]

در این نظام امنیتی، از دیدگاه عملیاتی نیازی نیست که قدرت اصلی، همواره نیروی زمینی دائمی و بزرگی را در منطقه مستقر کند. بلکه تنها یک گروه ضربتی کافی است. به هر حال فرض بر آنست که قدرت مورد بحث نیازمند پشتیبانی اساسی بقدر کفایت و تجهیزات نظامی کارآمدی است که در کشورهای متحدش ذخیره شده باشد تا بتواند نیروهای خود را به سرعت سازماندهی کند و در صورت لزوم برای پیشدستی یا دفع هر نوع تهدید وارد کارزار شود. در نظام امنیتی قدرت اصلی به عنوان تصمیم‌گیرنده، قادر است خود تشخیص دهد که زمان مداخله فرا

۱. محمدعلی امامی، «خلیج فارس و دیدگاههای امنیتی»، در **مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس**، (تهران: مرکز مطالعات خلیج فارس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تیرماه ۱۳۷۳)، ص ۱۰۶.
2. Youssef M. Ibrahim, "(Persian) Gulf Nations Said to Be Committed to U.S. Alliance", The New York Times (25 october 1991).

رسیده بنابراین متحدین منطقه‌ای نمی‌توانند او را مجبور به اقدام یا عدم مداخله نمایند. به طور خلاصه این سیستم که می‌تواند دسته جمعی باشد (بر اساس همه بر ضد یکی) یا نیمه جمعی (براساس ضدیت اکثریت با اقلیت)[1]، در اساس نظامی تحت سلطه است که در آن قدرت اصلی حرف آخر را در روابطش با متحدین منطقه‌ای خود می‌زند.

برای پی ریزی یک چنین نظام امنیتی در خلیج فارس، آمریکا اقدام به گفتگو با کشورهای شورای همکاری نمود. به مرور زمان ساخت کلی پیمان بین دولت‌های مذکور شکل گرفت. مهمترین این اقدامات بسته شدن پیمان دهساله امنیتی میان ایالات متحده و کویت بود که در تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۱ به امضا رسید. براساس این پیمان که در نوع خود اولین پیمانی بود که میان آمریکا و یک کشور عرب به امضا می‌رسید، دولت کویت که بشدت نگران پیامدهای هجوم مجدد عراق و در پی تضمین بلندمدت امنیت کشور بود تعهد نمود که با ایالات متحده همکاری کامل دفاعی به عمل آورد و از جمله به این کشور اجازه انباشتن سلاحهای سنگین در کویت و دسترسی همه جانبه به تسهیلات اساسی برای عملیات نظامی اعطا نمود. گفته شده که این قرارداد بخشی از یک تلاش وسیعتر جهت امنیت و ثبات در منطقه محسوب می‌شد.[2]

بطورکلی در دهه ۱۹۹۰، مهمترین جنبه راهبرد امنیتی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در ارتباطشان با قدرتهای غربی و بویژه ایالات متحده آمریکا تمرکز یافت. در دهه مذکور ساده‌ترین عنصر اساسی در این ارتباط آن بود که کشورهای شورای همکاری می‌خواستند که مورد حمایت قرار گیرند و ایالات متحده می‌خواست از آنها حمایت کنند. منافع مشترک ایشان روشن بود؛ نفت و ثبات سیاسی. تردیدی وجود ندارد که نتایج جنگ خلیج‌فارس باعث شد که سلطنت‌های منطقه به ایالات متحده به عنوان متحد اصلی امنیتی خود نگاه کنند.

علاوه بر کویت، بحرین و قطر پیمانهای امنیتی و دفاعی با واشنگتن امضا نمودند که مفاد

1. Gregory Flynn and David Scheffer, "Limited Collective Security", Foreign policy, No 80 (Fall, 1990), pp 77-101.
2. Eric Schmit , "U.S. and Kuwait Sign Pact on Troops", The New York Times, (20 September 1991).

آنها علنی نشده است.[۱] بحرین از زمان جنگ جهانی دوم تسهیلات بندری در اختیار آمریکا قرار داده بود و عمان از اوایل دهه ۱۹۸۰ تسهیلات نظامی در اختیار ایالات متحده گذاشته بود.

در هر صورت افکار عمومی این کشورها از حضور گسترده نیروی نظامی خارجی ناراحت است این مسأله باعث تحریک، اصطکاک و درگیری میان ژریمهای حاکم و مردم می‌شود: اصل حضور بیگانگان و مسایل حاشیه‌ای آن که در جو بدبینی انعکاس شدیدتری می‌یافت برای حکومت سعودی مشکلات دامنه‌داری را ایجاد کرد. به این ترتیب آمریکا و رژیمهای مورد حمایت آن در منطقه رفته رفته با مشکل رشد فزاینده احساسات ضدآمریکایی روبرو می‌شوند[۲] بنا به این دلایل بظاهر هیچ نوع قرارداد و توافق نظامی تاکنون میان ایالات متحده و عربستان سعودی امضاء نشده مقامات عربستان بارها گفته‌اند که حاضر نیستند خاک این کشور را به عنوان پایگاه جهت حضور دایمی نیروهای خارجی قرار دهند. با اینحال در دهه ۱۹۹۰ نیروهای آمریکایی در عربستان حضور فعال داشته‌اند و توانسته‌اند پایگاههای هوایی، بنادر، جاده‌ها و مراکز ذخیره‌سازی راگسترش دهند این در حالی است که آمریکا مایل نبود که در حجم ارتش عربستان تغییری بوجود آید چراکه بر این نظر است که در چهارچوب اتحاد منطقه‌ای مورد نظر عربستان سعودی مورد حمایت ایالات متحده قرار خواهد گرفت و بنابراین نیازی به این نیست که عربستان نیروهای مسلح خود را به بهانهٔ نیازهای اساسی اش گسترش دهد.[۳]

از خواص این نظام امنیتی آنست که سهم ایالات متحده در همکاری مالی بسیار کم بوده و در عوض بیشتر هزینه‌ها با کشورهای منطقه خواهد بود. آمریکا با استفاده از این وضعیت می‌تواند صورتحساب‌های کلانی را به کشورهای عرب خلیج فارس تحمیل کند که نمونه آن در جنگ کویت مشهود بود. با تجربه‌ای که از بحران خلیج فارس و تجاوز عراق به کویت حاصل آمد، از نظر آمریکا ثبات منطقه‌ای مطلوب در گرو یک موازنه پایدار قدرت بود. در این موازنه عناصر

---

1. F. Gregory Gause. Op. cit., p. 141.

۲. محمدعلی امامی، ***عوامل تأثیرگذار داخلی در خلیج فارس*** (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۸۰) ص، ۳۰۲.

3. Patrik E. Tyler, "(Persian) Gulf Security Talks Stall Over Plan for Saudi Army", The New York Times , (13 october 1991).

اصلی عبارت بودند از تلاش برای تضعیف کشورهای انقلابی و مذهبی مانند جمهوری اسلامی ایران، تحلیل و تضعیف توان نظامی کشورهایی مانند عراق که به لحاظ توان تسلیحاتی ـ نظامی خود تهدیدی برای رژیم‌های متحد آمریکا در منطقه محسوب می‌شدند. روی کار آمدن دولتی مسالمت جو در بغداد که می‌بایست با حذف صدام حسین و جناحهایی مبارزه جو در داخل رژیم بعث عراق صورت می‌گرفت از جمله هدف‌های مورد پی‌گیری واشنگتن در بغداد بود. به پیشنهاد کیسینجر به منظور جلوگیری از بازگشت مسابقه تسلیحاتی ـ منطقه که به بروز درگیری در منطقه کمک می‌کرد، ایالات متحده باید یک سیاست کنترل تسلیحاتی برای منطقه خلیج فارس تدارک می‌دید.[۱]

عدم توافق قدرتهای بزرگ جهانی در مورد پذیرش ترتیبات سیاسی و امنیتی در منطقه (مطروحه توسط آمریکا) سبب گردید که خلیج فارس همچنان شاهد مسابقه تسلیحاتی و ناآرامی و تشنج باشد. نکته قابل توجه آنکه واشنگتن در حالی که دیگر کشورها را به عدم صدور اسلحه به منطقه توصیه می‌کرد خود بصورت بزرگترین فروشنده سلاح به خلیج‌فارس درآمده بود.

بنابراین ایالات متحده درک نمود که توازن قدرت حتی در حالت نسبی آن کاری است نه چندان سهل. آمریکا با توجه به بعد مسافت از منطقه برای بازی سیاست‌های قدرت به شیوه اروپایی چندان مناسب نبود. این سیاست برای تقاضای محلی بسیار آسیب‌پذیر، برای اندیشه‌های ساده لوحانه عربی بسیار مظنون، برای رژیم‌های ناخوشایند، بسیار منفور، در مرحله تغییر جهت در هنگام انتقال توازن بسیار دشوار، در ارتباط با اولویت‌های در حال رقابت بسیار تأثیرپذیر و در مقابل مناسبات نامطمئن بسیار خطرناک است.[۲]

آمریکا در پایان دوران ریاست جمهوری بوش با دو انتخاب روبرو بود: منافع استراتژیکی‌اش را با قرنطینه کردن منطقه حفظ کند: یا اینکه به یک اقدام دشوار یعنی انتقال یک

---

۱. محمدعلی امامی، همان مقاله، ص ۱۰۷.

2. International Interest, Winter 1991/1992.

نظام توازن قدرت (شبکه امنیت دسته جمعی) مبادرت ورزد.

۳ـ کلینتون و چالش عراق

کلینتون در زمانی به ریاست جمهوری رسید که بنا به گفته پل ولفوویتز (سفیر و معاون وزیر دفاع آمریکا در دوران ریاست جمهوری ریگان و بوش پسر)، عصر مبارزات بزرگ به پایان رسید و دشمنان دیرینه شکست خوردند و جهان مکان امن‌تری به نظر آمد. وی در عین حال این سؤال را مطرح ساخت که آیا اولین سال ریاست جمهوری کلینتون، در امور بین‌الملل، نظیر ترومن، اولین گام تردیدآمیز به سوی مواجهه با خطرات واقعی منافع آمریکا خواهد بود که نیاز به رهبری آمریکا برای تامین صلح جهان را نمایان می‌سازد؟[1]

در هر صورت حالت سردرگمی در تعریف و تعقیب مسأله مهم منافع ملی، پردردسرترین جنبه سیاست خارجی کلینتون در اوایل دوران زمامداری او بود که بعدها در مورد مسأله عراق همچنان تداوم یافت. در حالی که در اواخر دوران بوش عقب‌نشینی سریع نیروهای آمریکایی از منطقه، رفته رفته مسأله تهدید به حمله مجدد به عراق را از میان برد، صدام با استفاده از فرصت، سرسختانه به تحکیم موقعیت خود در عراق پرداخت و بغداد بار دیگر بصورت یک پایتخت افراطی عربی جلوه‌گر شد. انتقال قدرت از جمهوریخواهان به دمکراتها و تشکیل دولت کلینتون به این روند سرعت بخشید. هنگامی که صدام پس از پایان جنگ کویت در مسند قدرت باقی ماند ایالات متحده سه گزینه سیاسی در پیش رو داشت؛ با صدام که امید می‌رفت تادیب شده باشد راه آشتی در پیش گیرد، صدام را با وادارکردن به اجرای قطعنامه ۶۸۷ سازمان ملل (پیش‌بینی خلع سلاح با نظارت دقیق بین‌المللی) در صندوق و تحت نظر خود و قرنطینه نگه دارد. و بالاخره اینکه براندازی او را تبدیل به سیاست ملی آمریکا کند. حکومت کلینتون همه این گزینه‌ها را همزمان دنبال کرد و در هیچ یک توفیق نیافت.[2]

1. Paul D. Wolfowitz, "Clinton's First Year", Foreign Affairs, (Jan-Feb., 1994).

۲. هنری کیسینجر، «خاورمیانه، جهانی دستخوش تحول»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ۱۷۰-۱۶۹، سال شانزدهم، مهر و آبان ۱۳۸۰، ص ۲۰.

در حالی که رفتار عراق که از جنگ آمریکا رهایی یافته بود، باعث ترس همسایگان این کشور شده بود و بغداد پیوسته مقررات آتش‌بس را زیرپا می‌گذاشت و در سال ۱۹۹۶ نهادهای خودمختاری که؛ پشتیبانی ایالات متحده در نواحی کردنشین تأسیس شده بود برانداخت، حکومت کلینتون بر تهدیدهای بالقوه ایرانیان نسبت به منافع آمریکا تمرکز نموده بود.[۱]

صدام از نوامبر ۱۹۹۷ خرابکاری در نظام بازرسی سازمان ملل را که هدف آن کنترل برنامه‌های عراق برای ساخت سلاح‌های کشتار جمعی بود، آغاز کرد. بنظر وزیر خارجه آمریکا، شورای امنیت سازمان ملل می‌بایست با بازی تهدید و جنگ‌طلبی صدام برخورد کند. در همان زمان کلینتون با مسأله بمب‌گذاری در سفارتخانه‌های ایالات متحده در آفریقا و مشکلات ناشی از منطقه بالکان و بویژه درگیری صربها در کوزوو و بی‌اعتنایی کره شمالی به نظرات آمریکا در مورد طرحهای هسته‌ای مواجه بود. واشنگتن بر این باور بود که هدف صدام از نحوه همکاری با بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل، تجزیه و تفرقه در شورای امنیت، منزوی کردن ایالات متحده و خسته کردن آن به منظور تضعیف حمایت از نظام تحریم‌ها است.[۲]

گرچه راهبرد آمریکا اعمال فشارهای سیاسی پی‌درپی بر بغداد برای پذیرش قطعنامه‌های شورای امنیت و همکاری با بازرسان سازمان ملل و جلوگیری از تهدیدهای عراق علیه متحدان این کشور بود، در تمامی این موارد عراق سعی می‌کرد از چارچوب‌های تعیین شده ایالات متحده خارج شود. در اکتبر ۱۹۹۸ آمریکا احساس کرد که می‌بایست به عراق پاسخ قطعی و محکمی بدهد و بنابراین براساس جدول زمانی خود پس از آنکه بارها تهدید کرد و هر بار از موضع خود پس نشست و صدام را قادر ساخت که دستگاه نظارتی ملل متحد را برچیند، وارد عمل شد. هنگامی که سرانجام در دسامبر ۱۹۹۸ آمریکا به مدت چهار شب نیروی نظامی به کاربرد، این اقدام پوششی مبتذل برای چشمپوشی از کل سیستم نظارت به شمار آمد.

بظاهر دلیل پاسخ تردیدآمیز آمریکا به همه این چالشها را می‌توان در میراث روانی

1. F. Gregory Gause, Op. cit., p.144.

۲. مادلین آلبرایت، «آزمون سیاست خارجی ایالات متحده‌ی آمریکا»، ترجمه بدرالزمان شهبازی، مجله‌ی سیاست خارجی، سال دوازدهم، زمستان ۱۳۷۷، ص ۸۳۱.

اعتراض به جنگ ویتنام یافت. علاوه بر آن گفته می‌شد کلینتون به خاطر استفاده از بورس آکسفورد روحیه انترناسیونالیستی داشت. به علاوه او از نام نویسی به عنوان مشمول وظیفه در زمان جنگ ویتنام فرار کرده بود و همین مساله باعث شد که رابطه چندان مساعدی با ارتش نداشته باشد.[۱]

در طول این مدت حکومت کلینتون گرایش به این داشت که برای توصیه‌های رهبران منطقه دایر بر خویشتنداری بهای اسمی قایل شود. اگر اغلب این توصیه‌ها را رهبرانی می‌کردند که خود از خطر صدام حسین آگاه بودند، و جنبه تظاهر برای کاهش فشار افکار عمومی اعراب در آنها وجود داشت با این حال واشنگتن نیز به نوبه خود برای سلب مسئولیت خود در مقابل افکار عمومی مردم جهان و منطقه، بویژه در مورد آنچه رژیم بغداد در خصوص رنج مردم عراق تبلیغ می‌کرد سرانجام واکنش نشان داد.

ایالات متحده در دسامبر ۱۹۹۶ با برنامه سازمان ملل متحد دایر بر اینکه عراق اجازه داشته باشد سالانه معادل ۲ میلیارد دلار نفت برای خرید غذا و دارو صادر کند، موافقت کرد. منطق این کار منزوی ساختن صدام از راه جداکردن مسأله اجرای مقررات نظامی از موضوع رفاه مردم عراق بود.

این فکر که تقویت موقعیت داخلی صدام در نهایت موجب تضعیف او خواهد شد، چندان با واقعیت‌های منطقه همخوانی نداشت. صدام حتی با این برنامه نیز به بازی پرداخت و اگرچه این جریان به عراقی‌ها صدمه میزد با فرمانروا و خانواده او و گارد جمهوری نازپرورده‌اش و دستگاههای امنیتی که وی و نظام وی را بر قدرت نگه داشته بودند کاری نداشت.[۲]

راهبرد صدام اهداف گوناگونی داشت، وی می‌خواست توجه جهانیان را به شکایتهای عراق معطوف کند، اختلافات پنهانی میان اعضای دائمی شورای امنیت درباره تحریمهای عراق را آشکار کند و توجه را از بحث درباره نظارت، به لغو تحریمها منتقل نماید. در حالیکه صدام هیچگونه اقدام جدی برای بازگرداندن هیئت نظارت صورت نمی‌داد، تلاش در جهت سبک

۱. آندره فونتن، ***همان کتاب***، ص ۶۷۳.

۲. جاناتان رندل، همان کتاب، ص ۳۸۹.

کردن یا لغو تحریمها می‌کرد.

در واقع صدام حسین از همان نخستین روزهای دوران ریاست جمهوری کلینتون، وی را در موارد متعددی به چالش گرفت.[۱] در ژوئن ۱۹۹۳ در پاسخ به توطئه عراقیها در سوء قصد به جرج بوش رییس جمهور پیشین آمریکا به هنگام دیدار وی از کویت، کلینتون دستور داد چند موشک کروز به ساختمانی شلیک شود که پنتاگون اطمینان داده بود خالی از سکنه است.[۲]

ساختمان مذکور که یک مرکز امنیتی در بغداد بود نتوانست در مبارزه‌جویی‌های صدام علیه کلینتون خدشه‌ای وارد سازد. در اکتبر ۱۹۹۴ صدام حسین ارتش خود را بطرف کویت به حرکت در آورد و این امر آمریکا را ناچار ساخت که به سرعت نیروهای نظامی خود را از طریق هوا به این شیخ نشین منتقل سازد و بدین ترتیب این تهدید نتوانست به موفقیت انجامد. با اینحال رژیم بعثی عراق در اواخر اوت ۱۹۹۶ بار دیگر دولت آمریکا را به چالش گرفت. در آنزمان کردهای بارزانی از نیروهای عراق خواستار کمک شدند تا رقبای طالبانی خود را سرکوب کنند. پس از چند روز صدام حسین به رغم منطقه پرواز ممنوع نمایش قدرت نیروی عظیمی را در کردستان براه انداخت. بدنبال این واقعه ویلیام پری وزیر دفاع آمریکا در توجیه بی‌عملی واشنگتن، آنچه را که می‌گذشت به عنوان «جنگ داخلی کردها» توصیف کرد و کلینتون با این اظهار که توانایی آمریکا در کنترل وقایع عراق محدود است کوتاهی آمریکا را در این جریان و خودداری او را در اقدام به عمل توجیه کرد.

دولت کلینتون دست کم خود را با این اندیشه تسلی داد که سیاست دست روی دست گذاشتن حداقل این نتیجه را داشت که به نفوذ ایران در شمال عراق پایان داد، اما حتی این تسلی هم موقت از آب درآمد.[۳]

در ژوئن ۱۹۹۵ حکومت کلینتون اقدامات نظامی ویژه‌ای را به سیاست اعلام شده مهار دوگانه اضافه نمود. بطور رسمی پایگاه ناوگان پنجم ایالات متحده در بحرین تاسیس شد و

---

1. Robert O. Freedman, "U.S. Policy Toward The Middle East" In Clinton's Second Term, Middle East Review Of International Affairs Journal, Volume 3, No 1-March 1999 , P.8.

۲. کیسینجر، همان مقاله، ص ۲۱.

۳. جاناتان رندل، همان کتاب، ص ۳۹۰.

مقادیر عظیمی از تجهیزات نظامی در کویت و قطر انبار گردید. تعداد ۵۰۰۰ نفر نیروی بازدارنده در عربستان استقرار یافتند.

نیروهای ایالات متحده مانورهای نظامی متعددی را با کشورهای شورای همکاری خلیج‌فارس بانجام رساندند، که این اقدامات درمجموع موقعیت نظامی آمریکا را در خلیج فارس بهبود بخشید و در ضمن هشداری به دشمنان منطقه‌ای محسوب می‌شد. در سالهای ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ نیروهای نظامی آمریکا دوبار مورد حمله قرار گرفتند (از نظر آمریکا هدف اقدامات تروریستی).

این اقدامات که باعث وحشت در مورد رفتار خرابکارانه نسبت به مراکز نظامی آمریکاییان در خلیج فارس شده بود، تصمیم واشنگتن به ایجاد پایگاههای نظامی امن در منطقه را سبب گردید.[۱]

در هر صورت وجود این حوادث در خلیج فارس که بیانگر چالش علیه حضور نیروهای بیگانه در این منطقه بود، علامت روشن هم بر ضد امنیت و ثبات در این بخش حیاتی جهان محسوب می‌شد. هنگامیکه حمله نظامی ۷۰ ساعته ناموفق علیه عراق صورت گرفت مقامات آمریکایی همچنان به دستاوردهای محدود خود در این زمینه خشنود بودند.

ژنرال آنتونی زینی فرمانده نیروهای ایالات متحده در خلیج فارس معتقد بود که این حملات برنامه توسعه موشکی عراق را به مدت دو سال، به عقب خواهد انداخت.[۲]

در حملات مذکور همچنین یک پالایشگاه نفتی در نزدیک بصره مورد هدف قرار گرفت که بظاهر صدام حسین از نفت تصفیه شده آن برای قاچاق از طریق خلیج فارس استفاده می‌کرد و به این ترتیب تحریم‌های سازمان ملل را نقض می‌کرد. ژنرال زینی اعلام داشت که تعداد ۳۰۰ موشک‌انداز ویژه کروز بطور فعال مورد استفاده قرار گرفتند که ۸۵ درصد اهداف مورد اصابت قرار گرفتند.

کلینتون در نوامبر ۱۹۹۸ پس از عقیم ماندن عملیات تلافی جویانه اظهار داشت :

1. Richard K.Herrmann and William Ayres," The New Geo-Politics of The (Persian) Gulf: Forces For Change And Stability, in ***The Persian Gulf at The Millennium***, p. 39.
2. Robert O. Freedman, Op. cit., p. 12.

اگر بتوانیم گروه نظارت ملل متحد را به کار واداریم و یک بار دیگر به او [صدام] شانس یک آشتی آبرومندانه را از طریق رعایت قطعنامه‌های سازمان ملل متحد بدهیم، خواهیم دید که نتیجه مطلوب را می‌توان بدست آورد. در نیمه دسامبر ۱۹۹۸ موضع کلینتون در دو جبهه ضعیف شده بود. در خاورمیانه نخست وزیر اسراییل (ناتانیاهو) حاضر به شرکت در اجلاس وای‌ریور نشد. در داخل خود آمریکا، کلینتون در معرض استیضاح نمایندگان حزب جمهوریخواه قرار داشت. صدام حسین با استفاده از این فرصت‌ها سلاح‌های خود را از دید بازرسان سازمان ملل مخفی نمود. در واقع بنا به گفته کلینتون حتی اگر بازرسان در عراق باقی ماندند کارشان یک فریب بیش نبود. بجای آنکه بازرسان صدام را خلع سلاح کنند، صدام بازرسان را خلع سلاح کرده بود.[۱]

یک نشریه آلمانی به درماندگی و مستاصل شدن آمریکاییان در عراق اشاره نمود که نمی‌دانند دیگر چه باید بکنند، مجازاتهای نظامی فاقد برنامه و دستورالعمل سیاسی منسجم و اصولی همانقدر بی‌ثمر بوده‌اند که تلاش برای قرار دادن عراق در ردیف رژیمهای مطرود منطقه[۲] هیچ یک از متحدان آمریکا در خلیج فارس و منطقه خاورمیانه اعتقادی به دورنمای «آشتی آبرومندانه که براساس رعایت قطعنامه‌های سازمان ملل نداشت. همگی یقین داشتند به محض اینکه تحریم‌ها لغو شود، عراق دست به هر کاری برای دوباره مسلح شدن خواهد زد و کشورهای بزرگ نیز درصدد یافتن بهانه‌ای برای لغو تحریم‌های سازمان ملل هستند. کشورهای منطقه که به آمریکا متکی بودند به رغم اطلاعیه‌های رسمی، در نهایت وابستگی به آمریکا جهت تامین امنیت خود را بر اساس توانایی آن کشور در برکناری صدام یا تضعیف وی تا حدی که تهدیدی به شمار نرود، می‌سنجیدند.[۳]

بنابراین بدنبال ناکامی نمایش قدرت آمریکا در عراق، مقامات ایالات متحده به این

1. Ibid., p. 11.
2. Wolfgang Günter Lerch , " Ratlos im Irak ", Frankfürter Allgemeine Zeitung , 22 DEZ 1998, P.25.

۳. کیسینجر، همان مقاله، ص ۲۱.

نتیجه رسیدند که واشنگتن در مورد صدام حسین می‌بایست دو گزینه را در پیش گیرد. اول اینکه عراق بطور کامل قطعنامه‌های سازمان ملل را رعایت نماید و به خواست‌های شورای امنیت گردن نهد که این امر بعید بنظر می‌رسید. دوم سرنگون ساختن صدام حسین که این مسأله اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. آمریکا نمی‌خواست صدام بار دیگر با وقت تلف کردن با موضوع بازرسان بار دیگر بحرانهایی را در منطقه بوجود می‌آورد.

۴- سیاست مهار دوگانه: شکست دیپلماسی بحران

دولت آمریکا در اعلام سیاست جدید خود موسوم به «مهار دوگانه» در قبال ایران و عراق، از روش دولت‌های پیشین این کشور، در دهه ۱۹۸۰، یعنی قراردادن بغداد در مقابل تهران، به منظور تامین امنیت خلیج فارس پیروی نکرد.

هدف کلینتون و مشاورانش بطور عمده در انزوا قرار دادن ایران و عراق بطور همزمان بود. در نتیجه، واشنگتن در حفظ روابط دوستانه با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تلاش زیادی کرد. گفته شده که در دهه ۱۹۹۰ مبارزه واشنگتن علیه عراق و ایران مهمترین روند ژئوپولتیکی در خلیج فارس شد.[۱]

حکومت ریگان بر یک موازنه استراتژیک قدرت میان ایران و عراق تکیه داشت و از مشغول بودن تهران و بغداد به جنگ، بهره‌برداری می‌کرد. این سیاست که در اوایل ریاست جمهوری بوش همچنان کارآیی داشت با حملهٔ عراق به کویت دچار دگرگونی شد بنابه گفتهٔ یکی از طراحان سیاسی آمریکا باقی ماندن صدام در مسند قدرت، ایالات متحده را وادار کرد سیاست مهار دوگانه را هم در برابر ایران و هم در برابر عراق در پیش گیرد.[۲]

به رغم این نظر سیاست آمریکا در این دوران مبتنی بر چندین سلسله کنش و واکنش‌هایی بود که سابقهٔ آنها دست کم به دههٔ ۱۹۷۰ و سپس دوران جنگ ایران و عراق باز

---

1. Richard H. Herrmann and R. William Ayres, op. cit., P.37.

۲. کیسینجر، همان مقاله، ص ۲۱.

می‌گشت. ایران و عراق به تناوب در این دو دههٔ حامی دگرگونی در وضع موجود خلیج فارس و خاور میانه و آمریکا به عنوان یک قدرت مسلط در منطقه کشوری طرفدار صلح و وضع موجود و حامی کشورهای ضعیف و ثروتمند این بخش از جهان شناخته می‌شد.

در سالهای جنگ سرد و نظام دوقطبی، شرایط برای اعمال سلطه توسط آمریکا بسیار مساعد بود، اما با فروپاشی شوروی کشورهای جهان چندان نیازمند قدرت نظامی آمریکا و چتر حمایتی آن نبودند. پیامدهای این مسأله باعث شد که در سال ۱۹۹۳ سیاست موازنه مثبت که موجب افزایش قدرت ایران و عراق می‌شد، (از جانب ایالات متحده) کنار گذاشته شود و استراتژی موازنه منفی به معنی کاهش قدرت نظامی و تضعیف توان اقتصادی ایران و عراق اتخاذ شود.

سیاست مهار دوگانه، بیانگر استراتژی جدید آمریکا در خلیج فارس بود. ابزارهای استراتژی فوق عبارت بودند از:

قدرت نظامی، فشارهای دیپلماتیک و تحریم‌های اقتصادی، دراین خصوص اقدام یک‌جانبه آمریکا جایگزین اقدام چندجانبه می‌شود. به عبارت دیگر برخلاف اقدام در مورد کویت، آمریکا هم پیمانان خود را از منطقه اخراج نموده و صلح خود را با همکاری یا تعارض درمقابل انگلستان اعمال می‌کند.[1]

در این خصوص مارتین ایندیک نقش عمده‌ای در تبیین سیاست مهاردوگانه آمریکا، متناسب با نظرات گروههای فشار صهیونیستی ایفا کرد. او که یک یهودی تبعه استرالیا بود در اوایل دهه ۱۹۹۰ به تابعیت آمریکا درآمد و بناگاه از سیاستگذاران ایالات متحده گردید. ایندیک به‌عنوان مشاور خاورمیانه‌ای شورای امنیت ملی آمریکا منصوب شد.

وی در مارس ۱۹۹۳، در یک انجمن یهودی، سیاست خاورمیانه‌ای کلینتون را اعلام کرد:

اولین هدفی که در مقابل ما بود، تعیین یک استراتژی منسجم برای نیل به صلح

---

۱. داریوش اخوان زنجانی، «نقش و جایگاه تحریم در سیاست خارجی آمریکا»، مجله سیاست خارجی (ویژه تحریم)، سال یازدهم، بهار ۱۳۷۶، ص ۷۲.

خاورمیانه بود. ما سیاستهای موجود را ارزیابی کردیم، به تجزیه و تحلیل نیروهای منطقه‌ای پرداختیم و جلسات بسیاری را به بحث و تبادل نظر با رهبران منطقه و موسسات درگیر در مسایل مربوط به امنیت ملی اختصاص دادیم.

هدف ایندیک از سخنان یاد شده، تفهیم این مطلب بود که سران کاخ سفید و مقامات خاورمیانه با بررسی دقیق مسایل منطقه، به برنامه ریزی سیاسی در این بخش مهم جهان پرداخته‌اند. تأکید عمده ایندیک بر شرایط امید بخشی بود که منجر به ایجاد تعادل و میانه‌روی منطقه‌ای، تضعیف ایران و عراق و کاهش قدرت نیروهای افراطی و نهضت‌های بینادگرا شده است. بنابراین، بنظر می‌رسد که با ایجاد نوعی تعادل منطقه‌ای، اگر سیاست‌های کاربردی کلینتون نیز بر مبنای تساهل و تصاعد زدایی بحران باشد، به نتیجه مطلوب نائل خواهد شد، زیرا در چنین وضعیتی توانمندی نیروهای خواهان دگرگونی انقلابی کاهش یافته و زمینه لازم برای تغییرات ضروری، بدون ایجاد بی ثباتی، فراهم خواهد آمد.[1]

از دید طراحان، بظاهر سیاست مهاردوگانه آمریکا بر حسب منابع کوتاه مدت این کشور، در زمینه نفت و امنیت خلیج فارس عملی بود. با این وجود تأثیر بلند مدت این سیاست درقبال خلیج فارس در همان زمان نیز قابل بحث بود. در هر صورت ساز و کار مهار عراق قبل از به قدرت رسیدن کلینتون به اجرا در آمده بود. در ۲۷ ژوییه ۱۹۹۰ واشنگتن محدودیت‌های بانکی و بازرگانی تازه‌ای در مورد عراق درنظر گرفت. سنای آمریکا با ۸۰ رای و مجلس نمایندگان با ۲۳۴ رای پیشنهاد اعمال تحریم‌های جدید اقتصادی در مورد عراق را مطرح ساختند و به آن رای دادند. سناتور جمهوریخواه نیویورک آلفونس داماتو یکی از مدافعان سرسخت اسراییل طی سخنانی در مجلس آمریکا صدام حسین را یک «قصاب و جلاد» توصیف نمود.[2]

از اوت ۱۹۹۰ عراق تحت تحریم فروش کلیه اقلام صادراتی (به جز کالاهای اساسی نظیر مواد غذایی و دارو) و نیز خرید نفت این کشور واقع شد. طبق نظر شورای امنیت، تحریم نفت

---

۱. ابراهیم متقی، «سیاستها و جهت گیریهای کلینتون در خاورمیانه»، فصلنامهٔ خاورمیانه، سال اول، شمارهٔ ۲، پاییز ۱۳۷۳، ص ۳۶۷.

2. Steven A. Holmes , New York Times, 28 July 1990.

عراق تا زمانی که بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل متقاعد شوند که برنامه عراق در زمینه توسعه سلاحهای هسته‌ای، میکربی، شیمیایی و موشکهای دوربرد، به‌طور کامل گزارش شده لغو نخواهد شد. طبق نظر برخی از اعضای شورای امنیت، بویژه روسیه و فرانسه، به محض اینکه بازرسان تسلیحاتی سازمان متقاعد شوند عراق خود را با تمام شرایط وفق داده، تحریم صدور نفت این کشور را لغو خواهند کرد.

آمریکا در این خصوص موضع انعطاف ناپذیرتری اتخاذ کرده و اعلام نمود تحریم‌ها تا زمانی که بغداد دیگر شرایط مندرج در قطعنامه ۶۸۷ را نپذیرد (از جمله عدم نقض حقوق بشر در عراق)، لغو نخواهد شد. منطقی که از سیاست آمریکا در قبال عراق استنباط می‌شود، این است که هیچ مصالحه‌ای در مورد صدام حسین صورت نخواهد گرفت، مگر اینکه صدام از قدرت کناره‌گیری کند.[1]

در خصوص ایران، مشاوران سیاسی دولت کلینتون در ابتدا خاطر نشان ساختند که هدف آمریکا سرنگونی حکومت ایران نیست. آنان خواستار تغییرات بنیادی در سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران از جمله عدم مخالفت با روند صلح اعراب و اسراییل بودند. مشاوران سیاسی دولت واشنگتن معتقد بودند هرگونه حمایت مالی از دولت ایران به تحکیم قدرت نظام خواهد انجامید. در عین حال در این مقطع زمانی مسئولان سیاسی آمریکا به کرات اعلام کردند که قصد براندازی نظام ایران را ندارند. آنتونی لیک رییس شورای امنیت ملی آمریکا گفت: کلینتون مخالف دولت جمهوری اسلامی نیست و قصد براندازی آن را ندارد.[2] همچنین مارتین ایندیک، دستیار ویژه رییس شورای سیاست خاورمیانه آمریکا اظهار داشت: با حکومت اسلامی مخالف نبوده و خواستار سرنگونی آن نیستیم.[3]

در آنزمان از نظر یکی از مقامات بلند پایه وزارت خارجه آمریکا، دولت بوش مایل بود،

1. Rosemary Hallis , "Iran Iraq: Dual Containment, and the Oil Maket", RIIA Briefing Paper, No. 2 h, (August 1995).
2. The Economist, (1-7 July 1995), p.16.
3. Eric Rouleau, "America's Tune Yielding Policy Towards Iraq", Foreign Affairs, Vol 74 No. 1, Jan-Feb 1995, p.61.

مسایل مشترک ایران و آمریکا را حل کند و دولت کلینتون نیز می‌خواست روابط با ایران را بهبود بخشد. همچنین هنگامی که موضوع تحریم‌های تجاری علیه ایران پیش آمد نماینده تگزاس (بیل آرچر) همراه با سایر گروههای ذی نفع مخالفت خود را درمجلس نمایندگان ابزار داشتند.

در هر صورت از آنجا که تحریم‌های سازمان ملل شامل ایران نمی‌شود، آمریکا به سایر ابزار متوسل شده تا جمهوری اسلامی را به نحوی تحریم و یا منزوی کند. در سال ۱۹۹۵ واشنگتن برخطری که سرمایه گذاران در ایران با آن مواجه‌اند، صحّه گذاشت. از آن گذشته در آمریکا تلاش وسیعی بعمل آمد تا تحریم ایالات متحده علیه ایران به عنوان ابزار سیاست خارجی واشنگتن اعلام و درسطح جهان معرفی گردد.

همان گونه که در دستورالعمل ریاست جمهوری آمریکا (شماره ۱۲۹۵ مورخ ۱۸ مارس ۱۹۹۵) آمده بود، علت تحریم ایران عبارت است از: تهدید فوق العاده‌ای که متوجه امنیت ملی، سیاست خارجی و اقتصاد ایالات متحده آمریکا شده است. کلینتون در نامه‌ای خطاب به روسای دو مجلس آمریکا سه دلیل عمده برای اتخاذ تصمیم تحریم ارائه داد که شامل فعالیت‌های تروریستی ایران که برای صلح و امنیت تمام ملت‌ها تهدیدکننده می‌باشد، استراتژی حمایت ایران از تروریسم بین الملل (ازجمله فعالیت‌هایی که صلح خاورمیانه را به مخاطره می‌اندازد) و تلاشهای ایران برای دستیابی به سلاح‌های امحاء جمعی می‌شد.[۱]

مارتین ایندیک ضمن تکرار دلایل فوق موارد دیگری نظیر تلاش ایران برای دستیابی به قدرت تهاجمی در زمینه تسلیحات متعارف به‌منظور تهدید همسایگان خود و حقوق بشر و دمکراسی را اضافه نمود.

در آنزمان استدلال مسئولان آمریکایی مبنی بر اینکه اقدامات ایران منافع حیاتی آمریکا را در منطقه به خطر می‌انداز مواردی نظیر موفقیت در روند صلح خاورمیانه (که مهمترین تقدم دولت کلینتون محسوب می‌شد)، امنیت دوستان و متحدان (واشنگتن) بویژه در خاورمیانه و توسعه دمکراسی و بازارهای آزاد در خاورمیانه‌ای آرام (باثبات) و مسأله حفظ منافع

۱. داریوش اخوان رنجانی، همان مقاله، ص ۷۳.

حیاتی آمریکا در حوزه خلیج فارس را شامل می‌گردید.[۱]

اینکه چنین شدت عمل و تعصباتی در قبال ایران از چه ناشی می‌شد به عوامل گوناگونی باز می‌گردد. در همان زمان مقاله نشریه آمریکایی وال استریت ژورنال بجای نوعی نظریه توطئه که توصیف کننده طرح عظیمی در جهت بی ثبات سازی رژیم ایران باشد، به توضیح پیچیده منافع و انگیزه‌ها پرداخت و کم و بیش درخصوص ماهیت گروههای فشار در آمریکای معاصر مطالب قابل توجهی را ارائه داد. گفته می‌شد، زمانی که کمیسیون امورمالی (راهها و طریقه‌ها)[۲] کنگره آمریکا به بحث درمورد لایحه تحریم علیه ایران پرداخت، تنها یک گروه خارجی از کنگره بر سر میز مذاکره نشسته بود، که آن هم کمیته امور عمومی آمریکا و اسراییل (ایپک)[۳] یا گروه فشار اسراییل در آمریکا می‌باشد.

ایپک به شکل دهی لایحه مشابهی در جهت مبارزه با «تروریسم ایران» و تصویب آن در سنای آمریکا به اتفاق آرا کمک نموده بود. طبق گزارش وال استریت ژورنال، کمیته مزبور تهدیدهایی نیز علیه شرکتهایی که در پی سرمایه‌گذاری ایران بوده‌اند اعمال کرده و حتی از طریق شبکه اینترنت، اطلاعات نامساعد علیه ایران پخش نموده است.[۴]

ایپک که با مسایل و آینده بیت المقدس و چشم انداز دولت فلسطین مواجه شده بود، جایگاه محوری خود را در سیاست‌های یهودیان آمریکا بتدریج از دست می‌داد و از این نظر دچار ضربه شده و در جستجوی راهی بود تا همچنان مطرح بماند. ایپک ابزار تمام عیار خود را در سناتور آلفونس داماتو یافت. داماتو که دشمنی کلی در قبال ایران داشت، زمانی که جمهوری خواهان در اوایل ۱۹۹۵ قدرت را در کنگره به دست گرفتند، به ریاست کمیته بانکداری منصوب شد. مذاکرات میان داماتو از یک سو و کاخ سفید و مجلس نمایندگان از سوی دیگر ادامه یافت.[۵]

---

۱. سمپوزیوم خاورمیانه، «سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال ایران و عراق»، (۱۴ فوریه ۱۹۹۴)، فصلنامه خاورمیانه، سال اول، شماره ۳، زمستان ۱۳۷۳، ص ۶۲۳.

2. Ways and Means Committee.

3. The American - Israel Public Affairs Committee.

4. Robert Greenberger and Laurie Lande, Wall Street Journal (18 June 1996).

۵. فریده فرهی، «شناخت تحریم آمریکا علیه ایران»، مجلهٔ سیاست خارجی (ویژه تحریم)، سال یازدهم بهار ۱۳۷۶، ص ۵۶.

به این ترتیب لایحه تحریم علیه ایران به اتفاق آرا در سنا و مجلس نمایندگان به تصویب رسید، که دلیل آن می‌توانست ذکر این مطلب باشد که دخالت پرسر و صدا و برنامه ریزی شده گروه فشار صهیونیستها و عدم مواجهه با مخالفت‌های سازمان یافته، شرایطی را بوجود آورد که در آن رای ضد ایران برای هیچ یک از نمایندگان دو مجلس آمریکا هزینه سیاسی نداشت. در این فرآیند، آن دسته سیاستگزاران از سوداگران سیاسی نظیر ایپک و یا حتی افرادی مانند پاتریک کلاوسون که برای آنان اعمال فشار بر ایران بیشتر یک شغل است تا انگیزه یا تمایل ایدئولوژیکی، مدد می‌گیرند.[۱]

به این ترتیب، عوامل داخلی در گسترش و نحوه موضع ایالات متحده در مورد تحریم ایران نقش زیادی داشتند.

واشنگتن ادعا می‌کرد که حاضراست به بحث در مورد منافع نسبی منزوی کردن کامل ایران یا انجام گفتگوی سازنده بپردازد. از آنجا که کشورهای اروپایی و ژاپن موافق روش دوم بودند، بنابراین تأثیر سیاست آمریکا محدود شد. مشخص بود که این کشورها با توجه به مسأله عرضه نفت و قیمت‌ها در بازار جهانی حاضر به تبعیت از قوانین داخلی ایالات متحده نبودند. آلمان و ژاپن به دلیل مناسبات گسترده بازرگانی و نیز در مخاطره بودن سرمایه‌گذاریهای خود در ایران حاضر نبودند وارد برنامه‌های مهار و تحریم آمریکا شوند. کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نیز در خصوص سیاستی که ایران را به خصومت کشاند، ابراز نگرانی کرده، مایل نبودند که با فشار وارد آوردن بر ایران، این کشور را بحالت تهاجمی نسبت به خود درآورند.

موضوع قابل توجه اینکه غالب محققان امور خلیج فارس و خاورمیانه در آمریکا با سیاست مهار ایران مخالف می‌باشند. به گونه‌ای که در بین دانشگاهیان به ویژه ایران شناسان به سختی می‌توان طرفدار مهار ایران را یافت. افرادی نظیر برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر و اسکوکرافت، مشاور امنیت ایالات متحده در همان زمان سیاست مهار دوگانه را شکست خورده توصیف می‌کردند .ایشان بر این اعتقاد بودند که ایران و آمریکا منافع مشترکی در خلیج فارس،

---

۱. مقاله پیشین، ص ۵۹.

آسیا مرکزی، قفقاز، عراق و افغانستان دارند. اشتراک بین ایران و ایالات متحده در مجموع بیشتر از تضاد منافع آنهاست. براین اساس سیاست مهاردوگانه، سیاستی غیر عملی بود زیرا نمی‌توانست بدون استفاده از ایران، عراق و بدون استفاده از عراق، ایران را مهار کرد. بنا به هزینه‌های بالای مالی و دیپلماتیک بر علیه دو قدرت منطقه‌ای خلیج فارس این سیاست بیشتر شبیه یک شعار بود تا استراتژی، اگر چه این سیاست بیش از این قابل دوام نبود.[1]

روشن بود که حتی بنظر مقامات آمریکایی مهاردوگانه یک راه حل موقت است. تلاش کلینتون برای ساختن یک فضای منطقه‌ای و بین المللی جهت ایجاد سیاست مهار بویژه در مورد ایران به مرور زمان دچار فرسایش و با دشواری مواجه شد. در سطح خلیج فارس بعضی از کشورهای منطقه اعلام کردند که حاضر نیستند در طرحهای ایالات متحده سهیم شوند.

در یک تحلیل کلی می‌توان گفت: حکومت کلینتون با اعلام سیاست مهار دوگانه یک سیاست جاه‌طلبانه و بلندپروازانه در خلیج فارس را در پیش گرفت و دو کشور بزرگ این منطقه را به سبک دوران ترومن محصور و مورد تحریم قرار داد. سیاست مهاردوگانه یک راهبرد مخاطره‌آمیز بود که مستلزم یک شبکه گسترده و ناپایدار از اتحادها بود. این سیاست که مبنای آن می‌توانست ائتلاف خوش فرجام اوایل دهه ۱۹۹۰ برعلیه عراق باشد، نتوانست بار دیگر آمریکا را در سیاست هایش در خلیج فارس موفق نماید.

اضافه شدن بی‌دلیل ایران به لیست آمریکا که ناشی از سیاست مغرضانه داخلی بود پایه‌های این مهار را از ابتدا سست نمود. سیاست مذکور که تعهدات دامنه‌دار و بلند مدتی برای کشورهای دیگر بهمراه داشت به مرور زمان بصورت ابزار ضعیفی درسطح منطقه و جهان درآمد: ایالات متحده پی‌برد که با امثال قوانین داماتو و تحریم تجاری یک‌جانبه، کشورهای دیگر را از خرید نفت ایران باز نخواهد داشت. ایالات متحده هیچ منافع حیاتی در منطقه برای توجیه سیاستی چنین گرانقیمت و مستلزم چنین خطر بزرگی نداشت.[2]

---

1. Zibigniew Brzezinski, Brent Scowcroft and Richard Murphy, "***Differentiated Containment: Policy Toward Iran And Iraq***", Foreign Affairs, May-June 1997, P.20.

2. Barbara Conry, "America's Misguided Policy of Dual Containment in The Persian Gulf"

در غیاب عدم وجود منافع حیاتی ملی در خلیج فارس، آمریکا نمی‌بایست بار سنگین تعهدات را بپذیرد. دستیابی به نفت خلیج فارس و جلوگیری از گسترش سلاح‌های اتمی، این اجازه را بطور اختصاصی به آمریکا نمی‌داد که خود را وارد آشوب منطقه‌ای بکند و خود را وارد جنگ دیگری در خلیج فارس نماید.[1]

عدم ارزیابی‌های صحیح در مورد سیاست مهار دوگانه آن را بصورت مقدمه‌ای برای شکست‌های بعدی آمریکا در منطقه و نافرمانی، بی اعتنایی و حتی تمسخر سیاست‌های واشنگتن در سطح بین‌المللی درآورد.

در واقع چند کشور به رهبری روسیه و چین و فرانسه آشکارا با اجرای تحریم‌ها مخالفت می‌کردند. بویژه فرانسه که از نظر آن کشور مخالفت با سیاست مهار بصورت وسیله‌ای برای اثبات هویت اروپایی جداگانه و حتی مخالفت با سیاست تک قطبی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا درآمده بود.

به نظر بعضی از مقامات آمریکایی تسلیم شدن آمریکا به نظرات این گروه هیچ امتیازی در بر نخواهد داشت. کشورهایی که با تحریم‌ها مخالفت می‌کنند خواهند دید که از مسخره کردن سیاست آمریکا که مورد پشتیبانی سازمان ملل متحد است، هیچ سودی نخواهند برد.[2]

بنا به همین نظریه، در صورتیکه بویژه تحریمها بر علیه عراق برداشته شود، کشورهای خلیج فارس بطور موقّت از توقف فشار عراق آسوده‌خاطر گشته، ولی در بحران بعدی درباره استواری آمریکا دچار نگرانی خواهند شد.

در مورد ایران، گرچه واشنگتن بظاهر در انتظار تغییر اساسی موضع در حکومت جمهوری اسلامی بود (و نه تغییر نظام) با این حال سیاست مهار دوگانه تا پایان حکومت کلینتون ادامه داشت. گرچه در اواخر این دوران طولانی، بنا به ملاحظات ناشی از تحولات داخلی ایران و نیز دگرگونیهای منطقه‌ای و بین‌المللی، در نظرات بعضی از سیاستمداران آمریکایی نظیر

Foreign Policy Briefing NO. 33, 10 November 1994 P.1.
1. Ibid., P.6.

۲. کیسینجر، همان مقاله، ص ۲۲.

مادلین آلبرایت وزیر خارجه ایالات متحده تعدیل هایی صورت گرفت، با اینحال کفه افراطیون و عقاب‌های آمریکا بر سیاست این کشور همچنان سایه سنگین خود را افکنده بود. بنا به نوشته یک تحلیل‌گر مسایل خاورمیانه در واشنگتن تصمیم گیرنده‌های اصلی در ادارات سیاست خارجی دولت کلینتون در خصوص خاورمیانه به طور کل و خلیج‌فارس بطور اخص مدتهاست که دارای دیدگاههای جهان‌گرایانه هستند. این لقب، به اشخاصی که طرفدار ادامه و یا گسترش نقش امنیتی ایالات متحده‌اند، اطلاق می‌شود. این لقب‌ها شامل تندروها، عقابها، طرفدار مداخله، افراطیون امنیتی و همچنین بنیادگرایان مسیحی و گروههای طرفدار اسراییل نیز می‌شود. گروههای طرفدار اسراییل در واشنگتن (بدنبال کنفرانس مادرید و موضع‌گیری کنفرانس تهران علیه آن) ایران را دشمن جدید خود و منشاء بنیادگرایی اسلامی و تهدید اصلی برای امنیت اسراییل معرفی کرده، تصویر مشابه آنچه «کارشناسان تروریسم» از ایران ترسیم کردند از این کشور ارائه دادند.[۱]

از جمله این گروهها و اشخاص نیوت گینگریچ رهبر جمهوری خواهان در کنگره آمریکا بود، که کلینتون را در وارد آوردن فشار به ایران مورد چالش قرار داد و هشدار می‌داد که «ایران به‌طور پنهانی در شرف جنگ با آمریکا است».

براساس گزارش مطبوعات ویلیام پری، وزیر دفاع آمریکا پاریس و لندن را در مورد طرحهای خود در رابطه با حملات موشکی و هوایی به اهداف ایران توجیه کرده بود.[۲]

در یک تحلیل نهایی، سیاست مهار دوگانه، این عبارت مبهم و اغواکننده که به سرعت در سال ۱۹۹۳ بخشی از اصطلاح روز سیاست آمریکا در خلیج فارس گردید در فلج‌کردن و ایستایی فکر دستگاه سیاسی ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ سهم مهمی ایفا کرد. پیشداوری یکسان آمریکا در مورد ایران و عراق و عنوان کردن هر دو کشور به عنوان منفور، یاغی، سرخ، سرکش،

---

۱. اریک هوگلاند، «دیدگاههای ایالات متحده در مورد امنیت خلیج فارس»، ترجمه باقر نصیری، **مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس**، ص ۱۶۶.

۲. لارنس جی گلداستین، «تحریمهای اقتصادی؛ علل سیاسی و تأثیرات اقتصادی»، ترجمه مرضیه ساقیان، مجلهٔ سیاست خارجی، سال یازدهم، بهار ۱۳۷۶، ص ۲۱۴.

خارج از قانون و تروریست، از جمله عللی بود که سیاست واشنگتن را بویژه در مورد تهران به شکست کشاند. گستردگی دامنه و عدم محدودیت زمانی این سیاست در شمار دلایلی بودند که متحدان اروپایی و ژاپنی آمریکا را به ارزیابی مجدد در مورد سیاست مهار دوگانه وادار نمود بطوریکه از واشنگتن خواستار شدند که از وضع و اعمال قوانین فرامرزی خودداری نمایند. نتیجه دیگر این سیاست آن بود که ایران و عراق به سوی روسیه و چین گرایش پیدا کنند تا در مقابل خطر آمریکا به نحوی از خود محافظت نمایند. عدم موفقیت آمریکا در تعقیب سیاست‌های ایران و عراق که به نوعی حاکی از ناکامی در سیاست مهار دوگانه بود، سبب شد که پس از چندی مقامات آمریکایی لحن خود را در مورد ایران تغییر دهند و (از جمله آنها می‌توان کیسینجر، برژینسکی، دیویدنیوسام، گری سیک، جفری کمپ.... اشاره نمود) با دیدی گسترده و درازمدت به مناسبات دوجانبه بنگرند.

۵ـ بوش پسر و محور شرارت: فرصت‌ها و موانع یک راهبرد نظامی

پس از شکست آشکار حزب جمهوری خواه در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۸ که منجر به سرافکندگی نیوت گینگریچ، یکی از رهبران راست‌گرای افراطی، و کناره‌گیری وی از سیاست شد این حزب با تلاش فراوان موفق شد پسر جرج بوش رییس‌جمهور سابق را در سال ۲۰۰۰ به ریاست جمهوری ایالات متحده انتخاب نماید. پسر جرج بوش که همنام پدر است، فرماندار ایالات تگزاس بود و از راستگرایان افراطی محسوب می‌شود.

عدم موفقیت دولت دمکرات در عملیات «روباه صحرا» و فاش‌شدن اسرار روابط میان اعضای هیأت بازرسی سازمان ملل متحد و سازمان اطلاعاتی ایالات متحده (سیا)، نشان داد که همکاری ریچارد باتلر و سیا چگونه سبب خوشنودی صدام حسین از بی‌اعتبارشدن دشمنانش را فراهم ساخته و چگونه سازمان ملل را از امکان بازرسی واقعی در عراق برای یافتن سلاح‌های مخصوص کشتار جمعی محروم کرده است.

ماجرا هر چه بود شایان توجه است که پس از پایان گرفتن عملیات طوفان صحرا و

برملاشدن قضایای جاسوسی، صدام حسین بار دیگر اعلام پیروزی کرد و بدون توجه به شکست‌هایی که برای ملت عراق به بار آورده بود، عوامل خود، اعضای حزب بعث و عراقیها را به خیابانهای بغداد گسیل داشت تا این «موفقیت بزرگ» را جشن بگیرند.[۱]

حضور رسمی عراق در اکتبر ۲۰۰۰ در اجلاس سران عرب در قاهره نشانه مهمی از بازگشت بخت و اقبال برای حکومت بغداد و مبارزه‌ای خاموش که در طول یک دهه تداوم داشت به حساب می‌آمد.[۲]

صدام حسین یک بار دیگر خود را به عنوان بازیگری در بالاترین سطح در جهان عرب مورد استقبال می‌یافت، همچنان که مبارک رییس جمهور مصر این امر را بزرگترین دستاورد سیاست خارجی بغداد در طول ده سال گذشته نامید. عراق در طول یک دهه با مسأله تحریم‌ها دست به گریبان بود، اکنون بطور کامل از جانب جامعه عرب پذیرفته می‌شد.[۳]

در هر صورت این مسأله وجود داشت که زمانی که تحریم‌ها برداشته شود. عراق بار دیگر نقش برادر بزرگتر را در منطقه برعهده گیرد، این امر از نظر راهبردی به ضرر کشورهای متحد آمریکا در شورای همکاری و در نهایت لطمه‌ای به منافع استراتژیک ایالات متحده در خلیج فارس محسوب می‌شود. جمهوری خواهان ایالات متحده اعتقاد دارند که کشورشان می‌بایست به حمایت خود از ثبات رژیمهایی که از دیرباز با واشنگتن متحد، بوده‌اند بویژه شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس ادامه دهد. دسترسی بی وقفه به نفت نباید تنها علت حمایت از این کشورها باشد بلکه ایالات متحده باید درک کند که این کشورها از دیگر منافع آن در خاورمیانه پشتیبانی خواهند کرد. ایشان مقابله موفقیت‌آمیز با عراق و شکست آن کشور در اوایل دهه ۱۹۹۰ را مثال می‌زدند و می‌گفتند باید این گونه در مقابل خطراتی که متحدین آمریکا را در

---

۱. پیروز مجتهدزاده، «جهان در سالی که گذشت»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی ۱۴۰-۱۳۹، سال سیزدهم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۸، ص ۱۰.

2. Raad Al Kadiri, "Iraq And The (Persian) Gulf Since 1991", in *Security In The Persian Gulf,* op. cit., p.253.

3. "Iraq Coming Back Into the Fold", Washington Post, 22 November 2000.

منطقه تهدید می‌کند، عکس‌العمل نشان دهد.[۱]

ناکارآیی سیاست مهاردوگانه و بی‌ثمر بودن عملیات روباه صحرا (محصول مشترک آمریکا و انگلیس) بار دیگر سیاستمداران کاخ سفید را به اندیشه فرو برد. مسأله آن بود که بازی‌های تکراری میان عراق و ایالات متحده در طول دهه ۱۹۹۰ گرچه لطمات و خسارت‌های زیادی را متوجه رژیم بغداد و عراقیها نموده بود با اینحال صدام همچنان با سماجت سیاست چالش را بروش‌های گوناگون علیه آمریکا ادامه می‌داد و با اینکار مایل بود که به کشورهای منطقه نشان دهد که پرچم مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم را همچنان در دست دارد.

بنابراین از نظر واشنگتن، برای حفظ سرمایه‌های آمریکا در خلیج فارس، عزم راسخ و ارادهٔ قوی، بر تکرار اشتباهات گذشته و ضعف‌های دههٔ ۱۹۹۰ رجحان دارد. اگر ایالات متحده نتواند اوضاع کشوری شکست خورده مانند عراق را روبه راه کند، یا اگر رهبران تهران به آن سوی مرزهای خود بنگرند و ببینند مخالفت ورزیدن با آمریکا چه اندازه آسان و مؤثر است، آمریکا نخواهد توانست ایران را به کشوری میانه‌رو مبدل کند.[۲]

بنابراین به مفهوم وسیعتر امنیت خلیج فارس نمی‌توانست براساس یک نگرش انتزاعی منطقه‌ای طرح‌ریزی گردد از دیدگاه سیاسی و نظامی آمریکا، مهمترین نحوه تقویت بازدارندگی و دفاع در خلیج‌فارس آن است که به نحوی روشن و همه جانبه توسط ایالات متحده ترتیب داده شود. بنا به همین نظریه گرچه سیاست ایالات متحده در خلیج فارس موفقیت‌هایی در دهه ۱۹۹۰ داشت، اکنون با توجه به تغییر شرایط نیاز به تعدیل مجدد داشت. هم ایران و عراق هر دو بتدریج از تار عنکبوت تحریمها که در ابتدای سالهای این دهه ایجاد شده بودند، بتدریج گریختند. عربستان سعودی و دیگر پادشاهی‌های عرب حوزه خلیج فارس، ایران را بطور فزاینده برای مقابله با عراق مورد استفاده قرار دادند و در عین حال پذیرفتند که عراق به جهان عرب باز گردد، بازگشت به ژست دوری گزیدن بیشتر از ایالات متحده درحالیکه حمایت آمریکا را مورد

---

۱. اریک هوگلاند، همان مقاله، ص ۱۶۰.
۲. کیسینجر، همان مقاله، ص ۲۲.

استقبال قرار می‌دادند، از جمله سیاست‌های ایشان بوده است.[1]

با اینحال در شروع قرن بیست و یکم، سیاست‌های آمریکا بنظر می‌رسد که در گذشته بهتر نسبت به چالش‌ها پاسخ می‌داد تا مبارزه‌جویی‌های آینده. در حالی که ایالات متحده در یک موضع بخود پیچیده بر علیه ایران و عراق در خلیج فارس باقی مانده، ایران و عراق هر دو همسایگان خود را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار داده و ژست‌های هر دو دارای حرکت‌های متقابل می‌باشد. نخست آنکه متحدان آمریکا در خلیج فارس، موضع آمریکاییان را تخریب می‌کنند، و در عین حال همزمان بر ایالات متحده تکیه می‌کنند، که این سیاستها رهنمون می‌شود به یک شکست راهبردی[2] موضوع دوم به نگرانی آمریکا در خصوص عدم توجه و ندادن اهمیت به دگرگونی‌های سیاست داخلی در منطقه، که ممکن است در دهه آینده به صورت عامل اصلی بر منافع ایالات متحده اثرگذارد، باز می‌گردد. با شروع دهه ۱۹۹۰ و تحولاتی که در اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن رخ داد، کشمکش‌های منطقه‌ای در سراسر جهان به جای جنگ سرد محور اصلی سیاست خارجی آمریکا گردید. سیاست‌های نظامی‌گرایانه و مداخله جویانه و حمایت از رژیمهای غیرمردمی و مستبد در نقاط مختلف جهان موجب واکنش هایی بر ضد منافع آمریکا گردید.

نقش آمریکا در هدایت عملیات نظامی در جنگ دوم خلیج فارس موجب شد که گروهی از عراقی‌ها درصدد ترور جرج بوش (پدر) به هنگام دیدارش از کویت (به تاریخ ۱۵ آوریل ۱۹۹۳) برآیند که در نتیجه ۱۵ عراقی دستگیر شدند و ماشین‌های حامل بمب و اسلحه آنان توقیف شد. ادامه حضور نظامی آمریکا در عربستان بویژه پس از جنگ کویت، انگیزهٔ بمب‌گذاری در سفارت‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا در سال ۱۹۹۸ شد. طرفداران اسامه بن لادن، ناراضی معروف عربستان، اهداف خود را از انجام چنین عملیاتی آزادسازی اماکن مقدّسه و اخراج

1. Jon B. Alterman, "The (Persian) Gulf States And The American Umbrella", Middle East Review of International Affairs, Journal, Volume 4, No.4. December 2000, p.1.
2. Ibid., p. 9.

نیروهای خارجی از کشورهای اسلامی و بخصوص شبه‌جزیره عربستان اعلام نمودند.[۱]

بهترین تفاوت آمریکا و دیگر کشورهای بزرگ غربی که وجوه اشتراک سیاسی و اقتصادی دارند، پیروی آمریکا از سیاست‌های نظامی گرایانه و مداخله جویانه طی سالهای متمادی بویژه پس از جنگ جهانی دوم در گوشه و کنار جهان بوده است. هیأت دولت بوش که از جناح‌های حامی صنایع نظامی آمریکا تشکیل شده، پوشش مبارزه با تروریسم را بهانه بسیار خوبی برای تقویت کارآمدی قدرت نظامی آمریکا می‌داند. این مسأله از طریق دریافت سفارش‌های جدید تسلیحاتی قابل حصول است. دولت بوش قراردادی با کارخانه لاک هید آمریکا منعقد کرد که به موجب آن این کارخانه عهده‌دار تولید سه هزار جنگنده اف ـ ۳۵ به ارزش ۲۰۰ میلیارد دلار شد. این قرار داد نظامی قدرت تحرک آمریکا را در افزایش سطح و کیفیت فن‌آوری عمومی و نظامی در مقایسه با وضعیت رقبای اروپایی و روسیه بالا می‌برد. پس از رویدادهای ۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر)، مبلغ ۳۰۰ میلیارد دلار بدون هیچ مخالفتی از سوی نمایندگان کنگره و مجلس سنا و نمایندگان رسانه‌های گروهی به بودجه نظامی آمریکا افزوده شد.[۲]

در ابعاد سیاسی، در گزارش تهیه شده در کمیته تدوین اولویت و استراتژی سیاست خارجی جهت بوش رییس‌جمهور آمریکا مطالب مربوط به سیاست ایالات متحده در خلیج‌فارس به شرح زیر بود:

مهمترین و خطرناکترین چرخش و نقطه عطف ایجاد شده در زمان کلینتون، ایجاد رخنه در ائتلاف جنگ دوم خلیج فارس بود بگونه‌ای که برای آمریکا هیچ هم پیمانی جز کویت باقی نمانده است، و این موضوع می‌تواند بطور مجدد به عنوان حلقه وصلی بین مسأله نفت و منازعه اعراب واسراییل ظاهر شود. در اولویت‌های منطقه‌ای آمریکا، اقدامات نهایی بر ضد نیروهایی که باصطلاح منافع آمریکا در خلیج فارس را تهدید می‌کنند توصیه شده است و ایران و عراق در

---

۱. حسین هرسیج، «رابطه عملیات تروریستی و سیاست‌های مداخله‌گرایانه آمریکا»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی ۱۷۲-۱۷۱، سال شانزدهم، آذر و دی ۱۳۸۰، ص ۲۵.

۲. حسین موسوی، «آمریکا و خاورمیانه پس از رویدادهای ۲۰ شهریور ۱۳۸۰»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هشتم شماره ۳، پاییز ۱۳۸۰، ص ۷.

رأس این نیروها قرار دارند.[1]

بنابه همین گزارش قوا و نیروهایی که از منطقه در دوره بوش (پدر) خارج شده بودند، بتدریج و بطور مجدد در زمان کلینتون تلاش خود را به منظور حضور دوباره شروع نمودند که مهمترین آنها روسیه است. حضور مجدد روسیه همراه با ورود اسلحه غیر متعارف از این کشور به تعدادی از کشورهای منطقه از جمله ایران و عراق همراه خواهد بود و این وضعیت موجب افزایش خصومت و دشمنی آنها بر علیه آمریکا خواهد شد. همچنین روسیه از تصویب و تطبیق طرح نظام جدید تحریم‌ها بنام تحریم‌های هوشمند که آمریکا درصدد بود جایگزین تحریم‌های قبلی نماید ممانعت نمود در حالی که تحریمهای جدید می‌توانست موجب نجات ملت عراق و تصفیه و پاکسازی نظام حاکم بر عراق شود.

بنابر همین گزارش، بدنبال روسیه، چین نیز به منطقه بازگشته و موضع و جایگاه قویتر از قبل به علت روابط سنتی با کشورهای خاورمیانه و بویژه خلیج فارس بدست آورده است. نیروی سوم بعد از روسیه و چین، اروپا است، به رغم اینکه اروپا هم پیمان طبیعی آمریکا است اما درعین حال رقیب این کشور در منطقه نیز محسوب می‌شود. گرچه کشوری مثل فرانسه نیز طرح‌های مستقلی با اهداف خاص در منطقه پیگیری می‌نماید.

بنابراین بوش (پسر) می‌بایست از اشتباهاتی که کلینتون در سابق انجام داد خودداری کند و یا اینکه آنها را تکرار نکند. بوش برخلاف کلینتون خود را بطور مستقیم وارد جریان بحران خاورمیانه نکرد و از ایفای نقش میانجی صلح خودداری کرد. اما در ارتباط با مسایل خلیج‌فارس تا آنجاکه ممکن بود، آمریکا را وارد این منطقه نمود نتیجه‌ای که حاصل شد دسترسی سهل‌الوصول واشنگتن به منطقه خلیج فارس از طریق حضور مستمر و آماده نیروهای آمریکا در منطقه می‌باشد همچنین به بوش توصیه شده بود:

تو باید تغییر در ایران و عراق را تشویق و ترغیب نمایی و باید متوجه باشی تغییر در ایران می‌تواند با ابزارهای سیاسی امکان‌پذیر باشد .اما تغییر در عراق از طریق سیاسی امکان‌پذیر

---

۱. محمدحسنین هیکل، «خریف خطر»، و جهات نظر (قاهرة، دارالشروق، سبتمبر ۲۰۰۱)، ص ۱۱.

نمی‌باشد و نیازمند حمایت از خارج از طریق انقلاب خشونت‌آمیز و یا از کودتا از داخل می‌باشد و برای سهولت این کار و کاهش هزینه‌های خشونت‌آمیز بهتر است توجه صدام به بیش از یک جبهه جلب شود.[1]

در گزارش مذکور عکس‌العمل‌های نظامی آنی در قبال هر تحول ناگهانی در عراق ازجمله قیام شورشیان بر ضد حکومت بغداد، حمله گروههای خودمختار در مناطق کردنشین عراق و مخالفت نهایی صدام حسین با نظارت و بازدید تسلیحاتی عراق پیش بینی شده بود.

بر این اساس مشخص گردید که جمهوری‌خواهان در مقایسه با دمکراتها، در سیاست خارجی توسعه طلب، تمامیت‌خواه و حتی جنگ طلب به حساب می‌آیند. حزب جمهوریخواه که برای رسیدن به قدرت، به تبلیغات گسترده صرف هزینه کلان، جلب منافع سرمایه داران نفتی ـ صنعتی نظامی روی آورده بود تمایل خود را به لشکرکشی و برانداختن جنگ پنهان نمی‌کرد. ایالات متحده رویدادهای ۱۱ سپتامبر را دستاویز قرار داده و به‌گسترش نفوذ سیاسی ـ نظامی و اقتصادی و فرهنگی در منطقه پرداخته است. با این حال واقعیت این است که هرگاه آمریکا با رکود اقتصادی مواجه شده، جنگ را به عنوان یکی از عوامل رفع کساد و بحران و خروج از شرایط رکود اقتصادی انتخاب کرده است و جنگهای جهانی دوم، کره و نفت (کویت) این مدعا را تأیید می‌کنند.[2]

به دنبال عملیات نظامی آمریکا در افغانستان و استقرار نیروهای ائتلاف در این کشور سیاست واشنگتن در خلیج فارس جنبه افراطی‌تری بخود گرفت و در نتیجه سیاست رسمی کلینتون در مورد این منطقه با عنوان مهار دوگانه در زمان جرج بوش (پسر) تبدیل «به محور شرارت» گردید که ایران و عراق را هدف قرار داده است.

گرچه کشور کره شمالی نیز در محور شرارت قرار دارد، با این حال روشن است که منظور اصلی این سیاست همچنان ایران و عراق هستند یعنی دو کشوری که به زعم واشنگتن حامی

---

۱. محمد حسنین هیکل، همان مقاله، ص ۱۱.

۲. میرطیب موسوی، «حمله آمریکا به افغانستان و مسایل داخلی ایالات متحده»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ۱۷۸-۱۷۷، سال شانزدهم، خرداد و تیر ۱۳۸۱، ص ۱۳۲.

تروریسم در خاورمیانه و خلیج فارس هستند، دارای سلاح‌های کشتار جمعی (موشک،گازهای شیمیایی، میکروبی، هسته‌ای) می‌باشند، و بدینوسیله دوستان و متحدان ایالات متحده در منطقه را تهدید می‌کنند. در واقع جنگ افغانستان و حضور آمریکا در منطقه ،بیانگر نوعی «جنگ هژمونیک» است به این معنا که ایالات متحده می‌خواهد نظم نوین جهانی تحت کنترل خویش را بوجود آورد.[۱]

سیاستمداران و نظریه پردازان آمریکایی که طرفدار ادامه و یا گسترش نقش ایالات متحده در خلیج فارس می‌باشند (موسوم به عقابها)، معتقدند که اجرای موفقیت‌آمیز حمله نظامی به افغانستان به رهبری آمریکا، زمینه را فراهم نموده که ایالات متحده به ارزیابی مجدد و سیاست‌های خود در منطقه خلیج فارس و مناطق مجاور آن یعنی آسیای غربی و شبه جزیره عربستان بپردازد و به ویژه نسبت به کشورهای یاغی و سرکش در منطقه و خطراتی که از ناحیه آنها متوجه متحدان منطقه‌ای آمریکا است عکس‌العمل نظامی نشان دهد. در میان این گروه چهره افراطی گینگریچ به چشم می‌خورد که گفته می‌شود در تحریک جرج بوش جهت براه‌انداختن «مبارزه علیه تروریسم جهانی» نقش مؤثری دارد. گینگریچ بر این اعتقاد است که آنچه در افغانستان اتفاق افتاد یک شروع بود و لازم است که در جهت سرنگون کردن رژیم صدام حسین اقدام گردد. او به بوش توصیه می‌کند به مقابله با عراق بپردازید حتی اگر در افغانستان درگیر باشید و در سومالی به عملیات ضدتروریستی بپردازید.[۲]

بنابراین طبیعی است که جمهوری خواهان نظامی‌گرا، مستقر در کاخ سفید به توصیه‌های گینگریچ و امثال او که از طراحان سیاست مهار دوگانه هستند توجه کنند و نسخه افراطی وی و همفکرانش را در مورد این سیاست با نام محور شرارت عرضه نموده و درباره آن تبلیغ نمایند.

دولت جرج بوش به همین منظور کمک خود به مخالفان رژیم بعث عراق موسوم به

1. Jack Levy, "Theories of General War", World politics, 37, 3 (1985), pp. 344-74.
2. Peter. J.Boyer, "The Worrier, Newet Gingrich returns", The New Yorker, 26 Nov 2001, p.49.

کنفرانس ملی عراق از سرگرفته و قصد دارد رژیم صدام را مانند طالبان سرنگون نماید. چلبی رهبر این مخالفان در این باره اظهار داشت: اکنون زمان آن فرار رسیده که آمریکاییان صدام را سرنگون سازند.[۱]

به این ترتیب عقابهای آمریکایی بر این نظر هستند که منافع ملی انکارناپذیر ایالات متحده ایجاب می‌کند که منطقه خلیج فارس زیر سلطهٔ کشورهایی قرار نگیرد که اهدافشان نسبت به آمریکا غیردوستانه است.

بنابراین وقت آن رسیده که فکر خود را بروی رژیم‌های مطلوب در منطقه متمرکز نموده چرا که رادیکال‌شدن این بخش از جهان پیامدهایی خواهد داشت که از آفریقای شمالی گرفته تا آسیای مرکزی و هند گسترش خواهد یافت.[۲]

بنابراین در شرایط منطقه‌ای جدید، از دیدگاه گروههای افراطی آمریکا، دو کشور ایران و عراق تهدیدی برای منافع ایالات متحده در خلیج فارس محسوب می‌شوند که لازم است با ابزارهای گوناگون نسبت به مقابله با آنها اقدام گردد.

انعکاس‌های وقایع ۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) و جنگ افغانستان، تنها شامل ایران و عراق نگردید، بلکه در کشورهای پادشاهی عرب حوزه خلیج فارس آثار آن محسوس و متفاوت بود. روابط بعضی از این کشورها با دولت آمریکا به تیرگی گرایید. وسائل ارتباط جمعی غرب بویژه آمریکا و بریتانیا بویژه حملات تبلیغاتی طراحی شده و متمرکزی را بر علیه ریاض و خاندان حاکم سعودی براه انداختند. زمینه این امر حتی به قبل از وقایع افغانستان می‌رسید.[۳]

آمریکا یک لیست طولانی از درخواست‌های گوناگون به دولت عربستان سعودی تحویل داد. کمک به هزینه‌های جنگ در افغانستان، اجرای تحقیقات از ۲۵۰۰۰ سعودی که در هنگام جنگ شوروی با افغانستان اعزام شده بودند، برداشتن چتر سیاسی حمایت از طالبان، فشار بر عرفات و توقف انتفاضه از حمله این درخواست‌ها بودند. زخمی که از رهگذر وقایع سپتامبر و

۱. «ادارة بوش تستأنف تمويلها للموتمر العراقى»، الحياة، الجمعة، اشباط (فبراير) ۲۰۰۲، العدد ۱۴۱۹۸، ص ۲.
۲. کیسینجر، همان مقاله، ص ۱۷.
۳. توفیق شومان، «حصاد عربی: أزمات واسئلة» الانتقاد، الجمعة ۲۰۰۱/۱۲/۲۸، ص ۱۸.

جنگ افغانستان به سعودی‌ها رسید در سخنان سعودالفیصل وزیرخارجه عربستان آمده بود: آمریکاییان عاقل را به جنون می‌کشانند.[۱]

واشنگتن مداخله در امور داخلی عربستان سعودی را به حدی رساند که با موضع‌گیری از طریق روزنامه‌های بزرگ خودنظیر واشنگتن پست و نیویورک تایمز مخالفت خود را با زمامداری امیر عبدالله برای بدست‌گرفتن امور حکومتی عربستان اعلام داشت، زیرا دارای گرایشات عربی است و مناسبات نیکویی با مشایخ مذهب وهابی دارد.

درکویت مسأله سخنگو (سلیمان ابوغیث) و دیگر اعضای سازمان القاعده باضافه موضوع جناح‌های افراطی مسلمان، برای نخستین بار از زمان جنگ آمریکا با عراق، به صورت نقطه برخورد میان واشنگتن با مقامات کویتی درآمد. سایر کشورهای عرب حوزه خلیج‌فارس به نحوی با آثار مسأله افغانستان درگیر شدند بطور مثال امارات تحت فشار آمریکا ناچار گردید بلافاصله روابط سیاسی خود را با حکومت طالبان قطع کند.

بنابراین بنظر می‌رسد که دولت بوش حتی پیش از وقایع ۱۱ سپتامبر و جنگ افغانستان به این نتیجه رسیده بود که برخلاف سیاست شاخه زیتون دوران کلینتون اکنون لازمست که سیاست نشان دادن و یا بکارگیری چماق در پیش‌گرفت تا ضمن هشدار به دوستان و متحدان در منطقه، مخالفان و دشمنان خود را مرعوب و مضمحل نمود. واشنگتن به متحدان منطقه‌ای خود در خلیج فارس وانمود می‌کند که عدم مقابله با کشورهای افراطی (ایران و عراق) در نهایت بقای دولت‌های دوست آمریکا را مورد مخاطره قرار می‌دهد. فشار واشنگتن به حدی بود که اعراب منطقه چاره‌ای جز تبعیت کامل نداشتند، بطوریکه یک روزنامه نگار عرب در این باره اظهار داشت: بیشتر حکومتهای عربی دارای حاکمیت نیستند.[۲]

این سیاست یکجانبه و تند روانه آمریکا که با قصد اعمال نظر بر خطمشی کشورهای جهان صورت می‌گیرد با عکس‌العمل قدرتهای جهانی و دولت‌های مستقل دنیا مواجه شده

۱. مقاله پیشین، ص ۱۸.
۲. عبدالباری عطوان، «العدالة الامریکیة المطلقة»، القدس العربی، الجمعة ۲۱ ایلول (سبتمبر) ۲۰۰۱، العدد ۳۸۴۴، ص ۱.

بطوریکه آمریکا را بصورت یک ابرقدرت تنها و منزوی درآورد.[1]

اقدامات آمریکا در کشورهای عرب و مسلمان منطقه با رنجش سردرگمی دولتها و با خشم و سرخوردگی ملتها و بویژه جوانان مواجه شده است. در آینده آمریکا با سیاست‌های مختلف مواجه خواهد شد و نیز مخمصه در این منطقه آشوبزده که برایشان بدون یاور و غیرسازنده خواهد بود.[2]

بطور کلی اعلام سیاست جدید آمریکا با عنوان محور شرارت قبل از آن که جنبه جهانی داشته باشد، یک خط مشی منطقه‌ای در سطح خلیج فارس است. ایالات متحده از زمان کارتر تا بوش (پسر) همچنان گرفتار مسایل خلیج فارس می‌باشد و در حل مسایل کلیدی این منطقه ناتوانی خود رانشان داده است. تأکید بر راهبرد نظامی، موج دشمنی بر علیه آمریکا در منطقه را افزایش خواهد داد و خلیج فارس را با پیچیدگی‌ها، مسایل و دشواری‌های جدید مواجه خواهد نمود.

1. Samuel p. Huntington, "The Lonely Superpower", Foreign Affairs, March-April 1999.
2. "The Patient accumulation of Successes" The Econmist, January 2002, p.9.

بخش دوم

قدرتهای بانفوذ در خلیج فارس

فصل اول
مسأله حضور اروپا در خلیج فارس

۱ـ اروپاییان و خلیج فارس در دهه ۱۹۸۰

با شروع دهه ۱۹۸۰ و تشدید دوری جدید از جنگ سرد اروپای غربی بتدریج دریافت که دیگر خطرات امنیتی تنها از ناحیه شوروی وبلوک شرق ناشی نمی‌شود بلکه جنگها و کشمکش‌های جهان سوم ممکن است بر امنیت و موقعیت اروپا اثر گذارد. ایالات متحده آمریکا نیز با ارائه فرمول‌های جدید امنیتی نظیر «دکترین کارتر» در القای چنین ایده‌ای به اروپا نقش اساسی ایفا می‌کرد.

مسأله مهم در موضع‌گیری اروپا به «مسأله ماوراء منطقه خود» و موضوع تامین امنیت در خارج از چارچوب اروپا و پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) باز می‌گردید. از ابتدای دههٔ ۱۹۸۰ غرب با دو مشکل عمده مواجه شده بود، نخست اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی و دوم جنگ ایران و عراق و بحران امنیتی در خلیج فارس. با آنکه در میان کشورهای اروپایی صدای اصلی در مخالفت باگسترش حوزه وظایف ناتو از فرانسه شنیده می‌شد، سوابق نشان می‌داد که پاریس در مداخله نظامی در سایر نقاط جهان از جمله خاورمیانه ید طولایی دارد. دلیل آنکه در آنزمان فرانسه با این موضوع مخالفت می‌کرد آن بود که پاریس بظاهر آنچنان منافع امنیتی برای خود در جنوب غربی آسیا متصور نبود و معتقد بود که این کوشش ناتو به تعهداتش در چارچوب پیمان لطمه وارد می‌سازد. کاخ الیزه هم البته می توانست تصمیم بگیرد که این کارها هیچ ارتباطی به او

ندارد، زیرا فرانسه از سال ۱۹۶۶ از فرماندهی مشترک ناتو کناره گیری کرده بود.[۱]

دلیل دیگر به سیاست خارجی مستقل فرانسه مربوط می‌شود که پاریس هیچگاه نخواسته که تابع سیاستهای خارجی کشورهای آنگلوساکسون باشد و بویژه تسلیم سلطه آمریکا در داخل اتحادیه ناتو گردد. از نظر پاریس اعتماد بیش از حد به راهبرد ایالات متحده و قدرت نظامی آن سبب می‌گردید در عمل استقلال کشورهای اروپایی تضعیف گردد. بزعم فرانسه توسعه حدود و وظایف ناتو این خطر را در برداشت که اروپاییان دنباله رو اهداف آمریکا گردند و در عمل بصورت کشورهای نیمه مستقل درآیند.[۲]

گرچه بنظر می‌رسید که این موضع فرانسه، نقش پاریس را درون ناتو در مقابله با نظرات آمریکا و انگلستان تضعیف نماید، ولی این‌گونه نشد و این امر بخاطر آن بود که فرانسه قدرت نظامی عملیاتی خود را تحت نظارت پیمان ناتو حفظ نمود و حتی آمادگی جنگی خود را برای درگیری در خارج از صحنه اروپا افزایش داد همچنین فرانسه حمایت خود را از تعهد آمریکا برای بازدارندگی شورویها در خلیج فارس ابراز داشت.[۳]

بنابراین گرچه فرانسه از شرکت رسمی در عملیات نظامی خارج از حوزه صلاحیت ناتو خودداری می‌ورزید به تعهد نظامی مشترک با غرب وفادار بود. بطور نمونه حضور نظامی فرانسه در اقیانوس هند و دریای عمان در اوایل دهه ۱۹۸۰ تحت عنوان حفظ منافع ملی صورت گرفت. فرانسوا میتران حتی قبل از انتخاب شدن به ریاست جمهوری فرانسه اظهار داشت؛ «لازمست که نیروهای مداخله گر تقویت شوند».[۴]

پس از آنکه میتران قدرت را بدست گرفت وی بر تجدید سازمان ارتش فرانسه و ایجاد نیروی کمکی سریع که تشکیلات و وظایف آن بی‌شباهت به نیروهای واکنش سریع نبود، نظارت

---

۱. آندره فونتن، همان کتاب، ص ۱۵۱.

2. Anne Dulphy, La Politique exterieure de la France depuis 1945", (Paris: Editions Nathan, 1994).

3. Henri Labrousse, "Une Stratégie de Dissuasion Pour le Golfe (Persique)"? Défense Nationale, (Avril 1982), p.76.

4. François Mitterand, "Une Vocation Prioritaire", Le Monde, (8 oct 1981), p.46.

نمود. به این ترتیب فرانسه دو رویه متضاد در مورد تحولات و بحران‌های خارج از ناتو در پیش گرفت. با آنکه پاریس نگرانی خود را از وقایعی که در آسیای غربی و خلیج فارس در جریان بود ابراز می‌داشت پیشنهادی می‌کرد که ناتو به عنوان یک نهاد نباید بطور مستقیم خود را درگیر این مسایل نماید.

کشور دیگری که بطور کامل تحت تأثیر بحران قرار داشت آلمان بود. آلمانها به آسیب‌پذیری منافع خود در خلیج فارس بخوبی واقف بودند. به نظر ایشان مسأله اساسی در این میان قانون اساسی آلمان بود که مداخلهٔ نظامی را ممنوع و قدرت نظامی می‌بایست در خدمت دفاع از مرزهای کشورشان بکار می‌رفت. بن استدلال می‌کرد که مسایل خارج از چارچوب ناتو می‌بایست با اقدامات دیپلماتیک و اقتصادی و نه ابتکارات نظامی حل و فصل گردد. به قول یک سیاستمدار معروف آن کشور: آلمان، کشوری بدون دعاوی ارضی که می‌خواهد با حفظ امنیت در داخل مرزهای خود ادامه‌ی حیات دهد، باید در تلاش برای کمک گسترش ثبات در مناطقی از اروپا باشد که فاقد آن می‌باشند.

آلمان در واقع از زمانی که حکومت رایش در سال ۱۹۴۵ بدون قید و شرط تسلیم شد و حاکمیت خود را به برنده جنگ منتقل کرد در عمل استقلال خود را در مورد مسایل بزرگ به قدرتهای بزرگ تفویض کرده بود و این امر را پذیرفت که موضوع کار با دیگران باشد و تصمیم‌گیری در این موارد را به بزرگان دنیا تفویض نماید.[۱]

بنابراین آلمان پیشنهاد می‌کرد که یک اتحاد گسترده غیر ضروری است ولی تک تک کشورها بوسیله راههای ممکن و امکانات خویش می‌بایست در بحران‌های منطقه‌ای سهم بگیرند.[۲]

در پایان سال ۱۹۸۰ و به دنبال فشارهای آمریکا و با توجه به تحولات جنگ ایران و عراق،

---

۱. اگون بار «عادی سازی سیاست خارجی آلمان، همکاری به جای قیمومت» (ترجمه از متن آلمانی)
Egon Bahr, Die "Normalisierung" der deutschen Aussen Politik. Mündige Partnerschaftstatt bequeme Vormundschaft, in: I.p., Nr 1/ 1999.

2. Peter Foot, "Problems of Equity in Alliance Agreements", Aberdeen Studies in Defence Economics, no 23 (Aberdeen, 1982), p.36.

موضع آلمان شروع به تغییر کرد. آلمان تعدادی کشتی جنگی به اقیانوس هند گسیل داشت. این اقدام که بیشتر جنبه نمادین داشت، می‌توانست تأثیر خاصی بر روی ناتو داشته باشد. بن هم چنین پذیرفت، در صورتی که کشتی‌های آمریکا به طرف خلیج فارس اعزام شوند، مسئولیت‌هایش را در اقیانوس اطلس افزایش دهد. در مارس ۱۹۸۱ آلمان‌ها گاهی به جلو گذاشتند و اعلام کردند گرچه بطور مستقیم در جنوب غربی آسیا و خلیج فارس مداخله نخواهند کرد ولی با توجه به طبیعت منازعه و با مشورت قبلی حاضرند تسهیلاتی جهت حمل و نقل نیروها و تدارکات فراهم نمایند. این امر با توجه به اصرارهای مکرر ایالات متحده در خصوص دست یابی به پایگاههای اروپایی در هنگام عملیات گسترده‌ی نظامی در خلیج فارس و جنوب‌غربی آسیا قابل درک بود. آلمان در ژوئن ۱۹۸۲ از فرمول هایی نظیر جبران مالی و تهیه نمودن تسهیلات در هنگام بحران منطقه‌یی در خلیج فارس و آسیای غربی حمایت نمود، مشروط بر آن که آمریکا به تعهدات خود در مورد مشورت قبل از اقدام نظامی پایبند باشد.

هلند و سایر کشورهای اروپایی شمال قاره، کمتر در این زمینه حالت مصالحه جویانه داشتند. گرچه هلند به طور سنتی کوشش داشت، پلی میان قدرت‌های بزرگ و کوچک اروپای‌غربی بزند، محدودیت توانایی هلند و سایر کشورهای کوچک اروپایی مانع آن می‌شد که صدای آن کشورها در داخل ناتو انعکاسی داشته باشد. هلند همچنین مخالفت خود را با مداخله‌ی نظامی در نقاط خارج از حوزه‌های ناتو از جمله خلیج فارس ابزار داشت.

یونان و ترکیه که به لحاظ تصمیم‌گیری‌های سیاسی در شمار قدرت‌های بزرگ درون ناتو محسوب نمی‌شوند، به دلیل نزدیکی نسبی جغرافیایی آنها به منطقه‌ی خلیج فارس، نقش ایشان در لشگرکشی آمریکا مهم تلقی شد. موضوع مهمتر، فرودگاهها و پایگاههای هوایی در شرق ترکیه از جمله اینجرلیک بودند که با استفاده از آنها جنگنده‌های تاکتیکی آمریکا با شعاع عمل خود می‌توانستند به اهداف اساسی در ایران دسترسی پیدا کنند.[1]

سرانجام به دنبال بحث‌های فراوان میان اعضای ناتو، در نیمه سال ۱۹۸۲ کشورهای

1. Kupchan, Op. cit., p. 203.

اروپایی به نوعی توافق در مورد مسأله‌ی «ماورای حوزه ناتو» رسیدند که مواد مورد موافقت بیشتر حالت سیاسی و متلون داشت و از استحکام لازم که ویژه‌ی اقدام‌های فوری و ضروری نظامی است، عاری بود. از همان زمان می‌شد به وجود شکاف میان راهبرد جهانی آمریکا و راهبرد نظامی ناتو، به ویژه کشورهای اروپایی پی برد. به رغم تکیه‌ی شدید اروپا بر نفت خلیج‌فارس، مسأله امنیت خلیج فارس که در واقع قلب و هسته‌ی اصلی ابعاد جدید پیمان ناتو محسوب می‌شد، در راهبرد این اتحادیه صورت عملی بخود نگرفت. در واقع قبل از آن وزرای خارجه جامعه‌ی اروپایی در لندن اذعان کرده بودند که اروپا بیش از آنچه تاکنون انجام داده است، می‌تواند در سیاست جهانی نقش ایفا کند و هم چنین سازوکاری برای مدیریت بحران‌ها در داخل همکاری سیاسی اروپایی نیز اندیشیده شد.[1]

اروپایی‌ها دارای آن قدرت و قابلیت نظامی نبودند به نحوی که بتوانند هم پای آمریکا در عملیات نظامی در خلیج فارس شرکت نمایند. موضوع دیگر دلایل فکری و روانی خاص اروپایی‌ها بود که حاضر به تسلیم‌شدن به نظرات آمریکا و ورود در ماجراجویی‌های واشنگتن در اقصی نقاط جهان نبودند، زیرا سابقه نشان داده بود که ایالات متحده ابتدا عمل می‌کند سپس با اروپا مشورت می‌کند. تبعیت بی‌چون و چرا از تصمیم‌های آمریکا که نیرو، امکانات و منابع مالی بیشماری را طلب می‌کرد، حتی محافل محافظه‌کار اروپا را به اندیشه واداشت. در دهه ۱۹۸۰ دو امپراتوری (آمریکا و شوروی) در تضمین تسلط خود بر سرزمین‌های دوردست و همچنین در حفظ شکارهای حراست شده سنتی خود، مشکل داشتند.[2]

بنابراین با وجود فشار و اصرار آمریکا به متحدان اروپایی خود، ایشان در مورد ایجاد پیمان‌ها و ترتیبات امنیتی در خلیج فارس از خود مقاومت نشان دادند. ایالات متحده در دوران زمامداری کارتر و حتی ریگان احساس نمود که باید خود به تنهایی بار اصلی دفاع از منافع غرب را در خلیج فارس بدوش بکشد.

---

1. ***Bulletin Of the European Communties,*** Supplement 3, 1981, pp. 14-17.

۲. آندره فونتن، همان کتاب، ص ۱۲۳.

همچنین در دههٔ ۱۹۸۰ تغییرات مهمی در نوع صادرات کشورهای اروپایی به منطقه‌ی خلیج فارس پدید آمد که بطور عمده ناشی از جنگ ایران و عراق بود. چهار کشور فرانسه، انگلیس، آلمان و ایتالیا در فروش اسلحه و ابزارهای نظامی به این منطقه وارد مسابقه‌یی بزرگ شدند. به رغم کاهش واردات نفت این کشورها از منطقه‌ی خلیج‌فارس و نیز کاهش شدید قیمت‌های نفت، معاملات اسلحه در طول این دهه سود سرشاری را عاید کشورهای اروپایی کرد. برای مثال فروش اسلحه به عربستان سعودی و قطر تنها در سال ۱۹۸۱ از سوی کشورهای اروپایی معادل ۱۷ میلیارد فرانک فرانسه برآورد شد.[1]

فرانسوی‌ها طی یک برنامه تسلیحاتی که هدف آن تجهیز عربستان به نیروی دریایی مدرن بود، ۱۴ میلیارد فرانک سود بردند در یک ارزیابی می‌توان گفت در دهه ۱۹۸۰ نقش اروپا در خلیج فارس تابعی از سیاست‌های آمریکا بود. مهمترین واقعه‌ی خلیج فارس در دهه‌ی مذکور یعنی جنگ ایران و عراق آزمونی جدی از همبستگی اروپا و میزان بازیگری آن در صحنه‌ی بین‌الملل را به نمایش گذاشت. مواضع رسمی جامعه‌ی اروپا در قبال این جنگ، یادآور نقش تابع و از روی حرکت‌های منفعلانه صورت می‌گرفت. اقدام‌های جامعه ی اروپا فقط در محدوده‌یی جریان می‌یافت که از نظر سیاست خارجی ایالات متحده قابل پذیرش بود و روشن است که با توجه به ملاحظات ناشی از جنگ سرد و درگیری دو ابرقدرت آمریکا و شوروی، در این چارچوب حوزه‌ی مانور اروپا بسیار تنگ و محدود و در موارد متعدد سیاست آن منفعت طلبانه و با استفاده از فرصت صورت می‌گرفت.

۲ـ اروپا و جنگ نفت

در پایان دههٔ ۱۹۸۰ ایالات متحده توانست متحدان اروپایی خود را به دنبال کردن برنامه‌های خود در خلیج‌فارس متقاعد کند. در اواخر جنگ ایران و عراق، اروپا باب معاملات متعدد و متناقض (از بعد سیاسی) با طرفین درگیر را باز کرد و انواع سلاح‌ها به طور محرمانه و

1. J.G Fredet, "Les Industrielle Française de l'Armement Inquiets", le Matin, 21 Mai 1981, p.8.

برخلاف مصوبات سازمان ملل متحد به هر دو کشور متخاصم بویژه عراق فروخت که نظر مساعد و دست و دلبازی آنها باعث گردید که بغداد پس از جنگ میلیاردها دلار بابت خرید اسلحه به اروپاییان بویژه فرانسه بدهکار گردد.

در این شرایط، حفظ جریان کشتیرانی در خلیج فارس و تقویت تحریم‌ها علیه عراق (به دنبال اشغال کویت)، از جمله برنامه‌های آمریکا در این منطقه بودند که اروپا به شرکت در آنها رضایت داد.

در اقدام‌های سیاسی برای متقاعد کردن عراق جهت خروج از کویت، اروپاییان نتوانستند، خط‌مشی و رویه یکسانی اتخاذ نمایند. بعضی چنانکه گفته شد مانند بریتانیا غیرقابل انعطاف و طرفدار برخورد خشن با بغداد بودند. درهمان زمان فرانسه، با توجه به روابط خود با دنیای عرب و عراق (وام ۲۸ میلیارد فرانکی بغداد) به دنبال راه حل‌های سیاسی برای ختم غائله بود. میتران رییس جمهور فرانسه از همان آغاز معتقد بود، این بحران یک آزمون عملی برای نظم جدید بین‌المللی است، اما نه بر مبنای صلح تحمیلی آمریکا بلکه مبتنی بر احترام به حقوق بین‌الملل تحت ریاست فایقه‌ی سازمان ملل. بنابراین بی‌دلیل نبود که فرانسه از ایده مسکو مبنی بر تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی بزرگ صلح خاورمیانه حمایت نمود و همین موضوع در بیانیه مشترک گورباچف و بوش در هلسینکی در ۱۹۹۰ درج گردید:

باید دربارهٔ راه‌حل تمام خصومت‌های جاری در خاورمیانه و خلیج فارس کار شود. هر دو طرف برای این که در زمان خواسته شده به این اهداف برسند، تدابیری را به‌کار خواهند گرفت و با یکدیگر مشورت خواهند کرد.[1]

میتران بر این باور بود که پایان جنگ سرد، چارچوب جدیدی برای یک نظم جدید فراهم نموده و ایالات متحده نمی‌تواند و نباید به تنهایی بکوشد نقش ژاندارم بین‌المللی را بازی کند. در همین حال، میتران در عین تشویق این سیاست و استفاده از موضع فرانسه به عنوان ترمزی برای جلوگیری از سرعت فزاینده‌ی آمریکا، در همان روز عادی اول بحران «تلفنی به بوش رییس

1. Gresh-Vidal, op.cit.,p.266.

جمهور آمریکا اطمینان داد اگر به کار برد نیرو نیاز باشد، فرانسه محکم پشت سر آمریکا می‌ایستد».[1]

دومین ویژگی دیدگاه میتران بیش از هر چیز دیگر تلاش برای یافتن راه‌حل بحران در چارچوب دنیای عرب بود. فرانسه قبل از اعلام مشارکت در نیروی چند ملیتی پنتاگون (۸-۷ اوت) بیش از ۲۴ ساعت تاخیر کرد، چون میتران معتقد بود می‌باید ابتدا به کنفرانس سران عرب که قرار بود حسنی مبارک در نهم و دهم اوت در قاهره تشکیل دهد فرصت لازم برای «حل داخلی» بحران داده شود. کنفرانس مطبوعاتی نهم اوت رییس جمهور فرانسه در مورد بحران خلیج فارس مقارن با کنفرانس قاهره تشکیل شد. میتران این موضوع را روشن ساخت که فرانسه «به اعراب و به خصوص به دوستان فراوان عرب خود می‌گوید، سعی کنید این موضوع دشوار را در چارچوب جامعه خاص خود حل کنید. اگر کمکی ازما ساخته باشد دریغ نمی‌کنیم اما این شما هستید که می‌باید مسئولیت آن را بر عهده بگیرید».[2]

هم میتران (در طول کنفرانس مطبوعاتی) و هم رولان دوما وزیر خارجه فرانسه (در مصاحبه با لوموند مورخ ۹ اوت) تأکید کردند که نمایش مقدماتی نظامی فرانسه در پاسخ به تقاضای آمریکا نبوده بلکه برای اجرای قطعنامه سازمان ملل و در اتفاق نظر با اروپا صورت گرفته است. بنابه گفته مشاور ویژه میتران: تردیدی نیست وقتی کنفرانس سران عرب در قاهره با آشفتگی به پایان رسید و مصر در ازای دریافت کمک قابل ملاحظه‌ای برای دیون خارجیش چون بلندگوی آمریکا عمل کرد، میتران و مشاورانش سرخورده شدند.[3]

در این زمان رییس جمهور فرانسه پی برد نفوذ ایالات متحده در خاورمیانه بسیار بیشتر از میزانی است که او تصور می‌کرده است. ماهیت دوگانه (به عبارتی دیگر مغشوش) موضع فرانسه، جوّی متلون را ایجاد کرد. این جّو و فضای خاص از تلاش‌های بسیار متغیر میتران سرچشمه می‌گرفت که می‌خواست دو چیز بالقوه متضاد یعنی «منزلت» فرانسه و فعالیت‌های

---

۱. جولیان هاروث، «سیاست فرانسه در جنگ»، در ***دیدگاههای بین‌المللی درباره‌ی جنگ خلیج فارس***، ص ۲۶۵.

۲. همان ***کتاب***، ص ۲۶۵.

3. Edgard Pisani, ***Persist et Signe***, (Paris: Jacob, 1992), p. 391.

«تکروانه» این کشور را با هم عملی کند. از طرف دیگر گفتار میتران آشکارا را بر این موضوع دلالت می‌کرد که آمریکاییان برای راه‌حل نظامی بیش از اندازه فشار وارد می‌کنند و بسیار شتاب می‌ورزند. میتران تأکید می‌کرد سازمان ملل قیمومت اقدام نظامی را تصویب نکرده و چنین اقدامی بدون تأکید سازمان ملل خطر از میان رفتن ائتلاف ضد صدام را به همراه داشت. این پیامی بود که میتران به طور خصوصی در انتقال آن به کاخ سفید درنگ نمی‌کرد.[1]

در هر صورت این استقلال‌طلبی اروپا بویژه فرانسه مورد قبول آمریکا نبود. بعدها کیسینجر در گفت و گویی با پی یر لولوش رییس مؤسسه مطالعات پاریس در مورد رویه‌ی اروپایی‌ها در جنگ خلیج فارس اظهار داشت: اگر به ظاهر قضیه بنگریم باید بپذیریم که حتی در طول آخرین مناقشه، اروپایی‌ها به استثنای انگلیسی‌ها پیوستن به دشمن را در صورتی که جریان امور به نحو دلخواه پیش نرود، برای خود حفظ کرده بودند. این امر در مورد کشورهایی که در آخرین لحظه به ما پیوستند نیز صدق می‌کند.[2]

زمانی که ابتکارهای سیاسی فرانسه، با توجه به نیّت صدام برای ختم آبرومندانه مسایل، با شکست مواجه شد میتران متوجه شد که پیشنهادهایش تا چه اندازه با مقاومت بسیار شدید ایالات متحده آمریکا و در شورای اروپا با مخالفت انگلیس و هلند و پرتغال مواجه شده بود.

سرانجام فرانسه در ۶ سپتامبر ۱۹۹۰ به مستمعانش اعلام نمود که به عنوان یکی از پنج عضو دائمی شورای امنیت ملل متحد نقش خاص خود در اجرای قوانین بین‌المللی (روی آوردن به گزینه نظامی) اجرا خواهد نمود. فرانسه بر خود می‌بالید که نقش و منزلت خود را محفوظ داشته و قدرت نظامی کنونی آن بعد از ایالات متحده در ردیف دوم است.

فرانسه و میتران درس‌های روشنی از بحران خلیج فارس فراگرفتند. فرانسه در نتیجه این بحران به اهمیت و لزوم هماهنگی تلاش‌های نظامی خود با سایر شرکای اصلی اروپاییش بیشتر از همیشه پی برد. مباحث فشرده درباره جبهه فرانسه ـ آلمان در اکتبر ۱۹۹۱ منجر به

---

۱. جولیان هاروث، همان مقاله، ص ۲۶۷.
۲. «مسایل و مشکلات جهان آینده از دید هنری کیسینجر»، نشریه سیاست بین‌الملل (چاپ فرانسه)، منتشره در روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۴ دی ۱۳۷۱، ص ۱۲.

سازماندهی سپاه‌های نیروی زمینی فرانسه و آلمان شد.

تقویت همه جانبه نقش اتحادیه‌ی اروپای غربی که اکنون در شکل پیمان ماستریخت به عنوان ساختار دفاعی ضروری جامعه اروپا بر کاغذ آمده و نیز تفاسیر بلندپروازانه درباره آیین (دکترین) هسته‌ای نهایی اروپا، حکایت از انگیزه مداوم فرانسه برای نقش نظامی مستقل دارد. این کشور تلاش می‌کند تا تمام شرکای اروپایی عضو را وادار کند تا نقش خود را در امنیت مشترک بازی کنند. با اینحال در مجموع در طول بحران گرچه رییس جمهور فرانسه خود را مهم می‌دانست ولی وجودش فقط جنبه تزئینی داشت.[1]

در مورد نحوه عملیات علیه عراق در طول جنگ کویت میان اروپاییان وحدت رویه وجود نداشت، در حملات هوایی فرانسه، ایتالیا و انگلیس شرکت داشتند. در تهاجم زمینی فرانسه و انگلستان و در عملیات دریایی بریتانیا، فرانسه و ایتالیا شرکت نمودند. در اعطای کمک‌های مالی و تحریم و محاصره دریایی تعداد بیشتری از کشورهای اروپایی از جمله آلمان، دانمارک، هلند، پرتغال، یونان، بلژیک، اسپانیا، لوکزامبورگ در کنار انگلیس، فرانسه و ایتالیا حضور داشتند. با این وضعیت عجیب نیست که مشکلات مشخصی در رسیدن به یک موضع واحد اروپایی وجود داشته باشد. در جنگ نیروهای ائتلاف علیه عراق نیز موضع اروپا بسیار منفعل و سهم آن در عملیات جنگی و غنایم آن بسیار ناچیز بود. در این جنگ، نکته‌ی جدیدی که وجود داشت آن بود که اروپا در واقع طرف جنگ آمریکا بود. پیام کشورهای اروپایی به ایران برای ارسال نوعی کمک به عراق در چند روز قبل از شروع حمله، نشان می‌داد که اروپاییان به دسیسه‌های آمریکا برای سلطه بر منطقه نفت‌خیزی که بیشترین نیاز اروپا را تامین می‌کرد واقف بودند.[2]

روژه گارودی فیلسوف فرانسوی و ژنرال یوردیس فون لوهاوزن در کنگره‌ای در پاریس (به تاریخ ۳ دسامبر ۱۹۹۵) بر موضوع سلطه‌ی آمریکا بر اروپا از طریق جنگ خلیج فارس تأکید کردند و نتیجه گرفتند که این جنگ یک کامیابی بزرگ برای سیاست ایالات متحده و ناکامی و

1. Alain Genestar, ***les Péchés du prince***, (Paris: Grasset, 1992), P.173.

۲. احمد نقیب‌زاده، «جامعهٔ اروپا و مسایل خاورمیانه»، فصلنامه خاورمیانه، سال اول، شماره‌ی ۲۰، پاییز ۱۳۷۳، ص ۲۷۵.

شکستی برای اروپا محسوب می‌شود. این جنگ اروپا را حاشیه‌نشین کرد و همه‌ی تصمیم‌ها را بدون استثنا آمریکایی‌ها گرفتند. برخلاف آمریکا، متحدان اروپایی او و دشمنانش، تاوان سنگینی برای ستیزه‌ها و کشمکش هایی که تبدیل به جنگ جهانی شد، پرداختند: آنها این تاوان را با خون، ثروت، قدرت، شرف و آبروی خود پرداختند.[۱]

جنگ خلیج فارس در حقیقت عدم توانایی اروپا برای اقدام مستقل و مشترک رانشان داد. اروپاییان از اقدام‌های قاطعانه‌ی آمریکا در زمینه‌ی سیاست خارجی و مداخله‌ی نظامی غبطه می‌خوردند و از تشتت وضعیت خودشان در مقابل بحران‌ها از جمله ربوده شدن اتباعشان به عنوان گروگان که در حمله‌ی عراق به کویت به وقوع پیوست در رنج و عذاب بودند. آسیب‌پذیری اروپا در این زمینه به اندازه‌یی بود که برخی از کشورهای اروپایی هنگام گروگانگیری حاضر شدند با رژیم بعثی عراق بر سر آزادی اتباع خود به مذاکره بپردازند و امتیاز بدهند.

موضوع قابل توجه این که بسیاری از رهبران اروپایی از نتایج فوری عملیات طوفان صحرا اظهار رضایت کردند و بر ضرورت شناسایی رهبری آمریکا در این گونه وقایع تأکید داشتند، بعضی از ایشان در عین حال در مورد عدم استعداد اروپا در خصوص اقدام دسته‌جمعی در هنگام بحران خلیج فارس ناراحت بودند. فیلیپ گونزالس نخست‌وزیر اسپانیا در این باره گفت: بحران خلیج فارس یک تصویر روشن از آنچه در این منطقه به وقوع پیوست، بود و این که چگونه یک سیاست مشترک خارجی بدون یک سیاست مشترک دفاعی عمل می‌نماید. در حالی که موضوع صلح (کنفرانس مادرید) در جریان مذاکرات قرار داشت، اروپایی‌ها حضور نداشتند، ایالات متحده و اتحاد شوروی بر سر میز مذاکرات بودند، ولی اسراییل و سایر کشورهای منطقه، ۷۰ درصد تجارت خود را با جامعه‌ی اروپا انجام می‌دهند.[۲]

۱. یوردیس فون لوهازن، «جنگ خلیج فارس، جنگی بر ضد اروپا»، ترجمه شهروز رستگار، مجله اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی ۱۰۸-۱۰۷، سال دهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۵، ص ۴۷.

2. Edward Mortimer, "European Security after the Cold War", Adelphi Paper, 271 IISS Brassey's, Summer 1992, p.45.

گرچه نخست‌وزیر اسپانیا بمانند سایر همکاران اروپایی خود بر لزوم ایجاد هویت اروپایی و ارتش مستقل این قاره خارج از چتر دفاعی آمریکا تأکید داشت، ولی این امری نبود که در کوتاه مدت و با حرف و شعار راه به جایی برد. اروپای غربی که با تشکیل شورای اروپا در سال ۱۹۴۹ قدم در راه وحدت نهاد، مشکل اصلی‌اش از آغاز تا به امروز، ضعف نظامی و دفاعی بوده است، ضعفی که بدون از میان بردن آن، استقلال واقعی مفهوم چندانی ندارد.

اگرچه شورای اروپا در تاریخ ژوئن ۱۹۹۰ در دوبلین موافقت کرد که کنفرانسی در مورد اتحاد سیاسی اروپا تشکیل شود، اما تاکنون رهبران اروپا نتوانسته‌اند، درباره مفهوم و نوع وحدت سیاسی اروپا به توافق برسند. بحرانی که در خلیج فارس در اثر تهاجم عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰ به وجود آمد، نقش مؤثری در توضیح و تعیین اهداف و ماهیت وحدت سیاسی در اروپا ایفا کرد. این بحران، در حقیقت، نقش کاتالیزور را در روند وحدت سیاسی اروپا و به ویژه شکل‌گیری سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی بازی کرد.[1]

بنابراین بحران خلیج‌فارس، بصورت جرقه‌ای موضوع سیاست خارجی و امنیتی مشترک را بطور جدی در دستور کار رهبران اروپایی قرار داد. مهمترین تأثیر جنگ نفت در شکل‌گیری سیاستهای خارجی و امنیتی اروپا، آشکار نمودن محدودیت‌ها و ناکارآمدی همکاری‌های اروپایی در زمینه‌ی سیاست خارجی بود. از این طریق بحران ثابت کرد که اگر جامعه‌ی اقتصادی اروپایی خواستار ایفای نقش فعال در نظام بین‌الملل است باید دارای سیاست مشترک و هماهنگ خارجی و امنیتی باشد. همان گونه که ژاک دلور، رییس کمیسیون اروپا اعلام کرد: جنگ خلیج فارس درس عینی به رهبران اروپا داد و موجبات بحث و گفتگو در مورد چگونگی دست یافتن به یک وحدت سیاسی که شامل یک سیاست خارجی و دفاعی مشترک نیز می‌شد، را فراهم نمود.[2]

---

۱. جلال دهقانی فیروز آبادی، «سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی»، مجله‌ی سیاست خارجی (ویژه اروپا) سال سیزدهم، تابستان ۱۳۷۸، ص ۴۷.

2. Jacques Delors, "European Integration and Security", Survival, Vol. XXXIII, No.2, March / April 1991, p.99.

اروپا در سراسر جنگ سرد زیر چتر دفاعی آمریکا قرار داشت و در سایه‌ی این امنیت توانست به رونق و رفاه اقتصادی دست یابد. حدود نیم قرن ادامه این وضعیت ساختگی، اروپایی‌ها را نسبت به دفاع از خود و اتخاذ یک سیاست مستقل در صحنه‌ی جهان، سست و ناتوان کرده بود. فروریختن دیوار برلین در نوامبر ۱۹۸۹، ترس از شوروی را تا حد زیادی منتفی ساخت و تردیدها نسبت به سودمندی حضور آمریکا در اروپا افزایش یافت: بالاخره بحران کویت و لشگرکشی غرب برای سرکوبی عراق مبین تغییراتی در مسایل راهبردی و نظامی جهان بود که ناتو جوابگوی آن نبوده زیرا حوزه‌ی عمل ناتو، اروپا و هدف اصلی آن رویارویی با خطر شوروی بود و اینک خطر در مناطق دیگری از جهان، اروپا را به مقابله می‌طلبد.[۱]

در جنگ نفت و بحران خلیج فارس، قدرت‌های نظامی معتبر اروپایی نظیر انگلیس و فرانسه به شدت متکی به آمریکا بودند. بریتانیا با پیوند و مشارکت کامل و تمام عیار نیروهایش با ایالات متحده توانست به نمایش قدرت بپردازد. گفته می‌شود تلخ‌ترین عبرتی که فرانسوی‌ها در طول جنگ خلیج فارس آموختند آن بود که پی بردند، بدون کمک اطلاعاتی آمریکا نیروی مسلحشان (طبق گفته‌ی پیرژوکس وزیر دفاع فرانسه) کاملاً کورند. اتکای فرانسویان به آمریکا هم نظامی ـ عملیاتی و هم سیاسی ـ راهبردی بود. بنابراین بی‌دلیل نبود که فرانسه در ژوییه‌ی ۱۹۹۲ به پاس خدمات ژنرال کالین پاول (رییس ستاد مشترک ارتش آمریکا) به او نشان لژیون دو نور اعطا کرد.[۲]

گرچه اروپا در جنگ خلیج فارس یک نقش فرعی و دست دوم ایفا نمود و تا حدودی در طول بحران دچار تحقیر شد با این حال اروپاییان ضمن گرفتن درس‌های لازم، سعی نمودند این امر را به مثابه حفظ امنیت در یک منطقه خارج از ناتو توجیه نمایند. مسایل بالکان باعث شد که توجه اروپا از خلیج فارس به طرف شرق اروپا معطوف شود. اروپا گرچه علاقه چندانی برای حضور گسترده نظامی در خلیج فارس و درگیری‌های خونین و طولانی در این منطقه نداشت با این حال

---

۱. احمد نقیب زاده، «اروپای متحد، دژ بی دفاع»، مجله‌ی اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی، ۹۶-۹۵، سال نهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۴، ص ۵۴.
۲. جولیان هاروث، ***همان کتاب***، بخش یادداشت‌ها، ص ۲۹۵.

در طول دهه ۱۹۹۰ در مورد نحوه‌ی سیاستگذاری و برخورد با مسایل نظامی و امنیتی در خلیج فارس دچار اختلاف بود.

۳ـ نقش جدید اروپا در خلیج فارس

در بررسی گسترش نظام اروپایی و نقش اروپا در سراسر جهان و از جمله خلیج فارس، انقلاب صنعتی پیشرفت‌های علمی و فن‌آوری عوامل مهم شناخته می‌شوند. هر چند قبل از قرن ۱۹ سیاست‌های استعماری توسط پرتغال، اسپانیا، هلند دنبال می‌شد اما با این حال سیاست‌های امپریالیستی به دنبال پیشرفت صنعت در اروپا شکلی جدید یافت. مسأله تهیه مواد اولیه و بازارهایی برای فروش، موضوع رقابت میان قدرت‌های قدیمی (انگلستان) و نوظهور اروپایی نظیر آلمان را در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم در خلیج فارس مطرح ساخت.

بابررسی تحولات دهه‌ی ۱۹۹۰ می‌توان مشاهده کرد که سیاست اروپا در خلیج فارس، نوع جدیدی از سیاست‌های گذشته قدرت‌های استعماری در قرن گذشته است که با توجه به تحولات جدید جهانی ابعاد تازه‌یی به خودگرفته است. با توجه به اینکه جنگ‌های جهانی اول و دوم نظام به ظاهر همگون اروپایی را دستخوش فروپاشی کرد، پس از این جنگها ایالات متحده نقش جدیدی در جهان برای خود قائل گردید و خاورمیانه و خلیج فارس در سیاست‌های آمریکا موقعیتی ویژه کسب نمودند، با توجه به این امر که تحولات پس از جنگ سرد دنیا را در مسیر دیگری قرار داد. اروپا سعی دارد در قالب جدیدی ظاهر شود و نقش از دست رفته‌ی خود را در مناطق گوناگون جهان و از جمله خلیج فارس دوباره بدست آورد، کشورهای بزرگ اروپایی درک می‌کنند که تنها وسیله برای حفظ هویت و حاکم بودن بر سرنوشت خود، حضور در صحنه یک اروپای قدرتمند است که مصمم باشد در برابر دنیا یک دل و یک صدا عمل کند.[۱]

اروپا در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم میلادی هم چنان با مسایل و مشکلات گوناگون سیاسی و نظامی و حتی اقتصادی مواجه می‌باشد. بنابراین نوع روابط و مناسبات کشورهای اروپایی با

---

۱. آندره فونتن، **همان کتاب**، ص ۷۱۸.

خلیج فارس با توجه به تجربه‌های تاریخی، عوامل ساختاری و ماهیت منافع، متفاوت و ناهمسان است. پرتغالی‌ها و هلندیها گرچه در قرون ۱۶ و ۱۷ پیوندهای تاریخی استعماری با خلیج فارس داشتند، اما اکنون کمتر اثری از مناسبات دیرینه ایشان با منطقه باقی مانده است.

انگلستان به دلیل سلطه طولانی و مؤثر خود در خلیج فارس به مدت دو قرن (۱۹ و ۲۰) نفوذ عمیقی در منطقه پیدا نموده که در ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی قابل مشاهده است. این امر در زمینه‌ی دادوستدهای بازرگانی مناسبات فرهنگی، روابط دیپلماتیک، قراردادها و پیمانکاری‌های دولتی و خصوصی و حتی تماس‌های خانوادگی و فردی، ریشه‌های ژرفی دارد. به طوری که گفته شد، بی‌گمان انگلیس از این نظر (نسبت به سایر کشورهای اروپایی) ژرف‌ترین سلطه را دارد.[1]

دو انگیزه نظامی ـ امنیتی و جلب منافع اقتصادی در منطقه خلیج فارس کـه ارتـباط مستقیمی با نفت و مستعمرات سابق انگلیس در آسیا دارند، سبب شده که بریتانیا هم چنان نقش فعالی در سیاست‌های داخلی خلیج فارس ایفا کند. کودتاهای آرام و بی سروصدا در داخل شیخ‌نشین‌های خلیج فارس از جمله امارات، عمان و قطر (از دهه ۱۹۵۰ تا دهه ۱۹۹۰) نمایانگر این گونه سیاست‌های لندن در منطقه بوده است.

فرانسه به دلایل گوناگون از جمله رقابت انگلیس، قادر به حضور و نفوذ قابل ملاحظه در خلیج فارس نگردید، پاریس فرصت آن را نیافت که مانند شمال آفریقا یا شرق مدیترانه (سوریه و لبنان) نقش قابل توجهی در خلیج فارس پیدا کند. گسترش فرهنگی فرانسه در ایران و کسب منافع نسبی در نفت عراق، بلندپروازی پاریس در منطقه را ارضا نکرده است. فرانسه در سالهای اخیر تلاش قابل ملاحظه‌ای برای گسترش حضور سیاسی، نـظامی، اقـتصادی و فـرهنگی در خلیج‌فارس داشته است. آلمان پس از یکپارچگی خود در اواخر قرن ۱۹ و نیز اوایل قرن بیستم به منطقه خلیج فارس توجه پیدا کرد. می توان گفت هر زمان شخصیت قدرتمندی نظیر بیسمارک، ویلهلم و یا هیتلر در آلمان ظهور کرده، سیاست توجه به شرق و خلیج فارس در برنامه کاری وی

۱. فیلیپ رابینز، «کشورهای جامعه‌ی اروپا و خلیج فارس»، ***همان کتاب***، ص ۲۳.

قرار داشته است.

آلمان تا دهه ۱۹۷۰ بیشتر به ابعاد اقتصادی مناسبات خود در خلیج فارس توجه داشت. از نیمه دههٔ ۱۹۸۰ سیاست خارجی آلمان نگاه خود را به منطقه بحرانی خلیج فارس معطوف داشت و در این زمینه برای خویش نقشی قائل شد. موقعیت ایتالیا در کنار آلمان هیتلری و محور برلین - رم در فاصله دو جنگ جهانی در خلیج فارس اهمیت یافت، ولی با شکست ایتالیا در جنگ جهانی دوم و سقوط موسولینی، رم نقش حاشیه‌ای در این منطقه پیدا کرد. در سالهای اخیر ایتالیا نیز درصدد افزایش موقعیت سیاسی - اقتصادی خود در خلیج فارس برآمده است. دیگر اعضای کوچک‌تر جامعه‌ی اروپا (هلند، بلژیک ...) در دهه‌های آخر قرن بیستم بیشتر به این دلیل به خلیج فارس توجه نموده‌اند که به نفت این منطقه و بازار پررونق و گسترده‌ی آن برای کالاهای بازرگانی خود نیاز داشتند و کمتر درصدد کسب نفوذ سیاسی و نظامی بوده‌اند.

مسأله اساسی در مورد خلیج فارس برای کشورهای اروپایی در سال‌های آینده به منافع این کشورها در مورد منابع نفت و گاز و مبادلات بازرگانی این منطقه مربوط می‌گردد. این امر کشورهای اروپا را ناچار ساخته که سیاست‌های بالنسبه هماهنگی در مورد خلیج فارس در پیش گیرند که از آن جمله دیپلماسی اقتصادی، امنیت منطقه‌ای و فروش سلاح بوده است.[1]

اروپایی‌ها نسبت به نقش آمریکا به عنوان طراح تغییرات پس از پایان جنگ سرد و دخالت نظامی آن در سراسر جهان بویژه خلیج فارس، بسیار حساس بوده و ملاحظات زیادی در این زمینه دارند. دولت‌های اروپایی با سلطه هر قدرتی بخصوص آمریکا، برای اقتدار کامل در خلیج فارس به شدت مخالف هستند، کشورهای اروپا، ایالات متحده را بیشتر از سایر قدرتهای جهانی، مسئول بحران‌های نفتی و جنگ‌های خلیج فارس دانسته، کشور مذکور را عامل تهدید و عدم دسترسی اروپاییان به نفت این منطقه می‌دانند. کشورهای اروپا ادامه وضعیت بحرانی در خلیج فارس و خاورمیانه را گواه عملکرد غلط آمریکا می‌دانند.

---

1. Valerie Yorke and louis Turner, ***European Interests and (Persian) Gulf Oil,*** Policy Studies Institute and Royal Institute of International Affairs, (Published by England and U.S.A, 1986), p.75.

سیاست اروپا برای گفت وگو با ایران و عراق مبتنی بر یک سلسله منافع حیاتی در این منطقه است. مجموعه‌ی این منافع که شامل ابعاد و موارد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌باشد، سبب اهمیت راهبردی خلیج فارس در سیاست کشورهای اروپایی گشته است. اروپا در قرن بیستم برای حفظ مصالح و منافع خود در خلیج فارس از زور و دیپلماسی استفاده نموده است. آموزش نخبگان، ترسیم مرزها، ایجاد دولت‌ها و انتصاب حاکمان، بارزترین تجلیات دخالت اروپا برای اعمال کنترل در این منطقه می‌باشد.[1]

نظر به آشنایی دیرینه با اوضاع خلیج فارس، اروپاییان نتیجه و دست آورده سیاست‌های آمریکا در منطقه از جمله مهار دوگانه ومحور شرارت را باعث ایجاد جنگ و بحران‌های داخلی و سرکش شدن دولت‌های منطقه و نیز اعمال فشار و تحمیل فقر بر جمعیت بومی این بخش از جهان که در مجاورت اروپا قرار دارد، می‌دانند.

پی‌آمد این سیاست‌های نظامی‌گرایانه و فشار و سرکوب اقتصادی و سیاسی می‌تواند به صورت شورش، وحشت افکنی (تروریسم)، مهاجرت و یا فرار جمعیت باشد. این مسایل برای اروپا به عنوان یک نقطه نزدیک جغرافیایی که هم اکنون میلیون‌ها نفر مسلمان را در خود جای داده، در آینده می‌تواند مشکل آفرین باشد.

بنابراین رسانه‌های گروهی اروپا انتقادهای سخت خود را متوجه سیاست‌های آمریکا در خلیج فارس نموده و در این راه حتی دولتمردان خود راکه از واشنگتن جانبداری می‌کنند به باد حمله و یا تمسخر می‌گیرند، به عنوان مثال سیمون جینکینز در روزنامه‌ی تایمز چاپ لندن در مقاله‌ای با عنوان «انفجار افسانه» ضمن انتقاد از حمایت تونی بلر نخست‌وزیر ورابین کوک وزیرخارجه‌ی انگلیس، از کلینتون در جریان بمباران موشکی عراق، نوشته بود که وقت آن فرا رسیده که غرب از تحمیق خود در این خصوص که با بمباران می‌توان دیکتاتورها را نابود ساخت، دست بردارد، و به جای آن «راهبرد تماس» راکه انسانی است، در پیش گیرد و روابط تجاری با آن

1. Simon Serfaty, "Bridging the (Persian) Gulf Across the Atlantic: Europe and the United States in the Persian Gulf", The Middle East Journal, Middle East Institute, Vol. 52, No, 3, Summer 1998, p.340.

کشور را به طور گسترده تقویت و در تحکیم سازمان‌های عراق کمک کند و به عراقی‌ها برای تحصیل در دانشگاههای انگلستان بورسیه بدهد.[1]

در هر صورت حتی اغلب مقامات اروپایی با سیاست‌های سلطه‌طلبانه و یکجانبه‌گرایانه آمریکا موافقت ندارند و در سخنان خویش بصراحت دراین خصوص اظهار نظر می‌نمایند. به طور مثال میشل ژوبر وزیرخارجه سابق فرانسه نسبت به تبدیل منطقه (خلیج فارس) به مستعمره نفتی هشدار داد.[2]

میشل ژوبر نگرانی خودرا از پیامدهای افراطی شدن کشورهای منطقه (خلیج فارس و خاورمیانه) ابراز داشت و متذکر شد کشورهای اروپا بویژه فرانسه، اسپانیا و ایتالیا از امواج جدید مسلمانان مهاجر به این قاره نگران می‌باشند. مقام فرانسوی مذکور بر این باور بود که واشنگتن یک فاصله لوکس از منطقه دارد در حالیکه این بخش از جهان برای اروپا یک حیات خلوت محسوب می‌شود و قدرتهای بزرگ نمی‌بایست وارد اینجا شوند.[3]

بنظر می‌رسد که در مجموع اروپاییان (در مقایسه با آمریکا) بطور عمیق‌تری نسبت به قضایا و مسایل منطقه خلیج فارس توجه نشان داده‌اند. کشورهای اروپا نسبت به عدم توسعه سیاسی در منطقه و مسایل و مشکلات اقتصادی در آن بیشتر آگاه بوده و معتقدند که همه اینها تنها با قدرت نظامی قابل حل نیست. در این میان آمریکاکه هزاران مایل (کیلومتر) با این منطقه فاصله دارد، حاضر به درک مسایلی میان شکاف میان دارا و ندار، مردم سالاری، آزادیخواهی، رشد و ثبات و خودمختاری نمی‌باشد. بر همین اساس اروپا اعلام می‌دارد در پذیرش یک رویکرد جامع منطقه‌ای، مسایل خلیج فارس از مناطق مجاور تا مغرب جدا نیست.[4]

در ماه مارس ۱۹۹۲ آلمان رهبری اتحادیه اروپا در یک مقابله مهم با واشنگتن بر سر خط‌مشی‌های خلیج فارس و خاورمیانه، را بر عهده گرفت. موضوع به تحویل کالاهای نظامی

---

1. Simon Jenkins, ***Times***, 12 Nov 1997.

2. Scott B. McDonald, "European-Middle Eastern Relations: What looms on the Horizon", Middle East Insight 8 (July-August 1991), p.41.

3. Leon T. Hadar, The Persian Gulf: A European Challenge to U.S. Hegemony?, in ***The Persian Gulf at The Millennium***, p.68.

4. Ibid., p.69.

(اسلحه) به ترکیه مربوط می‌شد، که کشورهای اروپایی و بویژه آلمان با توجه به مسأله به بکارگیری آنها علیه جدایی‌طلبان کرد و منازعه احتمالی ترکیه و ایران، از آن جلوگیری کردند. درحالیکه بتدریج تهدید اتحاد شوروی ناپدید می‌شد، اروپا نیز تمایلی به ادامه «اجماع استراتژیک» با واشنگتن درمنطقه از خود نشان نمی‌داد و حاضر نبود بدون قید و شرط پیروی خود را از تعهدات نظامی آمریکا، دنبال نماید. در تعقیب این سیاست تمام اعضای اتحادیه اروپا (از جمله بریتانیا)، با رد نصیحت ایالات متحده، روابط دیپلماتیک خود را با تهران از سر گرفتند. به این ترتیب کشورهای اتحادیه اروپا کوشش‌های واشنگتن برای منزوی کردن ایران را رد کردند. در واقع این موضوع به اختلافات میان ایالات متحده و اتحادیه اروپا در مورد رویکرد راهبردی و بلندمدت در منطقه باز می‌گشت.

طرح گفت و گوی انتقادی با ایران که توسط ژاک شیراک رییس جمهور فرانسه در ماه مارس ۱۹۹۶ مطرح گردید. اشاره‌یی به تداوم مناسبات اروپا با کشورهایی که روابط بازرگانی، فرهنگی و سیاسی سنتی با آنها موجود بود، داشت. بنا به گفته‌ی شیراک این رابطه باز و دوستانه محسوب نشده بلکه می‌تواند به صورت رابطه‌ی محدود و سازماندهی شده از طریق اروپایی‌ها که می‌توانند ایده‌های مختلفی مانند حقوق بشر...را با ایران رد و بدل کنند...، ادامه داشته باشد.[1]

گرچه طرح گفت وگوی انتقادی اروپا متأثر از سیاست‌های آمریکا در مورد ایران است، با این حال مورد مخالفت واشنگتن قرار گرفت و نتایج چشمگیری به همراه خود نیاورد. در ابعاد دیگر این رویکرد، هدف کشورهای اروپایی از گفت وگو با عراق با حمایت غیررسمی از لغو تحریم‌های سازمان ملل صورت گرفته است. از طریق ملاقات با تصمیم‌گیرندگان در بغداد، اروپایی‌ها برنامه‌های افزایش تجارت و صادرات و سرمایه‌گذاری و خرید نفت در آینده (پس از پایان تحریم) را ترسیم نموده‌اند.

اروپا پس از دوران جنگ سرد و در آخرین سالهای قرن بیستم، فعالیت نظامی و امنیتی خود را در خلیج فارس به نحوه گسترده‌یی دنبال نمود. تمایل اروپا به ایجاد یک ساختار دفاعی -

1. Simon Serfaty, op.cit., p.343.

امنیتی مستقل نقش مهمی در این زمینه ایفا کرد. نخست اعلام تشکیل یک سپاه مشترک ۳۵۰۰۰ نفری بوسیله آلمان و فرانسه در ماه مه ۱۹۹۲ بنام لشگر اروپایی[1] که قرار است در آینده هسته اصلی یک ارتش اروپایی گردد، گام مهمی در اروپا محسوب می‌شد، دیگر آنکه به عنوان مصالحه‌ای با واشنگتن، ناتو یک لشگر (واحدهای) واکنش سریع اروپایی به رهبری بریتانیا برای وقایع احتمالی خارج از منطقه ایجاد کرد. این فرایند که متأثر از مسأله پاسخ قاطع به بحران خلیج فارس بود، همچنین بیانگر تأکید فرماندهی نظامی انگلیس در ارتباط با نقطه نظر واشنگتن محسوب می‌شد.[2]

واشنگتن به نوبهٔ خود امیدوار بود که این «مدل بریتانیایی» از تحرکات خط‌مشی اروپایی که ممکن بود نابهنگام باشد جلوگیری کند. با این حال سیاست قدرتهای اروپایی بویژه فرانسه و آلمان نشان می‌داد که اروپا در پی راههایی برای حفظ منافع خود در خلیج فارس بود.

بنابراین در دهه ۱۹۹۰ فروش سلاح و انتقال تسلیحات نظامی از اروپای غربی به خلیج فارس به طور چشمگیر و بی سابقه‌یی افزایش یافت. کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به‌ظاهر به دلیل بهانه ترس و نگرانی از عراق، (یا ایران) خرید سلاح‌های مدرن از اروپا در طول دهه‌ی ۱۹۹۰ را تداوم بخشیدند. اروپاییان جهت ارتقای توان تسلیحاتی و پیشرفته نمودن سیستم‌های جنگی کشورهای عرب خلیج فارس وارد عمل شدند. به طور مثال در سال ۱۹۹۳ عربستان سعودی با فرانسه یک قرارداد ۴۳۸ میلیون دلاری برای نوسازی تجهیزات ارتباطات مخابراتی و رادیویی نظامی خود منعقد نمود.[3]

کشورهای عرب حوزه‌های خلیج فارس پس از آمریکا، کشورهای اروپایی را برای تامین امنیت و مسایل نظامی خود برگزیده و با اروپاییان پیمان‌های دفاعی متعددی امضا نمودند. به دنبال این پیمانها کارشناسان نظامی اروپا، کار آموزش و تمرین نیروهای عرب منطقه را برعهده

1. Eurocorp
2. The Independent (London), 7 March 1991, p.8.
3. Tom Lansford and Steve Yetiv, "Euro-American Rivalry and Security in the Persian Gulf", Defense Analysis, Vol.13, No.1, April 1997, p.109.

گرفتند. همچنین مانورهای مشترک میان کشورهای اروپایی و کشورهای عرب حوزه خلیج فارس برگزار گردید که از آن جمله می‌توان به مانورهای مشترک قطر ـ فرانسه و امارات ـ فرانسه اشاره کرد.

حضور نظامی کشورهای اروپایی در خلیج فارس به موازات افزایش فروش سلاح به کشورهای منطقه و خدمات جانبی آن رو به گسترش می‌باشد. در واقع کشورهای اروپایی به وسیله همکاری نظامی و آموزش نیروهای مسلح کشورهای عرب خلیج فارس توانسته‌اند به تسهیلات نظامی کشورهای شورای همکاری دسترسی پیدا کنند.[1]

شرایط سیاسی منطقه نیز به حضور اروپا در خلیج فارس کمک نموده است. گرایش بیشتر اعراب به سمت اروپا ناشی از پدید آمدن نوعی تردید نسبت به آمریکا می‌باشد که با سیاست‌های حمایتی خود از رژیم صهیونیستی باعث ایجاد بدبینی میان اعراب شده است. به هر جهت عوامل گوناگون سبب شده تا کشورهای اروپایی بازارهای مناسبی را جهت فروش سلاح در منطقه‌ی خلیج فارس به دست آورند، بطوریکه اروپا رقیب مهمی برای بازار تسلیحات و تجهیزات نظامی ایالات متحده در این بخش از جهان محسوب می‌شود. توفیق اروپاییان در تجارت اسلحه و کمک‌های نظامی در سطح منطقه، باعث ایفای نقش با اهمیت توسط ایشان در سایر زمینه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، بویژه نفت گشته است.

اروپا به جریان مطمئن و درازمدت نفت و گاز خلیج فارس با قیمت مناسب و دسترسی به بازار این منطقه برای فروش کالاهای خود بسیار وابسته است. ایران، با توجه به منابع انرژی خود در زمینه‌ی نفت و گاز، عراق نیز با داشتن ذخایر نفت عظیم خود از مدتها قبل مورد توجه کشورهای اروپایی بوده‌اند بطوریکه در دهه ۱۹۹۰ اروپا عدم علاقه خود را به سیاست مهار دوگانه و تحریم اقتصادی (نفتی) تهران و بغداد، ابراز داشت. نیاز اروپایی‌ها به نفت خلیج فارس ایشان را وادار نموده که روابط دوستانه‌یی با عربستان و سایر کشورهای کوچک نفت‌خیز منطقه برقرار

1. Ibid., p. 105.

سازند به طوری که نقطه نظرهای سیاسی کشورهایی مذکور را مدنظر داشته باشند.[۱]

شرکت‌های فرانسوی توتال و الف، که مخالف تحریم‌های آمریکا هستند به شدت در پی اجازه بهره‌برداری حوزه‌های نفت و گاز در ایران و عراق بوده‌اند. بطور کلی مزایای نسبی اروپا در برقراری روابط با کشورهای خلیج فارس، در سالهای دهه ۱۹۹۰ به اروپاییان کمک نموده که برغم موقعیت مسلط آمریکا در منطقه، بتوانند نفوذ و مناسبات گسترده‌ای در این بخش حیاتی جهان برقرار نمایند.

1. Valerie Yorke and Louis Turner, Op.cit., p. 81.

فصل دوم
جایگاه اوراسیا و آسیا در خلیج فارس

۱ـ سیاست‌های روسیه در خلیج فارس

بحران خلیج فارس در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ نه تنها شوروی را به جستجوی تنش زدایی سوق داد بلکه زمینه همکاری با غرب را نیز فراهم آورد. چرخش سیاست شوروی در خلیج‌فارس، نظام بین‌الملل را در آنزمان به عرصه جدیدی کشاند. با این حال تأثیر واقعی این سیاست زمانی آشکار گردید که مسکو دیگر قادر نبود سیاست شوروی را دنبال کند بلکه با پذیرش شرایط جدید جهانی، سیاست روسیه نوین را جایگزین آن نمود. در واقع بحران خلیج فارس زمانی رخ داد که سیاست پروستریکای گورباچف در عمل منابع خود را مصرف کرده بود.[۱]

تغییر سیاست شوروی در اواخر دوران گورباچف و در زمان قبل از تهاجم عراق به کویت نتوانست رهبران اتحاد شوروی و تصمیم گیرندگان سیاست خارجی این کشور رابرای آزمون جدی در بحران خلیج فارس آماده کند. گورباچف و یارانش در مخالفت با تجاوز عراق دست از سیاست سنتّی خود نسبت به عراق کشیدند و موضعی گرفتند که در تناقض با سیاست شوروی پیشین در خلیج فارس و خاورمیانه بود.

در بهار ۱۹۹۰ در زمانی که تصور اشغال کویت در منطقه وجود نداشت، رییس‌جمهور عراق تهدید کرد که نیمی از اسراییل را به آتش خواهد کشاند، و این موضوع در مسکو باعث

---

۱. ولادیمیر نوسنکو، «سیاست شوروی در جنگ خلیج فارس»، در ***دیدگاههای بین‌المللی دربارهٔ جنگ خلیج فارس***، ص ۲۰۴.

واکنشی نگردید. با توجه به اینکه سیاست‌های مربوط به کشورهای عربی و بویژه عراق در کنترل حزب کمونیست و گاردهای قدیمی وزارت خارجه شوروی بود و بغداد از مشتریان پروپا قرص اسلحه این کشور محسوب می‌گردید، موضع افراطی صدام بر علیه امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم توسط محفل طرفدار اعراب در مسکو پذیرفته می‌شد.[۱]

با این حال شوروی توسط شوار نادزه از همان ابتدا تجاوز عراق به کویت را محکوم کرد و گورباچف که اقدام بغداد را مخالف تفکر سیاسی خود ارزیابی می‌کرد و آنرا لطمه‌ای به اعتبار خود می‌دانست، این موضع‌گیری را بعنوان سیاست رسمی اتحاد شوروی دنبال نمود. نیروهای محافظه‌کار و ضد پروستریکا در اولین مراحل بحران خلیج فارس نتوانستند آشکارا با خط مشی گورباچف ـ شوارد نادزه مخالفت کنند با این حال تلاش کردند تا مانع موضعگیری سخت رهبران میانه‌روی شوروی شوند. گرچه عراق در طول جنگ با ایران گرایش عمیقی نسبت به غرب نشان داده و اقتصاد بغداد به کشورهای غربی گره خورده بود معهذا ایشان فشار آمریکا را بر عراق که با آن پیمان دوستی داشتند تحمل نمی‌کردند و مایل بودند تصویر پیشین شوروی را به عنوان ابرقدرت حامی نیروهای ضد امپریالیستی در جهان سوم محفوظ نگاه دارند.

هنگامیکه بحران خلیج فارس ابعاد گسترده‌ای گرفت، نیروهای مخالف اصلاحات شوروی نگرانی خود را از موضع‌گیری‌های افراطی گورباچف در همراهی با آمریکا وغرب ابراز داشتند. گورباچف که در فشار خاصی قرار گرفته بود ضمن حمایت از همه دوازده قطعنامه محکومیت عراق توسط سازمان ملل، همزمان نیز برای نوعی سازش که مورد قبول بغداد باشد به تلاش پرداخت. بنابراین گورباچف در سعی و تلاش برای ایفای نقش میانجی در خلیج فارس، مشاور خود یوگنی پریماکف را دو بار در ماه اکتبر به دیدار صدام فرستاد. پریماکف که خبرنگار قدیمی پراودا در خاورمیانه بود، صدام را از سالها قبل می‌شناخت و به همین جهت موفق شد از او اجازه خروج تدریجی اتباع شوروی (تعداد ۸۰۰۰ نفر تبعه شوروی که در عراق به عنوان مشاور در حوزه‌هایی مانند بهره‌برداری و حفاری نفت و ساختن سیلو، سد و نیروگاه فعال بودند) به دست

۱. *همان کتاب*، ص ۲۰۷.

آورد. از نظر صدام حسین، درخواستش مبنی بر حل همزمان مشکلات منطقه می‌بایست توسط شوروی درک می‌شد. صدام چون به سهم خود قصد نداشت بدون هیچ مقابله به مثلی لشکرهایش را از کویت عقب بکشد وی به فرستاده گورباچف گفت: «این کار برای من یک خودکشی خواهد بود».[1]

او در ضمن بی هیچ تردیدی به اتحاد شوروی اخطار کرد تا تعهد «حقوقی و سیاسی و اخلاقی» خود را نسبت به عراق محترم دارد و برای جلوگیری از آمریکا در استفاده از سازمان ملل به عنوان وسیله‌ای برای پیشبرد اهداف امپریالیستی خود، با قاطعیت وارد عمل شود.[2] سیاستمداران عراقی در طول بحران خلیج فارس بیشترین فشار را بر اتحاد شوروی وارد کردند تا آنان را از این مخمصه نجات دهد.

بارزترین خصلت تفکر و رفتار عراق نسبت به اتحاد شوروی در خلال بحران و جنگ، نومیدی و تلخ کامی بود. بطور مثال هنگامیکه طارق در ملاقات خود با گورباچف (به تاریخ ۵ سپتامبر ۱۹۹۰) دریافت که وی پاسخ ایالات متحده مبنی بر اینکه «آمریکاییان پیوند مسایل کویت و فلسطین را قبول ندارند و آن را نمی‌پذیرند» را منتقل می‌کند با ناراحتی گفت: پس نقش شما (چیست، شما اتحاد شوروی که در طول تمام دهه‌های گذشته در کنار ما ایستادید؟ از شما می‌خواهیم که جانب ما را بگیرید... اما از شما انتظار می‌رود طرحی را بپذیرید که بین تمام مسایل منطقه پیوند ایجاد می‌کند...[3] در هر صورت این ملاقات و ملاقاتهای پریماکف در بغداد، گرهی از مشکلات عراق باز نکرد. پریماکف استدلال می‌کرد که عراقیها می‌بایست پیش از تهاجم با اتحاد شوروی مشورت می‌کردند و این همان اشتباهی بود که از قبل در مورد ایران تکرار شده بود. مقامات عراقی هنگامیکه متوجه شدند شوروی حاضر به تغییر موضع خود نیست سیل حملات و اتهامات را متوجه مسکو نمودند. از جمله طارق عزیز اظهار داشت: روسها به ما خیانت کردند،

---

1. Evgueni Primakov, "Dossier Secret des négociation Soviétique Sur le Golfe (Persique)", Courrier international, 28 Février 1991.

2. Stephen R. Graubard, ***Mr. Bush's War,*** (London: Tauris, 1992), p.156.

۳. آماتزیا بارام، «ارزیابیها و ارزیابیهای غلط در بغداد»، ***در دیدگاههای بین‌المللی دربارهٔ جنگ خلیج‌فارس،*** ص ۵۱.

اتحاد شوروی که مدعی است ابرقدرتی با دیدگاههای خاص خود است، ما را فروخت، آنها در ازای ۴ میلیارد دلار (اشاره به سفر فیصل وزیر خارجه عربستان به مسکو و پرداخت ۴ میلیارد دلار به شوروی) به قطعنامه ۶۷۸ رای دادند.[۱]

عراقیها بعدها به این نتیجه رسیدند که سیاست خارجی روسیه تا اندازه زیادی تحت تأثیر غرب و اسراییل قرار داشته است. می‌توان گفت که موقعیت جدید بین‌المللی نه تنها دست شوروی وابسته بود بلکه لازمست که این نکته را یادآوری نمود که عراق از خط قرمز عبور کرده و به کویت یعنی قلمرو نفوذ بی‌چون و چرای غرب تهاجم کرده بود. حتی اگر ابرقدرت شوروی در روزگار اوج خود می‌خواست به متحد متلون و خودرأی خود یعنی عراق کمک کند باز هم تا حد زیادی مقید به حدود معینی می‌شد.

وقتی سرانجام عملیات زمینی آغاز شد، دولت شوروی فهمید نفوذش در واشنگتن چقدر محدود شده و تأسف خود را به خاطر از دست رفتن فرصت واقعی در تضمین یک نتیجه مسالمت‌آمیز ابراز کرد.[۲]

سفر بعدی پریماکف به بغداد در فوریه ۱۹۹۱ و گفتگوهای متعاقب آن با طارق عزیز در مسکو برای تعیین شرایط عقب نشینی عراق از کویت، شاهدی بر تلاش‌های مسکو در ممانعت از پیروزی نظامی آمریکا در منطقه به شمار می‌رفت. مأموریت پریماکف بیشتر با هدف بازگرداندن مسکو به خلیج فارس و خاورمیانه ارزیابی گردید و نه نجات صدام، با این حال رهبران عرب منطقه خواستار اقدامات تنبیهی علیه این آزار دهنده جهان عرب بودند.

ایالات متحده به نوبه خود چهره خوبی به اقدامات مسکو بخشید و سعی کرد از تماس‌های ایجاد شده با کرملین در طول بحران برای ارتقای بیشتر همکاریهای شوروی و آمریکا استفاده کند و بدین طریق انگیزه‌ای برای تحول سیاست خارجی اتحاد شوروی فراهم آورد. گفته می‌شود ملاحظات اساسی که آمریکا را وادار به پذیرفتن مشارکت شوروی در روند صلح

---

۱. *همان کتاب*، ص ۵۳.

2. Tass News Agency, 24 Feb 1991.

خاورمیانه نمود همین موضوع بود. رهبران سیاسی در واشنگتن این نکته را مد نظر داشتند که بعد از وقوع بحران خلیج فارس سیاست خاورمیانه‌ای مسکو به نحو محسوسی تغییر خواهد کرد. در مقایسه سیاست شوروی بهتر از فرانسه گلیم خود را از ماجرای خلیج فارس بیرون کشید. میتران تصور می‌کرد با شرکت مستقیم در جنگ، عملکرد فرانسه را به دوران دوگل رسانده و به این ترتیب بهای لازم برای سهمی که در تسویه حساب نهایی مداخله باید داشته باشد، پرداخته است.

با این حال در پی آن بحران فرانسه بطور کامل از «روند صلح» کنار ماند، در حالی که اتحاد جماهیر شوروی بی‌آنکه حتی بخش کوچکی از ارتش بزرگش را به میدان نبرد فرستاده باشد، در کنترل آن سهیم شد.[۱]

مسکو ناچار بود میان بیانیه‌های ارزشمندش در قبول اولویت ارزشهای جهانی بشری و منافع مشارکت با جوامع جهانی متمدن، با تلاشهای موذیانه‌اش در پشتیبانی از موکلان قدیمش در خلیج فارس (با رژیمهای تک حزبی خود کامه در جهان سوم) که می‌توانست به اعتبار شوروی لطمه وارد سازد، انتخاب دشواری نماید.[۲]

مشارکت نمادین مسکو در بهار ۱۹۹۱ با ایالات متحده در روند صلح خاورمیانه گویای این واقعیت است که بحران خلیج فارس توانست برای سیاست خارجی شوروی فرصت انتخاب را فراهم آورد. بیش از این نمی‌شد اشتباه کرد، چون جنگ خلیج فارس به دورهٔ بعد از جنگ سرد تعلق داشت. از همان آغاز بحران نیز گئورگی اسمیرسکی[۳] کارشناس این منطقه در مؤسسه اقتصاد و روابط بین‌الملل مسکو بی‌پرده گفته بود:

اگر بخواهیم صادق باشیم، اهمیت خاور نزدیک روز به روز برای ما کمتر می‌شود. این منطقه محل فروش اسلحه است، محلی برای متزلزل کردن غرب، منطقه‌ای است برای ترویج ایدئولوژی ولی با ورشکستگی سوسیالیسم و نزدیکی با غرب، خاور نزدیک اهمیت کمتری پیدا

۱. آندره فونتن، *همان کتاب*، ص ۶۴۲.
۲. ولادیمیر نوسنکو، *همان کتاب*، ص ۲۱۵.
3. Georgi Smirski

می‌کند. ما دیگر در این منطقه نقش ابرقدرت را بازی نمی‌کنیم، ما دیگر ابرقدرت نیستیم[۱]

فروپاشی اتحاد شوروی که به تشکیل ۱۵ جمهوری مستقل در سرزمین‌های سابق شوروی منتهی شد، مسایلی رادر ارتباط با امنیت ملی روسیه، جمهوری‌های تازه استقلال یافته آسیای میانه و قفقاز را از یک سو و مسایل امنیتی کشورهای منطقه خلیج فارس از سوی دیگر مطرح نمود. گفته می‌شدکه مهمترین مزیت وضعیت جدید حذف شدن هسته اصلی یک تهدید نظامی از سوی ابرقدرت شوروی و یا امپراطوری روسیه سابق که در طی چند قرن گذشته با شدت و ضعف همواره بطرف آبهای گرم خلیج فارس وجود داشته است، محسوب می‌شود.[۱]

در زمان جنگ سرد بعضی از تحلیلگران غربی نظیر داویشا از مؤسسه تحقیقاتی برو کینگز آمریکا بر این باور بودند که حوزه خلیج فارس و اقیانوس هند پس از اروپا و آسیای خاوری در اولویت سوم از اهداف منطقه‌ای شوروی قرار دارند. به این دلیل که شوروی هم در اروپا و هم در خاور دور با تقابل نظامی مواجه است، در حالیکه در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه با تهدید تقابل نظامی مواجه نیست.

با توجه به بحران های داخلی روسیه و نتایج حاصل از فروپاشی شوروی، مسکو در طول دهه ۱۹۹۰ بطور کلی یک سیاست تدافعی را در منطقه خلیج فارس در پیش گرفت. مسکو بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، موقعیت زمین سیاسی (ژئوپولتیکی) خود را از دست داد تا سیاست خارجی‌اش را بازسازی نماید. یلتسین پس از فروپاشی شوروی یک سیاست ضد عراقی را پی گرفت و بنحوی از تحریمها علیه بغداد حمایت کرد. آندری کوزیروف، وزیر خارجه دولت یلتسین در پایان آوریل ۱۹۹۲ از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج‌فارس دیدار نمود. با توجه به وخامت اوضاع مالی روسیه، کوزیروف در تلاش برای به دست آوردن حمایت مالی از سوی این کشورها از کویت، امارات و عمان دیدار به عمل آورد. اوموفق شد از کشور عمان برای توسعه صنعت نفت روسیه کمک هایی به ارزش ۵۵۰ میلیون دلار و صنعت گاز ۱۰۰ میلیون دلار و نیز برای نوسازی چاههای نفتی آن کشور قول مساعد بگیرد. در این

1. Stephen R. Graubard, op. cit., p.107.

مسافرت کشورهای شورا به روشهای گوناگون نگرانی خود را از سیاستهای روسیه در خلیج فارس نشان دادند، یک خبرنگار روس خاطرنشان کرد هنگام دیدارش از کویت مهمانان هتلی در کویت مشغول خرید یادگاری از پوکه گلوله‌های خمپاره و توپ شوروی بودند. در عمان در موزه نیروهای مسلح مسلسل‌های چریکهای ظفار در معرض نمایش قرار داده شده بودند، که نمایانگر اشتباهات گذشته شوروی در حمایت از یمن جنوبی محسوب می‌شدند.[۱]

کوزیروف در حالی که در نتیجه فروش تسلیحات نظامی روسیه به ایران مورد انتقاد قرار گرفته بود، به فکر افزایش فروش اسلحه به کشورهای حوزه خلیج فارس افتاد. گزارش شد که کوزیرف گفته بود در عوض مناسبات نزدیک با ایران و تا دندان مسلح کردن تهران و اختلاف بر سر تعدادی از جزایر با امارات، روسیه حاضر است به عنوان یک تضمین کننده حاکمیت و تمامیت ارضی امارات متحده عربی بوسیله یک قرارداد دو جانبه امنیتی، اقدام نماید.[۲]

وزیر خارجه روسیه در سفر تاریخی خود به خلیج فارس می‌بایست به طور مکرر به اعراب منطقه اطمینان‌های لازم در مورد مناسبات مسکو و تهران را بدهد و بطور مثال منکر آن شود که روسیه آخرین سلاح‌های خود را به ایران فروخته است.

در همین زمان کوزیروف حساسیت‌های روسیه در مورد جدایی خواهان مسلمان در جمهوری‌های مسلمان فدراسیون روسیه (از جمله چچن و تاتارستان) و گرایش‌های استقلال‌طلبی جمهوری‌های مسلمان در مجموعه کشورهای مستقل مشترک المنافع که ممکن بود به کناره‌گیری آنها از فدراسیون منجر شود را ابراز می‌داشت. کشورهای شورا به نوبه خود از مسأله صدور انقلاب اسلامی و از جمله جنبش‌های افراطی مانند شیعیان بحرینی نگران بوده و آنرا به وزیر خارجه روسیه منتقل نمودند.[۳]

هر چند که سیاست طرفداری از کشورهای حوزهٔ خلیج فارس و سیاست‌های ضد عراق توسط یلتسین، در طول سال ۱۹۹۲، دنبال شد، رهبری روسیه بزودی با انتقادهای شدیدی

---

۱. (ترجمه از نشریه) کراسنایا زو زدا(ستاره سرخ) ۲۶ مه ۱۹۹۲، ص ۲۶.
۲. (ترجمه از روزنامه) ایزوستیا. ۶ مه ۱۹۹۲.
۳. (ترجمه از روزنامه) ایزوستیا، ۶ مه ۱۹۹۲.

روبرو شد. در جناح راست، ولادیمیرژیرینفسکی قرار داشت که یلتسین را به خاطر عدم فروش تسلیحات نظامی به عراق (که متحد روسیه بود) مورد سرزنش قرار می‌داد و خواستار لغو یک‌جانبه تحریمها علیه عراق شده بود. گروههای میانه‌روی روسی همچنین منطق همکاری نزدیک روسیه با آمریکا بر سر تحریم عراق را مورد انتقاد قرار دادند. دلیل این انتقاد آن بود که بغداد ۷ میلیارد دلار به روسیه بدهکار بود و روسیه با ادامه سیاست تحریم عراق، بازار آینده این کشور را از دست می‌داد.

در ژانویه سال ۱۹۹۳ فشار سیاسی از سوی جناح مرکزی و راست روسیه متوجه یلتسین شد. یلتسین ناچار به تعدیل مواضع خود شد و شروع به محکوم کردن بمبارانهای جدید عراق توسط آمریکا نمود، هر چند که وزارت امور خارجه تحت ریاست کوزیروف که طرفدار آمریکا بود، در ابتدا از این بمبارانها حمایت می‌کرد.[۱]

همچنین یلتسین با دیدار وزیران دولت روسیه از عراق موافقت نمود و در مقابل وزیران عراقی نیز دیدار از مسکو را آغاز کردند. هنگامی که بحران بین پارلمان و یلتسین در اواخر سپتامبر ۱۹۹۳ به مقابله تمام عیار تبدیل شد، شایعاتی در مسکو بروز کرد مبنی بر اینکه صدام‌حسین از رقبای یلتسین حمایت مالی به عمل می‌آورد.[۲]

در سال ۱۹۹۳ مسکو فرصت نزدیکی با شیخ‌نشین‌های خلیج فارس را از دست نداد. وزیر دفاع روسیه ژنرال پاول گراچف در ژانویه همین سال از امارات متحده عربی دیدار کرد و سرپرستی هیأت روسیه در نمایشگاه بین‌المللی تسلیحات نظامی که در ماه فوریه ۱۹۹۳ در ابوظبی برگزار شد بر عهده داشت. در همین راستا، مذاکرات مسکو و کویت بر سر توافق همکاری دفاعی طی دیدار وزیر دفاع کویت، صباح سالم الصباح در اواخر نوامبر ۱۹۹۳ در پایتخت روسیه صورت گرفت و پیمانی در این زمینه به امضا رسید تا به کویت در از میان بردن خطری که استقلال، امنیت و تمامیت ارضی این کشور را تهدید می‌کرد و نیز دفع تهاجم کمک

۱. اسدالله اطهری، «سیاست روسیه نسبت به خاورمیانه: میراث یلتسین و چالش پوتین»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۱، ص ۸۳.
۲. (ترجمه از نشریه) کومسومولسکایا پراوادا، ۲۶ اکتبر ۱۹۹۳.

کند. دو کشور برای پیشرفت روابط خود در اواخر دسامبر ۱۹۹۳ مانور دریایی مشترکی در خلیج فارس انجام دادند.

یلتسین بعد از انعقاد پیمان با کویت که کشورهای عرب حوزه خلیج فارس را خشنود می‌کرد، سیاست روسیه را متوجه عراق نمود. در بهار ۱۹۹۴ سیاستمداران روسی در این مورد بحث می‌کردند که صدام حسین درخواست آمریکا را در مورد نظارت بر تسلیحات هسته‌ای عراق مورد پذیرش قرار خواهد داد یا نه و زمانی که متوجه پاسخ مثبت بغداد شدند، روسیه مواضع خود را در قبال عراق تعدیل کرد. بهمین مناسبت در ژوییه ۱۹۹۴ طارق عزیز به مسکو دعوت شد. معاون وزیر امور خارجه روسیه اعلام کرد که مقامات مسکو به طارق عزیز گفته‌اند روسیه تا آن زمان که بغداد استقلال کویت را به رسمیت نشناسد و خطوط مرزی تعیین شده رانپذیرد و سعی بر تعیین وضعیت شهروندان ناپدید شده کویتی ننماید، از لغو تحریمهای عراق حمایت نخواهد کرد. اگر عراق به این خواسته تن دهد، مسکو حتی فروش تسلیحات نظامی را به عراق از سر خواهد گرفت و بنابراین کشورهای غربی را که از این راه فواید اقتصادی به زیان روسیه به دست خواهند آورد، کنار می‌زند.[1]

روشن بود این اظهارات که به معنای تامین تسلیحاتی عراق از سوی روسیه بود و یادآور خاطرات تلخ گذشته محسوب می‌شد به روابط مسکو با کشورهای حوزه خلیج فارس بویژه کویت آسیب وارد می‌کرد. بنابراین در اکتبر ۱۹۹۴، سیاست روسیه نسبت به عراق دچار ابهام بزرگی شد. در آن زمان صدام حسین نیروهای خود را به سوی مرزهای کویت گسیل داشت که عکس‌العمل جدی آمریکا در حمایت از کویت را به دنبال داشت. همزمان یلتسین با توجه به اوضاع جدید کوزیروف را به بغداد اعزام نمود و اعلام داشت که از صدام قول گرفته است تا نیروهایش را از مرزهای کویت بیرون بکشد و مرزهای خود با کویت و استقلال این کشور را به رسمیت بشناسد.[2]

در مقابل یلتسین تأکید کرد که به مقامات عراقی اطمینان داده است که لغو تدریجی

---

۱. (ترجمه از روزنامه) ایزوستیا ۹ اوت ۱۹۹۴.
۲. اسدالله اطهری، همان مقاله، ص ۸۴.

تحریمها را دنبال می‌کند. این توافق نه تنها توسط آمریکا و انگلستان رد شد، بلکه به مسأله‌ای مناقشه‌انگیز تبدیل شد، زیرا پارلمان عراق، کویت و مرز عراق با کویت را برسمیت نشناخت و این وضعیت موجب سردرگمی عمده‌ای برای روسیه شد که حتی سفر کوزیروف به عراق در ماه نوامبر نتوانست آن را تغییر دهد.

به رغم این مسأله، روسیه به سیاست بهبود روابط خود، با عراق ادامه داد. در ماه ژانویه ۱۹۹۵ یک هیأت نمایندگی از پارلمان عراق از روسیه دیدار کرد و مورد استقبال نخست وزیر روسیه، چرنومردین قرار گرفت. معاون وزیر امورخارجه پاسوالیوک در ماه فوریه اخطار کرد اگر شورای امنیت سازمان ملل، به خواست‌های معقول عراق پاسخ مثبت ندهد اوضاع منطقه بدتر خواهد شد.[1]

مسکو در تلاش برای متعادل کردن سیاست خود در خلیج فارس، کوزیروف را در دوم اوت (پنجمین سالگرد تهاجم عراق) به کویت اعزام داشت تا اطمینان مجدد کویت را بدست آورد. او در این سفر طرح خلع سلاح عراق را مورد تأیید قرار داد. پناهندگی دامادهای صدام‌حسین به اردن، سبب افشای اطلاعات تسلیحاتی مخفی عراق شد. این امر مقامات بغداد را در وضعیت دشواری قرار داد، بطوریکه ناچار شدند بخشی از اطلاعات مربوط به این تسلیحات را افشا نمایند. این مسأله به نوبه خود سبب ناراحتی مسکو شد بطوریکه روسیه اعلام نمود: مهم نیست که عراق چه تصمیماتی راجع به افشای برنامه‌های سیاسی خود می‌گیرد. در این میان دومای روسیه در ۲۱ آوریل ۱۹۹۵ به لغو تحریمها علیه عراق رای داد و اهداف روسیه، اخذ طلب‌هایش از عراق و حمایت از سرمایه‌گذاریهای تجاری روسیه در بغداد و همکاری با آن کشور ذکر شد.

در یک ارزیابی می‌توان گفت که در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ روسیه مناسبات بازرگانی خود را با کشورهای خلیج فارس بدون توجه چندان به ایدئولوژی ادامه داد. گرچه مسکو در این مناسبات چندان به واکنش‌های آمریکا توجه نمی‌کرد با این حال توافق چرنومردین نخست وزیر

---

۱. خبرگزاری اینتر فاکس، ۲ فوریه ۱۹۹۵.

روسیه با ال گور معاون رییس‌جمهور آمریکا درسال ۱۹۹۵ در مورد تقلیل فروش اسلحه به تهران، حاکی از یک افت و خیز در مناسبات مداوم و با ثبات ایران و روسیه بود.[1]

در این دوره زمانی، هیئت‌های بازرگانی و نظامی متعددی از کشورهای خلیج فارس از ایران، کویت و دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس در روسیه بسر می‌بردند و مذاکرات گوناگونی را با مقامات مسکو انجام دادند.

پیروزی جناح راست و نیروهای کمونیست در دوما در انتخابات دسامبر ۱۹۹۵ چشم‌انداز خوبی برای روابط روسیه و عراق بود. یوگنی پریماکف، آشنای قدیمی صدام‌حسین به عنوان وزیرخارجه منصوب گردید، او اعلام کرد که روسیه به تلاش خود علیه تحریم‌های عراق ادامه خواهد داد ولی آنها را به طور یکجانبه لغو نخواهد کرد. آمدن پریماکف ممکن بود صدام حسین را برای آغاز جدید معامله با سازمان ملل برای توافق بر سر برنامه «نفت در مقابل غذا»، متقاعد کند.[2]

پریماکف استدلال می‌کرد که روسیه نباید تصویر واشنگتن از ایران وعراق را بپذیرد و دنباله‌رو رهبری واشنگتن در این زمینه نباشد. از نظر این مقام روسی دیدگاه حاکم در واشنگتن آن بود که بطور افراطی و منفعت طلبانه آمریکا نمی‌خواست که روسیه سهمی در منطقه داشته باشد.[3]

در زمان حکومت یلتسین و یارانش، مسأله در کرملین آن نبود که چگونه خلیج فارس می‌تواند کمکی برای روسیه جهت ایجاد اهرم فشار علیه واشنگتن (آنچنانکه در جنگ سرد مطرح بود) باشد، بلکه هدف آنان این بود که پول بیشتری از این منطقه بدست آوردند.[4] در هر صورت با روی کارآمدن پریماکف این دیدگاه بتدریج تغییر کرد. در حالیکه کانون توجه آمریکا به نحو فزاینده‌ای بسوی عراق و ایران در مقابل کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بود، دیدگاه

---

1. Mark N. Katz, "Russian-Iranian Relations in Putin Era", Demokratizatsiya, Vol.10, No.1, Winter 2002, P.69.
2. Robert Corzine, "Saddam Casts Shadow Over Oil Market", Financial Times, 26 January 1996.
3. Richard H.Herrman and R. William Ayres, op.cit., p.34.
4. Ibid., p.34.

پریماکف بر نحوه رفتار ایران در آذربایجان ،ترکمنستان و جنگ در چچن و تاجیکستان معطوف شده بود. جاییکه واشنگتن رادیکالیسم (افراط گرایی) را می‌دید، پریماکف خودداری، میانه‌روی و واقع گرایی را مشاهده می‌نمود، از آن گذشته بنظر این مقام روسی، آمریکا و اسراییل می‌خواستند تاآنجاکه ممکن است ایران و عراق را ضعیف نگه دارند که این امر چندان روسیه را تحت تأثیر قرار نمی‌داد. در آنزمان وضعیت داخلی و قدرت دریایی روسیه به‌گونه‌ای نبود که با امکانات دریایی آمریکا در خلیج فارس به رقابت پردازد به نحوی که اهرم فشاری برای واشنگتن محسوب شود.گرچه رقابت در مورد سیاست‌های اتخاذ شده میان روسیه و آمریکا نسبت به ایران و عراق وجود داشت با این حال این امر در دهه ۱۹۹۰ تأثیری بر زمین سیاسی (ژئوپولتیک) خلیج فارس نداشت.

بغداد در دوره وزارت پریماکف برای اغوای روسیه در جانب داری بیشتر از موقعیت عراق در مباحث شورای امنیت، با مسکو در اواسط فوریه ۱۹۹۶ توافق چند میلیارد دلاری برای توسعه نفت و آموزش کارشناسان نفت عراق امضا کرد.[1]

در همین زمان یلتسین می‌خواست از طریق فعالیت دیپلماتیک بین‌المللی هم به دنیا وهم به مجلس دوماکه مخالف وی بود نشان دهد که روسیه هنوز به رغم شرایط ضعیف شده‌اش یک عامل مهم قدرت در جهان است. هدف دیگر یلتیسین آن بودکه ضمن باز پس گرفتن طلب‌های خود از بغداد، قراردادهایی میان کارخانه‌ها و شرکت‌های نفت وگاز روسیه با عراق منعقد نماید. صدام حسین به نوبه خود برای تحریک روسیه جهت افزایش تلاش‌های این کشور در جهت لغو تحریمها قراردادهایی مخفی با شرکت‌های با نفوذ روسی از قبیل «لوک اویل» بست. قراردادی که‌گفته می‌شد یادآور دوران استعمار انگلیس بر عراق بود زیرا شرکت لوک اویل را قادر می‌ساخت ۷۵ درصد سود را حفظ کند و همچنین از پرداخت مالیات معاف شود.[2]

با توجه به منافع مذکور رفتار مقامات روسی، در قبال بحران عراق هم در اکتبر و نوامبر

1. David Hearst, "Russia Signs' Giant' Oil Deal with Iraq", Guardian Weekly, 18 February 1996.
2. Charles Truehart and David Hoffman, "France and Russia Differ From US in Agendas on Iraq", Washington Post, 13 November 1997.

۱۹۹۷ و هم در ژانویه و فوریه ۱۹۹۸ قابل درک بود. زمانی که آمریکا بدنبال اخراج بازرسان سازمان ملل، عراق را تهدید به حمله کرد، پریماکف با وزیر خارجه آمریکا و نیز اعضای شورای امنیت ملاقات کرد و با کمک فرانسه که منافع اقتصادی عمده‌ای در عراق داشت، موافقت برای عدم حمله به عراق را به دست آورد. بنا به گزارش یک نشریه روسی، حل و فصل مشکل بحران عراق نشان می‌داد که روسیه حتی با وضعیت بسیار ضعیفش هنوز هم در امور دنیا حضور دارد.

صدام حسین در ژانویه ۱۹۹۸ شروع به پشت پازدن به توافقی کرد که با پریماکف بر سر اجازه به بازرسان ملل متحد جهت بازرسی کاخها و دیگر نقاط مشکوک به فعالیت‌های تسلیحات شیمیایی و میکروبی، کرده بود. پریماکف دوباره سعی بر فرونشاندن بحران نمود اما با این حال در این کار توفیقی پیدا نکرد و در نتیجه ابتکار عمل را به کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل سپرد.

زمانی که در اواخر دسامبر آمریکا و انگلستان به عراق حمله کردند، مسکو این حملات را محکوم می‌کرد و نه تنها به شدت از ایالات متحده انتقاد می‌کرد، بلکه برای لغو تحریمها هم تلاش می‌کرد. بوریس یلتسین بیمار که تحت فشار کمونیست‌ها و استیضاح آنان قرار داشت، سعی کرد از حمله آمریکا جلوگیری کند و اهمیت روسیه را یادآور شود. وی ضمن محکوم کردن حمله، سفرایش را برای مدتی کوتاه از آمریکا و بریتانیا فرا خواند. در ادامه همین سیاست سفیر روسیه در ناتو آمریکا را متهم کرد که از سرگیری حملات را وسیله‌ای برای آزمایش تسلیحات جدید قرار داده است. به علاوه مسکو به دنبال اخراج ریچارد باتلر (رییس آنسکام) توسط نماینده خود گفت که ما به او اعتماد نمی‌کنیم.[1]

بدنبال ناکامی حمله آمریکا، صدام حسین ضمن عدم پذیرش دوباره بازرسان سازمان ملل، به فکر فشار بر روسیه افتاد تا آن را وادار به ایفای نقش فعال در لغو تحریمهای عراق کند. عراق (در ماه ژوییه) اخطاریه‌ای صادر کرد مبنی بر اینکه اگر شرکت لوک اویل در عراق شروع به کار نکند تا میدان نفتی قرنه ـ ۲ را توسعه بدهد، قراردادش را لغو خواهد کرد. در حالی که این

1. Barbara Crosette, "US is Urged to Ease Call to Inspect Atomic Arms", New York Times, 22 December 1998.

اخطار شرکت لوک اویل را واداشت تا به کمک وزارت امور خارجه روسیه در جهت لغو تحریم‌های عراق تلاش کند، این امر تا ماه اکتبر که یادداشت تفاهم بین دو کشور امضا شد، انجام نگرفت. بحث‌ها نه تنها بر سر تکمیل قراردادهای اولیه در میدان‌های نفتی قرنه و رمیله بود، بلکه همچنین بر سر امکان یافتن نفت در بخش بیابانی غرب عراق جریان داشت.[1]

مسکو در نوامبر ۱۹۹۹ دوباره تلاش کرد تا به نحوی در مورد عراق با شورای امنیت به توافق برسد. روسیه در این راه سعی در جلب نظر فرانسه و چین نمود تا در مقابل تعویق تحریمها، عراق نیز با قرارداد کنترل تسلیحات موافقت نماید. در هر حال مسکو که با اوج جنگ چچن روبه‌رو بود نتوانست در طرح خود موفق گردد.

سرانجام روسیه به همراه فرانسه و چین و برخلاف نظر مقامات عراقی قطعنامه شماره ۱۲۸۴ را طراحی نمود که طی آن آژانس جدید بازرسی سازمان ملل (آنمویک) را بوجود آورد. این قطعنامه عراق را ملزم می‌کرد که بدون قید شرط با بازرسی تمام مناطق مورد سوءظن موافقت کند و برای بازگرداندن اسرای کویتی و کشورهای جهان سوم اقدام نماید. با این حال عدم تمایل عراق به پذیرفتن بازرسان آنمویک و یا حتی اجازه ورود به یولی و رونتسوف معاون کوفی عنان برای پی‌گیری وضعیت زندانیان مفقود شده کویتی (که انتخاب او پیروزی کوچک دیگری برای روسیه محسوب شده بود) یکبار دیگر موضوع عراق را به مشکل خاص خلیج فارس تبدیل کرد. سرانجام زمانی که آمریکا هانس بلیکس رییس سابق آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را به عنوان رییس گروه بازرسی برگزید، مأموریتش با کارشکنی‌های عراق مواجه شد. او اظهار داشت: بازرسان وی آماده‌اند اقدامات سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۰۰ را به عنوان سندی بی‌ارزش تلقی کنند.[2]

از آنزمان مشکل اساسی روسیه با عراق ادامه یافته است، تنها تفاوت مسأله این بوده که اینک ولادیمیر پوتین بجای یلتسین تصمیم می‌گیرد. روسیه در مواردی آمریکا را قانع کرده که

1. Yelena Suponina, "Iraq and Russia Reach Compromise", Moscow News, 6-12 October 1999.
2. Colum L.Ynch, "UN Arms Inspectors Back Down", Washington Post 31 August 2000.

شرایط خود را نسبت به عراق تعدیل کند و همچنین بغداد را متقاعد کند که به قطعنامه شورای امنیت مربوط به تعویق تحریمها تا بازرسی بین‌المللی مجدد از مکانهای مشکوک عراق احترام بگذارد. روابط روسیه و آمریکا درمورد عراق، در هر صورت با مسایلی نظیر جنگ چچن، مداخله ناتو در بالکان و تفسیر یک جانبه آمریکا در مورد مسایل تسلیحاتی مرتبط می‌باشد. با توجه به این ملاحظات بود که در ژوییه ۲۰۰۰ پوتین عراق را ملزم کرد تا به بازرسان تسلیحات سازمان ملل اجازه دهد تا کارشان را از سر بگیرند.[1]

روسیه در دوران حکومت پوتین همچنان سعی داشته که برای پایان دادن به تحریمها، عراق را تحت فشار قرار دهد ولی این امر به معنای نادیده‌گرفتن نقش سازمان ملل نبوده است، چراکه با استفاده از اهرم این سازمان، توانسته است از اقدامات یکجانبه و سلطه‌طلبی آمریکا در مورد عراق جلوگیری نماید. اقدامات احتیاط‌آمیز مسکو و سیاست اتخاذ شده روسیه در ائتلاف با کشورهایی نظیر فرانسه و چین به آن دلیل صورت می‌گیرد که این کشور نمی‌خواهد در مورد عراق هزینه بیشتری را متحمل شود.

در مورد ایران، در طول ریاست یلتسین، تهران و مسکو در مجموعه‌ای از برخوردهای منطقه‌ای از جنگ داخلی در تاجیکستان گرفته تا مقاومت در برابر کنترل طالبان بر افغانستان اهداف مشترکی داشتند. ایران در طول سالهای دهه ۱۹۹۰ بصورت شریک تجاری معتبر روسیه و همچنین مشتری عمده‌ای برای تجهیزات نظامی و فن‌آوری این کشور بوده است. از دیدگاه راهبردی، در جهان چند قطبی که رهبران روسیه امید به پیشرفت آن دارند، ایران به مثابه یک متحده عمده ارزیابی می‌شود.

سیاست روسیه نسبت به ایران و خلیج فارس در طول سالهای اخیر تحت تأثیر بازیگران کلیدی چندگانه قرار گرفته است. عناصری که سیاست مسکو را در مورد ایران به طور عمده تحت تأثیر قرار می‌دهند، شامل شرکتهای تولید نفت و گاز (مانند گاز پروم که در طرح پارس جنوبی مشارکت نموده) و وزارت خانه‌های دفاع و انرژی اتمی (که کار فروش زیردریایی و دیگر سلاحها و

1. Michael Gordon, "Russia, Iraq Pushing Ties", New York Times, 27 July 2000.

تأسیسات بوشهر را بر عهده دارند) و نیز تا اندازه کمتری دومای روسیه می‌باشند. نتیجه این امر آن بوده که در طول دهه ۱۹۹۰ ایران بصورت یک کشور مهم در خلیج فارس، موضوع درگیری میان روسیه و ایالات متحده بوده است. نکات قابل توجه در دستور کار این تعارض میان مسکو و واشنگتن بر سر فروش فن‌آوری موشکی و رآکتورهای هسته‌ای به ایران، می‌باشند.

گفته می‌شود از زمان روی کار آمدن پوتین، روسیه با نادیده‌گرفتن توافق گور - چرنومردین، لحن ناسیونالیستی و ضد آمریکایی بخودگرفت. در ۲۴ نوامبر ۲۰۰۰ مسکو و تهران اعلام کردند که روسیه کار برروی نیروگاه اتمی بوشهر را از سر خواهد گرفت و ممکن است که تعداد بیشتری نیروگاه اتمی در ایران ایجاد نماید.[۱]

در مارس ۲۰۰۱ هنگام دیدار رییس جمهور اسلامی ایران از مسکو، دو طرف خرسندی خود را از خنثی کردن طرح آمریکا در مورد شراکت روسیه و ایران ابراز داشتند. همچنین اعلام شد که ایران اعلامیه عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای را امضا نموده و رضایت خود را در خصوص بازدید آژانس بین المللی انرژی اتمی ابراز داشته است. روسیه و ایران ملتهای مستقل بوده و واشنگتن حق ندارد در مورد مناسبات دو جانبه آنها مداخله نماید.[۲]

به دلایل یاد شده، ایران برای سیاست منطقه‌ای روسیه دارای اهمیت است، با این حال در طول ۱۹۹۰ این امر دارای افت و خیزهای فراوانی بوده است. روسیه جدید از هنگامی که پوشش ایدئولوژیک شوروی را به کناری افکند خود را برای شرکت در طرح امنیتی خلیج‌فارس علاقمند نشان داده است. مقامات روسی متذکر شده‌اند که ما اولین کشوری نخواهیم بود که از خلیج فارس خارج می‌شویم، بلکه نخست این آمریکا و سایر کشورها هستند که باید از خلیج فارس خارج شوند. مسکو به رغم مشکلات داخلی خود در چند سال اخیر، همواره در صدد حفظ وگسترش منافع خود در خلیج فارس بوده و برای خویش حق همسایگی را محفوظ دانسته و مدعی است در مقابل هر گونه بر هم خوردن توازن قوا در منطقه که مغایر با منافع ملی روسیه باشد، ایستادگی خواهد کرد.

۱. والریا سیچوا، «اعلامیه عدم رضایت»، نشریه سی و دنیا، ۲۴ نوامبر ۲۰۰۰، ص ۲.
۲. ولادیمیر کوچرنکو، «چه اندازه ایده در نزد ایرانیان وجود دارد؟»، نشریه روسیسکایا گاز تا، ۱۲ مارس ۲۰۰۱ ص ۷.

۲ـ بازسازی نقش چین در خلیج فارس

جمهوری خلق چین به عنوان یک قدرت بزرگ آسیایی با ایدئولوژی مارکسیستی - مائوئیستی جهت تأمین منافع خود در خلیج فارس از دهه ۱۹۵۰ تاکنون سیاست‌های مختلفی را انتخاب و به مرحلهٔ اجراگذاشته است. گفته شده برخلاف سیاستهای قدرتهای بزرگ که بیشتر برای تأمین منافع اقتصادی به اجرا درمی‌آید، سیاست‌های چین در خلیج فارس بطور عمده در پی دستیابی به هدفهای سیاسی است.[۱]

بدنبال چندین سال فعالیت‌های انقلابی پکن در یمن جنوبی و ظفار، در پی تهاجم شوروی به افغانستان، از اوایل دههٔ ۱۹۸۰، سوءظن چینی‌ها به تحرکات مسکو در خلیج فارس افزایش یافت و در نتیجه تسهیلات جدیدی در راه برقراری مناسبات دیپلماتیک چین و کشورهای خلیج فارس فراهم گردید. سفر وزیر خارجه عربستان سعودی به چین و برقراری روابط سیاسی میان امارات و چین (سال ۱۹۸۴)، سبب گردید که بتدریج میان پکن و سایر کشورهای خلیج فارس مناسبات دیپلماتیک ایجادگردد. در دههٔ ۱۹۸۰ چین علاوه بر معاملات معمولی تجاری، بتدریج بازار اسلحه مناسبی در خلیج فارس برای خود دست و پاکرد، و شروع به فروش سلاحهای پیشرفته از جمله موشکهای با برد ۲۰۰۰کیلومتر به کشور عربستان نمود.

با توجه به امکانات محدود دریایی چین و وجود مشکلات در راه‌گسترش نیروی دریایی قدرتمند بنحوی که بتواند از عهدهٔ قدرتهای دریایی نظیر آمریکا در مناطقی همچون اقیانوس هند یا خلیج فارس برآید، این تفکر راهبردی در نزد سران پکن بوجود آمد که بهترین راه برای پیشبرد هدفهای چین در این نواحی برقراری روابط دوستانه با دولتهای بزرگ وکوچک ساحلی خلیج فارس و دست کم حمایت لفظی از سیاستهای این کشورها در مقابله با قدرتهای بزرگ می‌باشد.

بحران خلیج فارس که با حمله عراق به کویت به وجود آمد، بنظر مفسّران چینی تهدید

---

۱. مسعود طارم سری، عبدالرحمن عالم، بهرام مستقیمی، **چین؛ *سیاست خارجی و روابط با ایران (۵۷-۱۳۲۸)***، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی، ۱۳۶۴)، ص ۱۶۴.

عمده‌ای برای امنیت این منطقه محسوب می‌شد. تقویت نیروهای چند ملیتی به رهبری ایالات متحده در منطقه خلیج فارس ممکن بود به یک جنگ با مقیاس گسترده منجر شود. بحران خلیج‌فارس دارای تضادهای بسیار پیچیده‌ای است، که ویژگی آن برخورد میان آمریکا و عراق می‌باشد ولی در اصل، این کشمکشی است میان برتری‌جویی جهانی و برتری‌خواهی منطقه‌ای برای دستیابی به منابع نفت منطقه.[۱]

بنابراین چین همراهی خود را با ایران و سایر کشورهای خلیج فارس که مخالف تهاجم عراق به کویت بوده و در عین نمی‌خواهند حضور دائمی غربیها را در منطقه شاهد باشند اعلام داشت. به عقیده چینی‌ها اگرچه ایالات متحده در جنگ خلیج فارس برنده شد ولی برنده جنگ نشد زیرا این جنگ نتوانست مسایل پیچیده در منطقه را حل کند و با درهم شکستن موازنه قدیم قدرت، مسایل جدیدی ایجاد شده است. چین در گذشته از سلطه‌طلبی شوروی و توسعه‌طلبی مسکو، بارها نارضایتی خود را ابراز داشته بود. برطبق این نظریه از هنگام زوال شوروی، آمریکا سعی کرده به عنوان تنها ابرقدرت با قابلیت‌های ایفای یک نقش سیاسی - نظامی و اقتصادی ظهور نماید. افول قدرت اقتصادی آمریکا مانع بزرگی در راه جاه‌طلبی‌های این کشور می‌باشد و باعث گردیده ایالات متحده نتواند نقش پلیس جهان را ایفا نماید و رهبری یک نظام امنیتی جهانی را بدست گیرد. جنگ خلیج فارس نمونه بارزی بود از این ضعف ایالات متحده که طی آن آمریکا مجبور گردید باگرفتن کمک از متحدانش بهای سنگین نبرد را بپردازد. آسیب‌پذیری‌های راهبردی آمریکا باعث تکیه بیشتر ایالات متحده به متحدانش می‌شود و این امر گرایش به طرف چند قطبی شدن جهان را در پی دارد. افزایش قدرت اروپا و ژاپن باعث تناقض میان آمریکا و متحدانش در آینده خواهد شد و این کشورها با توجه به افول قدرت شوروی گرایش‌های مستقل‌تری از خود نشان خواهند داد.[۲]

---

۱. لی وی جیان، «ایران و بحران خلیج فارس»، ترجمه جمشید زنگنه، در **مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس**، ص ۲۶۷.

2. Xia Liping, "New Adjustment TO US National Security Strategy", ***Foreign Affairs Journal***, Beijing: China, No 25, September 1992, p.33.

بنابراین پکن عقیده دارد، زمان تقسیم جهان به حوزه نفوذ ابرقدرتها سپری شده و هر قدرت جهانی نظیر چین می‌تواند در حوزهٔ مورد علاقه خود به فعالیت بپردازد.

این موضع‌گیری جدید پکن با مواضع قبلی چین در دوران جنگ سرد که بطور مثال حمایت از فروش هواپیماهای آواکس به وسیله آمریکا به عربستان سعودی و هشدار راجع به اینکه خودداری آمریکا از این امر باعث ایجاد فرصت برای توسعه‌طلبی شوروی خواهد شد[۱] و ابراز خشنودی از تجدید مناسبات آمریکا و عراق[۲] را شامل می‌گردید بکلی متفاوت بود.

در آنزمان (دهه ۱۹۸۰) دولت چین از آغاز بروز تشنج در خلیج فارس، ضمن ابراز نگرانی از احتمال بهره‌برداری شوروی از آن، اقدامات کشورهای منطقه در جهت گسترش مناسبات با آمریکا و تقویت بنیه دفاعی و در جهت حفظ ثبات و امنیت خود را، مورد پشتیبانی قرار می‌داد. رسانه‌های جمعی چین در تحلیل‌های خود راجع به خلیج فارس، ضمن تأکید بر حضور نیروی دریایی شوروی در اقیانوس هند و مناطق اطراف خاورمیانه، خطر آن کشور را بیش از آمریکا مورد توجه قرار می‌دادند.[۳]

در هر صورت، پایان جنگ سرد در عمل باعث شد که «کارت چین» که در دوران جنگ سرد، کارت مؤثری در مقابل شوروی بود، اهمیت خود را، بویژه از نظر راهبردی، از دست بدهد. پس از فروپاشی شوروی، آمریکا در قبال چین موضعی قویتر اتخاذ کرد، هر چند که نیاز به چین از نظر واشنگتن همچنان وجود داشت و به راحتی نمی‌شد منکر آن شد؛ از طرف دیگر، فروپاشی شوروی همچنین منبع جدیدی را برای عرضهٔ تسلیحات پیشرفته فراهم ساخت. بنابراین در بازار اسلحه در خلیج فارس، زمانی که سلاح‌های روسی به قیمت ارزان (رقابتی) وجود داشت تقاضای چندانی برای سلاح‌های مدل قدیمی چین یافت نمی‌شد.

طی سالهای اوایل دهه ۱۹۹۰، زمانی که وضعیت سیاسی در مسکو دگرگون شد و مناسبات روسیه با آمریکا به طور گسترده و بی‌سابقه متحول شد. این امر تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر

۱. روزنامه مردم (ارگان رسمی حزب کمونیست چین) (به زبان چینی)، (۳۰ اکتبر ۱۹۸۱)، ص ۶.
۲. روزنامه مردم (ارگان رسمی حزب کمونیست چین) (به زبان چینی)، (۲۸ نوامبر ۱۹۸۴)، ص ۶.
۳. محمدجواد امیدوارنیا، **چین و خاورمیانه**، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۸)، ص ۶۱.

سیاست خارجی چین داشت. بطور کلی وقایع «میدان تین آن من» تأثیر چشمگیری بر روابط جمهوری خلق چین با کشورهای خلیج فارس نداشت.

هیچیک از کشورهای این منطقه به طور علنی عملکرد دولت چین را در واقعه «تین آن من» محکوم نکرد و حاضر نشد تحت فشار آمریکا تحریم‌های اقتصادی علیه پکن را به اجرا درآورد. مقامات چینی در پی واقعه مذکور هیأت‌هایی را به کشورهای خلیج فارس فرستادند تا به این طریق روابط خود را با کشورهای مذکور حفظ کنند. بدین ترتیب آنان توانستند از فشارهای آمریکا در تحریم علیه چین بکاهند و حتی روابط خود را با منطقه گسترش دهند به‌عنوان مثال، عربستان سعودی در ژوئیه ۱۹۹۰ دولت چین کمونیست را مورد شناسایی قرار داد.[۱]

کاهش روابط بازرگانی چین با خلیج فارس طی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۸۹ به اوضاع این منطقه و سیاست اقتصادی و تجاری پکن باز می‌گشت. وقایع جنگ کویت که منجر به کاهش ذخایر و درآمدهای کشورهای خلیج فارس گردید موجب وضعیت نامطلوب اقتصادی در این منطقه شد و نیز سبب گردید که حضور گسترده چین از لحاظ اقتصادی چندان مقرون به صرفه نباشد. پکن که با مشکلات ناشی از تحریم اقتصادی غرب رو به رو بود، تلاش کرد اقتصاد خود را تعدیل کند، و به همین دلیل، واردات خود را از خلیج فارس کاهش داد. سقوط درآمدهای نفتی کشورهای خلیج فارس به نوبه خود به کاهش روابط تجاری با چین دامن زد. با توجه به اینکه بخش عمده درآمدهای نفتی کشورهای خلیج فارس به خرید اسلحه، بطور عمده از غرب و بخصوص آمریکا، اختصاص یافته بود، بنابراین چین که از تجهیزات پیشرفته نظامی مانند ایالات متحده برخوردار نبود، شانس چندانی در این ارتباط نداشت.

پایان جنگ ایران و عراق ضایعه‌ای بزرگ برای صنایع تسلیحاتی بشمار می‌رفت. گرچه پس از آتش بس دو کشور ایران و عراق در مسیر بازسازی و نوسازی قرار گرفتند که چین

---

۱. بهزاد شاهنده، «سیاست خاورمیانه‌ای چین با تکیه بر درهای باز»، فصلنامه خاورمیانه، سال دوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۴، ص ۱۰۲۴.

می‌توانست در آن نقش ایفا کند، با این حال به دلایلی پکن قادر شد آنچنان که می‌خواست در این روند جای بگیرد. به همین جهت برای چین سرمایه‌گذاری در بازاری که ثبات لازم را نداشت و سرمایه‌گذاری بلندمدت را می‌طلبید، نمی‌توانست با سیاست اقتصادی این کشور که به دنبال بهره فوری بود، و کندی عملیات بازسازی را تاب نمی‌آورد، سازگاری داشته باشد.

اعطای وام چین به ایران (رقم ۱۰۰ میلیون دلار از طرف مقامات چینی اعلام شد) حد همکاری دو کشور را مشخص کرد. حتی پکن حاضر نشد بازپرداخت وام ایران را تقسیط کند (شبیه کشورهای اروپایی). «بانک چین» نیز دیگر حاضر نشد «سند اعتباری» برای ایران باز کند. این خود نشانگر این حقیقت بود که چین کشوری نیست که فراتر از چند سال را در سیاست خارجی خود مدنظر قرار دهد و برای آینده خود در منطقه (خلیج فارس) آن هم با کشوری نظیر ایران، سرمایه‌گذاری کند. چین شباهت به تاجر تازه کاری داشت که می‌خواست به فوریت به پول برسد.[1]

در بعد دیگر مسایل خلیج فارس، وقایع کویت برای چین یک فرصت و چالش محسوب می‌شد. این کشور به خاطر برخورداری از حق وتو در شورای امنیت در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست نقش آفرین باشد و تلاش آمریکا در حمله به عراق با مشکل جدی روبه رو سازد. با توجه به تحریمهای گوناگون علیه چین در زمان شروع بحران کویت، پکن می‌توانست بااستفاده از حق وتو از آمریکا و غرب انتقام گیرد. البته از جانب دیگر، عدم استفاده از حق وتو می‌توانست کاهش یا لغو تحریم‌های اقتصادی علیه چین را به دنبال داشته باشد. تمام این امتیازها در جهت رفع مشکلی بود که فاجعه «تین آن من» پدیدار کرده بود. سرانجام غرب با توجه به بحران کویت، با دستی پر و استدلالی قوی در مقابل افکار عمومی خود توانست روابط با چین را ترمیم کند. امضای «معاهده‌ی منع گسترش هسته‌ای» در سال ۱۹۹۲ به وسیلهٔ چین تصمیم این کشور را در دوستی برای غرب به اثبات رساند.[2]

---

۱. *همان مقاله*، ص ۱۰۲۵.

2. Shirley A. Kan, ***Chinese Missile and Nuclear Proliferation: issues for Congress,*** Washington, D.C. : Congressional Research Service, Library of Congress, IB 92026, 24 June 1992. p.11.

در آمیختن موضوع‌های اقتصادی با مسایل سیاسی و در عمل تحت الشعاع قراردادن آن، در این ماجرا مشهود بود. پکن باید منافع مورد انتظار خود را، از طریق حمایت آمریکا در خصوص مسأله کویت، با ضرری که می‌توانست از راه ادامه تحریم یا تشدید آن متوجه چین شود، سبک و سنگین کند و در قبال نقش ضدامپریالیستی (به سبکی که در دوران مائو وجود داشت) که می‌توانست با حق وتوی خود ایفا کند و منزلتی در جهان سوم به دست می‌آورد، مورد ارزیابی قرار دهد.

پکن که خواهان موضعگیری علیه آمریکا نبود (بنابه ملاحظات اقتصادی آمریکا قادر بود چین را تحت فشار قرار دهد) و در ضمن نمی‌خواست به طور علنی از آمریکا حمایت کند (حفظ ظاهر مسایل ایدئولوژیک)، با تصمیم ایالات متحده مبنی بر ارجاع موضوع هجوم عراق به شورای امنیت راه‌گریزی محترمانه پیدا کرد. کمک دیگری که در این جریان به چین شد آن بود که بیشتر رهبران کشورهای عربی هجوم عراق را به کویت محکوم کردند و باعث شدند چین انتخابی مناسب با تحولات روز در جهان عرب بنماید.

به مرور زمان، بر سر اینکه چگونه باید با تجاوز عراق برخورد کرد، بحث درگرفت و چین را در موقعیتی نامناسب قرار داد، زیرا بایستی موضعگیری صریح می‌نمود، که این مورد علاقه پکن نبود. قطعنامه‌های اولیه شورای امنیت که تحریم‌های اقتصادی و نظامی را علیه عراق تا زمان خروج از کویت مقرر می‌داشت، مطلوب چین هم بود، زیرا به معنای یافتن راه حل مسالمت‌آمیزی بود که اجازه می‌داد دیپلماسی بین اعراب فرصت بروز یابد. با این حال این تحریم‌ها برای پکن سنگین بودند، زیرا بنا به گفته سخنگوی وزارت خارجه چین ۲ میلیارد دلار در این جنگ متضرر شد.[۱،۲]

پکن در بن‌بست ایجاد شده در خلیج فارس، ضمن توجه به آینده مناسبات خود با کشورهای این منطقه، خواستار حمایت و تعهد نسبت به عقب‌نشینی بی‌چون و چرای عراق از

1. "China in Crisis", The Financial Times, 2 November 1990, p.4.

۲. شین هوا، ۱۰ ژانویه ۱۹۹۰.

کویت، بدون تأیید حمله نظامی به بغداد بود. سفیر چین در سازمان ملل، موضع کشورش در قبال بحران کویت را چنین بیان داشت: «ما در اصل مخالف دخالت نظامی قدرتهای بزرگ بوده، از توسل به زور تحت نام سازمان ملل متحد حمایت نمی‌کنیم» با وجود این، مخالفت چین با توسل به زور محدودیت عمل داشت. روابط بازرگانی با آمریکا و باکشورهای عربی که در ائتلاف علیه عراق شرکت داشتند، سبب این محدودیت می‌شد. اگر پکن از حق وتوی خود در شورای امنیت استفاده می‌نمود و نیروهای ائتلاف را از توسل به زور برای خروج عراق از کویت منع می‌کرد، به‌طور مستقیم سرمایه‌گذاری رهبر چین (دنگ شیائوپینگ) در دوران «سیاست درهای باز» را به مخاطره می‌افکند، به علاوه، استفاده از حق وتو را مورد تهدید قرار می‌داد. بظاهر در سیاست خارجی چین نوعی دوگانگی وجود دارد؛ زیرا از یک طرف موضع حمایت از جهان سوم را اعلام می‌دارد و از طرف دیگر عمل‌گرایی را اصل قرار می‌دهد، ولی به واقع آن موضع هر روز ضعیف‌تر می‌شود.[۱]

بر این اساس، چین خواستار تغییراتی در پیش‌نویس قطعنامه ۶۷۸ شد و حذف اشاره مستقیم از نیروی نظامی را پیشنهاد کرد. قطعنامه تصویب شده با حذف ظاهری پیشنهاد چین، در عمل دست متحدین را در استفاده از زور، بدون تجویز علنی آن، بازگذاشت. رأی ممتنع چین در رأی‌گیری نهایی در عمل تمایزی بین حمایت از توسل به زور یا پذیرش آن بود.[۲] دیپلماسی پکن در جنگ کویت، می‌تواند الگویی برای تحلیل سیاست خارجی چین در خلیج فارس و خاورمیانه باشد. اتخاد یک سیاست دوگانه که درآن منافع ملی از اولویت بیشتری نسبت به مفاهیم ایدئولوژیک برخوردار است. در عمل، پکن نمی‌توانست در ماجرای کویت دست به اقدامی زند که برایش مخاطرات سیاسی و اقتصادی به همراه داشته باشد. چین در طول بحران به نظاره نشست و این بهترین تاکتیک برای حفظ منافع ملی‌اش بود. چین از دخالت نظامی حمایت ننمود، به منطقه خلیج فارس نیرو نفرستاد و مانند، ژاپن و آلمان به نیروهای ائتلاف

۱. بهزاد شاهنده، ***همان مقاله***، ص ۱۰۲۹.

2. The New York Times, 28 November, 1990, p.3.

کمک مالی نکرد. مقامات چینی جنگ زمینی را به سبب احتمال آسیب رسانی به مردم مورد انتقاد قرار داده و خواهان توقف آن بودند. چینی‌ها تلاش کردند مواد غذایی و سوختی در اختیار مردم عراق دهند، و همزمان گروهی را برای خاموش کردن چاههای نفت کویت به این کشور اعزام داشتند.

پس از بحران کویت، به عنوان سرفصلی در روابط چین با منطقه خلیج فارس، روابط تجاری و اقتصادی چین در برخی حوزه‌ها گسترش یافت و در برخی دیگر دچار رکود شد. چین در طول دهه ۱۹۹۰ در مناسبات خود با عراق محتاطانه عمل کرد و نسبت به دو کشور فرانسه و روسیه که خواهان لغو تحریمهای اقتصادی علیه عراق بودند، موضع معتدل‌تری داشت و در اغلب موارد سکوت اختیار می‌کرد تا روند اوضاع وقایع را تحلیل و ارزیابی نماید. در مقایسه با عراق، روابط چین با کویت، پس از آزادسازی این کشور رونق پیدا کرد. بدنبال پایان جنگ خلیج‌فارس، چین اولین کشوری بود که برغم قطع برق در بسیاری از نقاط کویت و خطرات احتمالی در برنامه‌های بازسازی در آنجا حضوری فعال یافت و گروه ۶۳ نفری آن کشور که در ۲۳ اوت ۱۹۹۱ وارد کویت شد، اولین چاه را در میدانهای نفتی این شیخ‌نشین خاموش کرد. در نوامبر ۱۹۹۱، شیخ جابر الاحمد الصباح به طور رسمی از چین دیدار کرد. همزمان با سفر امیر کویت به چین، نمایشگاه بزرگی از کالاهای صادراتی این کشور در کویت افتتاح شد. امیر کویت ضمن قدردانی از حمایت چین در جنگ عراق علیه کویت، حمایت کشورش را از ورود چین به گات اعلام داشت. همزمان با رویداد فوق، صادرات چین به عربستان سعودی در سه ماهه چهارم سال ۱۹۹۱ از سطح پیشین فراتر رفت.[1]

بطور کلی دولتمردان چین، منطقه خلیج فارس را ادامه سرزمین‌های پیرامون کشور خود و دارای اهمیت ویژه در امنیت سیاسی و اقتصادی آن می‌دانند و راهبرد توسعه مناسبات با منطقه و تقویت حضور در آنجا را ادامه خواهند داد.[2] سفرهای متعدد رهبران و سایر مقامات

1. "Amir of Kuwait Endorses China's Entry in to GATT, " Xinhua, 12 March 1993, p.9

۲. یو، چن گویی، ***گشایش سرزمین‌های شمال غربی چین به سوی غرب*** (انتشارات خلق نینگ شیا، ۱۹۹۲) ص ۱۵۴-۱۲۲ (به زبان چینی)

چین از منطقه خلیج فارس در طول دهه ۱۹۹۰ نشانه علاقه راهبردی پکن به منطقه خلیج فارس می‌باشد.

کارشناسان چینی بر این نظر هستند که ساکنان حوزه خلیج فارس بر اثر درآمد حاصله از فروش نفت و عدم پیشرفت کشاورزی و صنعت در بیشتر نقاط آن، اکثر نیازمندیهای خود را از خارج خریداری می‌کنند و کالاهای ساخت چین می‌تواند به بازار مناسبی در آنجا دست یابد. چینی‌ها ارقام صادراتی خود را بسیار کمتر از آمریکاییان می‌دانند و خواهان افزایش صدور کالاهای خود به خلیج فارس هستند. حضور در بازسازی منطقه را کارشناسان چینی، «جنگ پنهانی» بین قدرتهای مختلف خوانده‌اند که چین باید در آن نقش مؤثری داشته باشد.[۱]

با آنکه پکن مدعی حضور گسترده در بازار خلیج فارس و رقابت با آمریکا در کلیه زمینه‌ها می‌باشد، با این حال در طول دهه ۱۹۹۰ چین نیازمند فن‌آوری آمریکا بویژه در امور مربوط به نفت بود. بطور مثال روابط تجاری و اقتصادی چین و کویت با توجه به نیاز روزافزون چین به نفت، تحرکات جدید در خلیج فارس، و بویژه دستیابی چین به حوزه تاریم، واقع در صحرای گوبی[۲]، رو به گسترش نهاد. چین با نزدیکی بیشتر به کویت هم به عنوان بازیگری مسئول در جهان ایفای نقش می‌کرد و هم از فن‌آوری نفتی ایالات متحده بهره می‌گرفت.

یکی از مشکلات عمده چین در دهۀ ۱۹۹۰، بدنبال تحولات ناشی از فروپاشی شوروی و افول کمونیسم، رشد و نفوذ اندیشه‌های پان‌اسلامیسم و پان ترکیسم از خلیج فارس و ترکیه به مناطق مسلمان‌نشین در ایالات شمال غربی چین، موسوم به جیانگ (سین کیانگ) بوده است. منطقه سین کیانگ برای چین به دلیل همجواری با افغانستان، پاکستان و کشورهای آسیای میانه منطقه‌ای بسیار حساس است. در دهۀ مذکور، ظهور پدیده «طالبان» بر نگرانی چین افزود. باتوجه به اینکه حامیان طالبان علاوه بر پاکستان در کشورهای حوزه خلیج فارس، بویژه عربستان و امارات بودند، پکن تلاش کرد که با افزایش حضور در خلیج فارس به ایفای نقش

---

۱. وانگ، جین لیه، ***تحلیلی بر بحران خاورمیانه***، (پکن؛ انتشارات علوم جهانی، ۱۹۹۶) ص ۵۸-۵۴ (به زبان چینی)

۲. شین هوا، ۱۶ نوامبر ۱۹۹۱.

بازدارنده در منطقه بپردازد و به این وسیله مانع طرح «حکومت اسلامی ترکمنستان شرقی» شود.[۱]

مسأله بزرگ چین در خلیج فارس به همکاری‌های نظامی این کشور با کشورهای این منطقه باز می‌گردد. نیاز مبرم پکن به اجرای اصلاحات اقتصادی، مستلزم کسب ارز خارجی به میزان معتنابهی می‌باشد و بهترین راه تأمین آن فروش تسلیحات نظامی است. پایان جنگ ایران و عراق که با کاهش فروش سلاحهای متعارف چین به خلیج فارس توأم بود، باعث فشار پکن به مقامات بغداد برای دریافت قرض‌های گذشته‌اش به عراق گردید. در هیمن زمان ایران از چین درخواست کرده بود تا به جای فروش اسلحه به تولید داخلی آن در کشور کمک کند. پکن گرچه در این زمینه قولهایی داد ولی هرگز بطور جدی آن را پیگیری نکرد، زیرا چین خود در مرحله شبیه سازی (کپی کردن) بود و تمایل نداشت تکنولوژی جدید را منتقل کند و در نتیجه بازار خود را از دست بدهد. به علاوه، ورود چین به بازار اسلحه خلیج فارس همزمان با کاهش بودجه نظامی این کشور و تبدیل صنایع دفاعی نظامی به صنایع پیشرفته نظامی بود. طی این دوران گذار و سخت، شرکت‌های نظامی چین سعی داشتند هر چه سریعتر کالاهای خود رابه فروش رسانند. فرایند تبدیل نیز با مشکلاتی روبه رو بود و نوسازی نظامی به عنوان هدفی تحقق نیافته مطرح بود.[۲]

پس از جنگ کویت، چین سعی کرد به رقابت با آمریکا برای فروش تسلیحات به منطقه خلیج فارس بپردازد که با سیاستهای نظارتی و تنبیهی ایالات متحده مواجه شد. آمریکا فروش تسلیحات چین به ایران را مورد نکوهش قرار داده و توقف آن را پیش شرط تمدید قرارداد ترجیهی تجاری با چین دانست. به دلیل نیاز پکن به همکاری با آمریکا، فقط زمانی که دلایل غیرقابل انکاری در زمینهٔ فروش سلاح به کشوری ارائه شده، چین به آن اعتراف کرده است.

---

۱. شی خو چونگ، **جهان پس از جنگ سرد**، (شانگهای: انتشارات آموزش، ۲۰۰۰)، ص ۵۷۰-۵۵۶، (به زبان چینی)

2. Paul H.B. Goodwin, "Soldiers and Statesman", Samuel Kim, ed. ***China and the World: New Directions in Chinese Foreign Policy***, 2nd ed., (Boulder: Westview Press, 1994), pp. 40-43.

بنابراین چین خیلی محتاطانه با مسأله فروش تسلیحات به کشورهایی که آمریکا آنها را در زمرهٔ کشورهای یاغی قرار داده برخورد می‌کند. بطور مثال در مورد صدور فن‌آوری هسته‌ای، پکن تأکید داشته تکنولوژی و موادی را که در اختیار دیگر کشورها قرار می‌دهد، دارای مصارف غیرنظامی است و چین خواهان گسترش سلاحهای اتمی نیست. پس از آنکه آلمان از تکمیل نیروگاه هسته‌ای بوشهر سر باز زد، چینی‌ها اعلام همکاری کردند، اما بدنبال فشار آمریکا، این امر از سوی پکن دنبال نشد. در تابستان ۱۹۹۱، پس از آنکه گروه بازرسی سازمان ملل افشا کرد چین، کشور عراق را در برنامه‌های اتمی خود یاری کرده است، پکن موافقت خود را با «منع گسترش سلاحهای هسته‌ای» اعلام داشت. در بهار ۱۹۹۲ نیز ورود چین و پیروی از نظام هسته‌ای حاکم بر جهان مورد تصویب کنگره ملی خلق چین قرار گرفت.[1]

بطور کلی مناسبات چین و منطقه خلیج فارس، در طول یک دهه گذشته تحت تأثیر عوامل منطقه‌ای (جنگ کویت) بین‌المللی (فشارهای آمریکا)، داخلی (مسأله سین کیانگ و مسلمانان چینی) و نیاز به نفت و بازار فروش کالا قرار داشته است. پایان جنگ سرد، مسأله کشدار عراق، رشد افکار اسلامی در خلیج فارس و مناطق اطراف آن، مشکل افغانستان و ظهور طالبان دراین کشور، فروپاشی نظام دوقطبی کاهش تهدید از ناحیه روسیه و نزدیکی پکن با مسکو، چالش جدید آمریکا بر علیه چین، از جمله عوامل مؤثر مستقیم یا غیرمستقیم در ارتباط شرق آسیا با غرب آسیا بوده است. چین منطقه خلیج فارس را نقطه اشتراک و در عین حال تضاد منافع قدرتهای بزرگ می‌داند. هر چند پکن حضور آمریکا را در منطقه بخاطر نیاز روزافزون به نفت و ادامه سلطه جویی در جهان، درازمدت می‌داند با این حال همواره خود در صدد نفوذ و ایفای نقش و جایگاهی برتر و فعال‌تر در خلیج فارس بوده است.

۳ـ خلیج فارس و الگوی سیاسی و اقتصادی ژاپن

بنا به عقیده ژاپنی‌ها از میان کشورهای بزرگ که نفع و علاقه حیاتی به منطقه

1. The Christian Science Monitor, 3 July 1992, p.12.

خلیج‌فارس دارند، ژاپن از این لحاظ منحصر به فرد است که از هیچگونه جاه‌طلبی و بلندپروازی سیاسی، راهبردی در این منطقه برخوردار نیست. انزواطلبی ژاپن تا قرن نوزدهم مانع آن بود که این کشور حتی در شرق آسیا نقش فعالی ایفا نماید.

در اوایل قرن بیستم از زمان شکست نیروهای دریایی روسیه تزاری بدست قوای دریایی امپراتوری ژاپن، ورود این کشور پرتوان آسیایی در جرگه قدرتهای بزرگ جهان در عمل اعلام گردید. از دهۀ ۱۹۳۰ تا جنگ جهانی دوم، تلاش ژاپن به‌گسترش حضور و نفوذ در مناطق شرق آسیا ازجمله چین و کره محدود گردید. پس از حمله ژاپن به نیروهای دریایی آمریکا و انگلستان، مسأله حضور ژاپن در اقیانوس هند مطرح گردید ولی با آنکه ژاپنی‌ها در طول جنگ بشدت به نفت نیاز داشتند، برغم این مشکل هرگز نتوانستند به خلیج فارس دست یابند. با شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم، توکیو بار دیگر از نظر سیاسی و نظامی در انزوا و محدودیت قرار گرفت، از همین زمان به رغم پیشرفتهای اقتصادی، ژاپن بزرگترین قدرت غیرنظامی جهان گردید که نه سودای یک نقش سیاسی نظامی در سطح بین‌المللی داشت و نه امکانات و وسایل لازم را دارا بود. در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم نفوذ ژاپن در آسیا به طور عمده به تجارت و سرمایه‌گذاری محدود بوده است. لیکن بتدریج روابط ژاپن با دیگر کشورهای آسیایی شکل رسمی‌تر اقتصادی و مشورتی به خود می‌گیرد. در نهایت این روابط تعمیم خواهد یافت و همکاری در زمینه سیاست و شاید امنیت را نیز در بر بگیرد.[۱]

قانون اساسی ژاپن، این کشور را از بکاربردن وسایل نظامی برای حل نزاع‌های بین‌المللی منع کرده است. افراشتن پرچم یا بکاربردن «دیپلماسی زور» در سیاست ژاپن روا نیست، زیرا توکیو عقیده دارد (همانگونه که نائومی نی شی مورا، وزیر سابق دفاع ژاپن[۲] بطور علنی اعلام داشت) استفاده از وسیله نظامی برای حفظ منافع آن سوی دریاها نه تنها دورانش به سر آمده،

۱. علی بشر دوست و محمد واردی، **گسترش نقش رهبری ژاپن در آسیا**، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۷۲)، ص ۳.

2. Naomi Nishi mura

بلکه بی‌فایده است.[۱]

این امر دیگر برای ژاپن جایی نمی‌گذاشت که از لحاظ نظامی برای ایجاد موازنه منطقه‌ای، سهمی ایفا کند. هر چند برای ژاپن امکان‌پذیر است که خریدهای نفتی خود را از حوزه خلیج فارس با قیمت‌های رقابت‌آمیز در درازمدت تضمین نماید با این حال آسیب پذیری بنیادی این کشور در برابر دگرگونیهای بزرگ در منطقه خلیج فارس و برهم خوردن ثبات و امنیت در این بخش از جهان انکارناپذیر است. وابستگی و نیاز شدید ژاپن به نفت خلیج فارس به گونه‌ای است که در مواردی ژاپن از سیاست بیطرفی خود عدول کرده است. ژاپن با آنکه برای حفظ امنیت خود به آمریکا وابسته است در هنگام بحران نفتی سال ۱۹۷۳ با آگاهی به خطر مخالفت واشنگتن کوشید خود را از لیست سیاه اعراب خارج نماید. پس از این بحران، رهایی از خلیج فارس و رهایی از نفت وارداتی هدف اصلی سیاست انرژی شده بود.[۲] این شعار «رهایی از خلیج فارس و رهایی از نفت» اصطلاحی است که در دوران بحران نفت زیاد به گوش رسید و تا آنجا پیش رفت که سبب شد توجه به گاز طبیعی (که بخش اعظم آن را از کشورهای جنوب شرقی آسیا مثل اندونزی و مالزی وارد می‌کرد) بطور جدیدتری، مدّ نظر ژاپن قرار گیرد. در نتیجه افزایش گرایش به گاز طبیعی در ساختار تأمین انرژی اولیه، اتکا به گاز طبیعی خلیج فارس هم رشد کرده است. ولی اتکای مجدد ژاپن به منابع طبیعی خلیج فارس منحصر به گاز طبیعی نیست. بنا به گفته یک کارشناس مؤسسه امور اقتصاد خاورمیانه ژاپن، حتی در مورد نفت نیاز ژاپن به نفت خلیج فارس رو به افزایش است. از آنجا که میزان تولید نفت در کشورهای شوروی سابق تنزل یافته و تولید نفت در دریای شمال، آمریکا و چین نیز به حداکثر سقف خود رسیده است، پیش‌بینی می‌شود که در آیندهٔ نه چندان دور، فاصله میان عرضه و تقاضای نفت تنگتر شود. پژوهشگران نفت براین عقیده‌اند که کشورهای خاورمیانه و بویژه کشورهای واقع در حاشیهٔ خلیج فارس هم از نظر ارزان بودن هزینهٔ استخراج نفت و هم از لحاظ فراوانی ذخیره، کاندیدای

---

۱. عباس امیری، ***همان کتاب***، ص ۲۷۲.
۲. کیوچیرو تاناکا، «ژاپن، نگران امنیت منطقه‌ای خلیج فارس»، در ***مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس***، ص ۲۹۹.

اول برای تأمین نفت‌اند. بطور نمونه ژاپن در سالهای میانی دهه ۱۹۹۰ بخش اعظم نیازگاز نفتی مایع شده[1] خود را به ترتیب (هفت میلیون و چهارصد و ده هزار تن معادل ۴۹/۲ درصد کل واردات این فرآورده) از عربستان و سه میلیون و هشتصد و چهل هزار تن معادل ۲۵/۵ درصد) از امارات متحده عربی وارد نمود که هر دو کشور در ساحل خلیج فارس قرار دارند.[2]

بنابراین گرچه ژاپن پس از «بحران نفتی» کوشید که آسیب‌پذیری خود را با افزایش میزان ذخایر و صرفه‌جویی و ایجاد تنوع در منابع تأمین نفت مورد نیاز و نوع انرژی مصرفی، کاهش دهد با این حال بنا به اعتراف پژوهشگران ژاپنی، این کشور قادر نیست در بلندمدت از وابستگی شدید خود به منابع نفت خلیج فارس رهایی یابد.

ژاپن در طول دهه ۱۹۸۰، به رغم این وابستگی، نگرانی خاصی از بحران خلیج فارس نشان نمی‌داد زیرا که جریان نفت همواره سوی آن کشور روان بود و بحرانهای موضعی و موقت منطقه و افت و خیز قیمت نفت در این موضوع تأثیر چندانی نداشت.

با پایان یافتن دوران «جنگ سرد» و تلاش در جهت ایجاد نظم نوین جهانی، آسیا نیز وارد عصر تازه‌ای شده و قدرت ایالات متحده آمریکا به طور روزافزونی توسط ژاپن، به علت قدرت اقتصادی‌اش، به مبارزه طلبیده می‌شود. ژاپنی‌ها هم به فکر ایجاد یک نظم جدید در شرق آسیا افتادند. این امر یادآور نظرات دکتر فوکودا نخست وزیر سابق ژاپن (در سال ۱۹۷۷) بود که آشکارا خواستار ایفای نقش سیاسی کشورش در قاره آسیا بود. طبق نظریه سیاستمداران ژاپنی ساختمان جنگ سرد در آسیا همچنان وجود دارد و تضاد میان کشورهای این قاره صورت چندوجهی دارد.[3]

بر طبق همین نظریه در آسیا با پایان جنگ سرد، بسیاری از کشورها به تصحیح سیاست‌های داخلی و خارجی خود پرداخته و به تعدیل نظام سیاسی خود به منظور پاسخگویی

1. LNG

۲. *همان مقاله*، ص ۳۰۲.

3. Shiro Saito, "Building a New Order in a Region of Diversity Japan's Crucial Role", Japan Review of International Affairs, Vol 6, Special issue, p.34.

به شرایط نوین جهانی خواهند پرداخت. بنابراین روشن است که آمریکا به تنهایی قادر نخواهد بود که نقش پلیس در جهان و بویژه در آسیا بمدت طولانی به عهده بگیرد. بیشتر کشورهای جهان می‌بایست در دفاع از صلح و امنیت بین‌المللی با یکدیگر همکاری نمایند.

ژاپن معتقد است که اگر در همکاری جهت صلح و امنیت بین‌المللی اهمال شود، آمریکا نیز در دفاع از نظم جهانی خودداری خواهد کرد و راه انزوا را در پیش خواهد گرفت و این مسأله تهدید زیادی را متوجه صلح جهان خواهد کرد.[1]

به این ترتیب رسالت ژاپن در آسیا از اینجا ناشی می‌شود که آمریکا به تنهایی قادر به ایجاد یک سیستم امنیتی جهانی در دهه ۱۹۹۰ نبوده و پس از آن در قرن بیست و یکم نیز نخواهد بود. از آنجاکه هیچ قدرت در جهان قادر به تحمل فشارها و بار سنگین سیاسی نظامی و اقتصادی چنین نظام و مجموعه‌ای در بلندمدت نیست، بنابراین این مسئولیت می‌بایست میان دموکراسی‌های صنعتی در شمال آمریکا، اروپا و ژاپن به عنوان ستونهای این عصر چند قطبی تقسیم شود.

برای ژاپن فقدان تجربه در منطقه خاورمیانه (به عنوان بی‌ثبات‌ترین منطقه در جهان) و خلیج فارس (منطقه حیاتی)، نوعی کمبود محسوب می‌شد. بهمین جهت کایفو نخست وزیر ژاپن قصد داشت در تابستان ۱۹۹۰ سفری به خاورمیانه نماید که با حمله عراق به کویت (در ۲ اوت) مواجه شد و به این جهت از مسافرت منصرف گردید. تجاوز عراق به کویت یک مبارزه‌طلبی بزرگ در راه نظم نوین پس از دوران جنگ سرد محسوب می‌شد و برای ژاپن دشوار بود که به این وضعیت جدید بنحو شایسته‌ای پاسخ گوید. گرچه ژاپن از ائتلاف بین‌المللی علیه تهاجم عراق به کویت حمایت نمود ولی طبق ماده ۹ قانون اساسی، این کشور قادر نبود نیروهای خود را به خلیج فارس اعزام دارد. ژاپن حمایت خود را از اعمال تحریم‌ها علیه عراق اعلام داشت و مبلغ ۲ میلیارد دلار کمک اضطراری به مصر، اردن و ترکیه ارسال داشت تا ضررهای این سه کشور

1. Takakazu Kuriyama, "Japan's Foreign Policy", Japan Review of International Affairs, Vol 5, Number 2, Fall and Winter 1991, p.115.

که در اقدامات علیه بغداد نقش داشتند بنحوی جبران نماید.

گرچه ژاپن در ائتلاف نظامی شرکت نداشت ولی نیاز مالی برای لشگرکشی و عملیات نظامی را بخوبی درک می‌کرد. دیپلماسی ژاپن در برابر فشار سیاسی و روانی آمریکا تسلیم شد و حدود سیزده میلیارد دلار جهت آزادسازی کویت هزینه کرد. توکیو در ابتدا یک میلیارد دلار را به این کار اختصاص داد و سپس آن را به دو میلیارد دلار افزایش داد. هنگامی که عراق به لجاجت خود در برابر نیروهای ائتلاف افزود، ژاپن یک کمک ۹ میلیارد دلاری دیگر جهت عملیات نظامی به آمریکا و متحدانش اعطا نمود که در مقابل آن هیچ امتیاز قابل توجهی را از نظر سیاسی به دست نیاورد.[۱]

به منظور تأمین این هزینه‌های گزاف مالی، در مجلس ژاپن موضوع افزایش مالیاتها مطرح شد. این عملکرد توکیو در رویگردانی از شرکت در عملیات نظامی و مسأله کندی اعطای کمکهای مالی باعث انتقاد آمریکا و اروپاییان شد. آمریکا خواستار آن بود که ژاپن دست‌کم در مورد حمل و نقل هوایی و دریایی جهت عملیات نظامی بر ضد عراق به کمک آن کشور بشتابد. مشکل توکیو نیز آن بود که نمی‌توانست شهروندان خود را به اجبار جهت کمک به عملیات جنگی به «مناطق خطرناکی» نظیر خلیج فارس اعزام دارد. برای خروج از این بن‌بست، قانون ویژه‌ای برای شرکت اجباری شهروندان ژاپنی در عملیات حفظ صلح تحت پرچم سازمان ملل توسط دیت (مجلس ژاپن) تصویب گردید. با این وصف توکیو ناچار گردید در مورد انتقادهای فزاینده از «صلح‌طلبی مطلق ژاپن» از خود عکس‌العمل نشان دهد. ژاپن متقاعد گردید که صلح و رفاه در خانه مستلزم اقداماتی در خارج است و بهمین جهت به اعزام نیروهای دریایی خود به خلیج‌فارس به منظور مأموریت مین جمع‌کنی بدنبال اعلام آتش‌بس در جنگ میان عراق و نیروهای ائتلاف موافقت نمود.[۲]

در طول بحران خلیج فارس، تصمیم‌گیران سیاسی ژاپن درگیر یک محافظه کاری بیش

1. Toru Tachibana, "Japanese Diplomacy at the Time of the (Persian) Gulf War, JJM Review, No. 15, Winter 1992, pp. 45-56.

2. Takakazu Kuriyama, Op.cit., p. 129.

از حد و عقب‌افتاده بودند که تبدیل به مانعی برای رسیدن به منافع ملی ژاپن نیز شدند، تبلور چنین رویدادی در جریان آزادسازی کویت از نیروهای عراقی پدیدار گردید. به دلیل وابستگی ژاپن به نفت و گاز خلیج فارس منافع آن کشور ایجاب می‌کرد که در تحولات عمده این منطقه فعال شود و مشارکت نماید، اما این مشارکت می‌بایست در جهت افزایش نفوذ ژاپن صورت می‌گرفت، نه به بهای افزایش نفوذ کشور دیگری که رقیب اقتصادیش بود. توکیو در این رویدادها فقط به صدور چک سفید برای آمریکا و متحدانش اکتفا نمود. عدم آگاهی مقامات ژاپنی از منطقه و بی‌اهمیتی سیاسی این کشور در کشورهای عرب خلیج فارس به حدی بود که هنگامی که ژاپن تعدادی آمبولانس و پزشک را به عربستان سعودی فرستاد، آن کشور بعد از مدت کوتاهی آنها را پس فرستاد. نخست آنکه آمبولانس‌ها با فرمان راست بودند، دوم آن بود که پزشکان و بهیاران ژاپنی هیچ شناختی از فرهنگ منطقه نداشتند و لذا کارکردشان مشکل‌آفرین شد.[1]

از آنجاکه دولت عربستان ارزش آنچنانی به قدرت سیاسی و نظامی ژاپن در حل بحران نمی‌داد، بدون هیچ واهمه‌ای تمام تیم پزشکی ژاپن را به توکیو بازگرداند. برگشت گروه پزشکی ژاپن در واقع شکست سیاسی ژاپن در خلیج فارس محسوب می‌شد. گفته شده این شکست نشانه عقب‌ماندگی تشکیلات سیاسی ژاپن می‌باشد.[2]

کشورهای آسیایی نسبت به اهداف نهایی ژاپن اغلب با دیده تردید می‌نگرند، و شاید هم، خود ژاپنی‌ها دید روشنی در مورد چگونگی رابطه‌شان با ملتهای آسیایی نداشته باشند. واقعیت آن است که ژاپنی‌ها یک نوع احساس دور بودن از کشورهای آسیایی دارند. اگر چه ژاپن در آسیا واقع است، مع هذا به علت جزیره‌ای بودن (مانند انگلستان در اروپا) خیلی خود را آسیایی احساس نمی‌کند. از لحاظ جغرافیایی (هر چند واقعیات غیر قابل انکار هستند)، ژاپنی‌ها تمایل ندارند اعتراف نمایند مانند چینی‌ها، هندیها، ایرانیان و یا اعراب آسیایی هستند. در پاسخ به این انتقادها، ژاپن بعد از جنگ کویت کمکهای خود را به جنوب آسیا بیشتر نمود. در مورد هند که بر

1. Toru Tachibana, Op.cit., pp. 45-56.

۲. سعید تائب، «الزامهای سیاسی و اقتصادی ژاپن در خلیج فارس»، ***مجموعه مقالات پنجمین سمینار خلیج فارس***، (تهران: مرکز مطالعات خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴)، ص ۲۶۵.

اثر افزایش قیمت‌های نفت و از دست دادن پول‌های ارسالی کارگرانش در حوزه خلیج‌فارس با بحران ارزی روبرو شد، توکیو در پاسخ به درخواست دهلی‌نو موافقت نمود که یک وام اضطراری به مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار در اختیار هند قرار دهد و ۳ میلیون دلار از بدهی‌های این کشور را بخشید.[۱]

رویدادهای خلیج فارس در دهه ۱۹۹۰، برای ژاپن آشکار کرد که سیاست انرژی که جدا از تأثیر عناصر ناامنی خلیج فارس باشد، نمی‌تواند مفهوم واقعی داشته باشد. در این اوضاع بازار انرژی که تکیه اصلی ژاپن به منابع خلیج فارس است که به هیچ وجه کاهش نمی‌یابد، توکیو ناچار است مانند دیگران نسبت به حل و فصل عناصر ناامنی و نگرانی در خلیج‌فارس توجه نشان دهد. برای تحقیق چنین امری و مواجه با مرحلهٔ پیچیده‌تر در این منطقه، سیاست مشخصی را دنبال نماید و برای جلوگیری از حادثه‌های بعدی در خلیج فارس، تلاش جدی به عمل آورد. در حالی که قبل از این و در اوضاع عادی گذشته، چنین علاقه و انگیزه‌ای وجود نداشت و توجه امنیتی ژاپن به شرق آسیا محدود می‌شد.

سیاستمداران ژاپنی این تصور را داشتند که با توجه به اتحاد با آمریکا، علاوه بر تقسیم منافع جهان از نظر نظامی و راهبردی، موقعیت بین‌المللی خود را بدون متحمل شدن هزینه‌های زیاد، حفظ می‌کنند. از این نقطه نظر، ژاپن تا وقتی که هدف اصلی جنگ که دست‌اندازی بر منابع و بازارهای جهانی است، از طریق صلح‌آمیز تأمین می‌شود، نیازی به درگیری نخواهد داشت.[۲]

توکیو این تصور را داشت که با توجه به نیاز انرژی ژاپن، هرگونه درگیری جدی و درازمدت در خلیج فارس به منافع این کشور لطمه جدی وارد خواهد کرد. هنگام اشغال کویت توسط عراق بحث‌هایی در مورد آینده منطقه و چالش‌های خلیج فارس در ژاپن مطرح گردید. شاید بی‌میلی توکیو در جنگ خلیج فارس و شرکت در دسته‌بندی قدرتهای بزرگ جهان بر این اساس صورت گرفته باشد. توشیکی کایفو[۳] نخست وزیر ژاپن، سیاست کشورش را در مورد صلح و امنیت جهان

۱. علی بشر دوست و محمد واردی، *همان کتاب*، ص ۵۷.
۲. نسرین حکمی، *ژاپن و استراتژی قدرت*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷)، ص ۱۳۱.
3. Toshiki Kaifu

(مقارن و به مناسبت تحولات خلیج فارس) در مجلس ژاپن تشریح نمود و بر احترام به آزادی، بهبود وضع اقتصادی مردم جهان در سایه بازار آزاد، و روابط بین‌المللی باثبات براساس گفتگو و همکاری تأکید نمود.

در این راستا دولت ژاپن در سیاست تأمین انرژی در دهه ۹۰ تقدم را به تحکیم روابط دوجانبه باکشورهای نفت خیز از طریق همکاریهای اقتصادی و تکنولوژیک داده است.[۱]

این امر قدم تازه‌ای است که در سیاست خارجی ژاپن برداشته می‌شود. در زمان گذشته بویژه در دوران بحران نفت، سیاست خارجی ژاپن بر آن تأکید داشت تا بطور مستقیم نفت و گاز مورد نیاز کشور رابا داد و ستد تأمین کند که در اصطلاح به «تکدی نفت» معروف شد.[۲] روش جدیدی که در دههٔ ۹۰ معرفی شده است، بر این عقیده تأکید دارد که برای ایجاد ثبات و امنیت در هر منطقه، اول نیاز به بهبود اوضاع اقتصادی کشورهای منطقه است. این درسی است که ژاپن از طریق تجارب خود در اعطای همکاریهای اقتصادی و فنی در ناحیه آسیای شرقی و اقیانوسیه به‌دست آورده است. این به معنای اعطای وامها و همکاریهای فنی است که نقش مهمی را در بهبود وضع اقتصادی کشورهای «آ سه آن» ایفا کرده است. در این ایده جدید، وجود ارتباط بین اوضاع اقتصادی یک کشور و امنیت منطقه‌ای، این نکته را آشکار می‌سازد که در راه تحقق عمران و بهره‌برداری از منابع نهفته هر منطقه و جذب سرمایه‌ها، ثبات و امنیت امری لازم و ضروری می‌باشد.

ژاپن بطور نمونه این سیاست را در مورد اندونزی بکار گرفت زیرا جاکارتا جاذبهٔ خاصی برای ژاپن دارد. ژاپن بخش قابل ملاحظه‌ای از نفت خام و گاز مورد نیاز خود را از اندونزی خریداری می‌نماید و بخش عمده وارداتش از خلیج فارس از طریق آبراههای اندونزی می‌گذرد. ژاپن بمدت چند دهه سرمایه، فن‌آوری و مدیریت خود را در اندونزی بکار گرفت. بحران نفتی و جنگ خلیج فارس نشان داد که کشورهای تولید کننده نفت غیرعرب برای ژاپن تا چه اندازه از اهمیت برخوردارند. با این حال احساسات ضد ژاپنی در بین مردم اندونزی کار دولت جاکارتا را

---

1. Oil Now, 93, (Japan: The Oil Information Service Center).

۲. کیو چیروتاناکا، ***همان کتاب***، ص ۳۰۴.

برای مشارکت با ژاپن دشوار نموده است.[۱]

حضور گسترده و سنگین کمپانی‌های نفتی آمریکایی و اروپایی در خلیج فارس، سبب شده که ژاپن فرصت سرمایه‌گذاری مستقیم در منابع انرژی این منطقه را پیدا نکند. توکیو به‌رغم کمکهای مالی زیادی که به مساعی جنگی آمریکا و نیروهای ائتلاف نمود نه تنها امتیازی در خلیج فارس بدست نیاورد، بلکه اجازه بهره‌برداری از منابع نفتی منطقه بی‌طرف واقع در شبه‌جزیره عربستان، را از دست داد. با این حال ژاپن در دهه ۹۰ نظر به نیاز رو به افزایش انرژی در آن کشور، سعی در ازدیاد واردات نفتی خود از کشورهای خلیج فارس نمود. ژاپن کوشید که واردات نفت خود را از منطقه خلیج فارس که نسبت آن هم اکنون ۸۷ درصد است افزایش بدهد. بهمین منظور وزیر تجارت و صنعت ژاپن در سال ۲۰۰۱ طی دیداری که از کشورهای عربستان، کویت و امارات نمود در مورد افزایش واردات نفت ژاپن مذاکراتی باکشورهای مذکور بعمل آورد و راههای گسترش سرمایه‌گذاری چه از طریق مستقیم و یا مشترک با مقامات دولتی و بخش خصوصی این کشورها مورد بررسی قرار داد.[۲]

در همین سال سخنگوی شرکتهای نفتی ژاپنی پیشنهاد توسعه میدان نفتی آزادگان را ارائه داد. قرار است یک کنسرسیوم ژاپنی با همکاری شرکت رویال داچ شل از ذخایر ۴۰ میلیون بشکه‌ای این میدان به میزان ۴۰۰ هزار بشکه در روز بهره‌برداری نماید.[۳]

تلاش‌های ژاپن گویای این مطلب است که در آینده ژاپن بیش از هر کشور دیگر صنعتی به نفت خام و گاز طبیعی خلیج فارس درقرن بیست و یکم وابسته خواهد بود و عدم توفیق در کسب منابع انرژی مطمئن در کشورهای حوزه خلیج فارس می‌تواند بصورت بزرگترین مشکل تداوم رشد صنعتی و اقتصادی ژاپن در بلندمدت درآید.

بنابراین مشارکت توکیو در توسعه اقتصادی ـ صنعتی کشورهای خلیج فارس در چهارچوب الگوها و راهبرد ژاپنی برای کاهش تنش در این منطقه می‌تواند حیاتی باشد.

---

۱. علی بشر دوست و محمد واردی، *همان کتاب*، ص ۳۷.
۲. «الیابان تسعی الی زیادة وارداتها النفطیة من الخلیج (الفارسی)»، الحیاة، ۴ تموز (یولیو) ۲۰۰۱، ص ۱۳.
۳. «شرکات یابانیة تقدم اقتراحاً لتطویر حقل نفطی ایرانی»، الحیاة، ۹ تموز (یولیو) ۲۰۰۱، ص ۱۳.

فصل سوم
نقش بازیگران پیرامونی منطقه خلیج فارس

۱ـ قدرتهای هسته‌ای شبه قاره هند و خلیج فارس

الف ـ هندوستان

هند از دههٔ ۱۹۵۰ و هنگامی که رویدادهای تکان دهنده شبه‌قاره فروکش نمود و توانست به مناطق اطراف خود توجه نماید کوشش نمود تا اقیانوس هند و خلیج فارس را به نحوی در نگرش راهبردی خویش جای دهد. ورود اقیانوس هند و دریاهای مجاور آن به صحنه امنیتی هند، مشکلات سیاسی خاص خود را بدنبال داشت. گرچه دهلی‌نو دارای بزرگترین نیروی دریایی ساحلی در حوزه اقیانوس هند است، معهذا یک خطر حقیقی از طرف همین اقیانوس ممکن است وابستگی این کشور را به کمک و حمایت یک قدرت بزرگ افزایش دهد.[1]

تصور هند از واقعیت‌های قدرت در اقیانوس هند بشدت از تجربه سال ۱۹۷۱ متأثر است. در این سال نیروهای هند به پیروزی بزرگی در مقابل پاکستانیها نائل شدند، بحدی که موجودیت و تمامیت ارضی پاکستان به مخاطره افتاده بود. ایالات متحده به هند اخطار نمود که در اقدامات نظامی خود زیاده‌روی نکند و جهت تضمین این امر ناوگان خود را در اقیانوس هند بطرف سواحل این کشور بحرکت درآورد. این اخطار که برای کاهش عملیات نظامی هند کافی بود، حاکی از شکست و ناکامی هند در حفظ امنیت و مصون داشتن مرزهای شبه قاره از مداخله دریایی ابرقدرتها بود. از همین زمان هند تأکید زیادی بر توسعه وتقویت نیروی دریایی خود

---

۱. عباس امیری، ***همان کتاب***، ص ۲۹۷.

بمنظور بدست آوردن کنترل مؤثر اقیانوس هند بعمل آورد.

از نظر یک نویسنده پاکستانی، منطقه جغرافیایی که هند در آن واقع شده از نظر راهبردی نقش محوری در میان کشورهای ساحلی اطراف اقیانوس هند از جمله کشورهای خلیج‌فارس، ایران و پاکستان از یک طرف و کشورهای هند و چین از طرف دیگر دارد. موقعیت موجود نباید تنها از نظر نیروهای نظامی ارزیابی شود بلکه از دیدگاه تهدیدهای ناشی از قدرتهای بزرگ و موقعیت راهبردی و زمین سیاسی (ژئوپلتیک) در روابط با کشورها در هر دو جناح اقیانوس هند، باید مورد توجه قرار گیرد.[1]

بنظر سیاستمداران هندی، ناوگان هند بایستی ساختمان یک نیروی قدرتمند با قابلیت ایجاد توازن در اقیانوس هند پیدا کند. بهمین منظور هند برای مقابله با تهدیدات در منطقه اقیانوس هند، دریای عرب و خلیج فارس در طول یک برنامه دهساله ناوگان خود را به دو برابر افزایش داد. از سال ۱۹۷۹ ناوگان هند که از نظر حجم هشتمین ناوگان جهان محسوب می‌شد رو به توسعه بوده و با افزایش تعدادی زیردریایی‌های مدرن، مجهز شدن به سلاح‌های ضد زیردریایی دور برد و رزمناوهای جدید و نیز تقویت پایگاههای دریایی خود در نقاط مختلف این کشور از جمله بمبئی می‌تواند حضور نیروهای دریایی بیگانه در دریاهای اطراف شبه قاره هند را با مشکل مواجه سازد. هدف برنامه دهسالهٔ دریایی هند این بوده که دو ناوگان بوجود آورد که همزمان قادر به انجام عملیات دریایی در مشرق و مغرب اقیانوس هند بطور مستقل و جدا از یکدیگر باشند.[2]

هند به رغم اینکه خود را به عنوان یک قدرت دریایی منطقه‌ای شناخته شده می‌داند، در جریان تحولات خلیج فارس یک نقش انفعالی ایفا نمود و در پاسخگویی به رویدادها شکست خورد. سیاست خارجی در حالت انزوا قرار گرفت در حالیکه هند می‌توانست با سایر قدرتهای دریایی در عملیات مین جمع کنی در اطراف خلیج فارس و در اسکورت کشتی‌های هندی

1. Rashid Ahmed Khan, "India's Indian Ocean Policy: Origin and Development", Strtegic Studies, Islamabad: Vol. VI, No 4, Summer 1983, p. 57.
2. Ibid., p.59.

ازجمله تانکرهای نفتی در منطقه شرکت جوید و بدین ترتیب پرچم هند بعنوان واقعیت در منطقه شناخته می‌شد.[1]

طبق آمار هندیها ۸۰ در صد نفت خام مورد نیاز خود را از کشورهای خلیج فارس تأمین می‌کنند و بخش اعظم تجارت ماوراء دریای هند در این منطقه و با کشتی‌های هندی صورت می‌گیرد. با این حال سیاست هند در طول بحران خلیج فارس نمایانگر سردرگمی یک کشور جهان سوم بود. هند به قطعنامه‌های سازمان ملل درباره محکومیت تجاوز به کویت پیوست و موافقت کرد که تحریم اقتصادی علیه عراق را به اجرا درآورد. به هر جهت، دهلی‌نو تا اندازه محدودی می‌توانست در پیروی از غرب و بویژه آمریکا در این زمینه، ضررهای ناشی از پیامدهای سیاسی و اقتصادی بحران منطقه را تحمل کند. پیامدهای اقتصادی بحران خلیج‌فارس، برای هند فلج کننده بود. بهای بازگشت کارگران هندی از کویت و عراق فراتر از سه میلیارد دلار آمریکا ارزیابی شد. در آنزمان هند حدود ۶۰۰ میلیون دلار اندوخته خود را در بانکهای کویت از دست داد و ۸ میلیارد بدهی عراق به آن کشور نیز در معرض خطر قرار گرفت. بازگشت ۲۰۰ هزار کارگر هندی، این کشور را از درآمد ارزی خارجی مهمی محروم کرد.[2]

از دیدگاه سیاسی، هند نمی‌توانست از رویه‌ای پشتیبانی کند که دخالت غرب در منطقه را دربرداشته باشد؛ و نیز این حقیقت وجود دارد که بیشتر شهروندان هندی که در حوزه خلیج‌فارس کار می‌کنند، مسلمان نبوده و پیامدهایی که آن کشور را درگیر جنگ میان کشورهای مسلمان کند، بسیار هراس‌آور می‌باشد. از آن گذشته هندیها از ورود نیروهای غربی به رهبری آمریکا به منطقه و وقوع جنگی بزرگ در خلیج فارس که ممکن بود حیات ایشان به خطر اندازد بشدت نگران بودند.

کارشناسان نیروی دریایی هند، بدنبال تحولات خلیج فارس این موضوع را درک کردند

1. K.R. Singh, "India and The (Persian) Gulf", Post-War (Persian) Gulf, Seminar, 27 March 1992, (Persian) Gulf Studies Programme, Center For West Asian and African Studies, School of International Studies, Jawaherlal Nehru University, New Delhi: p.6.

۲. گوهر رضوی، «امنیت خلیج فارس: غرب در برابر دیگران؟! یک دیدگاه جهان سومی»، ترجمه زنگنه، در ***مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس***، ص ۱۳۷.

که از آنگونه توان و قابلیت دریایی برخوردار نیستند که بتوانند به مقابله با قدرتهای دریایی در اقیانوس هند و خلیج فارس بپردازند. بنابراین دهلی‌نو به این موضوع اذعان کرد که نقش ناوگان هند در اقیانوس هند و دریاهای مجاور آن، دریای عرب، عمان و خلیج فارس می‌تواند در حد همکاری با کشورهای ساحلی و سایر استفاده کنندگان خطوط دریایی باشد و پرچم هند به عنوان بخشی از صحنه دریایی منطقه بطور نمادین پذیرفته شود. هر چند هند به حضور دریایی مؤثر خود در خلیج فارس و امنیت این منطقه توجه خاصی دارد و آنرا برای امنیت ملی هند حیاتی می‌داند.[1]

هندیها بر این باور بودند که بدنبال جنگ خلیج فارس در اساس امنیت منطقه خلل پدید آمده و در خلیج فارس بی‌ثباتی بوجود آمده است. بنظر آنها ثبات خلیج فارس مبتنی بر یک ترکیب سه ضلعی امنیتی میان ایران و عراق و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به رهبری عربستان بوده و یک عراق ضعیف نمی‌تواند ساختمان چنین ثباتی را بوجود آورد. تلاش‌های پس از جنگ خلیج فارس دایر بر دوستی و همکاری میان ایران و عربستان بر اساس اینکه دشمن دشمن من دوست من است، ناکام ماند، زیرا بین دو رژیم عدم تقارن سیستماتیک وجود دارد. بنابراین عراق می‌بایست تجدید حیات یابد و در ثبات منطقه‌ای سهیم گردد و هند باید این جریان را تقویت نماید.[2]

دهلی‌نو که بطور سنتی از دهه ۱۹۷۰ با بغداد مناسبات گرمی برقرار ساخته بود در طول بحران خلیج فارس با سیاست غیر همنوای خود در جانبداری نسبی از عراق (ضمن تظاهر به بی‌طرفی) در عمل باعث سردی روابط خود با کشورهای عرب حوزه خلیج فارس گردید .با این حال هند تلاش دارد در آینده، همچنان نیازهای انرژی خود را از منابع نفت و گاز خلیج فارس تأمین نماید، درآمدهای هندیهای مقیم کشورهای این منطقه را به اقتصاد هند انتقال دهد و سرمایه‌گذاریهای اعراب را به طرف این کشور جلب نماید. بنابراین دهلی‌نو در دهه ۹۰ کوشید گرمی گذشته را در روابط خود با کشورهای عرب حوزه خلیج فارس تجدید نماید. از همان ابتدای

1. K.R. Singh, Op. cit., p.6.
2. Ibid., p.7.

این دهه گفته می‌شد اقتصادی‌ترین راه ممکن برای گازرسانی به پاکستان و هند همکاری و سرمایه‌گذاری مشترک بین ایران، قطر و عمان می‌باشد. یک خط لوله انتقال گاز در مرحله اول از کنگان تا چاه بهار می‌تواند کشیده شود و در مرحله دوم دو لوله انتقال گاز جدا یکی از راه خشکی و دیگری از طریق دریا به پاکستان و هند می‌توان احداث نمود. با وجود این واقعیت که خلیج‌فارس بیش از ۳۰ درصد ذخایر گاز جهان را دارا می‌باشد، سهم کشورهای این منطقه از مبادلات تجاری گاز در سطح بین‌المللی یک درصد است. برای مقایسه می‌توان از کشورهای کانادا، هلند و نروژ نام برد که روی هم رفته ۴۷ درصد تجارت گاز جهان را بخود اختصاص داده‌اند در صورتی که ذخایر گاز آنها کمتر از ۷ درصد کل ذخایر گاز جهان می‌باشد.[۱]

بخشی از نظرات هند در مورد خلیج فارس به تحولات دوران پس از جنگ سرد باز می‌گردد. هندیها معتقدند استراتژی آمریکا در منطقه کانون خود را متوجه هسته نفت عربی در خلیج فارس نموده است. تجزیه اتحاد شوروی باعث ایجاد خلاء در آسیای میانه و قفقاز شده و این امر تأثیر مستقیمی در خلیج فارس گذاشته است؛ بنابراین قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در تلاش برای پر کردن این خلاء می‌باشند. این موضوع از جانب دیگر سبب فشار قدرتهای شمال بر قدرتهای جنوب در منطقه نظیر هندوستان، پاکستان، ایران و عراق خواهد شد و بنابراین برنامه‌های اتمی و موشکی این کشورها تحت نظارت و بازرسی دقیق قرار خواهد گرفت در حالیکه برنامه‌های مشابه اسرائیل با اغماض نگریسته خواهد شد. قدرتهای صنعتی شمال به سیاست‌های خود تحت لوای سازمان ملل مشروعیت می‌بخشند و بویژه از طریق شورای امنیت آن را به جنوب تحمیل می‌نمایند. جنوب غربی آسیا و منطقه خلیج فارس از جمله نقاطی است که قدرتهای شمال و بویژه ایالات متحده سیاست‌های خود را بر آن اعمال می‌کنند. هند به عنوان بخش پیوسته به جنوب غربی آسیا در کنار کشورهای خلیج فارس می‌تواند مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با این کشورها داشته باشد. از دیدگاه هند، افزایش روابط متقابل با ایران تنها به دلیل مبادلات بازرگانی و نفت و گاز نیست بلکه به دلیل

1. Natural Gas in the World. Cedigaz, 1994, pp. 103-117.

نزدیکی ایران، افغانستان، آسیای مرکزی، عراق و منطقه خلیج فارس می‌باشد که دو کشور با همکاری یکدیگر همراه با شورای همکاری خلیج فارس می‌توانند به حفظ ثبات و صلح در منطقه بپردازند و بدینوسیله، دخالت خارجی از میان خواهد رفت.[۱]

بر این اساس به دنبال بحران کویت، هند با دیپلماسی زیرکانه خود، سوءتفاهمات ایجاد شده میان هند و شورای همکاری خلیج فارس به ویژه کویت را رفع کرد. حوادث بعدی مانند حادثه مسجد بابری، مسأله کشمیر و روابط میان دهلی‌نو و تل آویو (در طول دهه ۹۰) همچنان بر روابط هند و شورای همکاری خلیج فارس سایه افکند. اما با این شرایط، هند هم اکنون تفاهم بیشتری با کویت، قطر و عمان دارد. دهلی نو به این ترتیب انتظار دارد که منافع هند در خلیج‌فارس از جمله حفظ امنیت کارگران هندی در کشورهای شورای همکاری (بیش از ۲ میلیون نفر)، تداوم ارسال نفت و گاز و افزایش مناسبات بازرگانی و کمک به سرمایه‌گذاری تأمین گردد.

آزمایش‌های اتمی هند، دارای آثار قابل توجهی در جنوب آسیا و منطقه خلیج فارس بود. این امر افکار رهبران شورای همکاری خلیج فارس را بخود جلب نمود. همچنین بحث‌هایی را در میان نخبگان عرب حوزه خلیج فارس بوجود آورد. این استدلال مطرح گردید که چگونه ایالات متحده قادر به اداره روابطش با دیگر بازیگران عمده بین‌المللی خواهد بود. بخشی از نگرانی اعراب خلیج فارس آن بود که کشورهایی در شبه قاره هند اقدام به انفجارهای هسته‌ای (درماه مه ۱۹۹۸) نموده بودند که ارتباطات عمده سیاسی، راهبردی، اقتصادی و جمعیتی با آن منطقه داشتند و بنابراین این امر بشدت نظر ایشان را جلب نمود.[۲]

هنگامی که آمریکا نسبت به اقدام کشورهای شبه قاره هند در مورد انفجارهای هسته‌ای از خود واکنش نشان داد، بخشی از این امر به سیاست ایالات متحده در اقیانوس هند و

---

۱. ا. ک. پاشا، «هند، ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس: مسایل مشترک سیاسی و استراتژیک»، ***مجموعه مقالات هشتمین همایش بین‌المللی خلیج فارس***، (تهران: مرکز مطالعات خلیج فارس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۷)، ص ۳۵۸.

2. Magdy Omar, "India and Pakestan: a Nuclear Confrontation or Mutual Deterence", al-Itihad, 1 July 1998.

خلیج‌فارس بازمی‌گشت. بر این اساس، آمریکا از نظر بیشتر نخبگان هندی تهدیدی سیاسی و دیپلماتیک بشمار می‌رود. آمریکا در بیشتر مسایل مورد توجه هند اعم از مسایل هسته‌ای، حتی اقتصادی، زیست محیطی، سیاسی از قدرت وتو و یا بسیج دیگران برخوردار است. بدین معنا که آمریکا می‌تواند مانع تحقق اهداف هند شود و همچنین قادر است سایر کشورها را برای تنبیه هند بسیج نماید. گناه هند این است که در پی کسب قدرت، ثروت و شهرت است.[1]

به رغم این نظرات، هند از سقوط طالبان که آنرا دست نشانده پاکستان تلقی می‌کرد استقبال نمود. پذیرش این مطلب توسط دهلی‌نو که آمریکا بر حسب اولویت‌های خود کار می‌کند، زمینه‌ای فراهم نمود که هند از رهگذر تحولات افغانستان و غرب آسیا مزایای سیاسی و اقتصادی کسب نماید. هند پس از این تحولات نشان داد که خواهان درگیری و چالش با آمریکا نیست و می‌خواهد از راه همکاری با قدرتهای جهانی بصورت یک کشور قدرتمند در منطقه شناخته شود.

دهلی نو برای حضور در خلیج فارس نیاز به جلب نظر ایالات متحده دارد. سیاستمداران هندی در مورد عملیات آمریکا علیه عراق معتقدند که عملکرد کشورشان در این خصوص بایستی سنجیده باشد و عاقلانه نیست به کشوری به قیمت خصومت با دیگری کمک کنیم. عوامل حاکم بر فضای زمین راهبردی (ژئواستراتژیک) اشاره بر جلب نظر قدرت دریایی آمریکا توسط هند دارد تا بدینوسیله موقعیت خود را در اقیانوس هند و دریاهای مجاور آن ازجمله خلیج فارس ارتقا بخشد.

ب ـ پاکستان

می‌توان گفت توجه پاکستان به منطقه خلیج فارس بدنبال شکست این کشور در جنگ با هند در سال ۱۹۷۱ بشدت معطوف گردید. تجزیه پاکستان، ایجاد کشور بنگلادش، قدرت‌گرفتن

۱. ساموئل هانتینگتون، «آمریکا ابرقدرت تنها ـ (گذار از نظام تک قطبی ـ چند قطبی)»، ترجمه مجتبی امیری‌وحید، *مجله‌ی اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، ۴۲-۱۴۱، سال سیزدهم، خرداد و تیر ۱۳۷۸، ص ۸۷.

هند و تشکیل محور مسکو ـ دهلی‌نو، زمامداران اسلام آباد را به فکر یافتن دوستان و متحدانی در خلیج فارس انداخت. ذوالفقار علی بوتو در یک سخنرانی ضمن انتقاد از رویهٔ دهلی‌نو نسبت به همسایگانش اظهار داشت: هند قصد سلطه بر پاکستان و سپس بر تمامی منطقه جنوب آسیا با توجه به نزدیکی آن به خلیج فارس دارد.[۱]

ایران آشکارا نگران آن بود که اقدامات مشترک شوروی، هند و افغانستان زمینه تجزیهٔ بلوچستان پاکستان را فراهم ساخته و قدرتهای طرفدار مسکو بطرف دریای عمان و خلیج فارس پیشروی نمایند. سفر بوتو به تهران در نیمه سال ۱۹۷۳ و اعلامیه مشترک میان ایران و پاکستان نوعی همکاری ضمن دو طرف را در بر داشت. آمریکا و کشورهای غربی به نوبهٔ خود از تشکیل این محور جدید استقبال می‌کردند و اعراب خلیج فارس و بویژه عربستان سعودی کمکهای خود را بطرف اسلام آباد روانه کردند. از دیدگاه ریگان، پاکستان پس از سقوط شاه و اشغال افغانستان از جمله کشورهایی بود که برای اجرای سیاستهای منع گسترش نفوذ شوروی در منطقه خلیج‌فارس از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. وجه مشخصه سیاست کارتر و ریگان این بود که رابطه اطمینان‌بخشی را با اسلام آباد برقرار کنند، به این امید که شکلهای مختلف همکاریهای مشترک در منطقه خلیج فارس امکان‌پذیر باشد.[۲]

این همکاری شامل دسترسی نیروی واکنش سریع به بنادر و پایگاههای هوایی پاکستان و در مرحله بعد کمک به نیروهای آمریکایی به هنگام ضرورت بود. مقامات واشنگتن در برابر کمکهای نظامی و مالی به اسلام آباد، قادر گردیدند تا دستگاههای اطلاعاتی الکترونیکی خود را در پاکستان برقرار سازند و پاکستانیها را به قبول نقش رابط برای کمکهای نظامی آمریکا به مجاهدین افغانی تشویق کنند.

گرچه رهبران پاکستان به طور مکرر اعلام کرده‌اند که سیاست خارجی عدم تعهد آنها،

1. Zulfikar Ali Bhutto, Speeches And Statements, 1 April 1973-1 Agust 1973. Ministry of Information and Broadcasting Government of Pakistan Islamabad, p.170.

۲. بیژن اسدی، *علائق و استراتژی ابرقدرتها در خلیج فارس ۱۳۶۸-۱۳۵۷*، (تهران: انتشارات شهید بهشتی، ۱۳۷۱)، ص ۱۲۹.

همکاری نظامی با آمریکا را در منطقه خلیج فارس غیرممکن می‌سازد، شواهد امر خلاف آن را ثابت نموده است. طرح شامل نمودن اسلام آباد در توافق‌های راهبردی خلیج فارس آمریکا منجر به تصویب کمکهای چندمیلیارد دلاری نظامی و اقتصادی واشنگتن به اضافه فروش و تحویل تعداد قابل ملاحظه‌ای هواپیماهای اف ۱۶ به پاکستان شد. پاکستان توانست بخشی از اعتبارات لازم برای خرید هواپیماهای مذکور را از طریق عربستان سعودی تأمین نماید. پاکستان که به مزایای جنبی این همکاری پی برده بود، در سطح وسیعی به اعزام نیروهای نظامی به کشورهای عرب حوزه خلیج فارس پرداخت، بطوریکه تنها در میان پرسنل پادگان ملک خالد ۳۰ هزار پاکستانی مشغول خدمت بودند.[۱]

بنابراین زمامداران پاکستان در طول بحران خلیج فارس نقش خاصی برای خود قائل شدند. گرچه مردم عادی پاکستان اغلب فکر می‌کردند که جنگ میان عراق و نیروهای ائتلاف غربی به رهبری آمریکا جنگ بین اسلام و کفر است و صدام مدافع اسلام بوده و می‌خواهد قدس را آزاد کند. نظر دولت پاکستان که از کمکهای عربستان و سایر شیوخ خلیج فارس برخودار بود خلاف این اندیشه‌ها بود.

با توجه به پیشینه روابط پاکستان با کشورهای خلیج فارس، مسأله تجاوز عراق به کویت نمی‌توانست از سوی اسلام آباد نادیده گرفته شود، زیرا این اقدام تأثیر شدیدی بر روی سیاست‌های خارجی پاکستان و در ارتباط با رهبران عرب منطقه می‌گذاشت. بنا به درخواست ملک فهد پادشاه عربستان، پاکستان با اعزام نیرو به این کشور موافقت کرد. موضوع قابل توجه آن بود که ریاض در سال ۱۹۸۷ که ایران نشان داد که برتری در جنگ با عراق را به دست آورده است نگران شد و از پاکستانی‌هایی که تا حدودی به طرف ایران تمایل نشان می‌دادند خواست که عربستان را ترک کنند. گرچه تکنسین‌های نظامی پاکستان اجازه داشتند که بمانند ولی تعداد آنان اندک بود.[۲] در هر صورت پاکستان پذیرفت که در اولین مرحله ۲۰۰۰ سرباز به عربستان

۱. نصرت‌الله آشتی، ***ساختار حکومت عربستان سعودی***، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۶)، ص ۷۲.

2. The Pakistan Times, 21 Sept, 1990.

اعزام دارد و سپس توافق بعدی در مورد اعزام ۳۰۰۰ سرباز دیگر با تجهیزات مکانیزه انجام گرفت.[1]

پس از شروع جنگ میان نیروهای ائتلاف و عراق، پاکستان ۵۰۰۰ نیروی دیگر نیز به عربستان اعزام کرد. بخشی از این نیروها در نقاط مرزی از جمله مرز عربستان سعودی و یمن استقرار یافتند که نمایانگر نگرانی ریاض از تحرکات احتمالی یمن در جریان بحران بود. در این باره گفته شد اولین بار رابرت اوکلی سفیر آمریکا در پاکستان در مؤسسه مطالعات استراتژیک اسلام آباد موضوع اعزام نیروهای پاکستانی به عربستان را مطرح ساخت که این پیشنهاد از طرف وزارت خارجه پاکستان رد شد. ولی پس از مدتی فرستاده ویژه ملک فهد به اسلام آباد سفر کرد و این درخواست را مطرح نمود که پذیرفته شد.

دولت پاکستان برای آنکه از حساسیت مردم این کشور در مورد اعزام نیرو به عربستان بکاهد اعلام داشت که قصد طرفداری از آمریکا را ندارد بلکه می‌خواهد که حاکمیت و تمامیت ارضی عربستان در ارتباط با عراق حفظ شود. غلام اسحاق خان رئیس جمهور پاکستان در این مورد گفت که نیروهای پاکستان فقط اماکن مقدسه مسلمانان را حفظ خواهند کرد و بیرون از حوزه‌های عربستان نخواهند رفت.[2]

در مقابل این اقدام دولت پاکستان، گروه دیگری به علت وضعیت بحرانی در مرزهای منطقه کشمیر با هند و اوضاع بی ثبات داخلی در ایالت سند، اعزام نیرو به عربستان را اشتباه می‌خواندند. بطور مثال رئیس جماعت علمای پاکستان (مولانا شاه احمد نورانی) در این مورد گفت: امروز که پاکستان با تهدید مرزهایش از طریق دریای عرب مواجه است درست نیست که نیروهایش را به خلیج فارس اعزام کند.[3]

خانم بوتو نیز با استناد به حضور نیروهای هندی در مرزهای پاکستان و تنش موجود،

---

1. The Muslim, 5 oct 1990.

۲. روزنامه جنگ، ۶۹/۵/۲۹.

3. The Muslim, 21 Sept 1990.

اعزام نیروهای کشورش را به خارج سبب آسیب‌پذیری پاکستان دانست.[۱]

تعدادی نیز بر این عقیده بودند که اقدام دولت پاکستان تحت فشار آمریکا صورت گرفته و در خدمت منافع نفتی ایالات متحده و امنیت اسرائیل می‌باشد و در آن هیچگونه نفعی عاید پاکستانیها نخواهد شد چرا که واشنگتن هرگز حاضر نخواهد شد در مقابل هند از پاکستان حمایت نماید. این دیدگاه به طور کلی تأکید می‌کرد که اعزام نیرو در نهایت به تسلط بیشتر آمریکا بر منطقه در آینده کمک می‌کند.[۲]

تجاوز عراق به کویت و اشغال این شیخ نشین، مسأله اتباع پاکستان که در کشورهای فوق سکونت داشتند و تعدادشان به ۱۲۰ هزار نفر می‌رسید را بوجود آورد. گفته می‌شد این پاکستانی‌ها هر سال حدود ۵۰۰ میلیون دلار به کشورشان ارسال می‌داشتند.[۳]

این بحران سبب شد که این عده همانند دیگر اتباع خارجی در صدد فرار از منطقه برآمده و سعی داشتند به وطن خود بازگردند که این مشکلاتی از جمله هزینه بازگشت و حمایت از اتباع، مشکل بیکاری نیروی مهاجر و از دست دادن ارز کارگران بازگشتی برای دولت پاکستان به همراه داشت.

از جانب دیگر اقدام شورای امنیت سازمان ملل در صدور قطعنامه‌های تحریم اقتصادی عراق و کویت، که مورد تأیید پاکستان نیز قرار گرفت، خساراتی را بر وضعیت اقتصادی پاکستان وارد ساخت. غلام مصطفی جاتوئی نخست وزیر موقت پاکستان در دیدار از عربستان به امیر کویت گفت که پاکستان در حدود ۵۰ درصد نفتش را از کویت تأمین می‌کرده است. در این مورد مقام پاکستانی با وزیر نفت عربستان مذاکره کرد و او قول داد که ۵۰ درصد نفت پاکستان را تأمین کند.[۴]

با افزایش سریع قیمت نفت، به دنبال این بحران، ضربه دیگری به اقتصاد شکننده

1. The Muslim, 9 Oct 1990.

۲. زیبا فرزین نیا، «پاکستان و بحران خلیج فارس» در ***مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس***، ص ۱۸۳.

3. The Muslim, 7 Sept, 1990.

4. The Pakistan Times, 14 Sept, 1990.

پاکستان وارد شد. این در حالی بود که گفته می‌شد سالانه در حدود ۱۰۰ میلیون دلار به پاکستان در قبال عدم تجارت با کویت و عراق صدمه می‌رسید. براساس بودجه سال ۹۱-۱۹۹۰ قیمت هر بشکه نفت ۱۷ دلار برآورد گردیده بود که با افزایش قیمتها حدود یک میلیارد روپیه به بودجه پاکستان ضرر وارد شد. برای جبران قسمتی از این ضرر دولت جدید پاکستان در نیمه نوامبر حدود ۴۱ درصد به قیمت نفت افزود که این افزایش قیمت سبب افزایش قیمت کالاهای دیگر گردید.[۱]

غلام اسحاق خان رئیس جمهور پاکستان در دیدار با دکوئیار دبیر کل سازمان ملل در ژاپن گفت که پاکستان سالانه حدود ۲/۳ میلیارد دلار از بحران صدمه می‌بیند. بدین لحاظ بانک جهانی پاکستان را در لیست کشورهایی که از بحران خلیج فارس خسارت دیده بودند، قرار داد.

در صحنه سیاسی، نخست وزیر پاکستان (نواز شریف) اقدامات گسترده‌ای را بمنظور حل بحران خلیج فارس در پیش گرفت. نخست وزیر پاکستان به سفیر عراق در اسلام آباد گفت که علاقمند است برای پایان دادن بحران به بغداد برود و در ملاقات با صدام حسین او را برای فراخوانی نیروهایش از کویت تشویق کند. وی افزود بشدت نگران روند اوضاع در منطقه است و اعتقاد دارد هر ضرر و زیانی به مردم عراق در این جنگ وارد شود ضربه‌ای است به امت اسلام. نخست‌وزیر پاکستان در این دیدار سفیر عراق (اسماعیل حمودی) را از تلاش‌های صلح خود آگاه کرد و افزود در آینده نزدیک برای زمینه‌سازی یک تلاش گسترده جهانی و در جهت خاتمه جنگ مسافرت‌هایی را به چند کشور خاورمیانه و شمال آفریقا انجام خواهد داد. سفر نواز شریف از ایران شروع شد که بنظر پاکستانیها از «نظر سمبلیک» بسیار مهم بود. در این سفر نواز شریف یک طرح صلح شش ماده‌ای را ارائه نمود که طی آن خواستار خروج سریع عراق از کویت، برقراری آتش بس و تشکیل و اعزام نیروهای حافظ صلح اسلامی و جدیت در اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت در مورد کل مسایل منطقه (از جمله کشمیر و فلسطین) شده بود. طبق ماده دوم این طرح که نخست توسط نمایندگی پاکستان در سازمان ملل انتشار یافت، خروج کلیه نیروهای خارجی

1. The Muslim, 6 Nov, 1990.

از خلیج فارس و واگذاری امنیت منطقه به کشورهای خلیج فارس پیش بینی شده بود.[۱]

طرح پاکستان برای صلح و سفرهای نخست وزیر این کشور به ایران، ترکیه، سوریه، اردن، مصر، عربستان، الجزایر، لیبی، مراکش و تونس بی‌نتیجه ماند. هنگامی که پاکستان به بی‌ثمر بودن اقداماتش پی برد، از کاردار عراق خواست که در عرض ۴۸ ساعت از اسلام آباد بیرون برود. می‌توان گفت پاکستان تنها کشور غیر عرب منطقه بود که طرح مشخصی برای بحران خلیج فارس و امنیت آن ارائه نمود. بخشی از این امر می‌تواند به سهیم بودن پاکستان در طرح‌های کلی آمریکا در منطقه و محور ریاض ـ اسلام آباد در دهه ۱۹۸۰ بازگردد. پاکستان در این دهه بشدت خود را درگیر سیاست‌های واشنگتن در جنوب غربی آسیا نمود و به مثابه حلقه اصلی کمربند امنیتی غرب به عنوان پشتوانه عربستان تجلی کرد.[۲]

در چارچوب وقایع اوت ۱۹۹۰ و هنگام اشغال کویت توسط عراق منافع سنتی پاکستان در منطقه با به خطر افتادن عربستان دستخوش مخاطره گردید و به این لحاظ به رغم مشکلات داخلی، اسلام آباد در کنار ائتلاف غرب به رهبری آمریکا موضع گرفت. منافع گسترده پاکستان در کشورهای خلیج فارس، وضعیت منطقه را برای اسلام‌آباد به گونه‌ای تعریف نموده که نمی‌تواند در مورد آن بی‌تفاوت بماند. بنا به گفته یک استاد پاکستانی: روابط ما با منطقه خلیج فارس نه تنها بر احساسات متکی است، بلکه مبتنی براساس واقعیات عملی است و این یک پایه محکم در سیاست خارجی پاکستان می‌باشد.[۳]

در پایان جنگ سرد، فروپاشی شوروی و پایان یافتن اشغال افغانستان و نیز حضور مؤثر آمریکا و نیروهای غربی در منطقه خلیج فارس، اهمیت راهبردی پاکستان برای غرب کاهش یافت. بعضی از صاحبنظران خلیج فارس و خاورمیانه در پاکستان اذعان دارند که این کشور برای آنکه یک نقش فعال در سیستم امنیتی تحمیل شده بوسیله آمریکا در خلیج فارس ایفا کند

۱. جنگ خلیج فارس (۲۵) تلاشهای سیاسی برای خاتمه جنگ (۴)، گروه تحقیق خبرگزاری جمهوری اسلامی، اردیبهشت ماه ۱۳۷۱، ص ۳۴.

۲. همایون الهی، *خلیج فارس و مسایل آن*، (تهران: نشر قومس، ۱۳۶۸)، ص ۲۹۱.

3. Farooq Hasnat, "Pakistan at The Crossroad of (Persian) Gulf War", National Seminar, 10 th February 1991, Lahore: Pakistan Institute of National Affairs, p.10.

شانسی ندارد.[۱]

در دهه ۱۹۹۰ با وجود حضور گسترده نیروهای غربی و بویژه آمریکایی در خلیج فارس، پاکستان شانسی برای شرکت در ترتیبات منطقه‌ای جهت امنیت خلیج فارس پیدا نکرد. پاکستان در ابتدا نوعی همکاری میان سازمان همکاری منطقه‌ای (اکو) و شورای همکاری خلیج‌فارس، برای یک سیستم امنیتی همیشگی در منطقه خلیج فارس (پس از دوره صدام حسین) را پیشنهاد می‌کرد. شرط اساسی مورد نظر در تفاهم میان دو ساختار مذکور، می‌باید به دور از هر گونه نفوذ قدرتهای برون منطقه‌ای باشد.[۲]

با شکست ایده‌های پاکستان در مورد نقش این کشور در ترتیبات سیاسی ـ امنیتی خلیج‌فارس، اسلام آباد توجه خود را در دهه ۹۰ دیگر بار بطرف افغانستان معطوف نمود و آمریکا و عربستان نیز این امر را تشویق کردند. نزدیکی اسلام آباد و واشنگتن یک پشتوانه راهبردی برای پاکستان محسوب می‌شد و در سایه همین حمایت بود که پاکستانی‌ها حضور سیاسی ـ نظامی خویش را در افغانستان افزایش دادند و دولت قانونی آنرا سرنگون ساختند. در نیمه دهه ۱۹۹۰ گروه طالبان حضور خویش را در صحنه افغانستان با کمک پاکستان و عربستان و بعضی دیگر از کشورهای شورای همکاری نظیر امارات گسترش داد. حمایت‌های عربستان و پاکستان از طالبان و چشم‌اندازی که این دو کشور از آینده افغانستان ارائه کرده بودند، سیاستمداران آمریکا را متقاعد ساخت که این روند می‌تواند در جهت منافع آمریکا در منطقه باشد.[۳]

محور جدید اسلام آباد ـ ریاض ـ ابوظبی در حمایت از حکومت طالبان با تغییر سیاست آمریکا به دنبال وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ دوامی نیافت و به زودی از هم فرو پاشید. دیدگاه آمریکا نسبت به طالبان که از سال ۱۹۹۷ تغییر یافته بود به دنبال انفجار سفارتخانه‌های آمریکا در آفریقا در اوت ۱۹۹۸ موجب تنش بین اسلام آباد و واشنگتن شد. این سیاست نافرجام

---

1. Ibid., p.11.

۲. فاروق حسنات، «پدیداری الگوهای ساختار امنیتی در خلیج فارس»، در ***مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس***، ص ۱۱۶.

3. Ahmad Rashid, ***Taliban: Islam, Oil and the New Great Game in Central Asia***, (New York: I.B. Tauris, 2000), p.177.

پاکستان در حمایت از طالبان، آثار ناگوار خود را بر دوستان عرب این کشور در حوزه خلیج فارس بجاگذاشت.

موضوع دیگر در مورد سیاستهای پاکستان در خلیج فارس به برنامه تسلیحاتی اتمی پاکستان باز می‌گردد. بدنبال انفجارهای اتمی پاکستان در ۲۸ و ۳۰ مه ۱۹۹۸، اسلام آباد سیاست مبهم تسلیحاتی اتمی خود را که از دهه ۱۹۸۰ اتخاذ شده بود، کنار گذاشت. در چارچوب این سیاست، پاکستان نه تنها فعالیت‌های تسلیحاتی خود را انکار نکرد بلکه حتی فراگیری آن را به منظور دستیابی به تسلیحات اتمی آشکار ساخت. سابقه این امر به دهه سال ۱۹۶۶ باز می‌گشت که ذالفقار علی بوتو وزیر خارجه وقت پاکستان بدنبال تلاش هند در دستیابی به سلاح هسته‌ای اعلام داشت: اگر هندوستان به بمب اتمی دست یابد حتی اگر پاکستانی‌ها مجبور به خوردن علف هم باشند بمب اتمی می‌سازنند.[1]

«بمب اسلامی» بعدها اصطلاحی شد که پاکستانی‌ها برای جذب دلارهای نفتی عربستان، لیبی، و امارات و دیگر اعراب بکار بردند. شکست حقارت‌آمیز پاکستان از هند، انگیزه‌های لازم برای سیاستمداران پاکستانی و متحدان عرب این کشور در خلیج فارس و بویژه عربستان سعودی بوجود آورد تا بنحوی از گسترش خطر هندوها علیه جهان اسلام جلوگیری نمایند. به این ترتیب عربستان در دوره‌ای تاریک از تاریخ پاکستان، کمکهای همه‌جانبه مادی و معنوی به این کشور نمود و به صورت یک منبع پایداری و ثبات پاکستان درآمد.

در هر صورت تنش‌های میان هند و پاکستان، اسلام‌آباد را در منطقه خلیج فارس به جستجوی عمق استراتژیک وادار نمود. این سیاست پاکستان باعث گردید که بعضی از ناظران سیاسی شکاف میان مسلمانان و هندوها را ملاحظه کنند، که این امر به نوبه خود صحنه زمین‌سیاسی (ژئوپولیتیک) در منطقه را ترسیم می‌نماید. در این صحنه هند حمایت غرب را

1. Zafar Iqbal Cheema, "Pakistan's Nuclear Policies: Attitudes and Postures", in: P.R. Chari, Parviz Iqbal Cheema, and Iftekharuzzaman, eds., Nuclear Non Proliferation in India and Pakistan South Asian Perspectives, (New Delhi: Monohar, 1996) p.10.

جستجو می‌کند در حالی که نیروهای مسلمان در خلیج فارس با چین متحد می‌شوند.[۱]

در این صحنه رویارویی مفاهیم «بمب اسلامی» در مقابل «بمب هندوها» بیشتر قابل درک بود. مدتها قبل از خبر اعلام رسمی انفجار بمب هسته‌ای پاکستان، ذوالفقار علی بوتو گفته بود تمدنهای مسیحی، یهودی و هندو دارای بمب اتمی هستند، تنها تمدن اسلامی فاقد آن است که ما باید این وضعیت را تغییر دهیم. ضیاءالحق با دید واقع گرایانه‌تری متذکر شده بود که ما این تکنولوژی حساس (هسته‌ای) را در اختیار کسی قرار نمی‌دهیم این از جمله امنیت ملی پاکستان است.

بر پایه همین ملاحظات، آزمایشهای هسته‌ای پاکستان، که اغلب نوعی شادی را نزد افکار عمومی مسلمانان از جمله اعراب پدید آورد در نزد نخبگان سیاسی کشورهای عربی با واکنش‌های متفاوتی روبرو شد. بطور مثال وزیر دفاع بحرین خاطرنشان کرد: اسلام و سازمانهای اسلامی عواملی نیستند که بطور واقعی بر قابلیت هسته‌ای پاکستان نفوذ داشته باشند. بجای آن رهبران پاکستان از این حربه جهت منافع ملی کشور خودشان از جمله بازدارندگی تهدید از جانب هند به صورت یک عامل قاطع استفاده می‌کنند.[۲]

این موضعگیری هدف خاصی داشت که به اعراب داخل و خارج خلیج فارس یادآور گردد که هلهله و هیاهو پس از آزمایشهای اتمی پاکستان و به این فرض که سلاحهای هسته‌ای در دست مسلمانان پاکستان، مواضع عربی را تقویت خواهد کرد، بی‌پایه و اساس است. رهبران نظامی پاکستان در جریان سرنگونی طالبان در افغانستان نشان دادند که تا چه حد به منافع ملی خود پایبند هستند. پرویز مشرف نشان داد که با انتخاب شعار «نخست پاکستان، بعد هر چیز دیگر» بینش ویژه‌ای نسبت به منافع ملی پاکستان دارد و مصالح کشورش را با هیچ چیز دیگر معاوضه نمی‌کند.

---

1. R. H. Herrmann and R. W. Ayres, Op. cit., p.36.

۲. عبدالله الشایجی، «توازن الرعب»، الوطن (الکویت)، ۳۰ مایو (أیّار) ۱۹۹۸.

۲ـ ترکیه و میراث امپراتوری

بدنبال فروپاشی امپراتوری عثمانی و پس از تشکیل جمهوری در ترکیه، میان حکومت جدید و دولت بریتانیا (قیم عراق) بر سر منطقه نفت‌خیز موصل و کرکوک اختلافاتی بروز کرد و این اختلافات بحدی شدت پیدا کرد که دو طرف را تا مرحله درگیری نظامی پیش برد. گرچه در سال ۱۹۲۶ موضوع اختلافات مرزی میان دو طرف حل شد اما مسأله کردها در همان موقع که عراق تحت قیمومت بریتانیا بود، مشکلی در روابط ترکیه و انگلیس بشمار می‌رفت.

پس از جنگ جهانی دوم بطورکلی روابط ترکیه با کشورهای عربی خاورمیانه اعم از همسایگانش مانند عراق و سوریه یا کشورهای دورتری مانند مصر و اردن و در درجه بعدی کشورهای حاشیه خلیج فارس متأثر از سیاست ایالات متحده بود. عامل اقتصادی در روابط ترکیه با کشورهای خلیج فارس نقش عمده‌ای ایفا کرده است و این عامل از ابتدای دهۀ ۱۹۸۰ اهمیت بیشتری یافته است. یک استاد علوم سیاسی دانشگاه آنکارا در خصوص سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه گفت: سیاست سنتی ترکیه همیشه بر این اصل استوار بوده که خود را از منازعات خاورمیانه دور نگاه دارد. ترکیه در جنگ طولانی ایران و عراق، بی‌طرفی خود را حفظ کرد و این بی‌طرفی از همان سیاست سنتی ما نشأت می‌گیرد.[1] عامل اقتصادی باعث گردیده که ترکیه در روابط خود با کشورهای حوزه خلیج فارس محتاط بوده و تا آنجا که ممکن باشد از اقدامات ناسنجیده که منافع این کشور را به مخاطره می‌افکند خودداری نماید.

ترکیه برای بدست آوردن بازارهای جدید در خلیج فارس، با کمک آمریکا سعی در جلب نظر کشورهای عرب نفت‌خیز کرد. سعی آنکارا بر این بود که برغم حکومت غیرمذهبی (لائیک) در ترکیه از اسلام به عنوان یک وجه مشترک میان خود و کشورهای مذکور بهره‌برداری کند و از این رهگذر به توسعه اقتصادی خود بپردازد.

میزان منافع ترکیه در کشورهای خلیج فارس قابل ملاحظه بوده و پاره‌ای از موارد آن شامل، اعزام هزاران نفر از کارگران ترک به این منطقه، صدور میلیونها دلار کالای صنعتی، انعقاد

1. Turkish Daily News, 29 December 1989.

قراردادهای ساختمانی و تأسیساتی، جلب گردشگران، دریافت کمک و وام، فروش سلاح و فرستادن مستشار نظامی، خرید نفت وگاز با قیمت و شرایط مناسب و فروش آب به این کشورها می‌باشند.

بنابراین به رغم موقعیت اروپایی ترکیه این کشور یک چهره چند وجهی در سیاست خارجی دارد که این امر از یک طرف از موقعیت زمین راهبردی (ژئواستراتژیک) ناشی می‌شود و از طرف دیگر نشأت گرفته از هویت فرهنگی و تمدن آن کشور در آسیا می‌باشد و هماهنگی با ریشه‌های تاریخی (اسلامی)، روابط ترکها با کشورهای مسلمان منطقه خاورمیانه و مدیترانه سبب شده که ترکیه هر زمان بتواند از این زمینه‌ها بهره‌برداری نماید.[1]

با این وجود اتحاد ترکیه با ناتو و بویژه روابط آنکارا با واشنگتن یک عامل مهم در سیاست امنیتی ترکیه را تشکیل می‌دهد. گرچه موافقتنامه دفاعی واشنگتن ـ آنکارا (مارس ۱۹۸۰) استفاده آمریکا از پایگاههای ترکیه در صورت بروز جنگ در خاورمیانه ممنوع کرده بود ولی مصوبات قانونی مجالس ترکیه راههای فرار در آن را به نفع آمریکا و متحدانش پیدا کرد و پایگاههای مستقر در ترکیه در جریان اقدامات و عملیات نظامی نیروهای واکنش سریع ایالات متحده در منطقه نقش بزرگی را در جنگ با عراق به عهده گرفتند.

همزمان با شروع بحران خلیج فارس ترکیه در وضعیت دشواری قرارگرفت و بنابراین در جستجوی راهی برای تثبیت موقعیت خود در شرایط بین‌المللی جدید بود. «چنگیز چاندرا» یکی از روزنامه‌نگاران ترکیه در نشریه «گونش» راجع به وضعیت ترکیه نوشت حتی اگر برای بعضی‌ها دردآور هم باشد حقیقت این است که ترکیه برای آمریکا دیگر اهمیت سابق را ندارد. ترکیه در حال از دست دادن حربه‌های مؤثر خود که پیش از آن سودمند بودند، می‌باشد. زانو زدن شوروی در مقابل آمریکا، اضمحلال بلوک سوسیالیست، قوانین بازی را عوض کرده است. بهمین علت آمریکا به تدابیری که ترکیه ممکن است بر علیه آن اتخاذ کند اهمیت نخواهد داد.

1. Ozdem Sanberk, "La démarch européenne de la Turquie et la Construction européenne", ***Politique étrangère,*** No 4, Hiver 1989, 54e, ANNÉE. p.686.

طبق پیش بینی همین نویسنده ترکیه قرار بود در آینده با دام‌های خطرناک مواجه شود و فعالیت‌ها مبنی بر سوق دادن این کشور بطرف کشورهای خاورمیانه بیشتر شود. چنگیز چاندرا در مورد اهداف و نظرات «بخش ترکیه» در پنتاگون و بعضی ژنرال‌های ترک و کادرهای سیاسی که فصل مشترک دارند هشدار داد و افزود: شروع تحریک اختلافات با سوریه و عراق، مطرح کردن مسأله موشکهای عراق، طرح مطامع سوریه در استان هاتای و کاهش تهدید شوروی، دهانه توپ را به طرف کشورهای همسایه جنوب شرقی برمی‌گرداند.

در این راستا، تورگوت اوزال رئیس جمهور وقت ترکیه بر این اعتقاد بود که باید سیاست نوینی را اتخاذ کرد. وی با تکیه بر تحولات مذکور در سیاست خارجی اظهار داشت:

نظر من این است که ترکیه باید سیاست‌های انفعالی و متزلزل گذشته را فراموش و خود را درگیر یک سیاست خارجی فعال بنماید. دلیل این امر آنست که ما کشورهای قدرتمند در سطح منطقه هستیم و من ترجیح می‌دهم سیاست پویا و متحولی را برای کشورمان اتخاذ کنیم. به طور کلی مقامات آنکارا، تحولات بین‌المللی پس از جنگ سرد را با دیدی مثبت ارزیابی می‌کردند. بطور مثال خانم تانسو چیللر معتقد بود نظام نوین جهانی، فرصت‌های زیادی در زمینه گسترش دمکراسی حقوق بشر، رشد و افزایش تجارت، افزایش رفاه و خلع سلاح و صلح میان دشمنان سنتی به وجود آورده است.[1] حمله نظامی عراق به کویت، سرمنشاء تحولات سیاسی و نظامی برای ترکیه بعد از جنگ سرد بشمار می‌رفت بطوریکه این کشور را در طول دههٔ ۹۰ بکلی مشغول کرد. دولت آنکارا در اتخاذ موضع قاطع نسبت به عملکرد عراق محتاطانه عمل می‌کرد، زیرا برخلاف دیگر کشورهای منطقه خلیج فارس و خاورمیانه در وضعیتی دوگانه قرار داشت. از یک سو ترکیه عضو ناتو بوده و چنانچه اعضای این سازمان به منظور حفظ امنیت بین‌المللی، با عراق وارد جنگ می‌شدند، ترکیه ناچار بود که پایگاههای خود را در اختیار کشورهای ناتو قرار دهد. از جانب دیگر، عراق از مهمترین شرکای تجاری ترکیه به حساب می‌آمد.

با اینکه نهادهای مهم تصمیم‌گیری ترکیه بر موضع بیطرفانه ترکیه پس از جنگ سرد

1. Tansu Ciller, "The Role of Turkey in the New World", ***Strategic Review***, Winter 1994, p.8.

تأکید داشتند، تورگوت اوزال که یک وزنه مهم در تصمیم‌گیری‌های خارجی محسوب می‌شد، از طرفداران سرسخت شرکت ترکیه در جنگ دوم خلیج فارس به شمار می‌رفت.[۱]

بنابراین رهبری ترکیه در صدد برآمد با استفاده از نگرانیهای مربوط به تضعیف نقش این کشور در صحنه بین‌المللی و منطقه در بحران خلیج فارس با قدرت هرچه تمامتر وارد شود و اهمیت خود را به این نحو مطرح نماید. دولت ترکیه در پی تهاجم عراق به کویت و صدور قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل، کلیه روابط تجاری، نفتی و اقتصادی خود را با عراق قطع کرد. در پی مسافرت وزرای دفاع و خارجه آمریکا به ترکیه، وزیر خارجه این کشور اعلام کرد که غرب و بویژه ناتو با توجه به تحولات اروپای شرقی اهمیت ترکیه و نیروهای نظامی و موقعیت مهم آن را در منطقه‌ای که همواره با بی‌ثباتی ممکن است روبرو شود درک نموده و این کشور از نفوذ خاصی برخوردار است.

اشغال کویت توسط عراق، حربه مهمی در دست آنکارا بود تا به متحدان غربی خود بگوید که مرزهای امنیت و ثبات منطقه از مرزهای ترکیه می‌گذرند. موضوع قابل توجه آن بود که آمریکا، ترکیه را بویژه از اوایل دهه ۸۰ وارد طرحهای خاورمیانه‌ای خود کرده بود. در دسامبر ۱۹۸۲ وزیر دفاع ایالات متحده کاسپار واینبرگر در دیدار از آنکارا با همتای ترک خود خلوق بایولکن در مورد تأسیس پایگاههای نظامی آمریکا در ترکیه جهت نیروهای واکنش سریع آمریکایی و تشکیل شورای نظامی مشترک بین دو کشور گفتگو کرد و با اعطای کمکهای نظامی و اقتصادی نظر ترکها را به پیشنهادهای ایالات متحده جلب نمود.[۲]

مقامات ترک به سران بغداد موضع صریح خود را در خصوص مخالفت با اشغال کویت و لزوم عقب‌نشینی سریع عراق اظهار داشتند، طه یاسین رمضان معاون اول نخست وزیر و عصام چلبی وزیر نفت عراق در ملاقات‌هایشان با ترکها بخوبی واقف شدند که نمی‌توانند انتظاری از آنکارا داشته باشند. در مقابل اوزال رئیس جمهور ترکیه در مصاحبه‌ای اعزام نیروهای نظامی

۱. سیامک کاکایی، «نقش ترکیه در منطقهٔ خاورمیانه (پس از جنگ سرد)»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال چهارم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۶، ص ۷۱.

۲. ریاض نجیب الرّیس، ***العرب و جیرانهم***، (لندن: ریاض الرّیس للکتب و النّشر، ۱۹۸۹)، ص ۱۱۰.

کشورش را به عربستان سعودی در صورت درخواست رسمی ریاض، بنفع ترکیه قلمداد نمود. تورگوت اوزال همچنین با اعزام نماینده‌ای به طایف (محل دولت تبعیدی کویت) پیامی مبنی بر حمایت از استقلال و تمامیت ارضی کویت به امیر آن کشور ارسال داشت.

از همان زمان بنظر می‌رسید که اوزال و بعضی از سران ترکیه سوداهای بزرگی را در ارتباط با منطقه و حداقل شمال کشور عراق بویژه مناطق نفت‌خیز آن در سر داشتند و پیش خود رویای بدست آوردن بخشی از میراث امپراتوری عثمانی را می‌دیدند. در آنزمان اوزال طی سخنانی تصریح کرد که بعد از این همه تحولات، خاورمیانه دیگر نمی‌تواند خاورمیانه سابق باشد و نقشه جغرافیایی و موازنه سیاسی منطقه تغییر خواهد کرد. او بحران خلیج فارس را ترازویی دانست که بطور مجدد ترکیه را به نقطه تعادل شرق و غرب تبدیل خواهد کرد.

صحبت از تغییر نقشه جغرافیایی منطقه توسط آنکارا موضوعی نبود که باب طبع بعضی از کشورها، بویژه همسایگان این کشور باشد. بهمین جهت بمرور زمان لحن زمامداران ترکیه عوض شد و ایشان تأکید کردند که اقدامات کشورشان علیه مردم عراق نیست و روابط نزدیک و دوستانه با آنان ادامه خواهد یافت.

ترکیه با وجود آنکه شانسی نداشت تا در گشودن جبهه دوم علیه عراق به کمک غرب و بویژه آمریکا بشتابد، با این حال این موضوع بنفع آنکارا تمام شد. کارشناسان نظامی ترکیه معتقد بودند که در صورت بروز جنگ بین عراق و ترکیه، دولت آنکارا با مشکلات متعددی در مرزهای جنوبی خود با عراق رو به رو خواهد شد. به باور آنان، بحران خلیج فارس، نقاط ضعف ترکیه در انتقال یکصد هزار سرباز جهت تقویت مرزهای خود با عراق را آشکار کرد. آنکارا در این زمینه با مشکل روبرو شد، به طوری که فرماندهی عالی نیروهای ترکیه نیز به این امر واقف شد که ارتش برای رهبری عملیات پرتحرک نظامی در محدودهٔ مرزهای خود آمادگی ندارد.[1]

با توجه به این مسأله، متحدین ترکیه در ناتو به مقامهای ترکیه اطمینان دادند که ناتو در قبال امنیت ترکیه تعهد دارد. بر این اساس، اعضای ناتو ضمن تقویت حلقه جنوبی برای حمله

1. Middle East International, No. 443, February 1993, p.19.

زمینی احتمالی به عراق، هواپیماهایی را به ترکیه فرستادند تا مناطقی راکه صدام حسین تهدید به تلافی و مقابله به مثل می‌کرد، پوشش دهند.[۱]

علاوه بر مخالفت احزاب و گروههای داخلی نسبت به شرکت ترکیه در جنگ، افکار عمومی نیز موافق نظریات اوزال در زمینه نقش جدید در خلیج فارس و خاورمیانه نبود و طبق نظرسنجی‌ها در اواخر سال ۱۹۹۰ اکثریت مردم ترکیه با شرکت کشورشان در جنگ مخالف بودند. ترکها معتقد بودند که دولت آنکارا باید موضع بیطرفانه اتخاذ کرده و از درگیری نظامی با عراق بپرهیزد، زیرا دخالت در جنگ خلیج فارس را به منزلهٔ نقض سیاست بیطرفی سنتی و درگیرشدن در منازعات منطقه‌ای تلقی می‌کردند. دامنهٔ این مخالفت‌ها تا آنجا پیش رفت که وزیر دفاع ترکیه به دلیل مخالفت با درگیری در جنگ خلیج فارس از پست خود استعفا کرد.[۲]

گرچه در نهایت تورگوت اوزال موفق شد که بر جناح مخالف در پارلمان فایق آید و ترکیه را بطور رسمی وارد جنگ کند، لیکن در همان زمان نیز فرماندهان سطح بالای نظامی ترکیه دلایل زیادی برای منصرف کردن اوزال از حمله به عراق ارایه کردند. حتی فرماندهان نظامی ترکیه نگران بودند که مداخله نظامی محدود ترکیه در بحران کویت، بخش بزرگی از ارتش عراق را به مرزهای ترکیه بکشاند.[۳]

مهمترین پیامد سیاسی بحران کویت برای آنکارا، تجدیدنظر در اهداف سیاست خارجی ترکیه بود. زیرا اصرار اوزال مبنی بر شرکت در جنگ، در عمل سیاست سنتی ترکیه در چارچوب عدم مداخله در منازعات منطقه‌ای را نادیده گرفته و ترکیه را درگیر ایفای نقش جدید در خلیج‌فارس و خاورمیانه و اتخاذ موضع جدی در تحولات منطقه‌ای کرد. خط مشی جدید ترکیه مبنی بر مداخله در منازعات منطقه‌ای از سوی طراحان و سیاستگذاران ترکیه، به منظور اهداف خاصی از جمله بازیافتن اهمیت منطقه‌ای و راهبردی، کسب اعتبار سیاسی (نزد آمریکا)، جلب

1. Graham Fuller, ***Geopolitics of Turkey,*** (Santa Monica, CA: Rand, 1993), p.112.

2. Shireen T. Hunter, ***Turkey at the Crossroads: Islamic Past or European Future,*** (London: Center For European Policy Studies, 1995), p.90.

3. Andrew Mango, ***Turkey: the Challenge of a New Role,*** (Washington D.C.: the Center For Strategic and International Studies, 1994) p.111.

توجه کشورهای اروپایی در جامعه اقتصادی اروپا و در نظر گرفتن ملاحظات اقتصادی و کسب منافع مالی و کمکهای خارجی، صورت گرفت.

یکی از اهداف آنکارا در دهه ۱۹۹۰، شرکت در ترتیبات امنیتی خلیج فارس بود. ترکیه که در ائتلاف جنگ علیه عراق شرکت فعال داشت (هر چند وارد نبرد جدید نشد)، پس از پایان بحران کوشید تا نظر کشورهای عرب خلیج فارس را به همکاری نظامی با خود جلب کند. در این زمینه قائم مقام وزارت دفاع این کشور، در سپتامبر ۱۹۹۲ طی اظهاراتی، توانایی ترکیه را در حمایت از کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و کمک به آنها برای توفیق در برنامه‌های مورد نظر برای پیشرفته کردن نیروهای مسلح از راه تجهیز آنان با سیستم‌های تدافعی نوین و پیشرفته و نیز اعزام کارشناسان، کادرهای فنی کافی، مربیان و متخصص‌های فنی (تکنولوژیک) مورد نیاز کشورهای شورای همکاری ابراز داشت.[۱]

هدف ترکیه از شرکت در ترتیبات امنیتی، فروش سلاح، مشارکت در طرح‌های نظامی و جذب سرمایه‌های کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس بود. در هر صورت، طرح ترتیبات امنیتی منطقه به مفهوم واقعی آن، یعنی مشارکت ترکیه با اعراب خلیج فارس در مسایل دفاعی تحقیق نیافت.

آنکارا که نتوانسته بود طرح‌های جاه طلبانه خود را مبنی بر تغییر نقشه منطقه جامه عمل بپوشاند بر موضوع شرکت در طرح‌های امنیتی منطقه تأکید ورزید. تورگوت اوزال رئیس‌جمهور ترکیه طرح امنیتی خود را شامل حوزه وسیعی درخاورمیانه، جنوب غربی آسیا و شبه‌قاره هند نمود و بر نقش ترکیه، مصر، سوریه، ایران، پاکستان و هند در این طرح تأکید نمود. در کنفرانسی که در سال ۱۹۹۵ تحت عنوان امنیت خاورمیانه در آنکارا برگزار شد، طرح نظامی امنیتی خاورمیانه، پیشنهاد شد. اردل اینونو، وزیر امور خارجه ترکیه با تأکید بر این نظام امنیتی اظهار داشت:

---

۱. هیثم گیلانی، «طرح نظم خاورمیانه‌ای و ابعاد امنیتی آن»، ترجمه ب. شریعتمداری، روزنامه اطلاعات، ۲۹ آذر ۱۳۷۵.

چرا منطقه خاورمیانه، مانند سازمان امنیت و همکاری اروپا، نظامی امنیتی ندارد و فاقد نظام ویژه کنترل تسلیحاتی است. فکر کنید چه می‌شد اگر صدها میلیون دلار صرف مسایل اقتصادی و اجتماعی، نه خریدهای تسلیحاتی شود.[۱]

این طرح‌های بلندپروازانه هر چند اهدافی نظیر مقابله با تهدیدهای منطقه‌ای (تروریسم ...) و مشارکت اقتصادی (انتقال آب ترکیه...) را در برداشت با این حال پوششی برای نقشه‌های شکست خورده آنکارا در مورد منطقه خلیج فارس نیز محسوب می‌شد. وزیر خارجه ترکیه (بتاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۹۱) گفت ترکیه محلی در سیستم امنیتی خلیج فارس دارد که بعد از دوران جنگ آن را احیا خواهد کرد. گرچه در طول بحران خلیج فارس، عبدالله بشاره دبیر کل شورای همکاری به شرکت آتی ترکیه در طرحهای امنیتی اشاره نمود ولی هنگامی که جنگ نفت به اتمام رسید مشخص گردید که با توجه به حضور آمریکا و انگلیس در منطقه آنکارا جای چندانی در خلیج فارس نمی‌تواند داشته باشد.

بنابراین گرچه موضوع «جبروت تاریخی» که یادآور مناسبات عثمانی با کشورهای عرب بود، بار دیگر میان ترکیه و اعراب حوزه خلیج فارس تکرار نگردید، با این حال کشورهای نفت‌خیز عرب منطقه کمکهای قابل توجهی به آنکارا جهت خسارتهایش در جنگ کویت پرداخت نمودند. کویت در سال ۱۹۹۳ به همین منظور یک میلیارد دلار به ترکیه کمک کرد. همچنین در سال ۱۹۹۲ مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار وام بلاعوض در اختیار آنکارا گذاشت. امارات به میزان ۲۳۰ میلیون دلار کمک جهت جبران ضررهای مالی به ترکیه اعطا نمود. عربستان نیز معادل یک میلیارد و ۱۶۰ میلیون دلار نفت مجانی در اختیار ترکیه قرار داد، تا با آثار بحران کمبود نفتی مقابله نماید.[۲]

شکست عراق در جنگ و پدید آمدن مسأله کردها، گرچه زمینه تحرک آنکارا در قبال تحولات منطقه را بوجود آورد با این حال ایجاد منطقه امن در شمال عراق، تهدید امنیتی ترکیه

---

۱. گزیده رویدادها، فصلنامه خاورمیانه، سال دوم ،شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴، ص ۶۰۳.
۲. جنگ خلیج فارس (۶۰) پیامدهای اقتصادی (۲)، گروه تحقیق خبرگزاری جمهوری اسلامی، دیماه ۱۳۷۱

را از جانب کردهای این کشور افزایش داد. گرچه این کشور در کنار آمریکا، فرانسه و انگلیس، در چارچوب نیروهای چکش تعادل، مسئولیت کنترل منطقه پرواز ممنوع و کنترل تحرک نیروهای عراق به سمت منطقه امنیتی را عهده‌دار بود، اما در طول سالهای دهه ۹۰ مواجه با مسأله کردستان و کردها بود. ناکامی ترکیه در طرحهای سیاسی و نظامی در منطقه خلیج فارس سبب گردید که آنکارا تلاش خود را در زمینه‌های اقتصادی بکار گیرد. موضوع ارتباط با خلیج فارس، هم از نظر تامین منابع انرژی و هم از نظر دسترسی به بازارهای این منطقه در زمرهٔ منافع اقتصادی برتر ترکیه نسبت به سایر نقاط محسوب می‌شود، بطوریکه سالانه میلیاردها دلار مبادلات بازرگانی با خلیج فارس دارد. با توجه به اهدافی که سیاستمداران ترکیه در زمینه گسترش صادرات به منظور سازماندهی به اوضاع اقتصادی این کشور و کاهش حجم بدهیهای خارجی و کسری تراز پرداختها و متعادل نمودن بودجه کشور دارند، منطقه خلیج فارس بخش قابل توجهی از تجارت خارجی ترکیه را بخود اختصاص می‌دهد. بطور نمونه (در سال ۱۹۹۶) به سفر نجم‌الدین اربکان به تهران و امضای قرارداد انتقال گاز ایران به ترکیه به ارزش ۲۱ میلیارد دلار طی ۲۰ سال آینده و نیز سفر رئیس‌جمهور ایران به ترکیه و ملاقات با سلیمان دمیرل که در جریان این دیدار، دو کشور تصمیم گرفتند تا سهم مبادلات بازرگانی از ۹۵۰ میلیون دلار به ۲ میلیارد دلار افزایش دهند و راه آهن مشهد - ارزروم را راه‌اندازی کنند، می‌توان اشاره کرد.

در سالهای اخیر یکی از پیامدهای اقتصادی تحریمهای بین‌المللی عراق، لطمه دیدن منافع اقتصادی و بازرگانی ترکیه است. بنابر برآوردهای به عمل آمده، مشارکت ترکیه در تحریم اقتصادی عراق، خسارت اقتصادی فراوانی به این کشور وارد کرد که این رقم تا ۲۰ میلیارد دلار برآورد شده است.[۱]

با توجه به قطعنامه ۹۸۶ شورای امنیت سازمان ملل مبنی «بر فروش نفت در برابر غذا» که بخش عمده نفت عراق برای خرید مواد غذایی و دارو باید از طریق ترکیه بگذرد، آنکارا و بغداد به

---

۱. «روابط ترکیه و آمریکا، تأثیر ایران و عراق بر روابط دو کشور»، هفته نامه ترجمان، سال دوم، شماره ۷۵۵ آذر ۱۳۷۵، ص ۱۲، به نقل از Middle East Journal تابستان ۱۹۹۶.

بازسازی خط لوله کرکوک به یومور تالیک ترکیه پرداختند. ترکیه و عراق در سالهای اخیر هیئت‌های اقتصادی و نفتی گوناگونی را به منظور مبادلات بازرگانی دو جانبه رد بدل کرده‌اند. ترکیه انتظار دارد که در بازسازی اقتصادی عراق پس از لغو کامل تحریم‌های بین‌المللی و همچنین صدور کالا و محصولات به این کشور، نقش کلیدی ایفا کند. اینکه آیا ترکیه قادر خواهد بود که در آینده ایفاگر نقش جدیدی در منطقه باشد، می‌توان گفت که عواملی نظیر موقعیت جغرافیایی وضعیت مطلوب منابع آبی، جمعیت قابل ملاحظه و توان نظامی، ممکن است، این امکان را برای ترکیه فراهم آورد. با این حال مشکلات اساسی این کشور، آنچنان که در دهه اخیر نمایان شده از جمله مشکلات سیاسی و بی‌ثباتی‌های ممتد در قدرت مرکزی، مسأله کردها، و اقتصاد ضعیف این کشور، وابستگی شدید به آمریکا و اروپا، از جمله عوامل محدودکننده قدرت منطقه‌ای آنکارا هستند.

۳ـ مصر و سوریه و بلندپروازی منطقه‌ای

حتی قبل از تهاجم عراق به کویت جامعه عرب در عمل از هم پاشیده شده بود. در جهان عرب سه اتحادیه عمده شکل گرفته بود که عبارت بودند از شورای همکاری با شرکت شش کشور عرب حوزه خلیج فارس، اتحادیه شمال آفریقا مرکب از کشورهای عرب شمال آفریقا باستثنای مصر و سرانجام شورای همکاری عرب که چند ماه پس از برقراری آتش بس درجنگ تحمیلی با شرکت چهار کشور، مصر، اردن، یمن شمالی و عراق در بغداد پابه عرصه وجود گذاشت.

هدف این اتحادیه‌ها گرچه در ابتدا پیشرفت امور اقتصادی ذکر شده بود، ولی درواقع دسته‌بندیهای سیاسی ـ نظامی و امنیتی بودند که هدفشان سلطه بر منطقه، رقابت با یکدیگر و یا ارعاب کشورهای رقیب و مخالف بود.

اشغال کویت و بحران خلیج فارس همراه با پیامدهای سیاسی و نظامی و اقتصادی خود در سرنوشت این اتحادیه‌ها تأثیر زیادی گذاشت. شورای همکاری عرب که از عنصر متجاوزی نظیر عراق تشکیل شده بود، بسرعت از هم پاشید زیراکه هیچ دولت عربی خواستار شریک‌شدن

در آینده رژیم بغداد نبود. مصر به سرعت راه ائتلاف با آمریکا را در پیش گرفت و اردن و یمن شمالی با تظاهر به بیطرفی سعی داشتند خود را از مهلکه کنار بکشند.

شورای همکاری خلیج فارس، که در برابر تهاجم عراق، ترس مفرط خود را نشان داده بود و بی خاصیت بودن خویش را به عنوان سپر «جزیره» به منصه ظهور رسانده بود، در عمل دلیل وجودی‌اش را از دست داد. بنابراین تجاوز عراق به کویت چند پیامد عمده برای جهان عرب به دنبال داشت:

۱ـ توازن قدرت در تمامی منطقه را به نحو چشمگیری مختل می‌کرد. عراق کشوری شده بود با قدرتی بیش از اندازه و اگر این اقدام بغداد بی پاسخ می‌ماند، پارامترهای سیاست‌های منطقه‌ای عرب تعیین می‌شد و نقش مصر را محدود می‌ساخت. مخالفت دولتهای خلیج فارس فروکش می‌کردند و توانایی کمک خود به مصر در صورت و توی عراق را از دست می‌دادند.[۱]

۲ـ خسارت وارد بر توافق عمومی اعراب و منشور جامعه عرب بحدی بود که بی ثباتی شدیدی در منطقه ایجاد کرده بود. اتحادیه عرب نتوانسته بود همچون یک ساز وکار (مکانیسم) حل اختلافات بین اعراب عمل کند. اتحادیه و پیمان مربوط به امنیت بر دو عقیده اصلی تأکید داشتند:

عدم تجاوز دولتهای عرب به یکدیگر واین باور که امنیت دسته جمعی اعراب تنها به عهدهٔ دولتهای عرب است و باید تنها از داخل چارچوب اتحادیه عرب با این مسأله برخورد شود.

اقدام صدام حسین در تهاجم به کویت بی اعتنایی رسوا کننده‌ای نسبت به اصول و خط‌مشی‌های اعراب محسوب می‌شد، اصرار عراق بر ادامه اشغال کویت، این امر را برای اعراب به طور دردناکی مسجل ساخت که اعراب قادر به یافتن راه حلی برای قضیه نیستند، که به نوبه خود ضربه‌ای برای حیثیت عربها در سطح بین‌المللی محسوب می‌شد.

۳ـ وارد شدن مفهوم امنیت اسرائیل، که سران بعثی عراق از ابتدای تجاوز به کویت با موذیگری خاصی حل بحران خلیج فارس را منوط به حل مسایل خاورمیانه نمودند و به این

---

۱. احمد هاشم، *همان کتاب*، ص ۲۸۲

ترتیب بغداد که درصد کسب امتیاز و باج خواهی از آمریکا و غرب بود در عمل پای قدرتهای جهانی را به منطقه کشاند و سبب شد تا غرب و عوامل منطقه‌ای آن به اعمال نظرهای بی سابقه و ارائه طرحهای مورد نظر و کسب حقوق ویژه و انحصاری در این بخش از جهان بپردازند. در طرح استراتژیک جدید مصالح امنیتی اسرائیل سرزمین‌های وسیعی از مغرب تا پاکستان و از مدیترانه تا میانه آفریقا و خلیج فارس را در بر می‌گرفت.[۱]

بنابراین بی دلیل نبود که جیمزبیکر وزیر خارجه آمریکا قبل از آنکه ایده یک قرارداد امنیتی را برای حفظ آرامش و صلح در خلیج فارس به جریان بیندازد، راهی کشورهای خاورمیانه گشت تا پروژه صلح اعراب و اسرائیل را مطرح سازد. از دیدگاه ایالات متحده، مسأله عراق و کویت، اعراب و اسرائیل، متمرکز بر مسایل منطقه‌ای گوناگون در خاورمیانه بوده و از زاویه عدسی‌های سیاسی و نظامی، در یک چارچوب جای داشتند.[۲]

از علائم این پروژه ایجاد همبستگی میان عربستان سعودی مصر و سوریه بود که این طرح همبستگی بنام ۲+۶ معروف گردید و شامل محوری میان کشورهای عرب حوزه خلیج‌فارس به فرماندهی ریاض و شرکت دمشق و قاهره بود. اجلاسها و دیدارهای متعددی بمنظور مشورت و هماهنگی در مصر، سوریه و عربستان صورت گرفت و نتیجه این اجتماعات صدور اعلامیه دمشق بمنظور همبستگی و همکاری طرفهای ذینفع بودکه پیش‌نویس آن در ۸ مارس ۱۹۹۱ بامضا رسید.

اعلامیه دمشق بر بنیاد اصول پنجگانه، عمل به اساسنامه اتحادیه عرب و منشور ملل متحد، ایجاد نظم نوین عربی، تلاش برای حل نزاع اعراب و اسرائیل بر اساس قطعنامه‌های سازمان ملل، تأکید بر همگرایی اقتصادی بین دولت‌های عرب ودر نظر گرفتن حاکمیت دولتهای عرب در ورای ماهیت و منابع اقتصادی آن دولتها، بوجود آمد. افزون بر اینکه بنیاد و ساختار یکپارچهٔ «عربی» برای امنیت خلیج فارس نشان از دشمنی با ایران داشت، شورای

۱. حبیب الصایغ، «امن الخلیج (الفارسی) ـ الوجه الاخر»، *الخلیج (الفارسی)*، ۷ یونیو ۱۹۹۲، ص ۸.
2. Leon T. Hadar, op.cit., p.70

یادشده در پی نشست‌های ۲+۶ در دمشق (۶مارس ۱۹۹۱)، در کویت (۱۶ ژوئیه ۱۹۹۱)، و در دوحه (۱۰ سپتامبر ۱۹۹۲) دست به موضعگیرهایی زد که آشکارا بر ضد مصالح ملی ایران بود.[۱]

مهمترین بخش این اعلامیه را می‌توان تأکید بر وجود نیروهای مصری و سوری در خاک عربستان به عنوان ضامنی برای امنیت این کشور و سایر کشورهای عرب حوزه خلیج فارس نام برد. این طرح می‌بایست به عنوان نمونه‌ای از تحقق نظام دفاع امنیت عربی در خلیج‌فارس جا بیفتد. اعلامیه دمشق همچنین بر پشتیبانی اتحادیه کشورهای عربی تأکید کرده بود که در عمل توسط عراق نقض شده بود. سایربندهای این اعلامیه مانند تأکید بر ایجاد امنیت ملی عربی توسط خود کشورهای عربی (که در طول بحران خلیج فارس بی‌خاصیت بودن آن مشهود گردید) و برقراری پیمان دفاعی مشترک عرب (که در واقع با محدود شدن آن به ۸ کشور، آنهم با قید اضافه بعید بنظر می‌رسید)، در واقع رویایی بیش نبود، چراکه در طول حیات جامعه عرب هرگز تحقق پیدا نکرده بود. در هر صورت بر اعلامیه دمشق که معادل یک اتحاد عربی گشته و با تفسیرهای جاه‌طلبانه مصریها و سوریها مواجه شده بود، بسرعت توسط هر یک از کشورهای شورای همکاری خط (بطلان) زده شد.[۲]

بطور مثال یکی از مواد اعلامیه وجود ارتباط میان امنیت و مضمون اقتصادی بود که در آن بر ضرورت وجود همکاری میان کشورهای ۸گانه در زمینه‌های اقتصادی و تاسیس صندوق مشترک اشاره شده بود و به عنوان مضمون واقعی دفاع مشترک محسوب می‌گردید. این قسمت که در حقیقت باید به آن «امنیت در مقابل پول نفت» اطلاق کرد، بخوبی توسط قدرتهای بزرگ جهانی تامین و پوشش داده می‌شد، و بنابراین به وجود کشورهایی که خود جهت نیازهای دفاعی خود (مانند مصر که به کمک‌های نظامی آمریکا نیاز مبرم دارد) متوسل به این قدرتها می‌شدند، نیاز چندانی احساس نمی‌شد.

تصمیم ناگهانی مصر (بتاریخ ۹۱/۵/۸) مبنی بر خارج ساختن نیروهای خود از

---

۱. حمدالله آصفی و غلامرضا وطن دوست، «هم گرایی و ثبات در خلیج فارس»، مجله‌ی اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۱۲۴-۱۲۳، سال دوازدهم، آذر و دی ۱۳۷۶، ص ۷۷

2. F. Gregory Gause, op. cit., p.130

عربستان‌سعودی و کویت ابهاماتی را در مورد اعلامیه دمشق و امکان اجرای آن مطرح ساخت. این تصمیم از وجود اختلاف نظرها میان کشورهای عربی درزمینه ترتیبات امنیتی واتحادیه کشورهای عربی و آینده روابط میان این کشورها پرده برداشت، دلایل شکست طرح امنیت دسته جمعی متعدد بود و در درجه نخست به بی اعتمادی و سوءظن اعراب به یکدیگر باز می‌گشت.

در ابتدا بظاهر درخصوص حجم و آرایش نیروهای مصری و سوری اختلافاتی ظاهر شد. با این وجود، اختلافهای مذکور در مقایسه بابی‌میلی دولت‌های شورای همکاری خلیج‌فارس، بویژه عربستان و کویت، برای تحمل حضور یک نیروی عظیم عرب که ممکن بود نگهداری آن خرج زیادی در بر داشته باشد ،کم اهمیت جلوه می‌کرد. زمامداران شورای همکاری درمورد این مسأله که آیا حمایتی که قرار بود قاهره ودمشق در قبال دریافت پول از آنان به عمل آورند از لحاظ نظامی موثر واقع می‌شد و یا اینکه هدر دادن بودجه کشورهایشان در سالهای متمادی بود که از آن نتیجه‌ای عاید نمی‌گردید، تردید داشتند. باتوجه به مشکلات اقتصادی روزافزون و عدم وجود سرمایه مازاد، دولتهای شوراکه سرمایه‌گذاری سنگینی درجنگ علیه عراق کرده بودند، از میران تعهدات مالی احتمالی به اقتصادهای چند محصولی مصر و سوریه نگرانی پیدا کردند.[۱]

بدنبال واقعه اشغال کویت، معادلات در سطح منطقه بشدت دگرگون شدند. بنظر یک کارشناس عربستان سعودی حتی یک کشور جهان سوم نظیر هند بخوبی درک کرده بود که جهان عرب از داخل چند پاره شده و اتحادیه‌های آتی خطری برای آینده اقتصاد جهانی ندارند، همچنانکه جهان قادر است که آنچه را می‌خواهد از منطقه اخذ نماید تا زمانیکه درگیری‌های دائم و مستمر در سطح منطقه در جریان است.[۲]

برنامه امنیتی و تصورات راهبردی مصر مسایل را پیچیده می‌ساخت. از نظر قاهره آنچه فرمول ۲+۶ خوانده می‌شد، هم به منزلهٔ یک امنیت دسته جمعی صددرصد عربی بود وهم یک

---

۱. احمد هاشم، **همان کتاب**، ص ۲۸۵

۲. عبدالعزیز المهنا، ***الخلیج (الفارسی) بعدالغزو العراقی للکویت***، (الریاض؛ مطابع دارالهلال، ۱۹۹۱) ص ۱۸۴

نظام دفاعی دسته جمعی، مصر ناامیدانه در صدد جلب اعتماد اعراب خلیج فارس به روش امنیت دسته جمعی اعراب بود. اگر چه سازوکارهای موجود در امنیت دسته جمعی اعراب قادر به حل بحران خلیج فارس نبودند، مصر قصد داشت منطقی بودن طراحی امنیت دسته جمعی اعراب را ثبوت برساند. مصر در این طرح نه تنها به عنوان «برادر بزرگتر» اعراب نقش ایفا می‌کرد، بلکه نقش مستقیم غرب و ایران را حذف می‌نمود. از نظر مصر طراحی فرمول ۲+۶ به طور ضمنی علیه ایران نیز بود و هدف آن قرنطینه کردن ایران و خنثی سازی «شرارتهای» این کشور بود.[۱]

تاریخ روابط مصر با کشورهای شبه جزیره عربستان خود گواه مداخله قاهره در این منطقه بود. طی قرن ۱۹ محمد علی پاشا حاکم مصر دوباره به عربستان نیرو اعزام کرد تا سلطنت آل سعود را براندازد و پرچم خود را در خلیج فارس به اهتزاز درآورد. رویای محمد علی پاشا آن بود که کنترل دو بزرگراه آبی میان اروپا و آسیا یعنی دریای سرخ و خلیج فارس را به‌دست آورد. در سالهای دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر طرحهای مشابهی در شبه‌جزیرهٔ عربستان از جمله در یمن و خلیج فارس دنبال می‌کرد. ریاض فراموش نکرد که حتی در اوایل دهه ۹۰ مصریها در شورای همکاری عرب متحد عراق و یمن بودند.

بنابراین هر گونه اقدامی که به مصر در عربستان امکان حضور نظامی دائم می‌داد موجب ترس حکام عربستان سعودی می‌شد زیرا که این حق را به مصر اعطا می‌کرد که در شرایط ضروری نیروهای خود را به نام امنیت دسته جمعی اعراب در عربستان پیاده کند و این به معنای تحقق آرزوی دیرینه رهبران قاهره در سلطه بر شبه جزیره عرب بود.

ناموفق بودن تلاش‌های قاهره مبنی بر تحت تأثیر قرار دادن کشورهای حوزه خلیج فارس بویژه عربستان در پیروی از سیاست‌های مصر و ناخرسندی تعدادی از کشورهای عرب خلیج‌فارس از مصر به دلیل عدم قبول میزبانی کنفرانس مخالفین رژیم بعثی عراق از سوی این کشور (مصر این اقدام را دخالت در امور داخلی عراق محسوب نموده بود) و نیز از سرگیری مجدد

---

۱. احمد هاشم، *همان کتاب*، ص ۲۸۶

روابط قاهره با کشورهایی که عراق را در طول بحران تأیید می‌کردند (یمن و تونس) از دیگر دلایل ناکامی اعلامیه دمشق بود.

یکی از نکات مهم در علل ناکامی اعلامیه دمشق نادیده گرفتن نقش ایران در ترتیبات امنیتی در خلیج فارس بود. این مسأله در ابتدا در نتیجه اختلاف میان جمهوری اسلامی ایران و اعضای شورای همکاری بر سر جنگ تحمیلی و گسترش نقش غربیها در تامین امنیت خلیج‌فارس بروز کرد. گزارش‌های بعدی حاکی از این موضوع بود که قاهره با کارشکنی و تحریک علیه اعضای شورای همکاری بویژه کویت بمنظور دخالت دادن فعالتر ایران در امنیت خلیج فارس، مخالفت خود را در این زمینه نشان داده بود و نیز تکیه بر کمکهای عربی (مصری) برای دوره پس از جنگ که منجر به کنار گذاشتن کامل نقش غرب در دفاع منطقه‌ای بشود را ترجیح می‌داد.[1]

در واقع اعلامیه دمشق واقعیت اساسی در منطقه که همانا نقش امنیتی ایران درمنطقه به عنوان بزرگترین کشور ساحلی در خلیج فارس باشد را نادیده گرفته بود. این پیمان از یکسو عملکرد حیاتی جمهوری اسلامی در طول جنگ خلیج فارس و محکومیت تجاوز عراق به کویت و عدم شناسایی دستاوردهای رژیم متجاوز بغداد را نادیده گرفته بود و از سوی دیگر ایران را از ایفای نقش و قرار گرفتن در یک مجموعه منطقه‌ای که بیشترین ساحل را در آن داشته دور نگه می‌داشت. بنابراین بی دلیل نبود که کشور عمان، احتیاط خود و هشدار لازم در مورد انعقاد ترتیبات امنیتی رسمی که از آن علیه ایران تفسیر می‌گردید، ابراز داشت.[2]

اقدام کشورهای شورای همکاری در جهت جلب حمایت کشورهای عرب دور از منطقه و وابستگی دائمی به آنها به معنای نادیده گرفتن واقعیات زمین سیاسی (ژئوپولتیک) در خلیج‌فارس محسوب می‌شد. بر همین اساس با توجه به مناسبات ایران و سوریه، وزیر خارجه جمهوری اسلامی دو روز بعد از صدور اعلامیه دمشق، به پایتخت سوریه سفر کرد تا درمورد ترتیبات امنیتی مذکور با مقامات سوری مذاکره نماید. وزرای خارجه ایران و مصر وارد یک جنگ

1. Jordan Times, 23 Mar 1991

2. F. Gregory Gause. Op. cit., p.134

کلامی بر سر اینکه ایرانیان اصرار می‌ورزیدند که مصر قادر نیست که نقش عـمده‌ای در امـور امنیتی خلیج فارس ایفا نماید، شدند.[۱]

بنابراین بی دلیل نبود که از نظر مقامات جمهوری اسلامی ایران، اعلامیه دمشق یک «بیانیه مرده» توصیف شد زیرا از نظر این کشور، ایران باید در همه اقدامات امنیتی احتمالی در خلیج فارس نقش اساسی ایفا کند.

سرانجام باید گفت هنگام بحران خلیج فارس، ایالات متحده و حکومتهای عرب متحد با آن در خصوص امنیت خلیج فارس، به سرعت توافق کردند که امنیت دراز مدت منطقه بر پایه یک گروه بندی منطقه‌ای مرکب از کشورهای شورا و نیز مصر و سوریه و همچنین حمایت محدود ایالات متحده استوار باشد. جدا از عوامل دیگر، یکی از هدفهای عمده آمریکا در ترغیب مصر و سوریه به مشارکت در این طرح، عبارت از ایجاد زمینه‌های مناسب سیاسی برای تسریع جریان مذاکرات صلح خاورمیانه و دستیابی به یک نتیجه مطلوب بود. به این نکته توجه کنیم که دو کشور واقع در نوک پیکان کشورهای عرب میانه رو (مصر) و تندرو (سوریه) با تمهیدات آمریکا و با توجه به تغییر شرایط سیاسی و اقتصادی منطقه‌ای، در جهت رسیدن به یک هدف واحد در کنار یکدیگر قرار گرفتند. روشن بود که اگر این توافق پا بر جا می‌ماند، از برجسته شدن نقش ایالات متحده در منطقه جلوگیری به عمل می‌آمد.[۲]

این سیاست آمریکا که مربوط به قبل از فروپاشی شوروی و نیز تأثیر تحولات منطقه‌ای در تغییر سیاست خارجی سوریه محسوب می‌شد، بمرور زمان دچـار دگـرگونی شـد. بـدنبال تشکیل اجلاس مادرید و گردهمایی طرفهای عـرب و اسـرائـیل در کـنار مـیز کـنفرانس صـلح خاورمیانه، آمریکا توانسته بود بخش عمده‌ای از مشکلات و حساسیت‌های منطقه‌ای خود را حل کند و بنابراین چندان به وجود مصر در سیاست‌هایش نیاز نداشت. بهمین دلیل مصر که در ابتدا بر روابط بنیانی میان امنیت خلیج فارس و امنیت اعراب تأکید می‌ورزید و بیانیه دمشق را به

1. Ibid., p.134

۲. نداف صفران، «ابعاد مسأله خاورمیانه قبل و بـعد از جـنگ خـلیج فـارس»، تـرجـمه لیـلا سـازگار، مـجله‌ی اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی، ۸۲-۸۱، سال هشتم، خرداد و تیر ۱۳۷۳، ص ۷۴.

عنوان نقطه شروع پذیرفته بود، هنگامیکه شرکت گسترده نیروهای غربی (بویژه آمریکایی) را در سیستم امنیتی خلیج فارس مشاهده کرد، نیروهای خود را از کویت خارج کرد تا بدین ترتیب نارضایتی خویش نسبت به معاهدات امضاء شده با برخی از عوامل غرب نشان دهد.[۱]

هنگامیکه اعلامیه دمشق در عمل از مضمون اساسی خود خارج شد، ریچارد چنی وزیر دفاع آمریکا بدنبال سفر به شش کشور عرب حوزه خلیج فارس اعلام داشت پیمان بزرگی با این کشورها در زمینه‌های امنیتی و دفاعی برمبنای انتشار و حضور دائم نیروهای آمریکادر منطقه میان ایالات متحده و آنها به امضا رسیده است. وی یادآور شد که پیمانهای سری نیز بین طرفهای مذکور به امضا رسیده است .این پیمانها «بازی اعلامیه دمشق» را به کلی در هم ریخت و به حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس مشروعیت بخشید و بدان جنبه قانونی داد. بر این اساس، ایالات متحده یک رشته ترتیبات امنیتی مشترک دو جانبه با کشورهای شورای همکاری خلیج‌فارس برقرار کرده و هیچگونه نقشی برای مصر و سوریه (به موجب بیانیه دمشق) قائل نشد[۲]

در نظریه «بازی بزرگان» که آمریکا در خلیج فارس براه انداخته بود، طرف مصری نقش خود را به عنوان یک کل مطرح می‌ساخت و نقش طرف و طرفهای دیگر را جزیی فرض می‌کرد. هنگامی که بحران فروکش کرد، آمریکا دیگر به متحدان عربش اجازه شرکت در امور منافع امنیتی ـ نفتی را که از اصول، بازی بزرگ در خلیج فارس به شمار می‌آمد نداد. یکی از استراتژیست‌های آمریکایی بنام «لوکن من» در ژوئن ۱۹۹۰ یک یادداشت مهم پیرامون راهبرد آمریکا در خلیج فارس تهیه نمود و در آن اشاره کرد که ایالات متحده چاره ندارد جز اینکه نقش «پلیس بی‌ادب» را بخاطر دستیابی به کمکهای اقتصای ایفا کند و منطقه خلیج فارس عنصر اساسی در ایجاد قدرت اقتصادی خواهد بود[۳] بنابراین موقعیت کشورهای عرب حوزه

۱. محمد سیدالسلیم، «امنیت خلیج فارس در دوران پس از جنگ سرد، در جستجوی نظمی نوین»، در **مجموعه مقالات پنجمین سمینار *خلیج فارس***، ص ۵۷

۲. محمد مصالحه، «منطقه خلیج فارس و تحولات نظام نوین جهانی»، **مجموعه مقالات ششمین سمینار *خلیج فارس***، (تهران، مرکز مطالعات خلیج فارس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵)، ص ۲۹۷

۳. عصام الملکاوی، «منطقه خلیج فارس و نیازهای متغیر نظام بین‌الملل»، ***کتاب پیشین***، ص ۱۳۳

خلیج‌فارس از یک طرف و سیاست آمریکا از طرف دیگر اجازه پیشرفت و رشد به ضمانت‌های عربی جهت تامین باصطلاح امنیت ملی اعراب را نمی‌دهد. حکومتهای عربی، در صورتی که جزیی از پیمانهای بزرگ وزیر نظر آمریکا باشند، بنا به صلاحدید ایالات متحده می‌توانند در منطقه خلیج فارس حضور یابند. بر این اساس مشارکت عربی در حاشیه ترتیبات امنیتی غرب و در رأس آن آمریکا قرار داشته و حتی این شرکت عربی در طرحهای امنیتی خلیج فارس جنبه نمادین (سمبلیک) داشته و به عنوان تشکیلات ظاهری محسوب می‌شود.

نظریه پردازان جدید سیاسی عرب و بویژه مصریها بر جدائی کشورهای عرب خلیج‌فارس از محیط اقلیمی طبیعی خود در جهان عرب افسوس می‌خورند و این تحول نوین را به عنوان تهدید جدیدی در نظام عربی معرفی می‌کنند. این موضوع که نتیجه تکیه کاذب بر قومیت عربی بود، کویت راکه یکی از مدافعین این نظریه بود قربانی خود ساخت و حاصلش آن شد که شهروندان کویتی در مراسم جشن آزادی کویت خود را در پرچم آمریکا و انگلیس پیچانده و با رقص و پایکوبی آزادی خود را جشن بگیرند. یک وزیر کویتی گفت ما به امت عرب اعتقاد داشتیم ولی چه کسی به ما حمله کرد، امپریالیسم یا صهیونیسم، کویت جدید امکان ندارد که به این معنی ایمان داشته باشد که اعراب با هم برادرند.[1]

۱. الحیاة، ۳۰ مارس (آذار)، ۱۹۹۰.

بخش سوم

پدیده‌های نوین منطقه‌ای و جهانی در خلیج فارس

فصل اول
چشم‌انداز چالش‌های منطقه‌ای

۱ـ آثار ناشی از گسستگی شورای همکاری خلیج فارس

گرچه با دکترین کارتر و بویژه دوران حکومت جمهوریخواهان (ریگان و بوش پدر) دیدگاه دولتهای موقت آمریکا متکی بر اعمال روش‌های ماجراجویانه و باصطلاح رها شده از قید و بندهای روانی ـ سیاسی جنگ ویتنام گردید، اما هنوز اصول دکترین نیکسون در مورد مداخله نظامی ایالات متحده در ماوراء دریاها، کم و بیش سنگینی خود را بر محافل سیاسی ایالات متحده حفظ کرده بود. مطابق این بینش، دخالت همه جانبه و مداوم آمریکا در هر منطقه از جهان تنها در صورتی شانس موفقیت داشت که رژیم یا رژیم‌های باصطلاح تهدید شده محلی، بار اصلی برخورد نظامی را بدوش بکشند

معاون اول وزیر دفاع آمریکا «کومر» در این زمینه ضمن گزارش خود به کنگره آمریکا گفت، در صورتیکه نیروهای محلی قادر یا مایل نباشند که در دفاع از خود شرکت فعال کنند، ایالات متحده با مشکلات غیر قابل حلّی در ارتباط با دفاع نظامی از منافع خود در اقیانوس هند و خلیج فارس روبرو خواهد بود. بهمین جهت امیدواریم از طرف کشورهایی که در منطقه در خطر تجاوز هستند، مورد حمایت مستقیم قرار بگیریم. ریچارد مورفی معاون وزیر خارجه آمریکا معتقد بود چنانچه عربستان از دیگر کشورهای غربی اسلحه بخرد به منافع آمریکا لطمه خواهد خورد.[1]

1. Meed, 21 Sept 1985

بدنبال تحولات بزرگ اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ در منطقه، این سؤال مطرح بود که چه کشوری در خلیج فارس از نظر کیفی و کمّی دارای ثبات سیاسی و استحکام نظامی کافی برای ایفای چنین نقش حمایتی از دخالت نظامی آمریکا در این بخش از جهان است. با توجه به خصوصیات عربستان استراتژی آمریکا در خلیج فارس، پس از سقوط شاه بر یک پایه و ستون یعنی عربستان سعودی قرار گرفت و این کشور به عنوان کلیدی برای تامین منافع آمریکا در منطقه درآمد.[1] در میان کشورهای حوزه خلیج فارس، عربستان سعودی به دلایل گوناگون در راهبرد آمریکا اولویت داشت. این کشور دارای وسعت زیاد و مرز طولانی با خلیج فارس است، در میان کشورهای عربی و مسلمان دارای نفوذ و واجد اهمیت سیاسی بوده و صاحب مخازن عظیم نفت می‌باشد و موقعیت جغرافیایی آن چنان است که از خاک آن عملیات نظامی علیه سایر کشورهای شبه جزیره عربستان و منطقه به آسانی ممکن می‌باشد.[2]

به این ترتیب گرچه نقش آمریکا در تشکیل شورای همکاری خلیج فارس بدرستی روشن نگردید، طیف سیاسی ـ امنیتی مرکب از شش کشور عرب حوزه خلیج فارس پدید آمد که در آن عربستان نقش برادر بزرگتر را ایفا می‌کرد. کشورهای شورا در ابتدا احتیاط‌های لازم را در مورد ماهیت و اهداف خود به عمل آوردند. بطور مثال در ژانویه سال ۱۹۸۱ کویت طرحی را به کنفرانس سران عرب در طایف ارائه داد که متضمن دورنگاه داشتن خلیج فارس از کشمکش‌های بین‌المللی بود. در فوریه سال ۱۹۸۱ وزیران خارجه شش کشور عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، امارات و عمان، در ریاض، به اتفاق با ایجاد شورای همکاری موافقت کردند، در ۲۵ ماه مه همان سال منشور شورای همکاری به امضاء رسید و شورا بطور رسمی شکل گرفت مهمترین بند منشور، ماده ۴ آن است که به هدف نهایی شورای همکاری اشاره دارد. در این ماده آمده است؛ هدف نهایی شش کشور نیل به وحدت و سر بر آوردن اتحادیه‌ای کنفدرال از درون شورای همکاری است. در حالیکه این کشورها از طریق ساختارهای شورا وبصورت دو جانبه در مسایل امنیت داخلی همکاری می‌کردند، این همکاری در مورد سایر موضوعات نظیر ملاحظات

---

۱. کیهان، ۲۸ مهرماه ۱۳۶۱

۲. نصرت الله آشتی، *همان کتاب*، ص ۲۶

دفاعی و اقتصادی، طفره‌آمیز باقی مانده بود[۱]

شکل دادن به راهبرد دفاعی در برابر تهدیدهای خارجی، امری دشوار بود که شورای همکاری راهی برای گریز از آن نداشت. بخشی از این راهبرد به مسایل سیاسی درمنطقه باز می‌گشت، پاره‌ای اختلافات درمورد منابع و شدت تهدید و تفاوت برداشت‌ها درباره نحوه و میزان ارتباط باقدرتهای بزرگ خارج از منطقه و چگونگی برخورد با کشورهای قدرتمند منطقه بود. مشکل عمده دیگر به مسایل سیاسی نظامی مانند تفاوت ساختار نیروهای مسلح شش کشور از نظر نفرات و فرماندهی، ترکیب نیروها، نوع تسلیحات و منابع خرید اسلحه مربوط می‌گردید.

گرچه کشورهای شورای همکاری تلاش در نشان دادن موضع سیاسی واحد و دیدگاههای امنیتی روش به ظاهر یکسانی داشتند با این وجود فرقه میان آنها بخوبی مشهود بود. عمان بر همکاری نزدیک شورا با غرب و بویژه آمریکا اصرار داشت، در حالیکه کویت و امارات با ارایه سیاست مستقل‌تری با این رویه عمان مخالف بودند عربستان سعودی بر خلاف عمان که نگرانی عمده‌اش تامین امنیت تنگه هرمز بود، ترسش بیشتر گسترش جنگ به شبه جزیره عربستان بود. سعودیهامنبع تهدید را تنها به خلیج فارس محدود نمی‌دانستند بلکه رژیم مارکسیست یمن جنوبی، وحدت یمن و عدم ثبات در شاخ آفریقا باعث نگرانی ایشان بود .از نظر امارات، قطر و بحرین،گسترش جنگ ایران و عراق به خلیج فارس می‌توانست منبع تهدید باشد. در حالیکه کویت، علاوه بر نگرانی از گسترش جنگ در خشکی (از ناحیه عراق، و ایران بدنبال عملیات فاو) از توسعه جنگ در خلیج فارس نیز دروحشت بسر می‌برد. بطور کلی این برداشت‌های متفاوت نسبت به منابع و شدت تهدیدها از آغاز تشکیل شورای همکاری میان اعضای آن وجود داشت و به مرور زمان مایه اختلاف و تفرقه‌گردید. به رغم وجود دو جنگ بزرگ در منطقه خلیج فارس در طول دو دهه گذشته که عمق امنیت دولتهای این منطقه را تهدید نموده، آنها نتوانسته‌اند در سراسر سالهای گذشته به یک راهبرد دفاعی مشترک برسند.[۲]

---

۱. حسن خلدون النقیب، ***المجتمع و الدولة فی الخلیج (الفارسی) و الجزیرة العربیة من منظور مختلف***، (بیروت: مرکز الدراسات الوحدة العربیة، الطبعة الثانیه، ۱۹۸۹)، ص ۱۳۵

۲. عبدالملک سالمان، «عشرون عاما علی مسیرة مجلس التعاون الخلیجی الهاجس الأمنی مازال (یورق)

با توجه به خواست آمریکا برای اعمال سیاست «کمربند امنیتی»، مقام‌های شورا در نیمه دههٔ ۱۹۸۰ دیگر از بیان علنی اهداف دفاعی و امنیتی شورای همکاری وتأکید بر اولویت همکاری دفاعی و امنیتی میان اعضا ترسی به خود راه نمی‌دادند. استحاله این نظریه، از تأکید بر ضرورت دوری از قدرتهای خارجی از منطقه (اجلاس ۱۹۸۱ ابوظبی) تا مشروع شمردن حضور این قدرتها در اجلاس سران (۱۹۸۶ منامه) نقطه عطف و چرخش در تشریح دیدگاههای امنیتی شورای همکاری رانشان می‌داد. بطور کلی استراتژی دفاعی ـ امنیتی شورا متأثر از دیدگاههای کشورهای غربی حامی آن بود، بر این اساس با توجه به درگیری نظامی میان ایران و عراق (که اعضای شورا به رغم ابراز نگرانی‌های ظاهری از ادامه آن استقبال می‌کردند) بعضی از تحلیل گران غربی معتقد بودند، که این جنگ به اندازه‌ای تهران و بغداد را تضعیف نموده که تا چند سال قادر نخواهند بود به صورت خطر نظامی جدی برای کشورهای خلیج فارس درآیند و آمریکا به تنهایی بدون کمک متحدانش در ناتو می‌تواند پاسخگوی مسایل امنیتی خلیج فارس باشد.[۱]

می‌توان گفت که آمریکا خود به بی نتیجه بودن تلاش هایش برای ارتقای کیفی و کمی شورا به یک مجموعه نظامی ـ سیاسی دارای وزن و اهمیت در منطقه واقف بوده و بنا به دلایل انسانی، فرهنگی و نظامی از عملی نبودن چنین طرحی آگاهی داشت. آمریکا این باشگاه ثروتمند و محافظه کار عربی را بیشتر به چشم بازار فروش اسلحه و تامین نفت خود نگریسته و حفظ آن را جهت منافع راهبردی خود و مقابله با چنگ اندازی رقبای جهانی لازم دانسته بود. تحولات اواخر دهه ۱۹۹۰ نشان داد که آمریکا به کشورهای شورا تنها از دریچه مصالح خویش می‌نگرد و چندان علاقه‌ای به حفظ رژیمهای موروثی منطقه و حتی موجودیت این کشورها ندارد.

در سالهای اخیر با توجه به این مسایل تصمیم گیرندگان سعودی ضمن کوشش در جلب

سیاسات الدول الخلیجیة»، ***سجل الاحداث الجاریة لمنطقة الخلیج (الفارسی) و الجزیره العربیة و جوارها الجغرافیایی*** (جامعة الکویت، مرکز دراسات الخلیج (الفارسی) و الجزیره العربیة، العدد الثامن عشر، ابریل ـ یونیو ۲۰۰۱)، ص ۱۱۰

1. KUPCHAN. Op. cit., p.227

و حفظ حمایت نظامی ایالات متحده از خود، نظر به اینکه ایده حضور امپریالیستی آمریکا در کشور، باعث اختلال نظم درجامعه می‌شود، سعی می‌کنند که از برقراری روابط خیلی نزدیک با واشنگتن اجتناب کنند.[۱]

دولت واشنگتن نیز به نوبه خود تحت فشار حامیان اسرائیل درکنگره برای فروش اسلحه به سعودیهابوده است. بنابراین مناسبات آمریکا و عربستان، حتی پیش از حوادث ۱۱ سپتامبر و جنگ افغانستان رو به سوی بی‌نظمی می‌رفت. این نوع جهت‌گیری‌های سیاسی در عربستان سعودی که آثار نامطلوبی در شورای همکاری داشت، سبب اغوای بخشی از نخبگان سیاسی ایالات متحده گردید که بحران اقتصادی ایالات متحده را بوسیله مدل زمین - راهبردی (ژئو - استراتژیک) و نه «تلاش‌های داخلی» حل کنند. بنابراین بکارگیری قدرت نظامی برای از میان بردن مقاومت سیاسی در کشورهای منطقه توجیه گردیده و در آن کنگره همراهی لازم رابا رئیس‌جمهور آمریکا جهت اعزام سربازان به خلیج فارس می‌نماید. بهمین علت آمریکا به منظور نابودی بن لادن شبکه القاعده و طالبان در نخستین مرحله دست به اقدام نظامی زد.[۲]

بنابراین در حالیکه عربستان با جنبش‌های مخالف که به روش‌های خشونت‌آمیز متوسل می‌شوند مواجه می‌باشد، حضور نظامیان آمریکایی در این کشور تنها می‌تواند حکومت ریاض را با خطرهای بیشتری روبرو سازد و کمکهای پلیسی و تشویق اصلاحات بی سرو صدا، نمی‌تواند تأثیر چندانی در روند اوضاع داشته باشد. در نیمه دهه ۱۹۹۰ بمب‌اندازی بطرف تاسیسات نظامی آمریکا در خاک عربستان سبب گردید که این موضوع در دستور کار آمریکا قرار گیرد. بنابراین ایالات متحده بتدریج نیروهای خود را از مناطق خطرناک شبه جزیره عربستان به نقاط ساحلی و امن‌تر نظیر خورالعدید در قطر و جزایر کویتی (مانند فیلکه...) منتقل نمود. اینکه اوضاع داخلی عربستان به آن اندازه ناآرام باشد که آمریکا ناچار به کاهش نیروهایش در آن کشور باشد و شروع به تجدید نظر در مناسبات خود با ریاض نماید، بطور طبیعی نقش سعودیها را در

1. Leon T. Hadar. op. cit., p. 72
2. Ivo H. Daalder and James M. Lindsay, "Nasty, Brutish, and Long: America's War on Terrorism", ***Current History;*** Vol. 100. No. 650, December 2001, p. 404

شورا تضعیف می‌کند و سبب می‌شود که دیگر اعضای آن ضمن وابستگی بیشتر به ایالات متحده، کمتر از عربستان سعودی حرف شنوی داشته باشند. از این رو در دهه ۱۹۹۰ اجماع میان کشورهای شورای همکاری گرچه یک شبه ناپدید نشد بلکه بتدریج در حال فرسایش بوده است و این انتظار قدیمی که این کشورها باید در مورد مسایل منطقه‌ای به سیاستهای مشترکی برسند و به چالش هایی که با آنها مواجه هستند یکسان مقابله کنند، تحقق پیدا نکرد.[1]

شرایط اضطراری یا «تصویر خانه در آتش» که در دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ در خلیج‌فارس وجود داشت، بتدریج در سطح این منطقه دگرگون گردید و ایران و عراق تهدید جدی، فوری و مستقیم برای کشورهای شورای همکاری محسوب نمی‌شدند با توجه به ضعف نسبی تهدیدهای نظامی و عقیدتی (ایدئولوژیک) ناشی از ایران و عراق، این امر در فرسایش اجماع اولیه میان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ سهم مؤثری داشت. در همین دهه در حالیکه کویت بشدت از عراق در وحشت بسر می‌برد، امارات بتدریج مناسبات خود را با عراق عادی کرد. در اوایل دهه ۹۰ بجای روند تهدید قدرتهای منطقه‌ای خارج از شورا، توجه کشورهای شورای همکاری به عامل جدیدی جلب شد که در مناسبات دو و چند جانبه میان آنها تأثیر زیادی گذاشت. مسایل مربوط به اختلافات سرزمینی و مرزهای دولتی که ریشه در مرزبندی قدرتهای استعماری دارد، در طول سالهای اخیر وقت، انرژی و پول کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را مصروف خود ساخت و وسیله دخالت مستقیم و غیر مستقیم قدرتهای خارجی در منطقه را فراهم کرد و در نهایت مناسبات اعضای شورا سست و دچار گسستگی نمود. تیرگی مناسبات میان عربستان و قطر، و قطر و بحرین، بخشی از مسایل شورا در دهه ۱۹۹۰ بود که به حد بحران منطقه‌ای رسید.

شورای همکاری، هنگام تجاوز عراق به کویت، نمایشی از ترس، ضعف و بی عملی خود در برابر محافل منطقه‌ای و بین‌المللی بجاگذاشت. اعضای این شورا در طول بحران حتی برای یاری

1. Ibrahim A. Karawan, "The Erosion of Consensus, Perceptions of (P) GCC States of Changing Region", in *Secrity in The Persian Gulf*, P.91

رساندن به کویت نتوانستند گردهم آیند و تنها در چارچوب اجلاس سران عرب به قاهره رفتند. کویتی‌ها به نقش عربستان در اخراج عراق در کویت به عنوان پاسخی به کمک کویت برای بازگرداندن ملک عبدالعزیز به ریاض می‌نگرند. در آنزمان کویتی‌ها برای اخراج ابن رشید (دشمن آل سعود) و بازگرداندن رهبر سعودیها به ریاض کمک کرده بودند. میهماندار آل سعود در کویت حاکم شهر شیخ مبارک الصباح بود که شخصیتی ماکیاولی وار داشت و پناه و حمایت وی به خاندان سعود نیز از رحمت و بخشش سرچشمه نمی‌گرفت، بلکه می‌خواست قدرت خاندان رشید راکه در عربستان مرکزی به صورت خطری درآمده بود محدود نماید.[1]

کویتی‌ها با مسخره کردن موضع سعودیها، اسامی فرماندهان نیروهای هم پیمان بویژه آمریکاییان نظیر بوش پاول و شوارتسکف و دیگران را بر خیابانهای کویت، گذاشتند و برخی نام‌های عربی را از خیابانها پاک کردند. بنظر می‌رسید که مقامات کویتی، ابتکار آزادی کویت را قبل از هر چیز مربوط به آمریکا و انگلستان می‌دانستند و در واقع عربستان سعودی که بیشتر در فکر بقای خود بود، در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار گرفته بود. بر این اساس کویت نسبت به گسترش مناسبات خود با ایالات متحده آمریکا و انگلستان، بجای مناسبات اخلاقی و عاطفی با اعراب اقدام نمود.[2]

بنابراین نقش عربستان سعودی در منطقه در قبال اختلافات مرزی در دهه ۱۹۹۰ مورد سئوال و سرزنش از جانب دیگر کشورهای شورای همکاری قرار گرفت. توصیه عربستان سعودی به کویت مبنی بر حل اختلافات خود با ایران بر سر فلات قاره در منطقه خلیج فارس، موجب رنجش کویتی‌ها از ریاض گردید. همزمان کویت با توافقنامه امنیتی، پیشنهادی عربستان مخالفت کرد و ترجیح داد قرارداد امنیتی با آمریکا و دیگر قدرتهای بزرگ امضا کند.

روابط میان امارات و عربستان بخاطر عادی شدن مناسبات میان ریاض و تهران دچار

---

۱. رابرت لیسی، **سرزمین سلاطین** (جلد۱)، ترجمه‌ی فیروزه خلعت بری، (تهران: انتشارات شباویز، چاپ چهارم، مردادماه ۱۳۷۴) ص ۵۰.

۲. محمود ابراهیم حسین، «تقریر عن ندوة دول مجلس التعاون الخلیجی وجهود تحقیق الأمن و الاستقرار الاقلیمی خلال العقد القادم: الفرص و القیود»، ۱-۲ مایو ۲۰۰۱ ***فی «سجل الاحداث الجاریة لمنطقة الخلیج (الفارسی) و الجزیرة العربیة و جوارها الجغرافی»***، ص ۴۷

تیرگی شد زیرا اماراتی‌ها هرگونه نزدیکی بین دو کشور را مخالف منافع خود می‌دانستند. دامنه این اختلاف به اندازه‌ای گسترده شد که به رسانه‌های گروهی کشیده شد. در یک واکنش شتابزده ابوظبی سعی کرد مناسبات خود را با بغداد توسعه دهد.

مسایل میان عربستان و قطر، طیف بزرگ و گسترده‌ای را در بر می‌گیرد. در سال ۱۹۹۲ حادثه پاسگاه مرزی خفوص در مرز تعیین حدود نشده قطر و عربستان ابعاد وسیعی یافت. بنابه گفته یک کارشناس انگلیسی امور مرزی منطقه خلیج فارس و خاورمیانه، این حادثه بزرگترین چالش داخلی که شورای همکاری با آن مواجه شده بود، محسوب می‌شد.[۱]

این خادثه سرآغاز اختلافات میان دوحه و ریاض در دهه ۱۹۹۰ و پس از آن گردید و دو طرف بر سر مسایلی نظیر جایگاه دو کشور در شورای همکاری ،ارتباط با اسرائیل و روند صلح خاورمیانه، پیمانهای امنیتی درمنطقه و نوع مناسبات با آمریکا، اخبار کانال تلویزیونی الجزیره، به بحث و مشاجره پُرداختند. در سال ۱۹۹۶ هنگامیکه کودتایی در قطر به وقوع پیوست، روزنامه‌ها در این کشور از سکوت و عدم موضعگیری شورای همکاری در قبال این کودتای نافرجام بشدت انتقاد نمودند. بطور نمونه روزنامه الوطن توان شورا را برای رفع اختلاف میان کشورهای عضو زیر سؤال برد.[۲]

به عقیده دوحه ،مخالفت عربستان با توسل قطر به دادگاه بین‌المللی لاهه برای حل اختلافات خود با بحرین (بر سر جزایر حوار و پایابهای دیبل و جراده)، منجر به صدور فتوای شیخ بن باز به عنوان عالی‌ترین مرجع دینی در سعودی مبنی بر حرام دانستن پناه بردن یک کشور اسلامی به یک کشور غیراسلامی جهت رسیدگی به کشمکش بین دو کشور مسلمان که در این راستا صورت گرفته بود، شد. با آنکه بعدها قطر و بحرین به طرح دعوی در دادگاه لاهه پرداختند، با این حال مناسبات دوحه و ریاض به سردی گرائید بطوریکه قطر بارها موضوع خروج خود از شورای همکاری را مطرح ساخته است، که این امر نقش سیاسی مسلط عربستان در

۱. ریچارد اسکافیلد، «شورای همکاری خلیج فارس و ایران، سرزمین مورد منازعه»، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری در ***مجموعه مقالات چهارمین سیمنار خلیج فارس***، ص ۲۴۱

۲. الوطن، دوحه، ۲۴ فبرایر (شباط) ۱۹۹۶

شورای همکاری خلیج فارس را زیر سؤال می‌برد.

بدنبال بیش از دو دهه از تاریخ تشکیل شورای همکاری، این تشکیلات همچنان با بحران هویت روبرو هست. اعضای شورا به هیچکدام از اهداف اولیه خود مانند امنیت، ایجاد اتحادیه فدرالی، نیروی واحد نظامی سپر جزیره و وحدت اقتصادی دست نیافته‌اند. این در حالی است که کشورهای شورا با مسایل کسر بودجه، بیکاری، جمعیت خارجی، مشارکت سیاسی و بویژه افزایش سیطره خارجی مواجه هستند .بنا به گفته یک استاد علوم سیاسی دانشگاه قطر موسوم به محمد صالح مسفر (در سال ۲۰۰۰ میلادی)، در عرض ده سال آتی هیچ آینده‌ای برای شورای همکاری وجود نخواهد داشت مگر آنکه یمن و عراق به آن ملحق شوند.

می‌توان گفت تا زمانیکه دولتهای شورا باهم اختلاف دارند، عملی کردن توافقات شورای همکاری روز بروز مشکلتر می‌شود و امکان دارد پیوستن عراق و یمن هم با توجه به دشمنی ریشه‌دار این کشورها با یکدیگر، مشکلات درونی آن را افزایش دهد.

به طور کلی در دهه ۱۹۹۰، با توجه به تحولات خاص شورا، مسایل این مجموعه قابل طرح و بررسی از ابعاد گوناگون است. با پایان یافتن دوران جنگ سرد و فروکش کردن تنش‌ها در روابط بین المللی، و به رغم یک جنگ بزرگ منطقه‌ای (تجاوز عراق به کویت و سرکوب آن توسط ائتلاف جهانی) علیه شورای همکاری، باز هم این دهه شاهد اختلافات و درگیری‌ها میان اعضای این شورا بود. صرفنظر از مسأله تهدیدات و تجاوزات مرزی عراق علیه کلیه کشورهای شورا، بویژه کویت (بخصوص در فاصله سالهای ۴-۱۹۹۲) تهاجم نظامی مرزی عربستان به قطر (سپتامبر ۱۹۹۲) وقوع بحران و درگیری نظامی بین بحرین و قطر (آوریل ۱۹۹۲) و ادعاهای ارضی امارات علیه ایران (در طول دهه ۱۹۹۰)، همگی حاکی از تغییرها و تحولات درون شورا (منطقه‌ای) و نیز دگرگونی‌ها در نظام بین‌المللی (عامل خارجی) بودند که به نوبه خود بر کشورهای ساحلی خلیج‌فارس آثار خود را تحمیل نمودند. بنا به گفته یک کارشناس سیاسی اماراتی، صرفنظر از روابط موجود میان ایران و عراق از یک طرف و آمریکا متحدان غربی‌اش از طرف دیگر، اعضای شورای همکاری نقش هایشان قابل ذکر نیست، آنها روش‌های پیچیده‌ی رفتاری دارند که در

سیاق نیازهای امنیتی خود بکار می‌گیرند.[۱]

برهمین اساس کارشناسان سیاسی، از نظر راهبردی نقش شورای همکاری خلیج‌فارس در تقویت امنیت و ثبات در منطقه رانادیده می‌گیرند. ناتوانی دولت‌های شورا از بکارگیری عناصر لازم جهت برقراری امنیت منطقه به معنای فقدان واقعی نظام منطقه‌ای در سطح شورا می‌باشد.

مسایل ناشی از وقایع ۱۱ سپتامبر در آمریکا و جنگ افغانستان، تأثیر زیادی بر نحوه مناسبات ایالات متحده و کشورهای شورای همکاری گذاشت. باتوجه به این عوامل متغیر جدید که در نظام تابع شورای همکاری تأثیر مهمی دارند، توازن قدرت درون شورا بسیار بی ثبات است. سیاست آمریکا در دوران جدید که گرایش به راهبرد تک قطبی در خلیج فارس دارد، کشورهای شورای همکاری رابشدت تحت فشار قرار داده بطوری که در نهایت حاکمیت و حتی بقای رژیمها و کشورهای دوست آمریکا را مورد مخاطره قرار خواهد داد. در تحولات جدید برای نخستین بار از جانب آمریکا صحبت از تجزیه خاک عربستان به مناطق مختلف بعمل آمد. بر اساس این رهیافت جدید، موقعیت شورای همکاری به رهبری عربستان ممکن است دچار دگرگونی، شکاف و گسستگی گردد.

۲ـ مسأله قدرتهای تجدید حیات یافته منطقه‌ای (ایران و عراق)

کشمکش آمریکا و شوروی در پیش از سال ۱۹۹۰ با ماهیت حمایت یا مهار دو کشور مهم خلیج فارس توسط ابزارهای گوناگون سیاسی، نظامی و اقتصادی مشخص شده بود تا در طول جنگ سرد آنها را به سوی نظام دو قطبی جذب کند. همچنین این نظام به گونه‌ای بصورت عامل فشار بر کشورهای کوچکتر منطقه ظاهر شد تا با هم متحد شوند و از یکی از دو ابرقدرت دنباله روی کنند. این اتحاد بصورت شورای همکاری خلیج فارس پیمان با غرب برهبری آمریکا را

---

۱. جمال سند السویدی، *ایران و الخلیج (الفارسی)*، (ابوظبی: مرکز الامارات للدراسات و البحوث الاستراتیجیة، الطبعة الاولی، ۱۹۹۶)، ص ۴۶۷

برگزید، بر علیه قدرت تجدید حیات یافته ایران که نظام دو قطبی را برنمی‌تابید بنحوی وارد عمل شد و باکشور متحد قطب شرق (عراق)، بنا به صلاحدید قطب غرب همکاری نمود.

پس از پایان جنگ سرد و خاتمه جنگ کویت، ایالات متحده به عنوان نیروی اصلی که نظم جدید در خلیج فارس را رهبری میکند پدیدار گشت. در نتیجه هرگونه تأثیر به جای مانده از این نظم که در طول دهه ۱۹۹۰ اعمال شد، در اساس انعکاسی از سیاست آمریکا بوده است.

براساس این نظم آمریکایی، همه کشورهای منطقه خلیج فارس می‌بایست از سیاست‌های ایالات متحده دراین منطقه پیروی کرده، یا دست کم علیه آنها اعتراض نداشته باشند. ایالات متحده همچنین درصد برقراری موازنهٔ منطقه‌ای بود بطوریکه از سلطه نظام حکومتی خاصی بر منطقه که با آن به رقابت برخیزد جلوگیری نماید و اینکه موازنه از سوی یک دولت ـ ملت انقلابی (دارای تهدید ایدئولوژیک) مختل نشده و از تسلط این قبیل دولتها بر نظام منطقه‌ای اجتناب شود.[۱]

بنابراین، مفهوم واژهٔ «دشمن» در خلیج فارس نیز همانند خود منطقه دستخوش تغییرات پی در پی بوده است. تا اواخر دهه ۷۰، ایران رکن اصلی تامین امنیت در خلیج فارس بود ولی انقلاب اسلامی، این کشور را تبدیل به خطری برای امنیت مورد نظر آمریکا نمود و وظیفه حفاظت از منافع غرب پیچیده‌تر شد. عراق دومین کشور بزرگ منطقه نیز در اوایل دهه ۹۰ تبدیل به دشمن جدیدی برای امنیت و رفاه آمریکاییان (بوسیله تهدید مستقیم متحدان ایالات متحده) در خلیج فارس درآمد. بدین سان، آمریکا می‌بایست، امنیت خلیج فارس را در فضایی حفظ می‌کرد که دو کشور نیرومند ایران و عراق با ضعیف‌ترین و سست بنیادترین کشورها رویارو شده بودند، و این ماموریتی غبطه‌آور نبود.[۲]

نظریه پردازان آمریکایی معتقد بودند، ضرورتهای ژئوپولتیکی باید در برابر زمینه‌ای بکار گرفته شود که در آن دو کشور نیرومند ساحلی خلیج فارس یعنی ایران و عراق دشمن

---

۱. محمد مصالحه، ***همان کتاب***، ص ۲۹۳

۲. روبرت کانتور، ***السیاسة الدولیة المعاصرة***، ترجمة احمد ظاهر، (عمان: مرکز الکتاب الاردنی، سنة ۱۹۸۹) ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

هستند و با همسایگان خود روابط خصمانه دارند مسأله از دیدگاه ایالات متحده آن بود که چگونه می‌توان ثبات در خلیج فارس را بدون داشتن پایگاههای دائمی، با پشتیبانی متحدانی آسیب‌پذیر و بر خلاف نظر دو کشور نیرومند منطقه برقرار کرد.[۱]

در سالهای دهه ۱۹۹۰ هدفهای راهبردی آمریکا، نمایانگر موضع نظم جهانی در قبال منطقه خلیج فارس بود و بر مبنای جلوگیری از شورش بر ضد جهت‌گیری‌های این نظام (بویژه صلح خارمیانه)، کنترل عبور و نرخ نفت، جلوگیری از ساخت، انباشت و مالکیت سلاحهای کشتار جمعی تنظیم شده بود. با این نظم آمریکایی در خلیج فارس، ایران و عراق که سیاست آنها مبتنی بر عدم پذیرش استراتژی آمریکا بود مخالفت ورزیدند چراکه این راهبرد بر سلطه‌جویی، استثمار منابع نفتی و تحمیل طرحهای سیاسی و اقتصادی آن، و احتکار در بازار سلاحهای کشورهای منطقه استوار بود. این دو کشور همراه با لیبی و سودان درمخالفت با استراتژی مذکور به خاستگاههای عقیدتی اسلامی یا ملی تکیه داشتند.[۲]

بنابراین، آمریکا به عنوان قدرت مسلط در منطقه خلیج فارس، در جهت فرمول‌بندی مجدد روابط کشورها در این منطقه، براساس مبانی جدید و متفاوت با آنچه در مرحله پیشین جنگ سرد و جنگ کویت بود، تلاش نمود. ایالات متحده در مقابل دو قدرت منطقه‌ای، یک سیاست بازدارندگی در پیش گرفت و کشورهای متحد و همکار خود در خلیج فارس را تشویق به دنباله‌روی از این سیاست نمود که بعدها به عنوان سیاست مهار دوگانه نام گرفت. دکتر گریگوری گاس استاد دانشگاه کلمبیا در پروهش خود تحت عنوان «بی‌منطقی سیاست مهار دوگانه» این سیاست را تنها بخش روشن در سیاست خارجی آمریکا دانست و غیر آن را چیزی جز ابهام و تیرگی ندانست. در فرمول بندی این سیاست که هدف آن رویارویی علیه ایران و عراق است این امر از طریق منزوی کردن این دو کشور صورت می‌گیرد. سردبیر سابق روزنامه الجمهوریه بغداد دراین‌باره نوشت: منظور از روند منزوی کردن عراق و ایران تنها جلوگیری از تماس آنها در جهان خارج نیست، بلکه ربط دادن این روند با اقدامات متعدد که مجموع آن به صورت تلاش‌های

---

۱. کیسنیجر، ***همان مقاله***، ص ۱۷

۲. محمد صالحه، ***همان کتاب***، ص ۲۹۷

مداوم برای رسیدن به دو هدف تجلی می‌یابد، یکی سرنگون کردن نظام عراق و جایگزین کردن نظامی دست نشاندهٔ آمریکا و دیگری مجبور کردن نظام ایران به دست کشیدن از آنچه که آنتونی لیک مشاور امنیت ملی آمریکا، «حمایت ایران از تروریسم و مداخله آن در امور داخلی کشورهای منطقه و تلاش جهت دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی»، می‌نامد.[۱]

سیاست مهاردوگانه از نظر آمریکا به معنای جلوگیری از گسترش قدرت یا ایدئولوژی خصمانه ایران و عراق می‌بایست، گاهی از طریق اعمال فشارها و تشویق جامعه جهانی به پیوستن به آمریکا و زمانی از خلال تحقق انزوای دو کشور صورت گیرد. به عقیده آنتونی لیک ایران و عراق چالش‌های خطرناکی در برابر تلاش‌های آمریکا در جهت جلوگیری از گسترش سلاح مطرح می‌نمایند، ولی به دلیل همسایگی دو کشور وموقعیت آنها در ساحل حیاتی خلیج‌فارس (جایی که ۶۵ درصد ذخایر نفتی جهان وجود دارد)، این دو کشور یک چیستان پیچیده استراتژیکی تشکیل می‌دهند که سیاست‌های سه حکومت آمریکا را آشفته کرده است.[۲]

در تجزیه و تحلیل کلان چالش‌ها و رفتارهای آمریکا نسبت به ایران و عراق، باید به نقش هر کدام از آنها توجه گردد. این کشورها در دهه ۹۰ به عنوان بازیگران اصلی، مناسبات و رفتارهایشان متاثر از عواملی مانند عرضه محیطی منابع، موقعیت سرزمینی، سیاسی و ایدئولوژیک، و امنیتی و نظامی بوده است.

به نظر می‌رسید که آمریکا به ایران و عراق به چشم دو مانع بر سر تلاش‌های اعلام شده آن مبتنی بر بسط تسلط کامل خود بر منابع نفت در خلیج فارس نگاه می‌کند، زیرا سیاست نفتی به طور اعم که دو کشور پایبندی خود را به آن اعلام کرده‌اند، بر استقلال و عدم هرگونه وابستگی خارجی استوار است. بخش مهمی از استراتژی «بازدارندگی دوگانه» شامل اقدامات اقتصادی به منظور تضعیف اقتصاد ایران و عراق برای تحلیل بردن توانایی آنها درهدایت سیاستهای فعال خارجی می‌باشد. از جمله این اقدامات اقتصادی تحریم سازمان ملل علیه عراق و تلاشهای جدی

---

۱. صلاح مختار، «نگرش آمریکا به ایران و عراق: تحولات آینده در خلیج فارس» در **مجموعه مقالات ششمین سمینار *خلیج فارس***، ص ۳۵۰

2. New York Times, 27 May 1993, p.1

آمریکا برای ممانعت از اعطای وام بانک جهانی به ایران و محدودکردن انتقال تکنولوژی به هر دو کشور است.

در دهه ۹۰ آمریکا با فشار بر عربستان و سایر کشورهای شورای همکاری، با بالا نگهداشتن تولید نفت و پایین نگه داشتن قیمت‌ها به این «راهبرد نفتی» کمک کرده و مانع ایجاد درآمد نفتی برای ایران و عراق شد. همان گونه که در جنگ ایران و عراق چنین سیاستی را علیه ایران پیش گرفتند. ظرفیت مازاد عربستان سعودی و ذخایر فراوان نفت جهان، دستیابی به ان هدف را در سالهای آتی آسان می‌کند.[1]

از این جهت میان سیاست نفتی ایران و عراق و سیاست نفتی آمریکا تضاد حاد و روشنی جود دارد. اصل (دکترین) کارتر، ثمره تحول خطرناک دیدگاه ایالات متحده نسبت به نفت است، که در دوره ریگان تکمیل شد. به همین جهت دیدگاه آمریکا از نیمه دهه ۷۰ از برخورد با نفت به عنوان یک «کالای اقتصادی» عدول کرد و به آن به عنوان «یک ارزش استراتژیک» می‌نگرد. بنابراین اگر یک یا دو قدرت منطقه‌ای تسلط یابند، به اقتصاد جهان ضربه بزرگی خواهد خورد زیرا نفت ،به تعبیر هارولد براون وزیر دفاع اسبق آمریکا، «خون زندگی است». نوع اقداماتی که تهدید به شمار خواهند آمد، عبارتند از هر گونه اقدامی از سوی کشوری مانند عراق که می‌تواند منجر به تمرکز بخش مهمی از منابع نفت منطقه در دست یک رژیم معین شود که دشمن منافع غرب به شمار می‌آید.[2]

اگر این فرض را بپذیریم که رفتار سیاسی ایالات متحده در برخورد با تحولات خلیج‌فارس، متأثر از عوامل زمین سیاسی (ژئوپولیتیک) بوده و نیز با توجه به این اصل که می‌گوید «عوامل جغرافیایی از عناصر ثابت و پایدار قدرت هستند؛ حکومتها ناپایدار، اما منافع و واقعیت‌های جغرافیایی، پایدارند»، باید اضافه نمود که به رغم تحول در نظام بین‌الملل و تغییر در

---

۱. مارک گازیو روسکی، «سیاستهای قیمت جهانی نفت: درسهایی از گذشته و چشم اندازهایی برای آینده»، ترجمه بدرالزمان شهبازی، در ***مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس***، ص ۳۲۷.

۲. پل راجرز، «نفت و امنیت درخلیج فارس»، ترجمه جمشید زنگنه، در ***مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس***، ص ۳۴۸

استراتژی آمریکا نسبت به مسایل خلیج فارس، موقعیت سرزمینی ایران و عراق همچنان اهمیت خود را حفظ کرده است. ایران و عراق (به عنوان بخشی از کشور بزرگ ایران) از زمانهای قدیم چهار راه تمدنها محسوب گردیده و از نظر موقعیت دریایی و زمینی از وضعیت بسیار مناسب جغرافیایی برخوردار بوده‌اند. در دوران جنگ سرد موقعیت سرزمینی ایران و عراق سبب شد که این دو کشور موردتوجه آمریکا قرار گیرند و در پیمانهای غربی بغداد و سنتو عضویت پیدا کنند. این وضعیت در دوران جنگ سرد به گونه‌ای دیگر تداوم پیدا کرد کشور ایران، با ویژگیهای فراوان سیاسی جغرافیایی و اقتصادی برای قدرتهای غربی بویژه آمریکا، جهت جلوگیری از گسترش شوروی به طرف خلیج فارس دارای اهمیت زیادی گردید عراق نیز که راه اتحاد با شوروی را در پیش گرفت، موقعیت خاصی در شرق جهان عرب و به عنوان قدرت پیرامونی در حاشیه خلیج فارس پیدا کرد. عراق به عنوان یکی دیگر از قدرتهای پیرامونی سیستم تابع خلیج فارس با بخش پیرامون و مرکز و نیز سیستم مداخله گر نقش اساسی در بروز تعارض یا ثبات در سیستم خلیج فارس داشته است.[۱]

در دهه ۱۹۹۰ به رغم از میان رفتن خطر شوروی، با توجه به نقش پراهمیت زمین سیاسی (ژئوپولیتک) و زمین راهبردی (ژئواستراتژیک) دومنطقه خلیج فارس و دریای مازندران (آسیای مرکزی و قفقاز) در نظام جهانی، ایران و عراق به عنوان کشورهای مهم مرتبط با این مناطق، توجه و حساسیت قدرتهای غربی، بویژه آمریکا را بیش از گذشته بخود جلب کردند، در شرایط نوین جهانی آمریکا درصدد اجرا و حاکم نمودن سیاست امنیت «یک قطبی» در این منطقه برآمد.[۲]

بنابراین در دهه ۹۰، پس از جنگ کویت، محاسبات زمین سیاسی (ژئوپولتیکی) واشنگتن بر تضعیف نظامی دو قدرت منطقه‌ای خلیج فارس تمرکز یافت. اینکه ایران و زمانی

۱. فرهاد قاسمی، «ناکارائی سیستم کنترل نظم و تعارضات منطقه‌ای در خلیج فارس»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال هشتم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۰، ص ۶۱

۲. شمس الدین صادقی، «نقش منافع ژئوپلتیک ممالک نافذ خارجی در برخورد با مسایل خلیج فارس»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال هشتم، شماره ۲ تابستان ۱۳۸۰، ص ۱۳۰.

عراق، ممکن بود به‌گسترش (سلاح‌های) اتمی دست یابند و احتمال داشت که در یک خاورمیانه بزرگتر و نه تنها خلیج فارس نقش مهمی ایفا کنند.[۱]

از نظر آمریکا قدرت یافتن ایران و عراق در سطح خاورمیانه نیز مؤثر بوده و نه تنها متحدان ایالات متحده در خلیج فارس را مورد تهدید قرار می‌دهد بلکه اسرائیل را به مخاطره می‌افکند.

براساس دیدگاه جدید واشنگتن، روسیه (شوروی سابق) دیگر تهدید نهانی علیه منافع جهانی غرب به شمار نمی‌آید، بلکه مجموعه‌ای از عوامل گوناگون از ملی‌گرایی گرفته تا ایدئولوژی‌های افراطی و بنیادگرایی دینی به عنوان موجبات تهدید صلح و ثبات درمنطقه قلمداد می‌شوند. این احتمال وجود دارد، که بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی در عربستان سعودی و دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس موجب تهدید نسبت به منابع نفتی منطقه شود و در نهایت موجب قطع جریان نفت از خلیج فارس شود.[۲]

بعضی ازکارشناسان مطالعات استراتژیک و بین المللی در واشنگتن (مانند کردزمن) در مورد چالش جدی ایران نسبت به امنیت خلیج فارس و جریان نفت جهانی، هشدار داده‌اند. آنان معتقدند: ایران می‌تواند از تقویت نظامی نسبی بهره‌برداری مهمی بنماید و سلاح‌های کشتار جمعی تحصیل نماید؛ همچنین از فعالیت‌های تروریستی حمایت کرده و جنبش‌های افراطی را تشویق نماید. به دلیل مشخص نبودن وضعیت نیروهای میانه رو و افراط گرایان، بنابراین مقاصد آینده ایران را نمی‌توان پیش‌بینی کرد.[۳]

براساس این دیدگاه آمریکایی، در حال حاضر رژیم ایران مشغول ساختن موشکهای دوربردی است که می‌تواند خاورمیانه و اغلب کشورهای اروپایی مرکزی را هدف قرار دهد. در ضمن باکمک فن‌آوری دوگانه‌ای که از روسیه و غرب دریافت می‌کند و به رغم اینکه قرارداد عدم

1. Richard K. Herrmann and R. William Ayres, op. cit., p.46

۲. پل راجرز، *همان کتاب*، ص ۳۴۸.

3. Anthony H. Cordesman, "Dual Containment, Dealing With The Threats And Non-Threats From Iran", in *The Persian Gulf at The Millennium* , p. 222.

گسترش سلاح‌های هسته‌ای را امضا کرده است مخفیانه در حال دستیابی به قدرت اتمی است. مسأله کلیدی برای سیاستگذاران آمریکایی این است که آیا این گونه اقدامات با ماهیت رژیم تهران آمیخته است یا اینکه روابطی بر اساس عدم مخاصمهٔ دوجانبه امکان‌پذیر می‌باشد.[۱]

توصیه مقامات ایالات متحده آنست که اگر لازم است در مناسبات آمریکا با جمهوری اسلامی بهبودی پدید آید، نخستین گام ترک صدور انقلاب با قوّه قهریه و خرابکاری، خودداری ایران از پشتیبانی تروریستها و پایان دادن به دخالت در دیپلماسی صلح خاورمیانه است. همزمان باید درمورد دستیابی ایران به موشکها و سلاح‌های هسته‌ای توافق حاصل شود.

موفقیت این سیاست در گروگزینش خط مشی خاص در قبال وضع موجود درمنطقه خلیج فارس از جانب کشورهای غربی است. لازمه سیاست مؤثر ضد تروریسی و ضد گسترش سلاحهای هسته‌ای، تمایل غرب به فداکاریهایی به خاطر اهداف درازمدت است ومنافع اقتصادی باید جای خود را به منافع امنیتی گسترده‌تر بدهد. در مورد ایران، برای دستیابی به هدف جایگزین کردن مسایل امنیتی به جای منافع بازرگانی، رهبری آمریکا ضرورت دارد.

دولت بعثی عراق از هنگام به قدرت رسیدن در بغداد تلاش بی وقفه‌ای را برای مسلح کردن خود انجام داد و در طول دهه ۱۹۷۰ توانست سلاحهای زیادی را از غرب و شرق تهیه نماید، بطوریکه این امر زمینه تجاوز عراق را در اوایل دهه ۱۹۸۰ به ایران و در اوایل دهه ۱۹۹۰ به کویت فراهم کرد. عراق در صورت تکمیل پروژه‌های تسلیحات هسته‌ای و سایر تسلیحات کشتار جمعی خود می‌توانست به صورت یک قدرت مهیب بر هم زنده وضع موجود در خلیج فارس و خاورمیانه درآید. این موضوع بی تردید می‌بایست در صدر برنامه‌های نظامی آمریکا در عراق در جریان عملیات مرسوم به طوفان صحرا قرار می‌داشت. مک جرج باندی از مشاوران سابق امنیت ملی آمریکا در این مورد نوشته بود که جلوگیری از بوجود آمدن بمب هسته‌ای عراق هدف مداوم بمبارانها بودند.[۲] در تأیید این مطلب، ژنرال نورمن شوارتسکف فرمانده نیروهای آمریکایی در

---

۱. کیسینجر، **همان مقاله**، ص ۲۳

2. Mc George Bundy, "Nuclear Weapon and the (Persian) Gulf", ***Foreign Affairs,*** Vol. 70, No.4, (Fall 1991), p. 89.

عملیات طوفان صحرا اعلام کرده بود که هواپیماهای نیروهای چند ملیتی در جریان عملیات خود علیه عراق، راکتورهای هسته‌ای و کارخانه‌های سازنده سلاحهای میکروبی و شمیایی عراق رابشدت بمباران و ویران می‌کردند[1] این مطالب نشان می‌دهند که غرب و بویژه آمریکا برای حفظ وضع موجود در منطقه خلیج فارس تصمیم دارد که از قدرت گرفتن هر نیروی تندرو در این منطقه جلوگیری کند، خواه این نیروی تندرو مسکو باشد یا یک قدرت منطقه‌ای چون عراق، یا قدرت‌های دیگر.

براساس مفاد سیاسی دکترین رئیس جمهور آمریکا (بوش پسر) قطب بندی جدیدی بدنبال تحولات سپتامبر ۲۰۰۱ پدید آمد که بر نظام بین‌المللی بطور اعم و خلیج فارس بویژه تأثیر گذاشت. آمریکاییان تلاش داشتند بر اساس تقسیم جهان به دو قطب تروریسم، نه تنها ایران و عراق در محور شرارت قرار دهند، بلکه حتی در صورت عدم همکاری فعال دیگر کشورهای عربی (مانند عربستان....) در مبارزه با «مبانی عقیدتی سلفی» که به عنوان نماد تهدید برای آمریکا تلقی می‌شود، آنها را به این محور اضافه نمایند.

1. Middle East Journal, Vol. 45, No.3, (Summer 1991), "chronology", p.481.

فصل دوم
اسطوره‌های جدید جهانی در خلیج فارس

۱ـ خلیج فارس و جهانی شدن

جهانی شدن، بی شک اصطلاح متداول دهه ۱۹۹۰ بود. روزنامه نگاران، سیاستمداران، مدیران تجاری، دانشگاهیان و دیگران با به کاربردن این اصطلاح می‌خواستند نشان دهند که پدیده‌ای ژرف در حال وقوع است، جهان در حال تحول است و نظمی نو در عرصه اقتصاد، سیاست و فرهنگ جهانی ظهور می‌یابد. این اصطلاح در بسیاری از موارد کاربرد، اصطلاحی خنثی نیست بلکه اغلب واژه‌ای جایگزین برای گفتمانهای کهنه‌تر «امپریالیسم» و نیز «نوگرایی» است. جهانی شدن به عنوان مفهوم جایگزین «امپریالیسم» توجه ما را به سلطهٔ کشورهای بسیار توسعه یافته بر کشورهای در حال توسعه یا سلطه شرکتهای فراملّیتی بر اقتصادهای ملی و محلی معطوف می‌کند.[۱]

منطقه خلیج فارس با داشتن ذخایر عظیم نفت و گاز در شمار مهمترین اقلیم‌های جهان به شمار می‌آید، چراکه تنها بیش از ۷۰۰ میلیارد بشکه نفت خام (یعنی در حدود ۶۵ درصد از کل ذخایر نفت جهان) در قلب زمین‌های این منطقه جای دارد. پژوهشها و مطالعات تخصصی تأکید دارد که در آینده نفت همچنان در صدر منابع انرژی و کاربردی‌های صنعتی و تجاری خواهد ماند. در جدیدترین گزارش اتحادیه اقتصاد نفت آلمان گفته شده که ذخایر نفت این

---

۱. داگلاس کلنر، «نظریه انتقادی جهانی شدن» ترجمه حسین شریفی رهنانی، ***مجله‌ی اطلاعات سیاسی - اقتصادی***، ۱۸۰-۱۷۹ سال شانزدهم، مرداد و شهریور ۱۳۸۱، ص ۱۲۹.

منطقه به طور فزاینده رکودهای جدیدی بر جا می‌گذارد. بطوریکه همه کشورهای عمده صنعتی جهان که مهمترین آنها اروپای غربی، آمریکای شمالی و آسیای شرقی هستند به گونه‌ای فزاینده‌ای وابسته به نفت خلیج فارس می‌شوند.[۱]

پیدایش نفت در خلیج فارس، مهمترین عامل شتاب بسوی تحول و نوسازی (مدرنیسم) از ابتدای قرن بیستم در این منطقه محسوب می‌شود. حکومتهای منطقهٔ خلیج فارس ناچار شدند که بخشی از درآمدهای نفتی را صرف توسعه کشورهای خود از جمله آموزش و پرورش، بهداشت، ساختمان سازی، وسایل جدید ارتباطاتی، و رفاه اجتماعی نمایند و به این ترتیب فرودگاه، راههای شوسه، بیمارستان، شبکه تلفن که پدیده‌های جدید در منطقه خلیج فارس به شمار می‌آمدند، موجودیت یافتند. بطورکلی، نفت قدرت مالی و ثروت عظیمی را در اختیار حکومتهای منطقه قرار داده، که از بقیه بخش‌های اقتصادی کشورها (سنتی، نیمه سنتی) جدا بوده و قابل مقایسه با امکانات و درآمدهای آنها نمی‌باشد. نتایج این نوع از اقتصاد که به «اقتصاد نفتی» معروف است، بسیار می‌باشد. رابطه میان دولت و جامعه در چنین اقتصادی بسیار متفاوت از الگوها و مدل‌های شناخته شده جهانی است. بنابراین منطقه خلیج فارس در نوعی تضادبه سر می‌برد که با جایگاه مهم آن به عنوان منطقه‌ای سرشار از ثروت‌های طبیعی و موقعیت راهبردی متمایز، همخوانی ندارد. با وجود اهمیت بالقوه این منطقه حیاتی از جهان ،نمودار واقعیت سیاسی، اقتصادی و امنیتی در مورد نقشی که این بخش از جهان می‌تواند در اقتصاد قرن بیست و یکم ایفاکند، چندان خوشبینانه نیست. واقعیت موجود درکشورهای خلیج فارس و شبه جزیره عربستان، به طور انفرادی یا دسته جمعی، نشان‌دهندهٔ آمادگی این کشورها برای ورود مطمئن و با ثبات به فضای اقتصاد جهانی و پاسخگویی به امید و آرزوهای ملت‌های منطقه نیست. در این چارچوب کشورهای منطقه با مجموعه‌ای از چالشها روبرو هستند که نمی‌توان با طرز فکر منفی و قدیمی در برابر آن ایستاد. سیاستهای توسعه و اختلالات آن در رأس این

---

۱. پل راجرز، ***همان کتاب***، ص ۳۴۷.

چالشها قرار دارند.[۱]

به سبب اقتصاد نفتی، بیشتر کشورهای خلیج فارس از تکیه کامل بر نفت به عنوان تنها منبع درآمد رنج می‌برند. افزایش قیمت نفت خام از دهه ۷۰ موجب گردید تا کشورهای منطقه جایگزین‌های دیگر را نادیده بگیرند و در نتیجه فرصت‌های لازم برای رشد و توسعه واقعی را از دست دادند. در دهه ۸۰ جنگی بزرگ در منطقه به وقوع پیوست که برندگان واقعی آن شرکتها و کمپانی‌های سازنده اسلحه و نفت بودند. بخش عظیمی از درآمدهای نفتی در این دهه صرف هزینه‌های جنگی (خرید اسلحه...) و بخش دیگر بطرف کارهای حاشیه‌ای غیر تولیدی نظیر زیرساخت‌های نظامی جریان یافت، ضمن آنکه رقابت میان کشورهای خلیج فارس که اغلب توسط منابع و جهات خارجی صورت گرفته و یا به آن دامن زده می‌شد، سبب افزایش مسابقه خرید تسلیحاتی و کاهش قیمت نفت بطور همزمان گردید. حیف و میل درآمدهای نفتی در دهه ۹۰ بنحوی دیگری ادامه یافت. بدنبال جنگ کویت، دغدغه امنیتی همچنان بزرگترین مشکل حل نشده کشورهای خلیج فارس بود. در طول این دهه صدها میلیارد دلار دیگر مصروف حضور نیروهای بیگانه در منطقه، بستن قراردادهای نظامی و امنیتی با قدرتهای خارجی و خریدهای کلان تسلیحاتی گردید بطوریکه منطقه خلیج فارس بصورت نمایشگاه و انبار بزرگ انواع سلاح‌ها و تجهیزات نظامی درآمد. پیامدهای سنگین اقتصادی این امر، فقدان میلیاردها دلار به زیان طرح‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی بود. از آثار جانبی دو دهه کشمکش و درگیری در خلیج‌فارس مسدودشدن کار گروهی و حرکت همسو میان کشورهای منطقه بود که برخلاف اروپا و شرق آسیا که در این زمینه به دستاوردهای بزرگی نایل شدند، این روند در خلیج فارس بسیار عقب ماند. شاخص تجارت و سرمایه‌گذاری بین کشورهای منطقه دچار رکود کامل بود. با مقایسه ارقام صادرات و واردات بین کشورهای منطقه از یک سو و کشورهای منطقه با جهان صنعتی و

---

۱. عبدالله جوهر و عبدالکریم خضر العبدالله، «منطقه خلیج فارس میان فشارهای اقتصادی جهانی و چالشهای همسویی منطقه‌ای» ترجمه لواء رودباری، ***مجموعه مقالات دهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس***، (تهران؛ مرکز مطالعات خلیج فارس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰)، ص ۸۲.

آسیا از دیگر سو شکاف بزرگ و فاحشی دیده می‌شود.[۱]

حتی در سطح شورای همکاری خلیج فارس، که کشورهای آن در طول دو دهه در یک مجموعه گردهم آمده بودند و از نظر ویژگیهای سیاسی و اجتماعی و بافت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مشابهت زیادی میان آنها وجود دارد، با این حال امید به تحقق رویای همگرایی این کشورها دور از دسترس بنظر می‌رسد، بطوریکه به رغم امضای انواع سندهای همکاری در عرضه‌های تجارت، اتحاد گمرکی، حمل و نقل ،راهها و هماهنگی سیاست‌های مالی و پولی، واقعیت روند حرکت شورای همکاری بسیاری از ناکامی‌های شگفت‌انگیز را بر ملا می‌سازد.

این در جایی است که بنابه گفته بعضی از استادان دانشگاه کویت، کشورهای دارای اقتصاد کوچک که ایالت‌های اقتصادی نامیده می‌شوند، در آینده از نقشه سیاسی خارج خواهند شد زیرا نمی‌توانند به دور از چالش‌های اقتصادی جهانی اوضاع اقتصادی خود را سر و سامان دهند مگر اینکه بپذیرند به جرگهٔ موجودیت‌های وابسته به کشورهای محوری بپیوندند.[۲]

بنابراین جهانی شدن از این دیدگاه ،سبب وابستگی مستمر کشورهای خلیج فارس به کشورهای ثروتمند و نابودی منابع نفتی، خواهد شد. زیرا منطقه جز مبادله ثروتهای نفت و گاز، نقش دیگری در اقتصاد جهانی نمی‌تواند ایفا نماید.

اگر جهانی شدن رابه معنای گشودگی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی میان کشورهای جهان تعبیر کنیم، ورود به چنین عرصه‌ای نیاز به مقدمات گسترده‌ای دارد که از آن جمله اهمیت دادن به عناصر بومی تحصیلکرده و آزموده را می‌طلبد که با پیشرفت فن‌آوری و دگرگونیهای جهانی همگام باشند. به رغم همه تحولات و تغیرات ظاهری که در ساختار و بافت اقتصادی و اجتماعی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس بوجود آمده است، همه این حکومتها هنوز بر سنت‌های حکومتی قبیله‌ای عرب متکی هستند که مشخصه بارز آن حکومت یک فرد است که توسط سازوکار (مکانیسم) مشورتی غیررسمی که شاید بتوان از آن به شورای قبیله تعبیر کرد،

۱. **همان کتاب**، ص ۸۴
۲. عبدالله یوسف سهر و حامد حافظ عبدالله، «جهانی شدن و پایان تاریخ و تأثیر آن بر کشورهای خلیج فارس»، ترجمه لواءرودباری، در ***مجموعه مقالات دهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس***، ص ۹۸

تعدیل می‌شود.[۱]

در تبیین وضعیت موجود در منطقه، بعضی مفاهیم ابن خلدون را همچنان بر تحولات کنونی منطقه خاورمیانه و خلیج فارس در پرتو جهانی شدن را قابل استفاده و بهره‌برداری می‌دانند. بنا به این عقیده می‌توان نظریه‌های معاصر درمورد این منطقه را نادیده گرفت و به دوران قدیم بازگشت و اصطلاحات ابن خلدون درمورد «عصبیت»، «عمران بدوی» و «عمران حضری» که بیانگر «همبستگی و انسجام اجتماعی قبیله‌ای»، «جامعه بادیه نشینان و چادرنشینان»، «مردم ساکن شهر و تشکیلات حکومتی» می‌باشند را در مورد پدیده جهانی شدن و عصر کنونی مورد استفاده قرار داد و بر جوامع عربی این دوره (دهه ۹۰) انطباق داد.[۲]

با توجه به آنچه که گفته شد به نظر نمی‌رسد که مبانی قدرت اقتصادی و اجتماعی در منطقه خلیج فارس و شبه جزیره عربستان به سطحی رسیده که توان ورود موفقیت‌آمیز به دروازه‌های جهانی شدن را داشته باشد. پیامد چنین وضعیتی می‌تواند ضعف و بی دفاع بودن منطقه از نظر سیاسی و اقتصادی در برابر گروه‌بندیهای کشورهای صنعتی و قدرتهای جهانی باشد که در نهایت کشورهای خلیج فارس رادر معرض انواع وابستگی و باج خواهی آنها قرار می‌دهد. این احتمال وجود دارد که منابع نفت وگاز و تاسیسات اقتصادی در منطقه خلیج فارس در معرض سلطهٔ گروههای سرمایه‌گذاری خارجی نیرومند قرار گیرد به این بهانه چوب حراج بر تنها دارایی ملت‌های این منطقه زده شود بطوریکه آینده نسل‌های بعدی را بکلی تیره و تار نماید.

مفهوم جهانی شدن از این جهت که دولت قادر نیست بر نیروهای اجتناب‌ناپذیر بازار کنترل و نظارت داشته باشد و از طرفی مردم نمی‌توانند اقتصاد خود را هدایت و ساماندهی کنند می‌تواند ناامیدی و بدبینی به بار آورد. می توان گفت که تضادهایی چون تضاد محلی و منطقه‌ای

---

۱. محمد علی امامی، ***عوامل تأثیرگذار داخلی در خلیج فارس***، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰)، ص ۳

۲. پرویز امام زاده فرد، «پدیده جهانی شدن و آثار آن در حیات سیاسی ـ اجتماعی منطقه ی خاورمیانه»، ***فصلنامه سیاست خارجی (ویژه جهانی شدن)***، سال چهاردهم، تابستان ۱۳۷۹، ص ۵۸۶

با جهانی بیانگر دوگانگی‌ها و تنش‌های میان عناصر سازنده و سرنوشت ساز دوران کنونی هستند. نیروهای جهانی هر چه بیشتر و چشمگیرتر موقعیت‌های محلی و منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهند و حتی آنها را سازماندهی می‌کنند. در این روند ممکن است نیروهای محلی واسطه اشکال جهانی شوند.[۱] ضعف موضع کشورهای منطقه خلیج فارس در مذاکرات با گروه‌بندیهای منطقه‌ای قدرتمند در سطح جهان و در نتیجه محرومیت تولیدات کشورهای این بخش از جهان از شرکت در رقابت در بازارهای جهانی از پیامدهای این پدیده می‌باشد بطور نمونه مذاکراتی که کشورهای شورای همکاری با اتحادیه اروپا و ایالات متحده در باره صدور یا مالیات مواد پتروشیمی و آلومینیوم انجام دادند به شکست کشورهای شورا انجامید. باید اضافه نمود برخی از کشورهای منطقه در مورد عضویت در سازمان تجارت جهانی و کسب امتیازات ویژه در جهت مصونیت بخشیدن به تولیدات محلی خویش همچنان تردید دارند.[۲]

ضعف و نگرانی موجود در کشورهای منطقه در قبال چالش‌های جهانی شدن در سالهای اخیر به گونه‌ای بوده که گفته می‌شود کشورهای عربی زمانی متحدالشکل عمل می‌کنند که همراه با سایر ملل باشند و اقدام آنها با هویت‌های غیر عربی (به ویژه ضد عربی) مطرح گردد.[۳]

بنابراین جهانی شدن در خلیج فارس به معنای ارتقای سطح زندگی به سبک غربی و مصرف تولیدات کشورهای صنعتی است. شرکت‌های بزرگ فراملی و چند ملیتی، با ابزار تبلیغات می‌کوشند در بازارهای محلی این منطقه رخنه کنند، انواع محصولات خود را به فروش برسانند و بر مقاومت‌های موجود در این راه فائق آیند. گسترش سیستم‌های ماهواره‌ای و کابلی و حتی منطقه‌ای و محلی، فرهنگی تجاری را در سراسر منطقه حاکم ساخته است. اکنون فرهنگ‌های ملی و محلّی که خود زمانی از عوامل بازدارنده نیروهای جهانی بودند و از سنت‌ها، هویت‌ها و شیوه‌های زندگی افراد و گروههای خاص دفاع می‌کردند، با تعریف جدیدی از خود فرهنگ (جهانی شدن) مواجه شده‌اند.

---

۱. داگلاس کلنر، همان مقاله، ص ۱۳۷.
۲. حسن عبدالله جوهر و عبدالکریم خضر عبدالله، ***همان کتاب***، ص ۸۶.
۳. پرویز امام‌زاده فرد، همان مقاله، ص ۵۹۸.

فرهنگ همان عامل مشخصه ملت و محلی سازی است که مردم و جوامع مختلف دنیا را از یکدیگر متمایز ساخته است فرهنگ قالب هایی محلّی از هویّت‌ها، رفتارها و شیوه‌های زندگی را پدید آورده است. اینها همچون سدی در برابر استیلای هویت‌ها، اندیشه‌ها و اشکال زندگی بیگانه و غیر بومی عمل می‌کنند.

مسأله جهانی شدن، کشورهای عرب حوزه خلیج فارس را به‌گونه‌ای تحت تأثیر خود قرار داده که حتی ساختار و ابعاد فرهنگی و ادبیات معاصر این کشورها را بخود جلب کرده است.[۱] بسیاری از قصه‌های بلند (رمان)، داستانهای کوتاه، اشعار و مقالاتی که توسط نویسندگان و شاعران این منطقه در دهه اخیر نوشته و یا به نظم در آمده‌اند به مواجه و چالش نوگرایی (مدرنیسم) با فرهنگ بومی پرداخته شده است. مضمون بعضی از فیلم‌های سینمایی و تئاتر (مانند نمایشنامه کویتی بای بای لندن) حاوی این مسایل حساسیت برانگیز است.

بدنبال تحولات جدید در نظام جهانی ،نیروهای دگرگون کننده د رجهان عرب قدرت گرفته، زلزله‌ای بر مفاهیم مسلّم و محرّمات در جهان عرب وارد شده، هویت‌های متعددی در جوامع عربی پدید آمده که جای هویت عربی را به اشکال گوناگون می‌گیرند.[۲]

امروزه فرهنگ در کشورهای خلیج فارس به حوزه‌ای بسیار پیچیده و بحث آفرین تبدیل شده است، زیرا زمانی که فرهنگ‌های جهانی در درون فرهنگ‌های محلی رخنه می‌کنند، پیکربندیهای جدیدی ظهور می‌یابد که هر دو قطب (جهانی و محلی) را در هم ترکیب می‌کند و نیروهای متضاد استعمارگری و مقاومت، همگون سازی جهانی و اشکال هوّیت‌های دو رگه و جدید محلّی پدید می‌آید.

بطور کلی آثار اجتماعی و فرهنگی، اقتصاد جدید جهانی یا جهانی شدن بر کشورهای خلیج فارس، اجتناب‌ناپذیر بنظر می‌رسد. با وجود تلاش دولت‌های منطقه برای محدودکردن

---

۱. محمد علی امامی، «تضادهای فرهنگی» در ***عوامل تأثیرگذار داخلی در خلیج فارس***، ص ۱۳۵

۲. ناصیب یوسف حتی، «التحوّلات فی النظام العالمی و المناخ الفکری الجدید و انعکاسه علی النظام الاقلیمی العربی» فی ***العرب و تحدیات النظام العالمی***، (بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة، تشرین الاول اکتوبر ۱۹۹۹)، ص ۱۸۷.

آثار روند جهانی شدن، بروز باورها و طرز فکرهای جدید، در محیط‌های آموزشی و پرورشی ،و خانواده و جامعه در حال شکل‌گیری است.

خطر اندیشه‌ها واوضاع ناشی از قطب مسلط جهانی و آنچه کشورهای غربی و به ویژه آمریکا برای منطقه خلیج فارس مطرح و اعمال می‌کنند، اندیشمندان این منطقه را وادار می‌کند که مفاهیم خاص بومی را ابداع نمایند تا بتواند روشنگر دیدگاههای بومی و محلی و عامل حرکت جدیدی به سوی جهان باشد. ناکامی و سرکوب اندیشه‌های جدید و افراطی درمقابل سلطه نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب و بخصوص آمریکا در منطقه، منجر به واکنش‌های خشونت‌آمیز موج جدید نخبگان فکری و عقیدتی و پیروان آنان را در این بخش از جهان در سالهای اخیر شده است.

۲ـ چتر گسترده ناتو (از شرق تا خلیج فارس)

گفته می‌شود مهمترین مسأله‌ای که درباره وضعیت دوران جدید سازمان ناتو می‌توان به آن پرداخت توسعه این پیمان به شرق می‌باشد. این اتحادیه نظامی که زمانی برای حفاظت از حریم اروپای غربی شکل گرفته بود، اینک بتدریج می‌رود تا در کنار مرزهای روسیه فدرایتو قرار گیرد. گسترش ناتو به سمت شرق در ابتدای قرن بیست ویکم از این جهت معنا می‌یابد که این پیمان در درجه نخست مایل است با روسیه به یک تعادل راهبردی دست یابد وسپس در قاره آسیا بویژه در خاورمیانه امتیازات مهمی را از آن خود سازد.[۱]

درگسترش بطرف شرق ناتو تنها به دنبال اهداف سیاسی و نظامی نیست بلکه در گسترش حوزه خود بویژه اهداف اقتصادی را در مدنظر دارد. در واقع بدنبال جنگ سرد اروپای واحد تلاش نمودکه خود را به عنوان یک قدرت مطرح در مقابل آمریکا تثبیت نماید و بدینوسیله موقعیت خود را در غرب آسیا و بویژه خلیج فارس بهبود بخشد این امر سبب شد که منطقه

۱. حسین موسوی، «گسترش ناتو به شرق و خاورمیانه»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال ششم ،شماره یک، بهار ۱۳۷۸، ص ۱۳۱

خلیج‌فارس به عرصه رقابت اعضای ناتو برای دسترسی به اهداف خود در این منطقه تبدیل گردد. مسأله زمانی عینیت بیشتری یافت که ناتوی اروپایی رودروی ایالات متحده قرارگرفت و ادعای سهم نمود.

وزارت دفاع ایالات متحده (پنتاگون) درگزارش خود در سال ۱۹۹۱ در مورد خط مشی این کشور در دوران پس از جنگ سرد موضوع متقاعدکردن رقبای بالقوه مورد نیاز را مطرح نمود و بر این موضوع تأکید داشت که این کشورها نباید در آرزوی تعقیب نقش بزرگتر و ژست تهاجمی بیشتر برای حفظ منافع مشروع خود باشند.[1]

بنابراین آمریکا تمایل داشت که در دوران پس از جنگ سرد کماکان موقعیتش را به عنوان یک ابرقدرت تداوم بخشد و ضمن اجرای طرحهای خود در چارچوب ناتو و با استفاده از فروپاشی بلوک شرق، تسلط خویش بر جهان را تحکیم بخشد. واشنگتن انتظار داشت که کشورهای صنعتی پیشرفته، نظم نهادینه شده سیاسی، اقتصادی ایالات متحده‌را بدون چالش بپذیرند.

کشورهای ناتو به طور کلی و ایالات متحده آمریکا بویژه در طول دهه ۹۰ با طرح ضرورت گسترش ناتو به شرق، تلاش کردند تا درون ساختار نظامی رقیب قدیمی خود یعنی مجموعه فروپاشیده بلوک شرق نفوذ نمایند. این سیاست با ابراز تمایل نوبتی رهبران جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز برای همکاری با ناتو، زمینه‌های توفیق را بدست آورد. بنابراین از ابتدا این احتمال وجود داشت که برنده اصلی سیاست نگاه به شرق ناتو، آمریکائیان باشند.[2]

آمریکا حتی قبل از جنگ افغانستان با وعده اعطای وام و سرمایه‌گذاری در کشورهای آسیای مرکزی و قفقار، آنها را جهت مشارکت در برنامه‌های خود تشویق نمود. واشنگتن متحدان خود در منطقه یعنی اسرائیل و ترکیه رانیز ترغیب نمودکه به این برنامه‌ها پیوسته و خلاء موجود در این جمهوریها را پر کنند. آمریکا برای بهره‌برداری از منابع طبیعی و ذخایر معدنی این

1. Leon T. Hadar. op.cit., p.49

2. Benjamin Schwarz, " Cold War Continuities: U S Economic and Security Strategy Towards Europe", *The Journal of Strategic Studies*, Vol. 17, No4. December 1994. pp. 94-100

کشورها برنامه‌ریزی گسترده‌ای نمود و حتی بعضی از اعضای شورای همکاری خلیج فارس (مانند عمان) را ترغیب نمود که در طرحهای اکتشاف و استخراج نفت و گاز مناطق شمالی شرکت نمایند.

ایالات متحده با سرسختی روی مسیر انتقال نفت و گاز منطقه اعمال نظر نمود. در زمانی که طالبان در افغانستان قدرت را بدست گرفت و مناسبات حسنه‌ای با آمریکا برقرار نموده بود، واشنگتن قصد داشت خطوط لوله شمال (جمهوریهای تازه استقلال یافته) را از طریق افغانستان و پاکستان انتقال دهد. ایالات متحده همچنین مایل است که خطوط لوله نفت و گاز قزاقستان و ترکمنستان را از دریای مازندران عبور دهد. به عبارت دیگر کشوری مانند آمریکا هرگز دست به کاری نمی‌زند که در آن امنیت بهره برداری از منابع انرژی او توسط رقیب یا رقیبانی در منطقه نظیر روسیه یا ایران به خطر افتد.

پس آمریکا به بهانه جنگ در افغانستان پایگاههای نظامی خود را در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز بوجود آورد. این کشورها هرگز دارای حقوق مساوی با اعضای ناتو نیستند و زمانی که آنها را با کشورهای عضو این پیمان مقایسه کنیم در خواهیم یافت که گسترش ناتو به شرق تنها تأمین‌کننده منافع اقتصادی این پیمان بوده و هیچگاه نمی‌توان تصور کرد که ناتو اعضایی را به خود راه دهد که در دوران گذار بوده و به لحاظ ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در وضعیت ناهمگونی نسبت به سایر اعضای رسمی این پیمان باشند.[۱]

گرچه برخی از صاحبنظران معتقدند که غرب بر آن است گسترهٔ نفوذ خود را تا مرزهای چین هم بکشاند، با این حال ناتو در هر صورت روسیه را بر سر راه خود دارد. مسکو معتقد است که روابط روسیه و ناتو باید مورد بازنگری قرار گیرد. تاکنون مهم‌ترین زمینه و علت گسترش ناتو، «تهدید از شرق» بوده است و بنابراین ناتو باید شرایط لازم را برای همکاری عملی با روسیه را فراهم آورد. در هر صورت در شرایط حمایت آمریکا ار توسعه ناتو به سوی شرق، استروب تالبوت معاون وزیر خارجه آمریکا از رشد بدگمانی در سیاستمداران روسی ابراز نگرانی کرد. وی نسبت

۱. حسین موسوی، **همان مقاله**، ص ۱۳۳

به توسعه سوء برداشت‌های رهبران مسکو هشدار داد.[1]

دگرگونی در سیاست خارجی فدراسیون روسیه و تقویت تمایلات چپ و ملی‌گرایانه در این کشور، سبب تقویت جهت‌گیری ضد توسعه‌ی ناتو در آن گردید. پس از برکناری کوزیروف و انتخاب یوگنی پریماکف به عنوان وزیرخارجه این دگرگونی شدت یافت. جرج کنان طراح مشهور راهبرد مهار (محصورسازی) اتحاد شوروی در دوران جنگ سرد، با ایده توسعه‌ی ناتو به سوی شرق مخالفت خود را ابراز کرده و آن راگامی در مسیر تکوین جنگ سرد جدید میان آمریکا و روسیه برآورد کرد.[2]

در بین اظهارنظرهای مختلفی که پیرامون توسعه ناتو مطرح شده است بعضی از دیدگاههای قابل توجه در مورد منطقه خلیج فارس نیز وجود دارد. براساس این دیدگاه ناتو با سیاست توسعه به طرف شرق فقط به دنبال کنترل روسیه و چین نیست، بلکه این پیمان مایل است بر دنیای اسلام، بویژه منطقه نفت‌خیز خلیج فارس نیز سلطه یابد. از این دیدگاه ناتو به عنوان یک پدیده نظامی ـ سیاسی سعی در توسعه و گسترش نفوذ خود به سمت مشرق زمین بخصوص خلیج‌فارس دارد. نکته قابل توجه آنست که دخالت ناتو در بحران کویت هر چند که با چتر حمایتی و قانونی شورای امنیت سازمان ملل انجام گرفت، اما در چارچوب اهداف سازمانی آن نمی‌گنجید. ایالات متحده تلاش کرد با طرح مسایل موجود در خلیج فارس نه تنها دولت‌های عضو ناتو را نسبت به تداوم موجودیت این سازمان متقاعد کند بلکه با گسترده‌تر کردن چتر ناتو، آنها را به سمت این منطقه رهنمون سازد.

یکی از مسایلی که ایالات متحده را بویژه از دهه ۹۰ به بعد بخود مشغول کرده، موج اسلام گرایی در جهان است. در واقع با فروپاشی شوروی، انقلاب اسلامی و جنبش اسلام‌گرایی از جمله نقاط مشترکی بود که می‌توانست توافق اعضای ناتو را جلب نماید. آمریکائیان حتی قبل از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از احساسات ضد اسلامی مشترک کشورهای اروپایی سود جستند و آنر به

1. Edward J. Kolodzie and John W.R. Lepingwell, "Reconstruetion European Security: Cutting NATO, Enlargement Down to Size, ***Contemporary Security Policy,*** Vol. 18, No. 1, AP. 1997, p.19

۲. الهه کولایی، «روسیه، ناتو و امنیت اروپا» در، ***فصلنامه سیاست خارجی*** *(ویژه اروپا)*، ص ۳۰۲

صورت یک تئوری در آوردند. بعضی معتقدند دو تئوری «نظم نوین جهانی» و «برخورد تمدنها» در اساس به همین منظور طراحی شده است.[۱]

برژینسکی عضو سابق شورای امنیت ملی آمریکا از جمله کسانی بوده که همواره در پی یافتن یک دشمن خارجی برای ایالات متحده بوده تا با ارائه آن بتواند ضعف‌های داخلی این کشور را کاهش دهد. وی در مقاله‌ای با عنوان «تهدید اسلام، اسطوره یا واقعیت» به همه دیپلماتها، سیاستگذاران، نمایندگان کنگره و سناتورها آمریکایی که در جستجوی دشمن جدیدی هستند تا بتوانند بعد از فروپاشی کمونیسم، قدرت و خشم خود را بر سر او بریزند، اسلام را به مثابه یک مورد مناسب پیشنهاد می‌کند و می‌گوید: اما اعلام اسلام به عنوان دشمن ایالات متحده به معنای جنگ سرد دوم است و نتیجه آن الزاماً همانند جنگ سرد اول نیست...اکنون ترس از تهدید سبز (رنگ اسلام) به خوبی جایگزین تهدید سرخ جهان کمونیست شده است.[۲]

از دید طراحان استراتژیک ناتو، نیروی کشورهای اسلامی در منطقه شرق به عنوان بزرگترین خطر برای گسترش این پیمان محسوب می‌شود. در عین حال این امر به نوبه خود از دهه ۹۰ بهانه گستردگی این پیمان رابه طرف شرق فراهم آورده است. طراحان اندیشه گسترش ناتو در آمریکا به صراحت می‌گویند سمت و سوی حرکت آینده ناتو باید کشورهای اسلامی باشد. عملکرد ناتو نشان می‌دهد تمام بحران‌هایی که در چند سال گذشته سران ناتو در آن دخالت کرده‌اند به کشورهای اسلامی تعلق داشته، جنگ‌های ناتو و مداخلات این سازمان در خلیج‌فارس و مناطق اطراف آن به وقوع پیوسته است، مانند جنگ ایران و عراق، جنگ کویت و جنگ افغانستان و نیز بحرانها و جنگها در قفقاز (شمالی و جنوبی) و آسیای مرکزی. برخورد ناتو با کشورهای اسلامی و یا بزعم این سازمان پدیده اسلام‌گرایی افراطی نمی‌تواند در چارچوب جنگها و بحرانها در جهان اسلام محدود شود، بلکه در اساس نوعی مهار و کنترل همه کشورهای اسلامی را از خلیج فارس تا مرزهای چین، شامل می‌شود.[۳]

---

۱. حسین موسوی، **همان مقاله**، ص ۱۳۷

2. Sun Times 19 July 1998.

3. "Du Golfe Persique à La Chine. des Conflits à haut risque", ***Le Monde Diplomatique***,

بخش قابل توجهی از منابع نفت وگاز که شریان حیاتی کشورهای صنعتی را تشکیل می‌دهد در کشورهای اسلامی، بویژه در خلیج فارس قرار دارد. سازمان ناتو و بویژه آمریکا در یک طرح هماهنگ علاوه بر مهار قدرتهای اروپا ـ آسیایی و آسیایی (روسیه ـ چین) قصد احاطه کامل بر منابع حیاتی حوزه خلیج فارس و مناطق اطراف آن را دارد.[1]

در این میان حوزه خلیج فارس از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا که این بخش از جهان از یک طرف مانند قلب و نگین خاورمیانه بزرگ می‌باشد و از سوی دیگر محل اتصال و ارتباطات عمده جهانی است و همچنین کانون اسلام گرایی محسوب می‌شود. بنابراین نظر به مبانی اقتصادی، به لحاظ سیاسی و یا پایه‌های عقیدتی و ایدئولوژیک، ناتو خلیج فارس را یک حوزه خاص محسوب می‌دارد و کانون توجه خود را در این منطقه قرار داده است.

این موضوع قابل توجه است که نوعی همگرایی میان اروپا و آمریکا درباره خلیج فارس وجود دارد. به عبارت دیگر هر دو قطب می‌دانند که دارای منافع راهبردی در این منطقه می‌باشند. آنچه ناتو را دستخوش چالش خواهد نمود نحوه کنارآمدن هر یک از این دو با منافع قابل توجه در منطقه است. بخصوص از دهه ۹۰ نمی‌توان استراتژی غرب را یک راهبرد یکپارچه در مقابل خلیج فارس تلقی نمود. از این زمان اروپا تصمیم گرفت که منافع ویژه خود را در عرصه بین‌المللی دنبال نماید و حاضر به پذیرش برنامه‌های آمریکا در مورد قاره اروپا نباشد. از این نظر دیدگاه ناتوی اروپایی با دیدگاه ناتوی آمریکانسبت به خلیج فارس متفاوت خواهد بود. در زمان جنگ خلیج فارس گرچه اجماع کوتاه مدتی میان اروپائیان و آمریکائیان پدید آمد، با این حال تنش‌ها میان دو طرف در مورد اینکه چگونه دو طرف در یک ساختار استراتژیک در خارج از منطقه ناتو درگیر شوند از همان ابتدا بروز کرد. در هر صورت نقش آمریکا به عنوان پلیس وداور بین‌المللی در مهار کشورهای رادیکال ضد وضع موجود در خلیج فارس مواجه با خطراتی از قبیل نظامی‌گرایی آلمان، خرس روسیه، اژدهای چینی و اسلامستان گردید که می‌بایست این تنها

Novembre 2001, p.16.

۱. حسین موسوی، **همان مقاله**، ص ۱۳۸

ابرقدرت جهان، یکجا و رویهم درمورد آن‌ها حساب بکند.[۱]

درمقابل رویدادهای دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰، اروپا که در کلیه این موارد بیشتر یک نقش پیرو و شریک کوچک را داشت سرانجام از لاک خود بیرون آمده و بتازگی سعی نموده در تحولات بین‌المللی نقش اصیل و بزرگتری ایفا نماید و بدون توجه به تمایلات نظامی صرف آمریکا، درصد تقویت مناسبات سیاسی و اقتصادی خود با خلیج فارس برآید. این رویه و تفاوت رویکرد بویژه، از نیمه دوم دهه ۹۰ نوعی اختلاف دیدگاه را میان اروپا و آمریکا پدید آورد. همچنین این اختلاف می‌تواند در نوع نگرش پیمان ناتو که در صدد گسترش حوزه خود نیز هست اثرگذار باشد. هر چند تحولات اخیر افغانستان نشان داد که ناتو در نهایت به شرق نزدیک خواهد شد، اما اینکه چگونه اعضای این پیمان بتوانند از این فرایند بهره‌برداری نمایند و سیاست‌های خویش را در مناطق شرقی به پیش ببرند، خود می‌تواند میان سران اروپایی و آمریکایی ناتو اختلاف اندازد. بطور مثال بمباران عراق بین ۱۷ تا ۲۰ دسامبر ۱۹۹۸ توسط آمریکا و انگلستان با واکنش منفی و اظهار تاسف فرانسه روبرو شد. فرانسه همچنین انجام نوعی بازرسی و نظارت بر انبار مهمات شناخته شده عراق را پیشنهاد کرد که در مقایسه با آنسکام که از عراق اخراج گردید، از شدت کمتری برخوردار باشد.[۲]

بطور کلی گسترش ناتو به خلیج فارس بخشی از گسترش این پیمان به منطقه آسیا است و سیاست نگاه به شرق ناتو دراین منطقه با تأکید در بهره مندی از منابع انرژی و منافع اقتصادی این منطقه صورت می‌گیرد. اروپائیان بر این نکته اصرار می‌ورزند که خلیج فارس با منابع انرژی خود بطور کامل به عنوان منطقه مورد توجه کشورهای صنعتی جهان و نیز برای کشورهای در حال توسعه خارج از خلیج فارس، مادامی که آنها مقدار قابل توجهی از نیازهای انرژی خود را از

1. Brian Beedham, "A Survey of Defense and Democracies: A New Flag", The Economist, 1 September 1990.

۲. جلیل روشندل، «ورای اقدامات آمریکا و انگلیس در خلیج فارس، تأثیر آن بر ترتیبات امنیتی همکاری‌آمیز»، ترجمه مرضیه ساقیان «*مجموعه مقالات نهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس*، (تهران: مرکز مطالعات خلیج‌فارس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۸)، ص ۶۱.

منابع موجود در منطقه خلیج فارس تأمین می‌کنند، باقی خواهد ماند.[۱]

اما اینکه جدا از مسأله نفت گستردگی حضور ناتو بر روی امنیت خلیج فارس وسایر مسایل این منطقه، تا چه اندازه تأثیرگذار می‌باشد، از چند جنبه قابل بررسی است. اروپا با توجه به حضور طولانی در این منطقه و تجاربی که در خلیج فارس دارد، باور برخی از آمریکائیان راکه «غول اسلام» تهدید جدیدی شده که می‌تواند جانشین امپراتوری و ایدئولوژی فرو پاشیده کمونیستی باشد را نمی‌پذیرند و بازگشت به ریشه‌های سنتی اسلامی را مغایر با منافع خود در این بخش از جهان نمی‌داند. مسأله امنیت کشورها و مجموعه اروپا برای اروپائیان از اولویت برخوردار بوده و در دستور کار همگرایی اروپا قرار دارد. بعضی از کشورهای جنوب اروپا مانند ایتالیا در ارتباط با منطقه جنوبی خود و مشکل مهاجران از شمال آفریقا احساس نگرانی می‌کنند. و بالاخره اینکه اروپاکه با مسایل سیاست مشترک خارجی و امنیتی مواجه می‌باشد، تا چه اندازه قادر است خلاء قدرت در شرق را پر کند و حدگسترش مرزهای ارتباط و همکاری در جهت شرق تا چه میزان می‌تواند باشد.

گرچه انفجار ۱۱ سپتامبر و حمله افغانستان را می‌توان به عنوان نقطه عطفی در رویکردهای زمین سیاسی (ژئوپولیتیک)و زمین راهبردی (ژئواستراتژیک) آمریکا در حوزه آسیای جنوب غربی و خلیج فارس دانست معهذا این واقعه که آمریکائیان برای «مداخله‌گرایی گسترش یابنده» خود به طرف شرق از آن استفاده کردند، نتوانست فضای لازم برای همکاری کشورهای جهان، بویژه متحدان اروپایی عضو پیمان ناتو از جمله آلمان و فرانسه علیه عراق را بطور کامل ایجاد نماید که این امر می‌تواند در مورد بحران‌های احتمالی آتی نیز اثرگذار باشد.

۳ـ آثار انقلاب ارتباطی درمنطقه خلیج فارس

جهانی شدن همچنین متضمّن توسعه فن آوریهای جدید است، فن آوریهایی که تأثیر

---

۱. جان موبرلی، «همگرایی اروپا و ایران در خاورمیانه (دیدگاه شخصی)»، به کوشش: علی رحمانی و سعید تائب، ***گفت وگوهای ایران و اروپا***، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۷۵)، ص ۴۳.

شگرف بر اقتصاد، سیاست، فرهنگ و زندگانی روزمره نهاده‌اند. فن آوری‌های جدید ارتباطی و رسانه‌ای سبب فشردگی زمانی ـ مکانی شده‌اند. آنها مرزهای پیشین زمان و مکان را در نور دیده، دهکده فرهنگی را در سطح دنیا ایجاد کرده و سرانجام نیروهای جهانی را به شکلی بارز در حوزه‌های مختلف زندگی تمام مناطق دنیا وارد ساخته‌اند. فن‌آوری‌های نوین صنایع جدیدی همچون صنعت رایانه و اطلاعات را پدید می‌آورند و اجازه می‌دهند تا اطلاعات و رسانه‌های فراملّی به طور آنی دنیا را بپیمایند. چنین فرایندی از سویی عده‌ای را واداشته تا تحقق اَبَر شاهراه اطلاعات را جشن بگیرند و در مقابل سبب شده دیگران بر ظهور موج جدید امپریالیسم فرهنگی و رسانه‌ای بتازند.[1]

آمریکا پیشگام پدیدآوری «درون توری» (اینترنت) و هموار کردن راه بهره‌گیری همگان از آن بوده است. در دهه ۱۹۹۰ حضور خلیج فارس بتدریج در اینترنت احساس شد. گروههای «گزارشگری روشن اندیش خاورمیانه»، بیش از یک دهه است که گفتمانهایی را در زمینه‌های مهمی مانند سیاست خاورمیانه به راه انداخته‌اند. روزنامه‌ها در سراسر منطقه خلیج‌فارس حضور خود را کم و بیش در اینترنت نشان می‌دهند. دولتها و سازمانها در این منطقه از اینترنت بهره می‌گیرند، با این حال گروهها و سازمانهای مخالف دولت‌ها در خلیج فارس و کسانی که ترک میهن کرده و ناراضی سیاسی محسوب می‌شوند، بسیاری از نمایه‌های رایانه‌ای را برای کشورهای زادگاه خود در این منطقه فراهم می‌آورند.[2]

زبانهای خارجی بویژه انگلیسی، همراه با زبانهای رایج در منطقه (عربی و فارسی) در اینترنت جای گرفته‌اند. دولتهای خلیج فارس رهیافت‌های متفاوتی را در برابر اینترنت در پیش گرفته‌اند. برخی از دولتها مانند عربستان سعودی تا این اواخر همسویی کندی داشته‌اند. برای بسیاری از شهروندان عربستان سعودی پیوند به اینترنت تا ژانویه ۱۹۹۹ فراهم نشد. عراق دسترسی به اینترنت را بطور کامل ممنوع کرده است. بحرین آشکارا بر داده‌های اینترنت نظارت

---

۱. داگلاس کلنر، ***همان مقاله***، ص ۱۳۲

۲.جان بی آلتر من، «انقلاب اطلاع رسانی در خاورمیانه»، ترجمه جمشید زنگنه، ***مجموعه مقالات دهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس***، ص ۲۰۲

می‌کند. امارات کارکنان جنبی را بکار گرفته تا از دسترسی به نمایه‌های ناخواسته جلوگیری کنند. بنا به‌گفته یک کارشناس غربی: ایران به ویژه در زمینه پست الکترونی، اجازه دسترسی به اینترنت را می‌دهد، ولی دامنه نظارت بر آن روشن نمی‌باشد.[۱]

در سالهای اخیر بعضی ازدولت‌های خلیج فارس مانند عربستان و امارات، در زمینه گسترش فن‌آوری اطلاعات، از خود علاقه نشان داده‌اند که ایجاد شهرک اینترنتی در دبی از این جمله محسوب می‌شود. با توجه به پیشرفت هند در زمینه فن آوری رایانه و اطلاعات در سالهای اخیر مسئولین هندی اقدام به تشکیل نمایشگاه بین‌المللی رایانه و وسایل الکترونیکی و صنعت اطلاعات در امارت دبی نموده‌اند. وحید عطا الله مدیرکل مرکز بازرگانی دبی در یک کنفرانس مطبوعاتی در حیدرآباد (مرکز ایالت آندراپرداش) خبر از معاملاتی به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار میان دو طرف داد. با توجه به اینکه آندرا پرداش ۳۰ درصد از بازار خدمات فن آوری اطلاعاتی در هند (که میزان کل آن ۱/۳ تریلیون دلار است) را در اختیار دارد و قطب شرکتهای رایانه‌ای محسوب می‌شود، امارات از متخصصان هندی این ایالت برای براه انداختن شهر اینترنتی دعوت نمود.[۲]

در همین راستا نمایشگاه رایانه‌ای در ریاض افتتاح گردید که این امر حاکی از تمایل برای توسعه در بازار فن آوری اطلاعات در عربستان بود. سعودیها قصد دارند کشور خود را به عنوان مرکز اول در خلیج فارس در زمینه رایانه وسایل الکترونیک مطرح نمایند، و به همین جهت کلیه اقدامات لازم (از جمله ویزای ورود برای متخصصان و هتل‌های محل اقامت آنان) را در اسرع وقت انجام دادند تا نمایشگاه جیتکس» سالانه در ریاض برگزار گردد.[۳]

لازم به یادآوری است که جیتکس که نخبگان تکنولوژی اطلاعاتی رابخود جلب نموده در سطح جهان مقام سوم را دارا می‌باشد و از میان پایتخت‌های خاورمیانه تنها در قاهره و بیروت فعال می‌باشد.

۱. جان بی آلتر من، *همان مقاله*، ص ۲۰۳
۲. ابراهیم خیاط، «جیتکس حیدرآباد» الحیاة، ۳ تموز (یولیو) ۲۰۰۱، ص ۱۱
۳. «انفتاح سعودی للالکترونیات»، الحیاة، ۳ تموز (یولیو) ۲۰۰۱، ص ۱۱

در هر صورت اینکه با چه سرعتی اینترنت در کشورهای خلیج فارس گسترش می‌یابد، بستگی به عواملی مانندوضعیت درآمد، آموزش، سواد و آشنایی به زبان‌های رایج دارد. گفته می‌شود که عربها به دلیل فقر نسبی، مقاومت فرهنگی و مسأله هماهنگی در گردآوری داده‌ها در یک منطقه گسترده، دشواریهایی در استفاده از اینترنت دارند. در جایی که چند نقطه براستی ثروتمند در خلیج فارس موجود هست، درآمد سرانه در کل منطقه در سال ۱۹۹۸ تنها ۲۰۵ دلار بوده است. در چنین سطحی از درآمد، صلاحدید هزینه کردن پایین است، زیرا ترجیح داده می‌شود پول صرف کالاهای اساسی‌تر شود. هزینه‌های بهره‌گیری از ایستگاه ماهواره‌ای سالانه ۴۰ میلیون دلار است، که در بیشتر موردها نمی‌تواند هزینه‌های مزبور را پوشش دهد.[۱]

بنابراین گرچه مدت زمانی به درازا خواهد کشید که اینترنت و یا ماهواره در بیشتر بخش‌های خلیج فارس با استواری جا بیفتد، ولی انقلاب یا تحول اطلاع رسانی از مدتی پیش وارد این منطقه شده است و چالش هایی را متوجه وضع موجود می‌کند. نسل جدید جوامع خلیج‌فارس که بنا به طبیعت جوانی بدنبال تازه‌ها و نوآوری هاست به اینترنت و ماهواره توجه خاصی مبذول می‌دارد. نسل جوان به طور گسترده در معرض آنچه که به سرعت جنبه فرهنگ جهانی پیدا می‌کند، قرار داشته است. امروزه، این نسل به منبع بی انتهایی از اطلاعات که همه مرزهای تصور را در می‌نوردد مرتبط است. اما کلاس درس جهانی و زمین بازی جهانی در تفاوت کامل با ساختارهای سنتی جوامع خلیج فارس است. رادیو تلویزیون، مسافرت، ماهواره تمایل زیادی را به سمت مصرف گرایی مادی موجب می‌شوند. یک پژوهشگر سعودی مقیم لندن در این مورد گفته است: فشار فرهنگی همراه با تغییر شکل علایق و هدف‌های شخصی روحیهٔ فرهنگی جوانان سعودی را به شدت تغییر داده است. در میان نسل جوان عربستان، دوگانگی پرابهامی در نحوه دید آنان به وجود آمده است. کانال‌های ماهواره‌ای، به خصوص شبکه‌های عربی زبان مصر، لبنان، دبی و قطر و همین طور برنامه شبکه‌های آمریکایی به ایجاد الگوهای شخصیتی جدید و در پیش گرفتن یک زندگی مادی گرا که حاصل آن ناآرامی و بی‌قراری ذهنی

---

۱. جان بی آلترمن، همان مقاله، ص ۲۰۴.

است، کمک می‌کنند.[۱]

در کشورهای خلیج فارس مدل‌های غربی الهام گرفته از ماهواره‌ها و اینترنت، باضافه فرهنگ در حال سلطه آمریکایی، وضعیت مبهم و پرتنشی برای نسل جدید به ارمغان آورده که با فرهنگ بومی، لباس ملی و قواعد تربیتی اسلامی آنان در تضاد است بنابراین می‌توان تکاپوی نسل جوان را در چارچوبی از یقین و تردید درک کرد. تغییر و به دنبال آن تردید، نتیجه جهان‌گرایی روبه رشد فرهنگ مصرفی و هجوم بی سابقه فشارهای نوگرایی جهانی است. بطور کلی نظریه پردازانی که معتقدند هویت‌های قدیمی در حال متلاشی شدن هستند چنین استدلال می‌کنند که نوعی تغییر ساختاری جوامع سنتی را دگرگون کرده است. این دگرگونی‌ها هویت شخصی افراد را تغییر می‌دهد و احساس انسانها را در مورد خودشان به مثابه افرادی دارای شخصیت یکپارچه و مستحکم، تضعیف می‌کند. یکی از آثار عمومی فرایندهای جهانی شدن، تضعیف اشکال ملی هویت فرهنگی است.[۲]

امروزه ساکنان دهکده‌های کوچک و نواحی بادیه نشین و قبیله‌ای دورافتاده در خلیج‌فارس می‌توانند در کلبه‌ها و چادرهای خود، پیام‌ها و تصاویر فرهنگ‌های ثروتمند و مصرف‌گرای غربی را دریافت کنند که این خود، آنان را به دهکدهٔ جهانی شبکه جدید ارتباطی پیوند می‌زند. به میزانی که زندگی اجتماعی در معرض سبک‌های مختلف، مکانها، مسافرتهای بین‌المللی و تصاویر شبکه‌های جهانی و سیستم‌های ارتباطی قرار می‌گیرد، به همان اندازه نیز هویت‌ها از زمان، مکان تاریخ و سنت، فاصله بیشتری پیدا کرده و آزادنه‌تر عمل می‌کنند. این درحالی است که هویت گرایی یا به عبارت دیگر مسأله جستجوی هویتی برای مردم منطقه بسیار پیچیده است، و هنوز به شکل یک مفهوم قابل بررسی نیست.

با توجه به اینکه حکومتها در کشورهای خلیج فارس از نوع خانوادگی، قبیله‌ای و سنتی

۱. مای یمانی، «اسلام و نوگرایی: روحیات نسل جدید در عربستان سعودی»، ترجمه شهرام ترابی در **مجموعه مقالات نهمین همایش خلیج فارس**، ص ۱۸۷

۲. اسماعیل مردانی گیوی، «جهانی شدن و هویت ملی» ***مجله اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی***، ۱۸۰-۱۷۹ سال شانزدهم، مرداد و شهریور ۱۳۸۱، ص ۱۱۳.

هستند، مبنای حکومت آنها را بیشتر قدرت نظامی، یعنی استفاده از زور برای سرکوب مردم و اختناق و در نظر نگرفتن خواستهای آنان تشکیل می‌دهد.[۱]

اکنون باید دید چه چیزی در قرن بیست و یکم سرنوشت ملت‌ها در منطقه خلیج فارس را رقم خواهد زد. تعارض بین نیروهای حکومتی و مردمی عامل محرکه سیاستهای داخلی، کشورهای منطقه را تشکیل می‌دهد و حتی می‌تواند سیاست قدرتهای بزرگ را در این ارتباط تحت تأثیر قرار دهد. برآیندی از فرایند برخورد میان نیروهای تغییر و به عبارت دیگر جهانی شده با نیروهای سنتی می‌تواند بر تحولات کشورهای منطقه اثرگذار باشد. این پدیده باضافه جوامع قطبی شده و طبقاتی که در آن خاندان‌های حاکم کلیه امتیازات کشور را به خود اختصاص داده‌اند، جمعیت روبه رو شد، بیکاری بویژه در میان جوانان تحصیلکرده، مسأله زنان که از حقوق سیاسی و اجتماعی خود نظیر رانندگی منع شده‌اند و مهاجران بیگانه همراه با نیروهای سلطه گر خارجی می‌توانند، قدرت عقیدتی و ساختار محافظه کارانه و سنتی کشورهای خلیج فارس را تضعیف و دچار دگرگونی سازند.

۱. داریوش اخوان زنجانی، «ساختار نوین جامعه بین‌الملل و کشورهای عضو شورای خلیج فارس»، در **مجموعه مقالات ششمین سمینار *خلیج فارس***، ص ۲۴۱.

نتیجه

این پژوهش بر این رأی است که منطقه خلیج فارس در سراسر دههٔ ای که گذشت (۱۹۹۰) مهمترین منطقه جهان محسوب شده و در قرن جدید (۲۱) همچنان، ذهن‌قدرت‌های خارجی را بخود مشغول خواهد داشت. بر این باور سه دلیل اصلی وجود دارد. اول آنکه ذخایر عظیمی از نفت وگاز جهان در کشورهای ساحلی و درون خلیج فارس نهفته و متمرکز شده است. به عبارت دیگر در افق تأمین نیازهای نفتی جهان، منطقه دیگری به غنای خلیج فارس وجود ندارد تا بتواند انرژی کشورهای دنیا بویژه قدرت‌های صنعتی و در حال رشد در آمریکا، اروپا، شبه قاره هند، چین، ژاپن وکره را در قرن جدید تأمین‌نماید. این موضوع به اندازه‌ای اهمیت دارد که اگر بر اثر حوادثی نظیر جنگ، شورش و انقلاب، این منطقه نتواند به صدور نفت وگاز خود ادامه دهد، فشار کشورهای مصرف کننده انرژی سبب خواهد شد تا صحنه خلیج فارس را به‌گونه‌ای آراسته و تنظیم نمایند تا به جریان تولید و عبور انرژی لطمه چندانی وارد نیاید.

بی‌اثر شدن تحریم‌های نفتی و اقتصادی ایالات متحده علیه ایران و عراق و تلاش کشورهای بزرگ جهان از جمله اروپا، روسیه، چین و ژاپن در مقابله با آمریکا جهت شکستن این سیاست یکجانبه واشنگتن، گویای نقش صاحبان و نگهبانان اصلی ذخایر بزرگ انرژی در خلیج‌فارس است که کشورهای واردکننده اعم از توسعه یافته یا در حال توسعه، نمی‌توانند این قدرت ذخایر و مالکیت را حتی زمانی که بازار نفت اشباع باشد، دست کم ارزیابی کنند.

دوم، خلیج فارس منطقه‌ای باقی خواهد ماند که منافع قدرتهای بزرگ و متوسط منطقه‌ای در آن با یکدیگر برخورد و فرسایش خواهد یافت. خلیج فارس برغم فروپاشی شوروی،

همچنان برای روسیه به سبب نزدیکی جغرافیایی‌اش دارای اهمیت است. چین با نتیجه به توسعه فزاینده و جمعیت میلیاردی‌اش بطور طبیعی یک نقش قطبی در خلیج فارس ایفا خواهد کرد. هند نیز به دلایل مشابهی و نیز به سبب جمعیت اقلیت‌های هندی قابل ملاحظه کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، توجه خاصی به این منطقه خواهد داشت. پاکستان به نوبه خود سعی خواهد نمود که در این مسابقه از هند عقب نماند. کشورهای مهم در خاورمیانه و اطراف آن نظیر مصر و ترکیه هر کدام منافعی را در خلیج فارس دنبال می‌کنند. ترکها که پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی از دسترسی به منابع نفت منطقه محروم شدند، با توجه به موقعیت جغرافیایی خود سعی خواهند کرد که با افزایش جایگاه عبوری نفت و گاز (ترانزیتی انرژی) خود در منطقه بخشی از نیازهای خود در این زمینه را تأمین نمایند. بنابراین علاوه بر رویکرد ترکیه به کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، توجه این کشور به طرف کشورهای خلیج فارس بویژه ایران و عراق برای عبور خطوط لوله نفت و گاز بطرف اروپا معطوف خواهد شد. مصر که خود را همچنان میراث دار ناسیونالیسم عربی دوران جمال عبدالناصر می‌داند، برای خود علائقی در منطقه خلیج فارس متصور است. میلیونها مصری در کشورهای عرب حوزه خلیج فارس از عراق تا امارات مشغول به کارند که درآمد این نیروی کار چند برابر کمکهای مالی آمریکا به قاهره در طول دهه ۹۰ بوده است، همچنین گردشگران عرب کشورهای حوزه خلیج فارس حدود نیمی از رقم جهانگردانی که از مصر دیدار می‌کنند را بخود اختصاص داده است. به این دو مورد، کمکهای مالی بی‌دریغ سلاطین و شیوخ عرب به قاهره که از عملکرد مصر در طول جنگ کویت رضایت داشتند را باید اضافه نمود. بر این اساس چشم‌داشت کشورهای کم درآمد و پرجمعیت عرب خاورمیانه نظیر مصر، سوریه و یمن به خلیج فارس را در آینده نمی‌توان نادیده گرفت.

نظر به نیازهای فزاینده اروپا به نفت و گاز و کاهش ذخایر دریای شمال و شمال آفریقا، تنها منطقه‌ای که قادر به تأمین‌انرژی این قاره در قرن جدید خواهد بود، منطقه خلیج فارس است که نزدیکی نسبی آن با اروپا، نقش مهمی در روابط کشورهای اروپایی با کشورهای خلیج‌فارس ایفا می‌کند. در هر حال نقش تاریخی اروپا در طول سی سال گذشته و بویژه بعد از

جنگ کویت به آمریکا واگذار شده است. آمریکا سودمندترین فعالیت‌های اقتصادی را در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس بدست گرفته است. سهم کشورهای اروپایی از تجارت و طرح‌های اقتصادی این منطقه (نظیر بازسازی کویت که ۹۰ درصد پروژه‌ها به آمریکا اختصاص یافت) دیگر با نیازهای انرژی این کشورها به خلیج فارس قابل مقایسه نیست.

آمریکا با وابستگی کمتر به نفت خلیج فارس نسبت به اروپا و ژاپن هم اکنون ذخایر و راههای نقل و انتقال نفت و گاز کشورهای حاشیه جنوب خلیج فارس راکنترل می‌نماید و حتی بر جریان عبور نفت عراق و اینکه محموله‌های نفتی صادر شده این کشور خارج از ضوابط سازمان ملل (قاچاق) نباشد، نظارت می‌کند. از سوی دیگر سیاست مهار دوگانه آمریکا در مورد کشورهای شمال خلیج فارس، شرکتهای اروپایی را تحت فشار گذاشته و از سرمایه گذاری و مشارکت آنان در طرح‌های اقتصادی در ایران و عراق بویژه در زمینه نفت و گاز ممانعت بعمل می‌آورد. اتحادیه اروپا، سرانجام در برابر این شرایط تجاری تحمیلی آمریکا به مقاومت پرداخت و بخصوص در مورد ایران راه را برای سرمایه‌گذاری در طرح‌های نفت و گاز هموار ساخت و بطور مثال فرانسه در منطقه پارس جنوبی جهت استخراج گاز به فعالیت پرداخت. ژاپن به نوبه خود در امتیاز بهره‌برداری از نفت حوزه آزادگان سهیم گردید. روسیه ضمن سهم‌گیری در میدان پارس جنوبی قراردادهای کلان نفتی (بین ۴۰ تا ۶۰ میلیارد دلار) جهت بهره‌برداری از نفت عراق، با بغداد امضا نمود. با پایان یافتن جنگ سرد، کاهش تهدید در سطح منطقه، کشورهای اروپایی و ژاپن همراه با چین و روسیه دلیلی بر پذیرش سیاست‌های یکجانبه و خط‌مشی‌های نظامی‌گرایانه آمریکا ندارد و تسلیم نیّات برتری طلبانه واشنگتن نخواهند شد. در صورت اصرار آمریکا بر رویه‌های گذشته خود، این احتمال وجود دارد که نقش اروپا و بویژه فرانسه در خلیج‌فارس و مناطق پیرامونی آن تهاجمی‌تر گردد و بنابراین ایالات متحده ناچار برای حفظ ارتباط با اروپائیان و حفظ یکپارچگی ناتو در سیاست‌های خود تعدیل نماید.

پکن در صورت موفقیت هایش در زمینه اقتصادی و نظامی، در جستجوی قدرت و عظمت امپراتوری چین خواهد بود و با توجه به تفوق دریایی آمریکا در اقیانوس هند و

خلیج‌فارس با تقویت مناسباتش با اسلام‌آباد و تهران از راه ابریشم خود را به این آبراههای حیاتی و منابع نفت و گاز آن نزدیک خواهد کرد.

عدم تمایل ژاپن به درگیری‌های نظامی، موانع قانون اساسی این کشور، عقب ماندگی نسبی نهادها و روشهای سیاسی توکیو، به منطقه خلیج فارس تسرّی یافته و حاکی از آنست که ژاپن در آینده کم و بیش از راهبردهای بین‌المللی ایالات متحده در این منطقه پیروی خواهد کرد. با این حال ژاپن نقش کشورهای ساحلی خلیج فارس را در تحقق امنیت منطقه فراموش نکرده و دولت این کشور در سیاست تأمین انرژی در دهه ۹۰ تقدم را بر تحکیم روابط دو جانبه با کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس از طریق همکاریهای اقتصادی و تکنولوژیک داد، که این امر گام تازه‌ای در سیاست خارجی ژاپن محسوب می‌شد. به نظر می‌رسد در قرن جدید در صورتیکه منطقه خلیج فارس از بار جنگها و بحرانهایی که در دهه ۸۰ و ۹۰ با آن مواجه بود، رهایی یابد و همکاری اقتصادی کشورهای جهان با این منطقه گسترش پیدا کند، ژاپن نیز قادر خواهد بود به ابتکارهایی در گسترش مناسباتش با کشورهای این منطقه روی آورد.

روسیه برغم دشواریها و مسایل درونی همچنان نگاه خود را بطرف خلیج فارس دوخته است. در اوایل دهه ۹۰ مسکو از یک سیاست آشکار طرفدار غرب در سطح جهان پیروی می‌کرد. روسیه از روال گذشته خود دست کشید و راه همکاری و تائید اقدامات و سیاستهای دولتهای غربی، بویژه آمریکا را در خلیج فارس دنبال کرد. با این حال روسیه نتوانست با این سیاست دستاورد چندانی در کشورهای عرب جنوبی خلیج فارس داشته باشد و در واقع رفتار ایالات متحده به عنوان قدرت پیروز در صحنه خلیج فارس، مایه سرخوردگی روسیه شد. در نتیجه مسکو سعی نمود با اتخاذ یک سیاست مستقل، برداشت خود را از یک جهان چند قطبی که در آن منافع روسیه محفوظ شده باشد، تحقق بخشد. این سیاست خارجی روسیه در خلیج فارس، ابعاد و کاربری گسترده‌ای دارد. از آنجاکه کشورهای مهم خلیج فارس در همسایگی و مجاورت روسیه قرار دارند، ارزش این منطقه از دید مسکو افزونتر می‌باشد بطوریکه منافع گوناگون و پایداری در ایران و عراق را جستجو می‌کند. از یک دیدگاه رویه روسها نسبت به خلیج فارس، به

اواخر قرن نوزدهم باز می‌گردد که حقوق حاکمیت ایران را نسبت به جزایر ایرانی در این منطقه مورد تأیید قرار می‌دادند و مخالف توسعه‌طلبی امپراتوری بریتانیا در خلیج فارس بودند. در دهه ۱۹۹۰ روسها توانستند کارشناسان اتمی خود را به بوشهر گسیل دارند، زیر دریاییهای خود را به ایران بفروشند و جای پایی در منابع گاز خلیج فارس بدست آوردند، اینها دستاوردهایی بودند که تحقق آن برای مسکو در دوران جنگ سرد بعید بنظر می‌رسید. در این دهه، سیاست و امنیت در روسیه به منطقه خلیج فارس ارتباط پیدا کرد. ظهور پدیده طالبان و گروه القاعده که منشاء آنها به کشورهای عرب حوزه خلیج فارس باز می‌گردد، مسکو را دچار مخاطرات امنیتی نمود زیرا نگران آن بود که جنبش‌ها و شهروندان مسلمان عرب در این منطقه، اقداماتی علیه یکپارچگی سرزمینی، حاکمیت و صلح ثبات روسیه انجام دهند. سیاست و اقتصاد روسیه به گونه‌ای پویا درگیر مسایل مربوط به دریای مازندران و خلیج فارس و نحوه بهره‌برداری از منابع انرژی در این مناطق و نحوه انتقال آن به بازارهای جهانی و سرمایه گذاریهای شرکتهای برون منطقه‌ای و کمپانی‌های چندملیتی بود و سعی نمود بدینوسیله نفوذ سیاسی و موقعیت اقتصادی خود را در این بخش از جهان و در سطح بین‌المللی احیا نماید.

آمریکا به دلایل داخلی و خارجی دارای منافع بزرگی در خلیج فارس است. نگرانی اصلی آمریکا در مورد خلیج فارس به بیانیه سیاسی (دکترین) کارتر باز می‌گردد که در آن منافع زمین اقتصادی (ژئواکونومیک) ایالات متحده مشهود است. نیکسون گرچه به نوبه خود مدعی شد که آمریکا تنها به ۶ درصد نفت خلیج فارس نیاز دارد (در مقابل ۷۵ درصد برای اروپا، و ۹۰ درصد برای ژاپن)، با این حال روشن است که اثر طنین‌آمیز قطع نفت مایه فلج آمریکا خواهد شد. یک نویسنده آمریکایی (ویلیام اپلمن) در کتاب خود بنام «تراژدی دیپلماسی آمریکا» اعتراف کرد، «سیاست خارجی آمریکا در جستجوی گسترش در بازارهای برونمرزی دستیابی به مواد خام و مانند اینها گام برمی‌دارد، تا از نیاز به برخورد جدی با مسایل نابرابری اجتماعی و درونمرزی دوری جوید».

بنابراین چنین دیدگاهی که تجاوز و جنگ را از عوامل رونق اقتصادی می‌دانند سبب

می‌شود که آمریکا یک الگوی برتری جویانه را در منطقه خلیج فارس دنبال نماید که منازعه و درگیری، فروش جنون آور اسلحه، مسابقه تسلیحاتی، نظامی‌گری و گرایش به ستیزه‌جویی و کشتار و نابودی از ویژگیهای آن محسوب می‌شود. در این الگوی فرضی، کیک اقتصادی خلیج‌فارس، یک خوراک ویژه است که بایستی به هر بهایی بر آن چنگ انداخت و دیگران را از آن محروم کرد.

به این ترتیب خواه موضوع نفت باشد و یا نگرانی از کمونیسم و خطر کشورهای بزرگ منطقه (ایران و عراق)، گسترش عقاید و ایدئولوژی‌های افراطی که کشورهای متحد غرب (آمریکا) را در منطقه تهدید کند، و بالاخره نمادهای تروریسم (طالبان و القاعده که زمانی از متحدان آمریکا بودند)، می‌توانند واکنش شدید و حمله نظامی ایالات متحده را به همراه داشته باشد. نوع سیاست‌های آمریکا، طیف بزرگی از فشارهای سیاسی، تحریم‌های اقتصادی و جنگهای تنبیهی را در بر می‌گیرد که با عناوین گوناگون «سیاست مهار دوگانه»، «محور شرارت»، «طوفان صحرا»، «نظم نوین جهانی»، «عدالت بی پایان»، کشورها و ملتهای منطقه را مورد هدف قرار می‌دهد.

در واقع موفقیت‌های آمریکا در جنگ‌های کویت و افغانستان، تحلیل گران پنتاگون را نسبت به کارآیی انتخاب نظامی و حق ایالات متحده در ایفای نقشی فعال در امور منطقه و تکرار تجارب گذشته در مورد کشورهای دیگر، متقاعد ساخته است. حتی در صورت عادی شدن شرایط منطقه‌ای از نظر آمریکا و روی کار آمدن دولتی بالنسبه اعتدالی در ایالات متحده که منجر به کاهش نیروها و ناوگان این کشور در خلیج فارس و مناطق اطراف آن گردد، بی تردید واشنگتن تسهیلات و پایگاههایی را که در نتیجه جنگ کویت توسط اعضای شورای همکاری خلیج فارس به او اعطا شده بود، از دست نخواهد داد. قراردادهای امنیتی آمریکا با کشورهای شورای همکاری، واشنگتن را بصورت شریک اصلی و بزرگتر در مسایل دفاعی این کشورها درآورده است. از دیدگاه آمریکا مهمترین نحوه تقویت بازدارندگی و دفاع در خلیج فارس آن است که به نحوی روشن و همه جانبه توسط ایالات متحده ترتیب داده شود. آمریکا مایل است که

خلیج فارس دارای یک نیروی دفاعی آماده برای جنگ باشد و به عبارت دیگر این منطقه بصورت یک دژ نظامی در آید. به هر حال باملاحظه حقایق موجود، ایالات متحده باتشویق خاموشی حکام منطقه (شرکای خاموش)، خود را محور اصلی امنیت خلیج فارس ساخته است. با اینکه آمریکا از نشانهای رسمی «نیروی دائم» خلیج فارس اجتناب می‌کند، ولی وجود مرکز ناوگان پنجم آمریکا در بحرین و پایگاههای متعدد هوایی زمینی و دریایی اینکشور در کویت، قطر و عمان، یادآور این موضوع است که، حضور گسترده نیروهای ایالات متحده در خلیج فارس قابل مقایسه با هیچ نقطه دیگری در جهان نمی‌باشد. جوامع سخت کنترل شده شورای همکاری خلیج فارس در تلاش برای سرپوش گذاشتن بر اشغال محترمانه کشورشان توسط آمریکا، اغلب اقداماتی انجام می‌دهند. در یک زمان آل سعود خروج کامل نیروهای آمریکایی را از عربستان اعلام کردند، با این حال بسادگی گردانهای نیروهای ویژه ایالات متحده راکه هرگز پایگاه نظامی ظهران را ترک نکردند، همراه با دیگر نیروها و تسلیحاتی که خارج نشدند، نادیده گرفتند.

جنگ نفت که آنرا با جنگ تریاک در چین مقایسه کرده‌اند، منافع گسترده‌ای را از جهات گوناگون نصیب آمریکا ساخت که هرگز حاضر به از دست دادن آنها نیست. نباید فراموش کرد که امپراتوری بریتانیا به بهانه مبارزه با دزدان دریایی و عبور بردگان در خلیج فارس، به این منطقه لشکرکشی نمود و بمدت دو قرن در سواحل آن استقرار یافت.

بنابراین اقدام آمریکا در دورساختن دیگر بازیگران خارجی از خلیج فارس امری طبیعی است و مشابه اقدام انگلستان در قرون گذشته (۱۸ و ۱۹ و ۲۰ میلادی) است همچنان که ایالات متحده به خروج از اروپا و دیگر نقاط جهان ادامه می‌دهد در خلیج فارس و مناطق مجاور آن برای برنامه‌یزیهای نظامی اهمیت بیشتری قائل می‌شود. معاملات چندین میلیارد دلاری آمریکا با کشورهای خلیج فارس در چارچوب «اسلحه در مقابل نفت» بطور کامل به نفع ایالات متحده است، زیرا نه تنها منبع درآمد مهمی برای آمریکا است و چرخ صنایع جنگی این کشور را به تحرک می‌اندازد، بلکه دلارهایی راکه برای خرید نفت خرج شده به‌گردش انداخته و دوباره آآنها را به ایالات متحده باز می‌گرداند. طبق طرح آمریکا کشورهای خلیج فارس نیاز به اسلحه داشته،

پول خرید آن را دارند و به عنوان مقدمه‌ای برای عملیات نظامی آمریکا در منطقه مورد استفاده ایالات متحده قرار می‌گیرد.

در این پژوهش تأکید اصلی به بحران خلیج فارس بدنبال اشغال کویت توسط عراق، سیاست آمریکا در واکنش به این مسأله و موفقیت ایالات متحده در همراه نمودن قدرتهای بزرگ جهان و قدرتهای منطقه‌ای، با خود علیه کشور متجاوز، جنگ کویت و پیامدهای آن در منطقه در دهه ۱۹۹۰ بوده است. این رویدادها که به معنای سیطره نسبی آمریکا بر خلیج فارس در این دهه بود بالضروره بدان معنا نیست که در دهه بعدی و در قرن جدید نیز وضع بدین منوال خواهد بود. آمریکا در سال ۲۰۰۱، حوادث سپتامبر و جنگ در افغانستان مواجه شد که از جمله پیامدهای آن حضور گسترده نظامی ایالات متحده در کشورهای افغانستان، آسیای مرکزی و قفقاز می‌باشد، مبارزه جدید آمریکا با نیروهای مسلمان و جنبش‌های اسلامی به بهانه جنگ با تروریسم، مسایل گوناگون و پیچیده‌ای را در سطح این مناطق پدید آورده که ابعاد آن در بلندمدت ناشناخته و مبهم است. وضعیت نامطمئن و سیالّی که در منطقه خلیج فارس و مناطق مجاور چون افغانستان وجود دارد، چالش‌ها و فرصت هایی برای قدرتهای بزرگی همچون روسیه، چین و قدرتهای منطقه‌ای نظیر هند، پاکستان و ترکیه ایجاد نموده که احتمال جبهه‌بندی‌ها و کنارزدن یکدیگر را فراهم می‌آورد. بازی بزرگ و جدیدی که در این بخش از جهان شروع شده و با منافع کلان نفت و گاز همراه شده جاذبه چنین اقداماتی را افزایش می‌دهد و قوی‌تر از آن است که بتوان در برابر آن مقاومت کرد.

دیگر آنکه مناسبات و ارتباط قدرت در منطقه خلیج فارس بسیار شکننده و آبگونگر است و از روی عدم اطمینان نسبت به آینده افزایش می‌یابد. توازن سیاسی منطقه‌ای به عوامل گوناگونی بستگی دارد که تحقق آن حتی برای میان مدت نیز بعید بنظر می‌رسد. در دهه ۱۹۷۰ نوعی الگوی مناسبات سیاسی در خلیج فارس بوجود آمد که به ثبات نسبی در این منطقه انجامید. دهه ۱۹۸۰ این توازن سیاسی درهم شکست و در منطقه بمدت یکدهه شرایط جنگی پدید آمد، دهه ۱۹۹۰ این شرایط تداوم یافت و اوضاع بحرانی بر خلیج فارس حکمفرما شد.

این نااطمینانی‌ها که از مشخصه‌های بارز مداخلات خارجی و مناسبات شکننده درون منطقه‌ای است، افق برخورد و کشمکش را بسیار پررنگ می‌نماید. در خاتمه جنگ ایران و عراق که با استقبال ملتها و کشورهای منطقه مواجه شد، این تصور و امید را بوجود آورد که تا سالها صلح و آرامش در خلیج فارس برقرار بماند. جنگ عراق و اشغال کویت یک واپس زدگی عمومی در قبال برپایی جنگ در سطح منطقه پدید آورد و این تلخی و سوءظن نزد همگان ایجاد نمود که دور خشنونت و نقش نیروهای ویرانگر و درگیری طولانی در این بخش از جهان ادامه دارد. حوادث سپتامبر آمریکا و جنگ افغانستان که آثار و پیامدهای آن خلیج فارس کشیده شده به احتمال زیاد ماهها بلکه سالها، به طول می‌انجامد تا نوعی توازن را در این منطقه برقرار شود و طی آن قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه خلیج فارس به مصالحه نیمه رسمی (دفاکتو) یا رسمی (دوژور) در مورد محدودیت قدرت و خواست‌ها و زیاده‌طلبی‌ها دست یابند. تا آنزمان چهره منطقه خلیج فارس، وقوع جنگ و درگیری را قطعی‌تر از صلح و آرامش می‌نمایاند. حذف و غیبت عوامل اصلی بالقوه درگیری و کشمکش، از جمله ادعاهای ارضی و مرزی همسایگان علیه یکدیگر و کاهش مسابقه تسلیحاتی مؤید این نکته میتواند باشد که اطمینان و صلح ناشی از خیال‌های خوش و بیهوده نیست در هر صورت وضعیت قابل قبول بر این نظام منطقه‌ای آنست که مناسبات قدرتی تازه و پایدار در خلیج فارس پدید آمد مجموعه‌ای که بتواند جلوی درگیری و جنگ راگرفته و از منافع مشروع همه کشورهای این منطقه حمایت کند و در عین حال از باج خواهی و سلطه‌طلبی قدرت‌های خارجی جلوگیری نماید.

مطابق این نظریه، دفاع از صلح و امنیت خلیج فارس در درجه نخست در حوزه مسئولیت و از جمله وظایف کشورهای این منطقه است. مسأله مهم در این زمینه روشن نمودن این مطلب است که حضور نیروهای خارجی در نهایت به ضرر کشورهای خلیج فارس می‌باشد. قبول این منطق که اهداف حضور نیروهای بیگانه و دیدگاه قدرتهای بزرگ و دولتهای سلطه‌جو با منافع واقعی کشورهای منطقه در تضاد می‌باشد، می‌تواند سهم مهمی در مشارکت دولت‌های خلیج‌فارس در رسیدن بیک چهارچوب امنیتی و حفظ ثبات و آرامش در این منطقه داشته

باشد.

اکنون به دنبال دو دهه درگیری، مداخله و جنگ در منطقه، کشورهای خلیج فارس بخوبی درک کرده‌اند که قدرتهای خارجی، دوستان، متحدان همیشگی و راهبردی در این منطقه ندارند بلکه بیشتر به دنبال منافع پایدار در این بخش از جهان حضور یافته‌اند. قدرتهای سلطه‌گر خارجی به نوبه خود با این مسأله مواجه شده‌اند که در کشورهای خلیج فارس که در طبقه‌بندی‌های جهان سوم قرار دارند و با مشکلات رشد جمعیت و بیکاری، کاهش درآمدهای نفت و مهاجران مواجه هستند، نیروهایشان آماج گروههای مخالف و ناراضی قرار می‌گیرند و در بلندمدت ادامه حضورشان حتی بامخالفت رژیمهای حاکم در منطقه روبرو خواهد شد.

بنابراین دستیابی بیک امنیت دسته جمعی و پایدار در گرو همکاری حقیقی میان کشورهای خلیج فارس می‌باشد واقعیت‌های نوپا و نیروهای نوین در حال برخاستن که دیر یا زود نظم منطقه را به چالش خواهند کشاند، توافق مشترک میان کشورها و ملتهایی که در یک منطقه جغرافیایی قرار دارند را امری اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

خاتمه

هنگامی که در اواخر سال ۱۳۸۱ این کتاب مراحل نهایی تدوین را می‌گذراند چالش در مناسبات میان آمریکا و عراق رو به فزونی بود. با این حال حمله ناگهانی آمریکا و انگلستان به رژیم صدام حسین و فروپاشی سریع رژیم بعث در بغداد چندان قابل پیش‌بینی نبود.

هر چند قبل از حمله نیروهای ائتلاف به عراق، برخی ویتنام دیگری برای ایالات متحده تصور می‌کردند و پیش بینی کرده بودند که جنگ به طول انجامد و نیروهای آمریکا در یک جنگ فرسایشی توان خود را از دست داده و به سرعت کشور عراق را ترک خواهند کرد، معهذا به رغم این تحلیل‌ها و فرضیّات جنگ سه هفته‌ای عراق نشان داد که ایالات متحده در طول دهه ۱۹۹۰ با اقدامات خود زمینه حمله و سرنگونی رژیم بعثی را به دقت از نظر نظامی فراهم نموده بود، گرچه در صحنه سیاسی و در شورای امنیت سازمان ملل با کارشکنی سایر قدرتهای جهانی مواجه گردید. به رغم مخالفت‌های جهانی و منطقه‌ای گروه حاکم بر واشنگتن موسوم به «محافظه کاران جدید» موفق شدند همچنانکه حکومت طالبان را در افغانستان مقهور ساختند، رژیم صدام حسین در عراق را نیز به سرعت سرنگون سازند.

بطوریکه در این کتاب و در بخش مربوط به سیاست آمریکا در خلیج فارس آمده، طرح سرنگونی رژیم بعثی عراق از مدتها قبل در دستور کار دولت ایالات متحده قرارگرفته بود، با این وجود اجرای عملی آن یک جهش بزرگ در سیاست‌های جهانی و اهداف منطقه‌ای واشنگتن محسوب می‌شود. این امر همچنین به برتری و سلطه‌جویی مطلق آمریکا در خلیج فارس منجر شده و جایگاه آنرا در مقابل معارضان و رقبای جهانی‌اش بشدت و بنحو بی‌سابقه‌ای تقویت و

ارتقاء بخشیده است.

به‌گونه‌ای مشخص این جهش و یکه‌تازی آمریکاکه پس از جنگ سرد و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم ابعاد جدیدی یافته بود. بدنبال سقوط بغداد که زمانی به عنوان پایتخت رادیکالیسم عرب محسوب می‌شد، در صحنه روابط بین‌الملل و بویژه خلیج فارس تأثیرگذار خواهد بود. این تأثیرگذاری به صورتی است که قدرتهای مطرح در صحنه جهانی مجبور خواهند شد که سیاست‌هایی اتخاذ کنند که اصطکاک منافع و احتمال تضاد و برخورد با قدرت مسلط جهانی راکاهش داده و به کمترین میزان خود برسانند.

در این نظام جدید جهانی مفروض، وجود یک هرم سلسله مراتبی قدرت که قدرت اول با فاصله زیادی نسبت به دیگر قدرتها قرار گرفته، مشهود می‌باشد. بنابراین قدرت سلطه‌گر که کنترل اصلی مهمترین منطقه نفت‌خیز جهان یعنی خلیج فارس را به عنوان پاداش قدرت بدست گرفته، کوشش خواهد کرد که با ایجاد و استقرار نظم مورد نظر خود، جایگاه خویش در سطح بین‌المللی تثبیت کرده و نقش محوری‌اش را در این چارچوب ایفا نماید.

براین اساس به نظر می‌رسد که جنگهای آمریکا در منطقه خلیج فارس و بویژه مسئله اشغال عراق، کل روابط سیاسی، نظامی و امنیتی را در این منطقه و مناطق همجوار آن از جمله خاورمیانه را دچار تحول اساسی کرده است و وضعیت جدیدی را در مقابل کشورهای این بخش از جهان پدید آورده است. سرنگونی رژیمهای منطقه توسط قدرت مدرن و پیچیده نظامی و دگرگونی و استحاله حکومتها از داخل، بیانگر «یک سیاست دومینو» از نوع آمریکایی آن در خلیج‌فارس می‌باشد که به دیگر کشورهای اطراف این منطقه تسری خواهد یافت.

سرانجام باید گفت از آنجا که مقوله قدرت در سیاست‌های جهانی امری محتوم و ثابت نمی‌باشد، پرسش‌ها، ابهامات و تردیدهای فراوان در مورد آنچه که در این منطقه به وقوع خواهد پیوست وجود دارد. این مسئله که محافظه کاران نو در آمریکا تا چه اندازه قادر به تداوم استفاده از ابزارهای نظامی برای پیشبرد اهداف خود در کشورهایی که هزاران کیلومتر با ایالات متحده فاصله دارند، می‌باشند؟ آیا نبرد آمریکا برای ساختن دنیای جدید در این منطقهٔ گسترده با

مجموعه قدرت مادی و معنوی آن، می‌تواند راه بجایی برد و اینکه ازسرگیری قالب جدید از استعمار غربی امکان‌پذیر است؟

در هر صورت تحولات جدید نشان می‌دهد که خلیج فارس همچنان منطقه‌ای تهدیدآمیز برای منافع آمریکا است و ساختن دنیای جدید با تعریف جدیدی از آمریکا به آسانی در آن مسیر نمی‌باشد و این موضوعی است که به مطالعه، بحث و پژوهش زیادی در اطرافش نیاز دارد.

فهرست منابع

الف) فارسی

اول ـ کتابها

۱ـ آشتی، نصرت‌الله: «ساختار حکومت عربستان سعودی»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول، ۱۳۶۶.

۲ـ اسدی، بیژن: «علائق و استراتژی آمریکا در خلیج فارس»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۶.

۳ـ اسدی، بیژن: «علائق و استراتژی ابرقدرتها در خلیج فارس ۱۳۶۸-۱۳۵۷»، تهران: انتشارات شهید بهشتی، ۱۳۷۱.

۴ـ اسدی، بیژن: «خلیج فارس و مسایل آن»، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، «سمت»، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۱.

۵ـ الهی، همایون: «خلیج فارس و مسایل آن»، تهران: نشر قومس، ۱۳۶۸.

۶ـ امامی، محمدعلی: «بررسی روابط سیاسی سوریه و عراق در دهه ۱۹۸۰»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴.

۷ـ امامی، محمدعلی: «عوامل تأثیرگذار داخلی در خلیج فارس»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰.

۸ـ امیدوارنیا، محمدجواد: «چین و خاورمیانه»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۸.

۹ـ امیری، عباس: «خلیج فارس و اقیانوس هند در سیاست بین‌الملل»، تهران: مؤسسه‌ی پژوهش‌های سیاسی و اقتصادی بین‌المللی، ۱۳۵۵.

۱۰ـ بشردوست، علی و واردی، محمد: «گسترش نقش رهبری ژاپن در آسیا»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲.

۱۱ـ حکمی، نسرین: «ژاپن و استراتژی قدرت»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷.

۱۲ـ خالوزاده، سعید: «نقش انگلیس در معادلات قدرت در اروپا»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۷.

۱۳ـ دنچف، الکس و کوهن، دن: «دیدگاههای بین‌المللی دربارهٔ جنگ خلیج فارس»، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵.

۱۴ـ رحمانی، علی و تائب، سعید: «گفت وگوهای ایران و اروپا»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵.

۱۵ـ رندل، جاناتان: «با این رسوایی چه بخشایشی؟ تحلیل مسایل سیاسی کردستان»، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر پانیذ، چاپ اول ۱۳۷۹.

۱۶ـ سروان ـ شرایبر، ژان ـ ژاک: «تکاپوی جهانی»، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر نو، ۱۳۶۱.

۱۷ـ طارم سری، مسعود و عالم، عبدالرحمن و مستقیمی، بهرام: «چین: سیاست خارجی و روابط با ایران (۵۷-۱۳۲۸)»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۴.

۱۸ـ علم، اسداله: «گفتگوهای من با شاه»، تهران: انتشارات طرح نو، بهار ۱۳۷۱.

۱۹ـ فرامرزی، احمد: «راه آهن اروپا و خلیج فارس»، تهران: داورپناه، ۱۳۴۶.

۲۰ـ فونتن، آندره: «بعد از آنها چه آب و چه سراب، از کابل تا سارایوو ۱۹۷۹-۱۹۹۵»، ترجمه فرزاد همدانی، تهران: نشر فاخته، ۱۳۷۶.

۲۱ـ کاردانکوس، هلن: «نه صلح نه جنگ»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو، ۱۳۷۷.

۲۲ـ کوانت، ویلیام و فرانژر، روبرت و دومونریال، تری: «کدام امنیت برای خلیج‌فارس»، ترجمه

کامیاب منافی، تهران: اداره ترجمه وزارت امور خارجه، پاییز ۱۳۶۴.
۲۳ـ لیسی، رابرت: «سرزمین سلاطین»، ترجمه فیروزه خلعت‌بری، تهران: چاپ شباویز، چاپ چهارم، جلد اول، مرداد ۱۳۷۴.
۲۴ـ مستقیمی، بهرام: «دگرگونی نظام بین‌المللی، تسلط جهانی اروپا و ارزشهای اروپایی (۱۹۱۴-۱۸۱۵ میلادی)»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳.
۲۵ـ مصباحی، محی‌الدین: «تحلیل و بررسی نظامی نیروهای واکنش سریع و مداخله آمریکا در خلیج‌فارس»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۶.
۲۶ـ هالیدی، فرد: «عربستان بی‌سلاطین»، ترجمه بهرام افراسیابی، تهران: چاپ سپهر، پاییز ۱۳۶۰.
۲۷ـ «گزیده اسناد خلیج فارس»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، جلد اول، ۱۳۶۸.
۲۸ـ «گزیده اسناد خلیج فارس»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، جلد دوم، ۱۳۶۹.

دوم ـ مقاله‌ها

۱ـ آصفی، حمدالله و وطن‌دوست، غلامرضا: «هم‌گرایی و ثبات در خلیج فارس»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۲۴-۱۲۳، سال دوازدهم، آذر و دی ۱۳۷۶.
۲ـ آلبرایت، مادلین: «آزمون سیاست خارجی ایالات متحده‌ی آمریکا»، ترجمه بدرالزمان شهبازی، مجله سیاست خارجی، سال دوازدهم، زمستان ۱۳۷۷.
۳ـ آلترمن، جان بی: «انقلاب اطلاع‌رسانی در خاورمیانه»، ترجمه جمشید زنگنه، در «مجموعه مقالات دهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز مطالعات خلیج فارس، ۱۳۸۰.
۴ـ احمد هاشم: «امنیت ملی مصر و ایران و خلیج فارس»، ترجمه باقر نصیری، در «مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز خلیج‌فارس، تیرماه ۱۳۷۳.

۵ـ اخوان زنجانی، داریوش: «ساختار نوین جامعه بین‌الملل و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس»، در «مجموعه مقالات ششمین سمینار خلیج فارس»، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز مطالعات خلیج فارس، ۱۳۷۵.

۶ـ اخوان زنجانی، داریوش: «نقش و جایگاه تحریم در سیاست خارجی آمریکا»، مجله سیاست خارجی (ویژه تحریم)، سال یازدهم بهار ۱۳۷۶.

۷ـ اسکافیلد، ریچارد: «شورای همکاری خلیج فارس و ایران، سرزمین مورد منازعه»، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، در «مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس».

۸ـ اطهری، اسداالله: «سیاست روسیه نسبت به خاورمیانه: میراث یلتسین و چالش پوتین»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۱.

۹ـ امامزاده فرد، پرویز: «پدیده جهانی شدن و آثار آن در حیات سیاسی ـ اجتماعی منطقه‌ی خاورمیانه»، فصلنامه سیاست خارجی (ویژه جهانی شدن)، سال چهاردهم، تابستان ۱۳۷۹.

۱۰ـ امامی، محمدعلی: «خلیج فارس و دیدگاههای امنیتی»، در «مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس».

۱۱ـ امیری، مجتبی: «ریچارد نیکسون و رویای رهبری آمریکا در جهان»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۸۰-۷۹، سال هشتم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳.

۱۲ـ امین صیقل: «مفهوم امنیت خلیج فارس از نظر ایالات متحده»، ترجمه امیر سعیدالهی، در «مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس».

۱۳ـ بارام، آماتزیا: «ارزیابیها و ارزیابیهای غلط در بغداد»، ترجمه محمدحسین آریا، در «دیدگاههای بین‌المللی درباره جنگ خلیج فارس»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵.

۱۴ـ بیگلری، رستم: «دکترین کارتر درباره امنیت خلیج فارس»، در «مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲.

۱۵ـ بیل، جیمز: «امنیت منطقه‌ای و ثبات داخلی در خلیج فارس»، ترجمه باقر نصیری در

«مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس».
۱۶ـ پاشا، ا.ک: «هند، ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس: مسایل مشترک سیاسی و استراتژیک»، در «مجموعه مقالات هشتمین همایش بین‌المللی خلیج فارس»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز مطالعات خلیج فارس، ۱۳۷۷.
۱۷ـ تائب، سعید: «الزامهای سیاسی و اقتصادی ژاپن در خلیج فارس»، در «مجموعه مقالات پنجمین سمینار خلیج فارس»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز مطالعات خلیج‌فارس، ۱۳۷۴.
۱۸ـ تاناکا، کیوچیرو: «ژاپن، نگران امنیت منطقه‌ای خلیج فارس»، در «مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس».
۱۹ـ جیان، لی وی: «ایران و بحران خلیج فارس»، ترجمه جمشید زنگنه، در «مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس».
۲۰ـ چامسکی، نوام: تلقی آمریکا از نظام نوین جهانی»، ترجمه مجتبی امیری، روزنامه اطلاعات، ۳۰ آبان ۱۳۷۰.
۲۱ـ چوبین، شهرام: «سیاستهای منطقه‌ای و جنگ»، در «دیدگاههای بین‌المللی درباره جنگ خلیج فارس».
۲۲ـ حسنات، فاروق: «پدیداری الگوهای ساختار امنیتی در خلیج فارس»، ترجمه جمشید زنگنه، در «مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس».
۲۳ـ حسنات، فاروق: «اختلافات ارضی عامل بی‌ثباتی ترتیبات امنیتی خلیج فارس»، ترجمه باقر نصیری، در «مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس».
۲۴ـ حسن عبدالله جوهر و عبدالکریم خضر عبدالله: «منطقه خلیج فارس میان فشارهای اقتصادی جهانی و چالشهای همسویی منطقه‌ای»، ترجمه لواء رودباری، در «مجموعه مقالات دهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس».
۲۵ـ دنچف، الکس و کوهن، دن: «پیشگفتار: معیارهای اخلاقی»، در «دیدگاههای بین‌المللی

درباره جنگ خلیج فارس».

۲۶ـ دهقانی فیروزآبادی، جلال: «سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی»، مجله سیاست خارجی (ویژه‌ی اروپا)، سال سیزدهم، تابستان ۱۳۷۸.

۲۷ـ راجرز، پل: «نفت و امنیت در خلیج فارس»، ترجمه جمشید زنگنه، در «مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس».

۲۸ـ رابینز، فیلیپ: «کشورهای جامعه اروپا و خلیج فارس»، ترجمه جمشید زنگنه، در «مجموعه مقالات دومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳.

۲۹ـ رضوی، گوهر: «امنیت خلیج فارس: غرب در برابر دیگران؟! یک دیدگاه جهان سومی»، ترجمه زنگنه، در «مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس».

۳۰ـ روشندل، جلیل: «ورای اقدامات آمریکا و انگلیس در خلیج فارس، تأثیر آن بر ترتیبات امنیتی همکاری‌آمیز»، ترجمه مرضیه ساقیان، در «مجموعه مقالات نهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس»، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز مطالعات خلیج فارس، ۱۳۷۸.

۳۱ـ شاهنده، بهزاد: «سیاست خاورمیانه‌ای چین با تکیه بر درهای باز»، فصلنامه خاورمیانه، سال دوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۴.

۳۲ـ صادقی، شمس‌الدین: «نقش منافع ژئوپلتیک ممالک نافذ خارجی در برخورد با مسایل خلیج‌فارس»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هشتم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۰.

۳۳ـ صفران، نداف: «ابعاد مسأله خاورمیانه قبل و بعد از جنگ خلیج فارس»، ترجمه لیلا سازگار، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۸۲-۸۱، سال هشتم، خرداد و تیر ۱۳۷۳.

۳۴ـ صلاح مختار: «نگرش آمریکا به ایران و عراق: تحولات آینده در خلیج فارس» در «مجموعه مقالات ششمین سمینار خلیج فارس.

۳۵ـ عبدالله یوسف السهر و حامد حافظ عبدالله: «جهانی شدن و پایان تاریخ و تأثیر آن بر کشورهای خلیج فارس»، ترجمه لواء رودباری در «مجموعه مقالات دهمین همایش بین‌المللی

خلیج فارس».

۳۶ـ عزیزی، محسن: «مختصری از سیاست دولت‌های اروپایی در خلیج فارس با توجه به اسناد دیپلماسی»، در «مجموعه مقالات خلیج فارس»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹.

۳۷ـ علی‌بابایی، غلامرضا: «مناسبات سیاسی ایران و انگلیس (از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۹)»، مجله سیاست خارجی (ویژه اروپا ۱)، سال سیزدهم، تابستان ۱۳۷۸.

۳۸ـ فرزین‌نیا، زیبا: «پاکستان و بحران خلیج فارس»، در «مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس».

۳۹ـ فرهی، فریده: «شناخت تحریم آمریکا علیه ایران»، مجله سیاست خارجی (ویژه تحریم)، سال یازدهم، بهار ۱۳۷۶.

۴۰ـ قاسمی، فرهاد: «ناکارایی سیستم کنترل و تعارضات منطقه‌ای در خلیج فارس»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هشتم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۰.

۴۱ـ کاکایی، سیامک: «نقش ترکیه در منطقه خاورمیانه (پس از جنگ سرد)»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال چهارم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۶.

۴۲ـ کولایی، الهه: «روسیه، ناتو و امنیت اروپا»، در فصلنامه سیاست خارجی (ویژه اروپا ۱)

۴۳ـ کوهن، دن: «سیاست بریتانیا در جنگ»، در «دیدگاههای بین‌المللی درباره جنگ خلیج‌فارس».

۴۴ـ کیسینجر، هنری: «خاورمیانه، جهانی دستخوش تحول»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۷۰-۱۶۹، سال شانزدهم، مهر و آبان ۱۳۸۰.

۴۵ـ گازیوروسکی، مارک: «سیاستهای قیمت جهانی نفت: درسهایی از گذشته و چشم‌اندازهایی برای آینده»، ترجمه بدرالزمان شهبازی، در «مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس».

۴۶ـ گلداستین، لارنس جی: «تحریمهای اقتصادی: علل سیاسی و تأثیرات اقتصادی»، ترجمه

مرضیه ساقیان، مجله سیاست خارجی، سال یازدهم، بهار ۱۳۷۶.
۴۷ـ گیلانی، هیثم: «طرح نظم خاورمیانه‌ای و ابعاد امنیتی آن»، ترجمه ب. شریعتمداری، روزنامه اطلاعات، ۲۹ آذر ۱۳۷۵.
۴۸ـ لاوال، ادوارد. ام: «امنیت دسته‌جمعی و روندهای مهم در رابطه با کشورهای خلیج‌فارس»، ترجمه جمشید زنگنه در «مجموعه مقالات دومین سمینار بررسی مسایل خلیج‌فارس».
۴۹ـ لوت. وک، ادوارد: «جنگ هوایی»، در «دیدگاههای بین‌المللی درباره جنگ خلیج‌فارس».
۵۰ـ لوهازن، یوردیس: «جنگ خلیج فارس؛ جنگی بر ضد اروپا»، ترجمه شهروز رستگار، مجله اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی، شماره ۱۰۸-۱۰۷، سال دهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۵.
۵۱ـ مجتهدزاده، پیروز: «جهان در سالی که گذشت»، مجله اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی، شماره ۱۴۰-۱۳۹، سال سیزدهم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۸.
۵۲ـ محمد سیدالسلیم: «امنیت خلیج فارس در دوران پس از جنگ سرد، در جستجوی نظمی نوین»، در «مجموعه مقالات پنجمین سمینار خلیج فارس»
۵۳ـ مردانی گیوی، اسماعیل: «جهانی شدن و هویت ملی» مجله اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی، شماره ۱۸۰-۱۷۹، سال شانزدهم، مرداد و شهریور ۱۳۸۱.
۵۴ـ مصالحه، محمد: «منطقه خلیج فارس و تحولات نظام نوین جهانی»، در «مجموعه مقالات ششمین سمینار خلیج فارس».
۵۵ـ موبرلی، جان: «همگرایی اروپا و ایران در خاورمیانه (دیدگاه شخصی)»، به کوشش: علی رحمانی و سعید تائب، در «گفت و گوهای ایران و اروپا»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵.
۵۶ـ موسوی، حسین: «گسترش ناتو به شرق و خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال ششم، شماره یک، بهار ۱۳۷۸.
۵۷ـ موسوی، حسین: «آمریکا و خاورمیانه پس از رویدادهای ۲۰ شهریور ۱۳۸۰»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هشتم، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۰.

۵۸ـ موسوی، میرطیب: «حمله آمریکا به افغانستان و مسایل داخلی ایالات متحده»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۷۸-۱۷۷، سال شانزدهم، خرداد و تیر ۱۳۸۱.

۵۹ـ ملکاوی، عصام: «منطقه خلیج فارس و نیازهای متغیر نظام بین‌الملل»، در «مجموعه مقالات ششمین سمینار خلیج فارس»

۶۰ـ نقیب‌زاده، احمد: «جامعه اروپا و مسایل خاورمیانه»، فصلنامه خاورمیانه، سال اول، شماره ۲۰، پاییز ۱۳۷۳.

۶۱ـ نقیب‌زاده، احمد: «اروپای متحد، دژ بی‌دفاع»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۹۶-۹۵، سال نهم، مرداد و شهریور، ۱۳۷۴.

۶۲ـ نوسنکو، ولادیمیر: «سیاست شوروی در جنگ خلیج فارس»، در «دیدگاههای بین‌المللی درباره جنگ خلیج فارس».

۶۳ـ نیکسون، ریچارد: «فرصت را از دست ندهید»، ترجمه محمد حدادی، روزنامه اطلاعات، ۳ بهمن ۱۳۷۰.

۶۴ـ ویرا دبلیو آی. سیری: «تجارت خلیج فارس از دیدگاه تاریخی»، ترجمه امیر مرتضوی، در «مجموعه مقالات دومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس».

۶۵ـ هانتینگتون، ساموئل: «آمریکا ابرقدرت تنها (گذار از نظام تک‌قطبی - چندقطبی)»، ترجمه مجتبی امیری وحید، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۴۲-۱۴۱، سال سیزدهم، خرداد و تیر ۱۳۷۸.

۶۶ـ هاورث، جولیان: «سیاست فرانسه در جنگ»، در «دیدگاههای بین‌المللی درباره جنگ خلیج فارس».

۶۷ـ هرسیج، حسین: «رابطه عملیات تروریستی و سیاست‌های مداخله‌گرایانه آمریکا»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۷۲-۱۷۱، سال شانزدهم، آذر و دی ۱۳۸۰.

۶۸ـ هرمن، ریچاردکی: «سیاست ایالات متحده در جنگ خلیج فارس»، در «دیدگاههای بین‌المللی درباره جنگ خلیج فارس».

۶۹ـ هوگلاند، اریک: «دیدگاههای ایالات متحده در مورد امنیت خلیج فارس»، ترجمه باقر نصیری، در «مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس».

۷۰ـ یمانی، مای: «اسلام و نوگرایی: روحیات نسل جدید در عربستان سعودی»، ترجمه شهرام ترابی، در «مجموعه مقالات نهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس».

۷۱ـ «روابط ترکیه و آمریکا، تأثیر ایران و عراق بر روابط دو کشور»، هفته‌نامه ترجمان، سال دوم، شماره ۵۵، آذر ۱۳۷۵.

۷۲ـ «سیاست آمریکا در قبال ایران و عراق»، در (سمپوزیوم خاورمیانه، ۱۴ فوریه ۱۹۹۴)، فصلنامه خاورمیانه، سال اول، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۳.

۷۳ـ «مسایل و مشکلات جهان آینده از دید هنری کیسینجر»، در (نشریه سیاست بین‌الملل چاپ فرانسه)، روزنامه اطلاعات، ۱۴ دی ۱۳۷۱.

ب ـ عربی

۱ـ حتّی، ناصیف یوسف: «التحوّلات فی النظام العالمی و المناخ الفکری الجدید و انعکاسه علی النظام الاقلیمی العربی»، فی «العرب و تحدیات النظام العالمی»، (بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة، تشرین الاول، اکتوبر ۱۹۹۹)

۲ـ خیاط، ابراهیم: «جیتکس حیدرآباد»، الحیاة، ۳ تموز (یولیو) ۲۰۰۱

۳ـ الرّیس، ریاض نجیب: «العرب وجیر انهم» (لندن: ریاض الرّیس للکتب و النشر، ۱۹۸۹)

۴ـ سالمان، عبدالملک: «عشرون عاماً علی مسیرة مجلس التعاون الخلیجی الهاجس الأمنی مازال (یؤرق) سیاسات الدول الخلیجیة»، «سجل الاحداث الجاریة لمنطقة الخلیج (الفارسی) والجزیره العربیة و جوارها الجغرافیایی»، (جامعة الکویت، مرکز دراسات الخلیج (الفارسی) والجزیره العربیة، العدد الثامن عشر، ابریل ـ یونیو ۲۰۰۱).

۵ـ سالینجر، بیتر و لوران، اریک: «حرب الخلیج (الفارسی)، الملف السّری» (عمان ـ الاردن: دارالشروق للنشر والتوزیع، شباط ۱۹۹۱)

۶ـ السویدی، جمال سند، «ایران و الخلیج (الفارسی)»، (ابوظبی: مرکز الامارات للدراسات والبحوث الاستراتیجیة، الطبعة الاولی، ۱۹۹۶)

۷ـ الشایجی، عبدالله: «توازن الرعب» الوطن (الکویت)، ۳۰ مایو (آیار) ۱۹۹۸.

۸ـ شومان، توفیق: «حصاد عربی: أزمات واسئلة»، الانتقاد، الجمعة ۲۰۰۱/۱۲/۲۸.

۹ـ الصایغ، حبیب: «امن الخلیج (الفارسی) ـ الوجه الاخر، الخلیج (الفارسی)»، ۷ یونیو ۱۹۹۲.

۱۰ـ عطوان، عبدالباری: «العدالة الامریکیة المطلقة»، القدس العربی، الجمعة ۲۱ ایلول (سبتمبر) ۲۰۰۱.

۱۱ـ کانتور، روبرت: «السیاسة الدولیة المعاصرة»، ترجمه احمد ظاهر، (عمان: مرکز الکتاب الاردنی، سنة ۱۹۸۹)

۱۲ـ محمود ابراهیم حسین: «تقریر عن ندوة دول مجلس تعاون الخلیجی وجهود تحقیق الأمن و الاستقرار الاقلیمی خلال العقد القادم: الفرص والقیود»، ۱-۲ مایو ۲۰۰۱، «سجل الاحداث الجاریة لمنطقة الخلیج (الفارسی) والجزیرة العربیة و جوارها الجغرافی».

۱۳ـ المهنا، عبدالعزیز: «الخلیج (الفارسی) بعد الغزو و العراقی للکویت»، (الریاض، مطابع دارالهلال، ۱۹۹۱).

۱۴ـ النفیسی، عبدالله فهد: «مجلس التعاون الخلیجی الاطار السیاسی والاستراتیجی»، (لندن: النشر طه، ۱۹۸۲).

۱۵ـ النقیب، حسن خلدون: «المجتمع والدولة فی الخلیج (الفارسی) و الجزیرة العربیة من منظور مختلف»، (بیروت: مرکز الدراسات الوحدة العربیة، الطبعة الثانیه، ۱۹۸۹)

۱۶ـ هیکل، محمد حسنین: «حرب الخلیج (الفارسی) اوهام القوة والنصر»، (القاهرة: الناشر مرکز الاهرام، ۱۹۹۲)

۱۷ـ هیکل، محمد حسنین: «خریف خطر»، وجهات نظر، (قاهرة، دارالشروق، سبتمبر ۲۰۰۱)

۱۸ـ «ادارة بوش تستأنف تمویلها للمؤتمر العراقی»، الحیاة، الجمعة، ۱ شباط (فبرایر) ۲۰۰۲.

۱۹ـ «الیابان تسعی الی زیادة وارداتها النفطیة من الخلیج (الفارسی)»، الحیاة، تموز (یولیو)

۲۰۰۱.

۲۰ـ«انفتاح سعودی للالکترونیات»، الحیاة، ۳ تموز (یولیو) ۲۰۰۱.

۲۱ـ«شرکات یابانیة تقدم اقتراحاً لتطویر حقل نفطی ایرانی» الحیاة، ۹ تموز (یولیو) ۲۰۰۱.

ج ـ انگلیسی

اول ـ کتابها

1- Ahmad, Rashid: "Taliban: Islam, Oil and the New Great Game in Central Asia", New York: I. B. Tauris, 2000.

2- Baker, James: "The Politics of Diplomacy", New York: G. P. Putnam's Sons, 1995.

3- Balfour, Paul: "The End of Empire in the Middle East", Cambridge: 1991.

4- Fuller, Graham: Geopolitics of Turkey", Santo Monica, Ca: Rand, 1993.

5- Gause, Gregory: "Oil Monarchies", New York: Council on Foreign Press, 1994.

6- Graubard, Stephen. R: "Mr. Bush's war" London: Tauris, 1992.

7- Hunter, Shireen: "Turkey at the Crossroads: Islamic Past or European Future", London: Center for European Policy Studies, 1995.

8- Kupchan, Charles: "The Persian Gulf and the West", Boston: Department of Politics Princeton University, 1987.

9- Mango, Andrew: "Turkey: The Challenge of a New Role": Washington D.C.: The Center For Strategic and International Studies, 1994.

10- Miller, Aaron: "Search For Security: Saudi Arabian Oil and American Foreign Policy, 1939-1949", Chapell Hill: The University of North Carolina Press, 1980.

11- Potter, Lawrence and Sick, Gary: "Security in The Persian Gulf", New York: Palgrave, 2002.

12- Powell, Collin and Persico, Joseph: "My American Journey", New York: Random House, 1995.

13- Ramazani, R.K: "The Persian Gulf And The Strait of Hormuz", The Netherland: Sijthoff and Noordhoff, 1979.

14- Record, Jeffry: "The Rapid Developlment and U.S Military Intervention in the Persian Gulf", Massachusett, Cambridge: 1981.

15- Sick, Gary and Potter , Lawrence: "The Persian Gulf at The Millennium" New York: St. Martin's Press, 1997.

16- Tailor, Allen: "The Arab Blance of Power", Syracuse: Syracuse University Publications, 1982.

17- Teicher, Howard and Teicher Gayle: "Twin Pillars To Desert Storm", New York: William Marrow And Company. INC, 1993.

18- Wilson, Arnold: "The Persian Gulf", London: Oxford University Press, 1928.

19- Yorke, Valerie and Turner, Louis: "European Interests and (Persian) Gulf Oil", Policy Studies Institute and Royal Institute of International Affairs, Published by England and U.S.A, 1986.

20- Zulfikar Ali Bhutto, Speeches And Statements, 1 April 1973- 1 Agust 1973. Ministry of Information and Broadcasting Government of Pakistan, Islamabad.

دوم ـ مقاله‌ها

1- Alkadiri Raad, "Iraq and The (Persian) Gulf Since 1991", in "Security in The Persian Gulf" Edited By Lawrence G. Potter And Gary G. Sick, New York: Palgrave, 2002.

2- Alterman, Jon. B: "The (Persian) Gulf States and the American Umbrella", Middle

East Review of International Affairs, Journal, Volume 4, No 4 - December 2000.

3- Beedham, Brian: "A Survey of Defense and Democracies: A New Flag", The Economist, 1 September 1990.

4- Boyer, Peter. J.: "The Worrier, Newet Gingrich Returns", The New Yorker, 26 Nov 2001.

5- Brzezinski, Zibigniew and Scowcroft, Brent and Murphy Richard: "Differentiated Containment: Policy Toward Iran and Iraq", Foreign Affairs, May-June 1997.

6- Bundy, Mc George: "Nuclear Weapon and the (Persian) Gulf", Foreign Affairs, Vol. 70. No. 4. Fall 1991.

7- Cheema, Zafar Iqbal, "Pakistan's Nuclear Policies: Attitudes and Postures", in: P. R. Chari, Parviz Igbal Cheema, and Iftekharuzzaman, eds., "Nuclear Nonproliferation in India and Pakistan South Asian Perspectives", New Delhi: Monobar, 1996.

8- Ciller, Tansu: "The Role of Turkey in the New World", Strategic Review, Winter 1994.

9- Coker, Christopher: "Britain and the New World Order", International Affairs, Vol. 68. No. 3, July 1992.

10- Conry, Barbara: "America's Misguided Policy of Dual Containment in The Persian Gulf", Foreign Policy Briefing No. 33, 10 November 1994.

11- Cordesman, Anthony. H: "Dual Containment, Dealing With The Threats and Non-Threats From Iran", in "The Persian Gulf at the Millennium", Edited by Gary G. Sick and Lawrence Potter, New York: St. Martin's Press, 1997.

12- Corzine, Robert: "Saddam Casts Shadow Over Oil Market", Financial Times, 26 January 1996.

13- Crosette, Barbara: "US in Urged to Ease Call to Inspect Atomic Arms", New York Times, 22 December 1998.

14- Daalder, Ivo. H and Lindsay, James. M: "Nasty, Brutish, and Long: American's War on Terrorism", Current History, Vol. 100. No. 650. December 2001.

15- Delors, Jacques: "European Integration and Security", Survival, Vol. xxxiii, No. 2, March, April 1991.

16- Flynn, Gregory and Scheffer, David: "Limited Collective Security", Foreign Policy, No. 80, Fall 1990.

17- Foot, Peter: "Problems of Equity in Alliance Agreements", Aberdeen Studies in Defence Economics, No 23, Aberdeen: 1982.

18- Freedman, Robert. O: "U. S. Policy Toward the Middle East in Clinton's Second Term", Middle East Review of International Affairs, Journal, Volume 3, No. 1, March 1999.

19. Gergen, David: "Bye - Bye to the New World Order", US News and World Report, 8 July 1991.

20. Goldman, Peter: "America's Sprit", Newsweek, 31 October 1994.

21- Goodwin, Paul. H. B: "Soldiers and Statesman", in Samuel Kim, ed. "China and the World: New Directions in Chinese Foreign Policy", 2 nd ed., Boulder: Westview Press, 1994.

22- Gordon, Michael: "Russia, Iraq Pushing Ties", New York Times, 27 July 2000.

23- Greenberger, Robert and Lande, Laurie: Wall Street Journal, 18 June 1996.

24- Hadar, Leon. T.: "The Persian Gulf: A European Challenge to U.S. Hegemony?" in "The Persian Gulf at The Millennium".

25- Hallis, Rosemary: "Iran, Iraq: Dual Containment, and the Oil Market", RIIA Briefing Paper, No. 2h, Agust 1995.

26- Hasnat, Farooq: "Pakistan at The Crossroad of (Persian) Gulf War", National Seminar, 10 th February 1991, Lahore: Pakistan Institute of National Affairs.

27- Hearst, David: "Russia Signs 'Giant' Oil Deal with Iraq", Manchester Guardian Weekly, 18 February 1996.

28- Herrmann, Richard. K and Ayres, William: "The New Geo-Politics of The (Persian) Gulf: Forces for Change and Stability" in "The Persian Gulf at the Millennium".

29- Holmes, Steven. A: New York Times, 28 July 1990.

30- Howard, Michael: "1945-1995: reflections on half a Century of British Security Policy", International Affairs, Vol. 71, No. 4, October 1995.

31- Huntington, Samuel. P: "The Lonely Superpower", Foreign Affairs, March-April 1999.

32- Jenkins, Simon, Times, 12 Nov 1997.

33- Kadiri, Raad: "Iraq and the (Persian) Gulf Since 1991", in "Security in the Persian Gulf".

34- Kan, Shirley. A: "Chinese Missile and Nuclear Protiferation: Issues for Congress", Washington, D. C.: Congressional Research Service, Library of Congress, IB 92026, 24 June 1992.

35- Karawan, Ibrahim. A: "The Erosion of Consensus, Perceptions of (P) GCC States of Changing Region", in Security in The Persian Gulf".

36- Katz, Mark. N: "Russian-Iranian Relations in Putin Era", Demokratizatsiya, Vol. 10, No. 1, Winter 2002.

37- Koldozie, Edward. Jand Lipingwell, John. W. R.: "Reconstruction European Security: Cutting NATO, Enlargement Down to Size", Contemporary Security Policy, Vol. 18, No. 1, AP. 1997.

38- Kuriyama, Takakazu: "Japan's Foreign Policy", Japan Review of International Affairs, Vol 5, Number 2, Fall and Winter 1991.

39- Lansford, Tom and Yetiv, Steve: "Euro-American Rivalry and Security in the Persian Gulf", Defense Analysis, Vol 13, No. 1, April 1997.

40- Levy, Jack: "Theories of General War", World Politics, 37, 3 (1985).

41- Liping, Xia: "New Adjustment to US National Security Strategy", Foreign Affairs Journal, Beijing: China, No. 25, September 1992.

42- Magdy, Omar: "India and Pakistan: a Nuclear Confrontation or Mutual Deterence", all-Itihad, 1 July 1998.

43- Martin, Jurek: "A Blow to Détente", Financial Times, 2 Janvier 1980.

44- McDonald, Scott. B.: "European-Middle Eastern Relations: What Looms on the Horizon", Middle East Insight 8, July-August 1991.

45- Mortimer, Edward: "European Security After the Cold War", Adelphi Paper, 271 IISS Brassey's, Summer 1992.

46- Peterson, J. E: "The Historical Pattern of (Persian) Gulf Security", in "Security in the Persian Gulf".

47- Rashid Ahmed Khan: "India's Indian Ocean Pollicy: Origin and Development", Strategic Studies, Islamabad: Vol. VI, No. 4, Summer 1983.

48- Riddell, Peter and Barber, Lionel: "Outward, Onward and Upward", Financial Times, 29 September 1997.

49- Rouleau, Eric: "America's Tune Yielding Policy Towards Iraq", Foreign Affairs, Vol. 74, No. 1, Jan-Feb 1995.

50- Saito, Shiro: "Building a New Order in a Region of Diversity Japan's Crucial Role", Japan Review of International Affairs, Vol. 6, Special Issue.

51- Schloesser, Jeffery: "U.S. Policy in the Persian Gulf", Dept of State Bulletin, Vol. 89, Oct 1987.

52- Schmit, Eric: "U.S. and Kuwait Sign Pact on Troops", The New York Times, 20 September 1991.

53- Schofield, R. N.: "Borders and Territoriality in the Persian Gulf and Arabian Peninsula during the Twentieth Century" in Schofield (ed), The Territorial Foundation of the Persian Gulf States, London: ucl Press, 1993.

54- Schwarz, Benjamin: "Cold War Continuities: US Economic and Security Strategy Towards Europe", The Journal of Strategic Studies, Vol. 17, No. 4. December 1994.

55- Serfaty, Simon: "Bridging the (Persian) Gulf Across the Atlantic: Europe and the United States in the Persian Gulf", The Middle East Journal, Middle East Institute, Vol. 52, No. 3, Summer 1998.

56- Singh, K.R.: "India and The (Persian) Gulf", Post-War (Persian) Gulf, Seminar, 27 March 1992, (Persian) Gulf Studies Programme, Center For West Asian and African Studies, School of International Studies, Jawaher lal Nehru University, New Delhi.

57- Suponina, Yelena: "Iraq and Russia Reach Compromise", Moscow News, 6-12 October 1999.

58- Tachibana, Toru: "Japanese Diplomacy at the Time of the (Persian) Gulf War", JJM Review, No. 15, Winter 1992.

59- Truehart Charles and Hoffman, David: "France and Russia Differ From U.S in Agendas on Iraq", Washington Post, 13 November 1997.

60- Tyler, Patrik E.: "(Persian) Gulf Security Talks Stall Over Plan for Saudi Army", The New York Times, 13 October 1991.

61- Tyler, Patrik: "Pentagon's New World Order: US to Reign Supreme", International Herald Tribun, 9 Mars 1992.

62- Wolfowitz, Paul D.: "Clinton's First Year", Foreign Affairs, Jan-Feb, 1994.

63- Ynch, Colum L.: "UN Arms Inspectors Back Down", Washington Post, 31 August 2000.

64- Youssef M. Ibrahim,: "(Persian) Gulf Nations Said to Be Committed to U.S. Alliance", The New York Times, 25 October 1991.

65- "Amir of Kuwait Endorses China's Entry into GATT, "Xinhua, 12 March 1993.

66- "China in Crisis", The Financial Times, 2 November 1990.

67- "Iraq Coming Back Into the Fold", Washington Post, 22 November 2000.

68- "Reflections of (Persian) Gulf Cooperation", American Arab Affairs, Fall 1986.

69- "The Host With the Most, Fellow Traveller", Time, 11 November 1991.

70- "The Patient Accumulation of Successes" The Econmist, January 2002.

71- "War in the Persian Gulf, The U.S. Take Sides", A Staff Report to the Committee on Foreign Relations United States Senate, Washington: U.S. Government Printing Office, 1987.

د ـ فرانسه و آلمانی

1- Bahr, Egon: Die Normalisierung der deutschen Aussen Politik. Mündige Partnerschaft statt bequeme Vormundschaft, in: I.P., Nr 1/ 1999.

2- Dulphy, Anne: "La Politique éxterieur de la France depuis 1945", Paris: .Édition Nathan, 1994.

3- Fredet, J. C: "Les Industrielle Française de l'Armement Inquiets", Le Matin, 21 Mai 1981.

4- Genestar, Alain: "Les Péchés du Prince", Paris: Grasset, 1992.

5- Gresh, Alain et Vidal, Dominique: "Golfe (Persique), Clés Pour une guerre annoncée, Paris: Le Monde - édition, 1991.

6- Haig, Alexander: "l'Amérique n'est Pas Une île, Paris: Plon, 1985.

7- Labrousse, Henri: "Une Stratégie de Dissuasion Pour le Golfe (Persique)?" Défense Nationale, Avril 1982.

8- Mitterand, François: "Une Vocation Prioritaire", Le Monde, 8 Oct 1981.

9- Pisani, Edgard: "Persist et Signe", Paris: Jacob, 1992.

10- Primakov, Evgueni: "Dossier Secret des négociation Soviétique Sur le Golfe (Persique)", Courrier international, 28 Février 1991.

11- Sanberk, Ozdem: "La démarch européenne de la Turquie et la Construction européenne", Politique étrangère, No. 4, Hiver 1989, 54e, ANNÉE.

12- "Du Golfe Persique à la Chine. des Conflits à haut risque", le Monde Diplomatique, Novembre 2001.

13- "Menaces sur les Puits du Golfe (Persique)", Défense Nationale, Juillet 1981.

14- Wolfgang Günter Lerch, "Ratlos im Irak", Num 297, 22 Dezember 1998.

هـ ـ منابع چینی و روسی (ترجمه شده به زبان فارسی)

اول ـ چینی

۱ـ شی، خوچونگ: «جهان پس از جنگ سرد»، شانگهای: انتشارات آموزش، سال ۲۰۰۰.

۲ـ یو، چن گویی: «گشایش سرزمین‌های شمالی غربی چین به سوی غرب»، انتشارات خلق نینگ شیا، ۱۹۹۲.

۳ـ وانگ، جین لیه: «تحلیلی بر بحران خاورمیانه»، پکن: انتشارات علوم جهانی، ۱۹۹۶.

۴ـ روزنامه مردم.

۵ـ خبرگزاری شین هوا.

دوم ـ روسی

۱ـ والریا، سیچوا: «اعلامیه عدم رضایت»، نشریه سی ودنیا، ۲۴ نوامبر ۲۰۰۰.

۲ـ ولادیمیر کوچرنکو: «چه اندازه ایده در نزد ایرانیان وجود دارد؟» نشریه روسیسکایاگازتا، ۱۲ مارس ۲۰۰۱.

۳ـ کراسنایا زوزدا (ستاره سرخ)

۴ـ کومسو مولسکایا پراودا

۵ـ ایزوسیتا

۶ـ خبرگزاری اینترفاکس

و ـ روزنامه‌ها و نشریات ادواری

اول ـ فارسی

۱ـ اطلاعات (روزنامه)

۲ـ اطلاعات (ماهنامه سیاسی ـ اقتصادی)

۳ـ کیهان (روزنامه)

۴ـ مطالعات خاورمیانه (فصلنامه)

۵ـ مجله سیاست خارجی (مجله ـ فصلنامه)

دوم ـ عربی

۱ـ الحیاة (لندن)

۲ـ الخلیج (الفارسی) والجزیرة العربیه (مجله ـ کویت)

۳ـ السیاسة الدولیه المعاصره (عمان ـ اردن)

۴ـ العربیه (کویت)

۵ـ القدس العربی (لندن)

۶ـ الوطن (دوحه)

۷ـ الوطن (کویت)

۸ـ الانتقاد (بیروت)

۹ـ وجهات نظر ـ الاهرام (قاهره)

سوم ـ انگلیسی، فرانسه

1- America Arab Affairs

2- Army Times

3- Christian Science Monitor

4- Contemporary Security

5- Courrier International

6- Current History

7- defence Analysis

8- défense National